

Al-milani.com

جواهر الكلام في معرفة الامامة والامام

جلد نهم

حديث مدينة العلم، طير و رايت

تقدم افضل، سیره صحابه... ۲۵

عالمان اهل سنت و تقدم افضل بر فاضل... ۲۸

برتری امیر مؤمنان در کلام پیامبر... ۳۵

ابن تیمیه و انکار کثرت فضائل امیرالمؤمنین... ۴۲

روایات ابن مسعود در افضلیت مطلق امیرالمؤمنین... ۴۴

مصائب نقل فضائل امیرالمؤمنین!... ۴۶

حدیث مدینه العلم

حدیث «أنا مدينة العلم وعليّ باهما»... ۵۳

راویان حدیث «أنا مدينة العلم»... ۵۵

راویان حدیث غدیر از صحابه... ۵۵

راویان حدیث غدیر از تابعان... ۵۶

راویان حدیث غدیر در قرون متمادی... ۵۷

متن حدیث «أنا مدينة العلم وعليّ باهما»... ۶۰

۱. روایت به نقل از امیر المؤمنین علی علیه السلام... ۶۰

روایت یکم: به نقل از امام رضا علیه آلاف التحية والثناء... ۶۰

روایت دوم: به نقل از ابوبکر باغندی واسطی... ۶۱

روایت سوم: به نقل از احمد بن حنبل... ۶۱

روایت چهارم: به نقل از حاکم نیشابوری... ۶۴

روایت پنجم: به نقل از محبّ الدین طبری... ۶۴

روایت ششم: به نقل از ابن اثیر جزری... ۶۵

روایت هفتم: به نقل از ابن مردویه ۶۵...

روایت هشتم: به نقل از خطیب بغدادی ۶۶...

۲. روایت به نقل از امام حسن مجتبی علیه السلام ۶۷...

۳. روایت به نقل از امام حسین علیه السلام ۶۷...

۴. روایت به نقل از عبدالله بن عباس ۶۸...

روایت یکم: به نقل از ابوالقاسم طبرانی ۶۸...

روایت دوم: به نقل از حاکم نیشابوری ۶۹...

روایت سوم: به نقل از خطیب بغدادی ۷۰...

روایت چهارم: به نقل از ابن اثیر ۷۰...

روایت پنجم: به نقل از مزّی ۷۱...

۵. روایت به نقل از جابر بن عبدالله انصاری ۷۱...

روایت یکم: به نقل از ابوبکر بزّار ۷۲...

روایت دوم: به نقل از خطیب بغدادی ۷۲...

روایت سوم: به نقل از ابن عساکر دمشقی ۷۳...

نقل های دیگر حدیث ۷۴...

۱. «أنا مدينة العلم وعليّ بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب» ۷۵...

۲. «أنا مدينة العلم ... كذب من زعم أنه يدخلها من غير بابها» ۷۶...

۳. «يا عليّ: أنا مدينة العلم وأنت الباب ...» ۷۶...

۴. «أنا دار الحكمة وعليّ بابها» ۷۸...

۵. «أنا مدينة الحكمة ... فمن أراد الحكمة فليأت الباب» ۸۱...

۶. «أنا دار العلم وعليّ بابها» ۸۲...

۷. «أنا ميزان العلم وعليّ كفتاه» ۸۳...

۸. «فهو باب مدينة علمي» ۸۴...

۹. «عليّ باب علمي ومبين لأمتي» ۸۵...

۱۰. «عليّ منّي وأنا من عليّ، فهو باب علمي ووصيّی» ۸۶...

سند حدیث «أنا مدينة العلم وعليّ باهما» ۸۷...

۱. تصریح به صحّت حدیث ۸۸...

۱-۱ یحیی بن معین ۹۰...

۱-۲ ابن جریر طبری ۹۲...

۱-۳ حاکم نیشابوری ۹۲...

۱-۴ ابن روزبهان ۹۳...

۱-۵ متقی هندی ۹۵...

۲. تصریح به حسن بودن روایت ۹۵...

۲-۱ ابن عراق کنانی ۹۶...

۲-۲ گنجی شافعی ۹۷...

۲-۳ ابن حجر مکی ۹۷...

۲-۴ محمد طاهر فتنی ۹۸...

۲-۵ شمس الدین سخاوی ۹۹...

اعتبار روایت «حسن» همانند روایت «صحیح» ۹۹...

۳. حدیث «أنا مدينة العلم»، حدیثی متواتر و مشهور ۱۰۱...

۳-۱ سبط ابن جوزی ۱۰۱...

۳-۲ عبدالحق دهلوی ۱۰۲...

۳-۳ محمد بن اسماعیل امیر یمانی صنعانی ۱۰۳...

۳-۴ مولوی حسن زمان ۱۰۳...

۳-۵ ابن حجر مکی ۱۰۴...

۳-۶ ابن حزم ۱۰۴...

۳-۷ ابن تیمیه ۱۰۵...

٣-٨ عبدالعزيز دهلوى ١٠٦...

٤. نقل روايت به صورت «ارسال مسلم» ١٠٦...

٥. توصيف امير المؤمنين به لقب «باب مدينة العلم» ١٠٧...

١-٥ أبونعيم اصفهانى ١٠٧...

٢-٥ ابوسعيد سمعانى ١٠٨...

٣-٥ بدرالدين عينى ١٠٨...

٤-٥ ملا على هروى ١٠٩...

٥-٥ شهاب الدين آلوسى ١٠٩...

٦-٥ ابن عبدربه ١١٠...

٧-٥ صلاح الدين صفدى ١١٠...

دلاله حديث «أنا مدينة العلم وعليّ باهما» ١١١...

اعلميت، افضليت و امامت ١١١...

جاىگاه رفيع علم پيامبر ١١٢...

امير المؤمنين باب علم پيامبر ١١٤...

انحصار باب علم پيامبر در امير المؤمنين ١١٥...

١. عبدالرؤوف مناوى ١١٥...

٢. قثم بن عباس ١١٩...

٣. ابن حجر مكى ١٢٠...

٤. شهاب الدين احمد ١٢١...

٥. ابن روزبهان ١٢٣...

٦. عاصمى ١٢٤...

فضليت علم و افضليت اعلم ١٢٧...

نتيجه بحث ١٣١...

منع رجوع به غیر امیرالمؤمنین برابر با عصمت ۱۳۱...

راه های مبارزه با حدیث ۱۳۳...

راه نخست: خدشه در سند و یا دلالت حدیث ۱۳۵...

الف) خدشه در سند حدیث ۱۳۵...

۱. تضعیف حدیث ۱۳۵...

بررسی سند روایت حاکم نیشابوری ۱۴۲...

سفیان ثوری ۱۴۲...

عبدالله بن عثمان بن خثیم قاری ۱۴۴...

عبدالرحمان بن بهمان مدنی ۱۴۴...

موضوع بودن حدیث ۱۴۶...

۱-۲ ابوالفرج ابن جوزی ۱۴۶...

۲-۲ ابن تیمیه ۱۴۹...

۲-۳ عبدالعزیز دهلوی ۱۴۹...

ب) خدشه در دلالت ۱۵۱...

مناقشه عاصمی: روایت دال بر غلو! ۱۵۱...

مناقشه ابن تیمیه ۱۵۵...

انتشار علوم اسلامی منحصر در امیرالمؤمنین ۱۵۷...

مناقشه طیبی در شرح مشکاة ۱۶۱...

مناقشه حافظ سمهودی ۱۶۷...

مناقشه ابن روزبهان ۱۶۸...

مناقشه ابن حجر مکی ۱۷۰...

مناقشه ملاعلی قاری ۱۷۱...

مناقشه قاضی ثناء الله پانی پتی ۱۷۳...

راه دوم: بیان تعارض میان حدیث «أنا مدينة العلم» با سایر روایات! ۱۷۸...
روایات معارض ۱۷۹...

۱. «ما صبَّ اللهُ شيئاً في صدري إلاَّ وصببته في صدر أبي بكر» ۱۷۹...

۲. «لو كان بعدي نبيّ لكان عمر!» ۱۸۳...

۳. «إرحم أمّتي بأمتي أبوبكر...» ۱۸۴...

بررسی سند روایت ۱۸۶...

انس بن مالک ۱۸۶...

ابو قلابه ۱۸۷...

خالد حذاء ۱۸۷...

عبد الوهّاب بن عبدالمجید ثقفی ۱۸۷...

محمد بن بشار ۱۸۸...

وکیع ۱۸۸...

قتاده ۱۸۹...

داود عطّار ۱۸۹...

سفیان بن وکیع ۱۸۹...

اشکال دیگر: روایت مرسل است ۱۹۰...

حدیث مرسل، حدیثی ضعیف ۱۹۲...

روایت عاصمی، روایتی مرسل ۱۹۲...

روایت قتاده، روایتی مرسل ۱۹۳...

چکیده بحث سند حدیث ۱۹۴...

بررسی تک تک عبارات روایت معارض ۱۹۵...

۱. «إرحم أمّتي بأمتي أبوبكر» ۱۹۵...

روایاتی در مذمت لعن ۱۹۹...

أبوبكر صدیق! ۲۰۱...

۲. «أشدّهم في أمر الله عمر بن الخطاب»! ۲۰۳...

۳. «أصدقهم حياء عثمان بن عفان»! ۲۱۳...

۴. «وأقروهم أبي بن كعب»! ۲۱۴...

۵. «أعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل»! ۲۱۴...

حدیثی ساختگی در دفاع از معاذ ۲۲۰...

دلیل هایی بر ساختگی بودن حدیث ۲۲۰...

۶. «أفضهم زيد بن ثابت»! ۲۲۴...

۷. «أبو عبدة أمين هذه الأمة»! ۲۲۵...

بررسی سند روایت ۲۲۶...

بررسی طرق بخاری ۲۲۸...

سند یکم ۲۲۸...

انس بن مالك ۲۲۸...

ابوقلابة عبدالله بن زيد جرمی ۲۲۸...

خالد بن مهران حذاء ۲۳۱...

عبدالأعلى بن الأعلى بصری ۲۳۱...

سند دوم ۲۳۲...

أبو إسحاق سبيعی ۲۳۲...

سند سوم ۲۳۶...

إسرائيل بن يونس ۲۳۶...

عبّاس بن حسين قنطری ۲۳۷...

سند چهارم ۲۳۷...

محمد بن جعفر غنّدر ۲۳۷...

محمد بن بشار بندار ۲۳۹...

سند پنجم، ششم و هفتم ۲۴۱...

بررسی طرق مسلم ۲۴۱...

سند یکم ۲۴۱...

اسماعیل ابن عُلَیَّة... ۲۴۱

سند دوم ۲۴۲...

حمّاد بن سلمة ۲۴۲...

عمرو بن ناقد ۲۴۳...

سند سوم ۲۴۴...

سند چهارم ۲۴۴...

بطلان حدیث از جهت معنا ۲۴۵...

وجه یکم: احادیث معارض با این حدیث ۲۴۵...

۱. خیانت ابو عبیده در کتمان خبر عزل خالد بن ولید... ۲۴۵

۲. سستی ابو عبیده در اجرای حدّ شرعی، خیانتی بزرگ... ۲۴۸

۳. دیدگاه ابو عبیده درباره اهل حمص، منافی با امانت و دیانت... ۲۵۰

وجه دوم ۲۵۰...

وجه سوم ۲۵۱...

وجه چهارم ۲۵۱...

۴. «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم إهتديتم»... ۲۵۲

صحابه و گناهان کبیره ۲۵۶...

زنا... ۲۵۶

شهادت دروغ ۲۵۷...

گناهان دیگر... ۲۵۸

۵. حدیث لبین ۲۵۹...

بررسی سند روایت بخاری ۲۶۱...

عبدالله بن عمر... ۲۶۱

حمزة بن عبدالله بن عمر ... ۲۶۱

محمد بن شهاب زهري ... ۲۶۲

۶. حديث قميص ... ۲۶۸

۷. «خذوا شطر دينكم عن الحميراء» ... ۲۷۰

۸. حديث خوخه ابوبكر ... ۲۷۲

سند حديث ... ۲۷۵

جرير بن حازم ... ۲۷۵

عكرمه ... ۲۷۷

اسماعيل بن ابي اويس ... ۲۷۷

مالك بن انس ... ۲۷۸

راههای ديگر مبارزه با حديث «أنا مدينة العلم» ... ۲۷۹

تحريف و تصرف ... ۲۷۹

نفرين، تهديد، ضرب و شتم ... ۲۹۰

حديث طير مشوى

راويان حديث طير ... ۲۹۸

راويان حديث از طبقه صحابه ... ۲۹۸

راويان حديث از طبقه تابعان ... ۳۰۰

نقل حديث طير در قرون متمادي ... ۳۰۱

حديث طير در قالب كتابي مستقل ... ۳۰۳

واکنش محافل علمي عامه نسبت به حديث طير ... ۳۱۰

متن حديث طير ... ۳۱۵

۱. روايت ابوحنيفه ... ۳۱۵

۲. روایت احمد بن حنبل ۳۱۶...
 ۳. روایت ابوبکر بزّار ۳۱۷...
 ۴. روایت نسائی ۳۱۹...
 ۵. روایت ابوالقاسم طبرانی ۳۲۰...
 ۶. روایتی دیگر از طبرانی ۳۲۱...
 ۷. روایت ابو حفص عمر بن احمد بن شاهین بغدادی ۳۲۲...
 ۸. روایت ابن مردویه ۳۲۴...
 ۹. روایت دیگری از ابن مردویه به نقل از امام باقر ۳۲۶...
 ۱۰. روایت خطیب بغدادی ۳۲۷...
 ۱۱. روایت ابن مغزلی شافعی ۳۲۷...
 ۱۲. روایت ابن عساکر ۳۲۹...
 ۱۳. حدیثی دیگر به نقل از ابن عساکر ۳۳۰...

بررسی سند حدیث طبر ۳۳۴...

۱. سند حدیث چهارم ۳۳۷...
 حسن بن حماد ۳۳۷...
 مسهر بن عبدالملک ۳۳۸...
 عیسی بن عمر قاری ۳۳۸...
 سدی ۳۳۹...
 ۲. سند حدیث عباد بن یعقوب رواجی ۳۴۲...
 عباد بن یعقوب رواجی ۳۴۲...
 عیسی بن عبدالله هاشمی ۳۴۷...
 عبدالله بن محمد بن عمر ۳۴۸...
 محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب ۳۴۹...

عمر بن علیّ بن ابی طالب ۳۴۹...

عبدالله بن محمد بن عمر ۳۴۹...

۳. سند حدیث هشتم ۳۵۰...

عبدالله بن منتهی ۳۵۰...

عباس بن بکّار ضبی ۳۵۱...

۴. سند حدیث دوازدهم ۳۵۳...

قطن بن نسیر ۳۵۳...

جعفر بن سلیمان ۳۵۴...

عبدالله بن منتهی ۳۵۴...

۵. سند حدیث ابن ابی حاتم ۳۵۴...

عمار بن خالد ۳۵۵...

اسحاق ازرق ۳۵۶...

عبدالملك بن ابی سلیمان ۳۵۶...

دلالت حدیث طبر مشوی ۳۵۸...

نکته یکم ۳۵۸...

نکته دوم ۳۶۱...

نکته سوم ۳۶۴...

قرائن خارجی بر اطلاق روایت ۳۶۵...

مورد یکم: روایت أبونعیم اصفهانی و طبرانی ۳۶۵...

مورد دوم: روایت دارقطنی ۳۶۶...

مورد سوم: روایت خوارزمی ۳۶۸...

مورد چهارم: روایت حاکم نیشابوری ۳۶۸...

مورد پنجم: روایت گنجی شافعی ۳۶۹...

مورد ششم: روایت ترمذی ۳۶۹...

بررسی شبهات حدیث طبر ۳۷۵...

اشکال یکم ۳۷۵...

پاسخ از اشکال نخست ۳۷۶...

اشکال دوم ۳۷۸...

پاسخ از اشکال دوم ۳۷۸...

اشکال سوم ۳۸۱...

پاسخ از اشکال سوم ۳۸۱...

بررسی موارد تعارض حدیث طبر ۳۸۳...

جمع بندی ۳۸۹...

حدیث خیبر (رایت)

روایان حدیث رایت ۳۹۸...

روایان حدیث در قرون مختلف ۴۰۰...

متن حدیث رایت ۴۰۳...

۱. احمد بن حنبل ۴۰۳...

روایت نخست ۴۰۳...

روایت دوم ۴۰۵...

روایت سوم ۴۰۶...

روایت چهارم ۴۰۷...

۲. محمد بن اسماعیل بخاری ۴۰۸...

روایت یکم ۴۰۸...

- روایت دوم ۴۰۹...
۳. مسلم نیشابوری... ۴۱۱
- روایت نخست ۴۱۱...
- روایت دوم ۴۱۳...
۴. نسائی... ۴۱۴
- روایت یکم ۴۱۴...
- روایت دوم ۴۱۶...
- روایت سوم ۴۱۷...
۵. ابن ابی شیبہ ۴۱۸...
۶. ابن عساکر دمشقی ۴۲۰...
۷. ابن کثیر ۴۲۱...
۸. شمس الدین صالحی دمشقی ۴۲۲...
۹. حلبی ۴۲۲...
- روایت یکم ۴۲۲...
- روایت دوم ۴۲۳...
- بررسی اختلاف روایت های حدیث رایت... ۴۲۴
- سند حدیث رایت ۴۳۲...
- دلالت حدیث رایت ۴۳۷...
- تحریفات صورت گرفته در حدیث رایت ۴۴۲...
- بررسی اشکالات وارد شده بر حدیث طبر ۴۴۶...
- جمع بندی ۴۵۷...

مقدمه

بحث پیرامون اثبات مصداق جانشین پیامبر است. آن گونه که در مباحث گذشته اشاره شد و در کتاب های متکلمان پیشین نیز مطرح شده است، اثبات مصداق جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از دو راه امکان پذیر است. راه نخست با بررسی گزاره های نقلی سامان می یابد که بحث پیرامون آن و اثبات امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر از این طریق گذشت. راه دوم که هم اکنون در صدد آنیم، مسأله جانشینی از دیدگاه عقل را می کاود. در اصطلاح اهل فن از راه دوم به «دلیل عقلی» تعبیر می شود و این مهم نیازمند توضیحی مختصر است.

استدلال از راه عقل و به عبارت دیگر دلیل عقلی، بر پایه گزاره های عقلی بنا شده و همانند دیگر استدلال ها، ترکیبی است از صغرا، کبرا و نتیجه. این برهان به این منظور اقامه می گردد تا اثبات نماید که از سویی با وجود شخص افضل و برتر، نوبت به شخص فاضل و یا کم مایه نمی رسد (کبرای قضیه)، و از سویی دیگر، به جهت افضلیت و برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگر صحابه و غیرصحابه (صغرای قضیه)، به یقین فقط وی شایسته منصب خلافت بوده و جانشین بدون واسطه پیامبر خواهد بود (نتیجه برهان).

قاعده افضلیت

قبل از ورود به بحث و اثبات افضلیت و به تبع آن خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام، باید سه نکته مورد توجه قرار گیرد:

نکته یکم: برهان افضلیت — در بحثی که اینک به آن می پردازیم — دارای کبرای عقلی است که از آن به قاعده مشهور «قبیح تقدّم مفضول بر فاضل»، به معنای ناپسند بودن جلو افتادن و یا انداختن شخص بی فضل بر صاحب فضل تعبیر می شود.

این قاعده از جهاتی دارای اهمیت بسیار است؛ چرا که کبرای قضیه را سامان می دهد و در صورت عدم پذیرش طرف مقابل که در این نوشتار اهل سنت است، استدلال تمام نشده و چیزی به اثبات نخواهد رسید.

خداوند متعال در قرآن شریف، برای معرفی بندگان شایسته از این برهان استفاده کرده است. خدای تعالی در سوره حجرات می فرماید:

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)؛^۱

با کرامت ترین افراد نزد پروردگار، پرهیزگارترین آنهاست.

در جای دیگر می فرماید:

(يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ)؛^۲

خداوند کسانی را که از میان شما ایمان آورده اند و کسانی که به آنان علم داده شده درجات والایی می بخشد.

هرگز شخص دانشمند با نادان برابر نیست و نباید به يك حکم میان آن دو قضاوت نمود؛ بلکه دانشمند دارای مقام والاتر و پر ارج تری است.

همچنین فرموده است:

(فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا)؛^۳

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. سوره مجادله، آیه ۱۱.

خداوند مجاهدان را بر قاعدان با پاداشی بزرگ برتری بخشیده است.

و این بدان معناست که خداوند پیکار جویان راه خویش را بر کسانی که نشسته و پیکار نمی کنند برتری و رجحان داده است. در جای دیگر نیز پیش کسوتان در ایمان، نزدیک ترین افراد به خدای تعالی معرفی گردیده اند.

از مجموع چنین بیاناتی استفاده می شود که میزان سنجش، افضلیت است و آن هم افضلیتی که از سوی خدای تعالی ملاک برتری قرار گرفته باشد.

تقدم افضل، سیره صحابه

با رجوع به دوران آغازین اسلام و به ویژه پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، می توان دریافت که صحابه پیامبر نیز به صورت ارتكازی، براهین خویش را بر این قاعده کلی استوار می نمودند و در مواردی با همین قاعده، بر اولویت و افضلیت شخص مورد نظرشان تأکید کرده و آن را دست مایه ای برای اثبات مدعای خویش قرار

می دادند. از باب نمونه، در ماجرای سقیفه که به زودی آن را به طور مبسوط بررسی خواهیم کرد، عمر بن خطاب در استدلال بر خلافت ابوبکر، به برتر بودن مقام وی در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله تمسك جسته و اساس خلافت را بر پایه اولویت و افضلیت وی بنا نهاد. بخاری در همین باره می نویسد:

فقال عمر: بل نبايعك أنت، فأنت سيدنا وخيرنا وأحبنا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فأخذ

عمر بيده فبايعه وبايعه الناس؛^۴

همچنین ابوبکر نیز انتصاب عمر بن خطاب را برای جانشینی خویش، مستند به افضلیت و برتری او ساخت و این گونه به اعتراض صحابه ای همچون امیرالمؤمنین علیه السلام، طلحه، زبیر و بزرگان انصار و مهاجران پاسخ گفت. عبدالرزاق صنعانی می نویسد:

ودخل طلحة بن عبيدالله على أبي بكر، فقال: إنه بلغني يا خليفة رسول الله، استخلفت على

الناس عمر، وقد رأيت ما يلقي الناس منه وأنت معهن، فكيف به إذا خلا بهم، وأنت غداً لاق

ربك، فيسألك عن رعيتك. فقال أبو بكر: أجلسوني، ثم قال: أبالله تخوفني إذا نقيت ربي فسألني،

۳. سوره نساء، آیه ۹۵.

۴. ر.ك: صحيح البخاري: ۵ / ۶ / ح ۳۶۶۸.

قلت: استخلفت عليهم خير أهلك. فقال طلحة: أ عمر خير الناس يا خليفة رسول الله؟! فاشتد غضبه وقال: إي والله، هو خيرهم وأنت شرهم!^٥

طلحه بر ابوبکر وارد شد و گفت: ای خلیفه پیامبر خدا! خبری به من رسیده است مبنی بر اینکه تو عمر را جانشین خود بر مردم کرده ای و این در حالی است که تو

می دانی که مردم درباره عمر چه می گویند و تو نیز در میان همین مردم هستی [کنایه از اینکه خودت نیز درباره عمر حرفهایی داشتی]. پس چگونه خود را از مردم جدا کردی؛ در حالی که تو فردا روزی خدا را ملاقات خواهی کرد و او از رعیت تو پرسش خواهد نمود [که با آنان چه کردی؟].

ابوبکر گفت: بنشین و آن گاه گفت: آیا تو به وسیله خدا من را می ترسانی؟! آن گاه که پروردگارم را ملاقات کردم و او از من پرسید، در پاسخ می گویم: من بهترین اهل تو را به خلافت بر آنان برگزیدم.

طلحه پاسخ داد: ای خلیفه پیامبر خدا! آیا عمر بهترین مردم است؟!

غضب ابوبکر شدت گرفت و گفت: آری به خدا قسم، عمر بهترین امت است و تو بدترین امت!

بزرگان اهل سنت نیز معتقدند عمر بن خطاب علت معرفی کردن اعضای شورای شش نفره پس از خود را، افضلیت آنان معرفی کرده است. در همین باره آمده است:

فإن عمر لم ينصّ على أحد، بل جعل الإمامة شوري بين ستة وهم عثمان وعلي
وعبدالرحمن بن عوف وطلحة والزبير وسعد بن أبيوقاص وقال: لو كان أبوعبدة بن
الجراح حياً لما ترددت فيه وإنما جعلها شوري بينهم؛ لأنه رأهم أفضل ممن عداهم وإِنَّه
لا يصلح للإمامة غيرهم؛^٦

عمر بر کسی پس از خودش برای خلافت تنصیب نکرد؛ بلکه امامت را به صورت شورای میان شش نفر که شامل عثمان، علی، عبدالرحمان بن عوف، طلحه، زبیر و سعد بن ابیوقاص بودند قرار داد. عمر با این وجود گفت: اگر ابوعبید بن جراح زنده بود، در خلیفه پس از خود تردید نکرده (و او را بر می گزیدم) اما خلافت را در میان

شورای شش نفره قرار دادم؛ چرا که این شش نفر را برتر از دیگران دیدم و همانا غیر از این شش نفر، کسی صلاحیت و شایستگی امامت را ندارد.

بنابراین، حتی صحابه پیامبر نیز در براهین خویش، به این مطلب توجه جدی داشته اند که این افضلیت و برتری است که خلیفه پیامبر را معین می سازد و هرگز روا نیست با وجود انسان لایق، شخصی نا لایق و یا کم لایق جلودار گردد.

٥. المصنف (صنعانی): ٥ / ٤٤٩. همچنین ر.ك: الطبقات الكبرى: ٣ / ١٩٩؛ تاریخ مدینه دمشق: ٣٠ / ٤١١؛ الصواعق

المحرقة: ١ / ٢٥٤؛ كنز العمال: ٥ / ٢٦٩؛ شرح نهج البلاغة: ١ / ١٠٤.

٦. شرح المواقف: ٨ / ٣٦٥.

بنابر این، عقل در می یابد که پیشی گرفتن شخص کم لایق بر شخص لایق سزاوار نیست و این حقیقت آن چنان روشن است که عقل مداران به وضوح خود را پایبند به رعایت آن می دانند و درک این مطلب بدیهی بوده و نیازمند آگاهی از براهین پیچیده نیست. از همین رو، بیش از این مقدار توقف در بیان کبرای استدلال ضروری نیست و لازم است تا بیشتر به بیان ابعاد صغرای برهان که همان نکته دوم بحث است بپردازیم.

عالمان اهل سنت و تقدم افضل بر فاضل

عالمان اهل سنت نیز در بیانات خویش تصریح کرده اند که ملاک در گزینش امام افضلیت او است.

طیبی در شرح مشکات، در ذیل حدیث «لا ینبغي لقوم فیهم أبوبکر أن یؤمهم غیره؛ سزاوار نیست برای قومی که در آن ابوبکر است جز او کسی امام گردد» می نویسد:

قوله: «أن یؤمهم غیره» مظ: هذا دلیل علی فضله علی جمیع الصحابة فإذا ثبت هذا فقد ثبت خلافته؛ لأن خلافة المفضول مع وجود الفاضل لا تصح؛^۷

عدم شایستگی برای غیر ابوبکر، دلیل افضلیت وی بر همه اصحاب است. پس زمانی که افضلیت وی ثابت گردد، خلافت

او نیز به اثبات می رسد؛ چرا که خلافت مفضول با وجود فرد فاضل صحیح نیست.

طیبی در این عبارت معتقد است که اگر چنین فضیلتی برای ابوبکر به اثبات رسد، خلافت وی نیز به اثبات می رسد؛ چرا که این فضیلتی است که ابوبکر را از دیگران متمایز می کند و خلافت مفضول با وجود فاضل صحیح نیست.

ملا علی قاری هروی که از شارحان صحیح بخاری و از بزرگان اهل سنت است، برای امامت ابوبکر به افضلیت وی استدلال کرده و با ادعای اجماع امت بر لزوم امامت افضل می نویسد:

وأولی ما یستدل به علی أفضلیة الصدیق رضی الله عنه فی مقام التحقیق، نصبه صلی الله علیه وسلّم لامامة الأمام مدة مرضه فی اللیالی والأیام، ولذا قال أكابر الصحابة رضی الله عنهم: رضیه لدیننا، أ فلا نرضاه لدنیانا؟ ثم اجماع جمهورهم علی نصبه للخلافة ومتابعة غیرهم أيضاً فی آخر امرهم ... وأما الخلیفة فلیس لهم أن یولّوا الخلافة الا أفضلهم، وهذا فی الخلفاء خاصة، وعلیه إجماع الأمة؛^۸

۷. شرح المشكاة للطیبی: ۱۲ / ۳۸۵۱ / ح ۶۰۲۹.

۸. شرح الفقه الأكبر: ۱۱۳ - ۱۱۴.

نخستین چیزی که به آن بر فضیلت ابوبکر استدلال می شود نصب وی [توسط پیامبر] برای امامت در نماز جماعت مردم در طول بیماری ایشان است و از همین رو است که بزرگان صحابه چنین گفتند که [ابوبکر] را برای [پیشوایی] دین مان برگزیدیم، آیا او را برای [امامت] دنیامان نپذیریم؟ از این رو جمهور صحابه بر نصب وی به عنوان خلیفه اجماع کردند در نهایت عده ای نیز از آنان پیروی کردند ... لیکن در مورد فرد خلیفه، پس صحابه و مردم هرگز حق انتخاب غیر افضل را ندارند، به ویژه در مورد خلفای پس از پیامبر که بر این قول تمامی امت اجماع دارند.

واضح است که ملا علی قاری نیز با ادعای اجماع امت بر این که خلافت غیر افضل جایز نیست، بر فضیلت ابوبکر اذعان و استدلال کرده است.

محب الدین طبری نیز بر عدم انعقاد ولایت و خلافت مفضول با وجود افضل تأکید نموده و می نویسد:

**وأحادیث أفضلیته کلها دلیل علی تعینّه علی قولنا لاتنقذ ولایة المفضول عند وجود الأفضل
وعلی القول الآخر دلیل علی أولویته لا نزاع فی ذلك؛^۹**

و احادیث فضیلت ابوبکر همگی دلیل بر انتخاب او به عنوان خلیفه و مؤید قول ما است که ولایت و خلافت فرد مفضول با وجود افضل منعقد نمی گردد و بنابر قول دیگر، این احادیث، همگی دلیل بر اولویت او است که در این باره نزاعی [بین علما] نیست.

قاضی جرجانی نیز در شرح **مواقف** و در پاسخ به چرایی انتخاب آن شش نفر برای شورای انتخاب خلیفه، به فضیلت آنها استدلال کرده، می نویسد:

**إنما جعلها شوری بینهم، لأنه رأهم أفضل ممّن عداهم وإنه لا یصلح للإمامة غیرهم وقال فی
حقهم: مات رسول الله صلی الله علیه وسلّم وهو عنهم راض؛^{۱۰}**

همانا خلافت را در شورایی میان آنها قرار داد، چرا که [عمر] ایشان را افضل از دیگران می دانست و اینکه جز ایشان کسی صلاحیت امامت نداشت. همچنین در

مورد این شش نفر گفته شده است که پیامبر وفات کرد، در حالی که از ایشان رضایت داشت.

پر واضح است که قاضی جرجانی نیز بر اصل لزوم امامت افضل تأکید کرده و به آن معتقد است.

همچنین ابن تیمیه در دفاع از حقانیت خلافت عثمان، بر فضیلت او استدلال کرده و امامت مفضول با وجود افضل را جهل و ظلم عنوان نموده و بر لزوم امامت افضل تأکید می کند. وی می نویسد:

۹. *الریاض النضره فی مناقب العشرة*: ۱ / ۲۱۶.

۱۰. *شرح المواقف*: ۸ / ۳۶۵.

وقد اجتمع بالمدينة أهل الحلّ والعقد حتى أمراء الأمصار، وبعد ذلك اتفقوا على مبايعة عثمان بغير رغبة ولا رهبة، فيلزم أن يكون هو الأحقّ، ومن كان هو الأحقّ كان هو الأفضل، فإنّ أفضل الخلق من كان أحقّ أن يقوم مقام رسول الله صلّى الله عليه وسلّم وأبي بكر وعمر ... يلزم أن يكون هو الأحقّ، لانه لو لم يكن ذلك للزم، اما جهلهم وإما ظلمهم، فانه إذا لم يكن أحقّ وكان غيره أحقّ، فان لم يعملوا ذلك كانوا جهالاً، وإن علموه وعدلوا عن الأحقّ إلى غيره كانوا ظلماً؛^{۱۱}

همانا که اهل حل و عقد از مدینه حتی بزرگان قبایل، با عثمان بدون هیچ رغبت یا ترسی [به خاطر افضلیت وی] بیعت کردند. پس عثمان برای خلافت شایسته و احق است و هر کس که به خلافت شایسته تر باشد، ناگزیر افضل نیز باشد؛ چرا که افضل مردمان آن کسی است که نسبت به دیگران برای جانشین پیامبر، ابوبکر و عمر ... شایسته تر باشد. بنابراین این اگر با وجود فرد احق و افضل، فرد غیر افضل خلیفه گردد، این انتخاب از روی جهل بوده و یا ظمی صورت گرفته است.

نکته جالب سخن ابن تیمیه، این است که در صورت خلافت و ولایت مفضول با وجود افضل، ظمی صورت گرفته است و این ظلم را نه تنها نسبت به فرد افضل روا داشته، بلکه به تمام مردمی که تحت ولایت آن مفضول قرار گرفته اند نیز ظلم شده است. وی در جایی دیگر، وجوب انتخاب افضل از سوی مردم را به جمهور اصحاب نسبت داده، می نویسد:

الجمهور من أصحابنا وغيرهم يقولون: يجب تولية الأفضل مع الإمكان؛^{۱۲}

جمهور اصحاب ما و غیر آنان می گویند که در صورت امکان، انتخاب و پذیرش افضل واجب است.

سعدالدین تفتازانی از دیگر بزرگان علمای اهل سنت نیز به لزوم افضلیت در امام تصریح کرده و می نویسد:

ذهب معظم أهل السنة وكثير من الفرق على أنه يتعين للإمامة أفضل أهل العصر؛^{۱۳}

همانا بیشتر علمای اهل سنت و بسیاری از فرق [اسلامی] بر این عقیده اند که لازم است آن کس که برای امامت تعیین می شود، افضل زمانه باشد.

۱۱. منهاج السنة: ۴ / ۲۰۲ - ۲۰۳.

۱۲. همان: ۶ / ۴۷۵.

۱۳. شرح المقاصد: ۲ / ۲۹۸.

آنچه از کلمات علمای اهل سنت آورده شد، همگی به این جهت است که کسی از اهل سنت در کبرای قضیه و لزوم امامت افضل مناقشه و تردیدی نکند. بنابر این به اعتراف عالمان اهل سنت، با وجود فرد افضل، دیگر نوبت به امامت شخص مفضول نخواهد رسید.

نکته دوم: همانگونه که استدلال روشمند ایجاب می کند، کبرا حکمی کلی مبتنی بر صغرا و در حقیقت صغرا، موضوع دهنده کبرای استدلال است. ما برآنیم تا اثبات نماییم که صغرای این برهان تنها بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قابل انطباق است؛ از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام افضل یاوران پیامبر است و به همین دلیل نباید در امر خلافت، شخص مفضول بر ایشان پیشی گیرد.

عقیده شیعه امامیه بر این است که تنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام از تمامی ملاک های افضلیت در بالاترین سطح آن بهره مند است.

ما بر این عقیده ایم که حضرت علی علیه السلام پس از رسول الله صلی الله علیه و آله، نسبت به همه افراد بشر افضل است. در بکارگیری واژه بعدیت ذکر این نکته ضروری است که این بعدیت، هم از حیث مرتبت بوده و هم از حیث زمان و ظرف می باشد؛ چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها در زمان خودشان؛ بلکه در گذشته و آینده نسبت به جمیع خلائق از نخستین تا آخرین ایشان افضل الناس بودند. بنابر این امیرالمؤمنین علیه السلام چه در زمان حیات و چه پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرتبه دوم و پس از ایشان قرار دارند.

در معتبرترین منابع شیعه و اهل سنت آمده است که حضرت امام مجتبی علیه السلام، فردای همان شبی که امیرالمؤمنین علیه السلام را دفن کردند، طی ایراد خطبه ای به افضلیت پدر بزرگوارشان تصریح نموده و فرمودند:

لقد قبض في هذه الليلة رجل لا يسبقه الأوّلون بعمل ولا يدركه الآخرون؛^{۱۴}

همانا در این شب، مردی رحلت نمود که پیشینیان بر او سبقت نگرفتند و پسینیان نیز به او نخواهند رسید.

ما می گوئیم که هیچ کس قابل قیاس با امیرالمؤمنین علیه السلام نیست و از این رهگذر، معتقدیم به خاطر افضلیت، جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از رحلت ایشان مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ ولی اهل سنت بر خلاف شیعه، عقیده دارند که پس از پیامبر اکرم افضل الناس ابوبکر می باشد؛ همچنان که تفتازانی از بزرگترین علمای ایشان به آن تصریح کرده است.^{۱۵}

۱۴. الکافی: ۱ / ۴۵۷؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۸۸.

۱۵. وی می نویسد: «و أفضل البشر بعد نبینا و الأحسن أنه یقال بعد الأنبیاء»؛ شرح العقائد النسفیة: ۹۵.

حال که هر يك از فریقین قائل به برتری امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر هستند در شبهه محصوره واقع شده ایم، اهل سنت بر خلاف شیعه، بر این باور هستند که نصب و انتخاب امام پس از پیامبر توسط مردم انجام می پذیرد بنابراین، ایشان ناگزیر از تعیین ضوابط و شروطی شده اند که بر اساس آن، خلیفه رسول الله را تعیین کنند. آنچه میان اهل سنت به عنوان شروط متفق در خلیفه مطرح است؛ شامل عدالت، علم و شجاع بودن می شود که لازم است به تفصیل این شروط را بررسی کرده و ببینیم حتی در صورت پذیرفتن مبنای اهل سنت در انتخاب امام، این معیارها و شروط سه گانه در چه کسی یافت می شود؛ ابوبکر بن ابی قحافه و یا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام؟

نکته سوم: اختلاف دیگری که در این میان وجود دارد و باید در فرایند استدلال به آن نیز رسیدگی شود، ملاک افضلیت و برتری است. به این بیان که سنیان، عدالت، علم و شجاعت را به عنوان شاخص افضلیت معرفی می کنند و از عصمت و برخی صفات دیگر سخن به میان نمی آورند و همین موضوع نیز از مباحث چالش برانگیز میان ما و آنان خواهد بود. در ادامه، به بررسی ادله افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگر صحابه می پردازیم.

برتری امیر مؤمنان در کلام پیامبر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به مناسبت ها و با واژگانی مختلف به برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران تصریح کرده اند. این فرمایشات آنچنان بسیار است که گویا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در راستای رسالتی الهی به این امر مهم تصریح و پافشاری نموده اند. از عباراتی که آن حضرت درباره امیرالمؤمنین علیه السلام به کار برده اند می توان به «خیر الخلق»، «أحب الخلق» و یا «خیر الأمم» اشاره نمود. واژگانی که در قالب صیغه افعّل تفضیل به دست داده شده است و مبین این است آن حضرت علیه السلام از همگان برتر، محبوب تر و مقدم تر است.

در ادامه به برخی از این روایات شریف نبوی به طور گذرا اشاره می کنیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ماجرای حدیث طبر، از خدای تعالی حضور محبوب ترین بندگان

نزد خود را به نزد خویش درخواست نمودند و عرضه داشتند:

اللهم، ائتني بأحبّ خلقك إليك ليأكل معي؛^{۱۶}

خداوندا، بهترین خلق خودت را نزد من بفرست تا همراه من غذا بخورد.

۱۶. سنن الترمذی: ۵ / ۶۳۶؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۴۱؛ فضائل الصحابة: ۲ / ۵۶۰؛ خصائص علی: ۲۹؛ مسند أبی یعلی: ۷ / ۱۰۵؛ المعجم الكبير: ۱ / ۲۵۳؛ تاریخ بغداد: ۹ / ۳۶۹؛ جامع الأصول: ۸ / ۶۵۳؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳۷ / ۴۰۶؛ أسد الغابة: ۴ / ۱۲۰؛ نخائر العقبی: ۶۱؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۶؛ کنز العمال: ۱۳ / ۷۲.

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در ماجرای فتح خیبر، پس از شکست ابوبکر و عمر و پیش از فرستادن امیرالمؤمنین علیه السلام برای فتح خیبر فرمودند:

لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَيُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ؛^{۱۷}

فردا روز، پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسول را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز وی را دوست می دارند.

و یا در واقعه ای دیگر، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خطاب به عاتشه، درباره حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

إِنَّ عَلِيًّا أَحَبُّ الرَّجَالِ إِلَيَّ وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيَّ، فَأَعْرِفِي لَهُ حَقَّهُ وَأَكْرَمِي مَثْوَاهُ؛^{۱۸}

همانا علی محبوب ترین مردمان نزد من است و شریف ترین آنها بر من؛ از این رو حق او را بشناس و منزلت او را بلند دار.

و یا در عبارات هایی دیگر که در مواضع و مواقع مختلف ابراز داشته اند فرمودند:

عَلِيٌّ خَيْرٌ مِنْ أَتْرَكِهِ بَعْدِي؛^{۱۹}

علی بهترین کسی است که او را پس از خود باقی می گذارم.

خَيْرٌ رَجَالِكُمْ عَلِيٌّ بِنِ ابْنِ طَالِبٍ؛^{۲۰}

بهترین مردان شما، علی بن ابی طالب است.

عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ فَمَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ؛^{۲۱}

علی بهترین بشر است و هر کس آن را نپذیرد، همانا کفر ورزیده است.

مَنْ لَمْ يَقُلْ عَلِيٌّ خَيْرُ النَّاسِ فَقَدْ كَفَرَ؛^{۲۲}

هر آن کس که نگوید علی بهترین مردمان است، همانا کفر ورزیده است.

۱۷. صحیح البخاری: ۳ / ۱۰۹۶ و ۴ / ۱۵۴۲؛ فضائل الصحابة: ۲ / ۶۰۴؛ العقد الفريد: ۴ / ۲۹۲؛ الثقات: ۲ / ۱۲؛ المعجم الكبير: ۷ / ۳۱؛ دلائل النبوة: ۴ / ۲۰۹؛ الإستيعاب: ۳ / ۱۰۹۹؛ الجمع بين الصحيحين: ۱ / ۵۵۰؛ جامع الأصول: ۸ / ۶۵۱؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۸۸؛ مجمع الزوائد: ۶ / ۱۵۰؛ تهذيب التهذيب: ۷ / ۲۹۶؛ الصواعق المحرقة: ۲ / ۳۵۴؛ كنز العمال: ۱۳ / ۷۱.

۱۸. أسد الغابة: ۷ / ۲۸۹؛ نخائر العقبي: ۶۲؛ الإصابة: ۸ / ۱۰۷؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۶۰.

۱۹. المعجم الكبير: ۶ / ۲۲۱؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۳؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۵۷؛ تهذيب التهذيب: ۳ / ۹۱؛ جامع الأحاديث: ۳ / ۱۸۰؛ سيل الهدى والرشاد: ۱۱ / ۲۹۱؛ كنز العمال: ۱ / ۲۸۰.

۲۰. تاریخ بغداد: ۴ / ۳۹۱؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۱۶۷؛ جامع الأحاديث: ۴ / ۳۲۱؛ كنز العمال: ۱۲ / ۴۸.

۲۱. كنز العمال: ۱۱ / ۲۸۷؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۷۲؛ تاریخ بغداد: ۷ / ۴۲۱؛ سير أعلام النبلاء: ۸ / ۲۰۵؛ كفاية الطالب: ۱۱۹؛ فضائل الصحابة: ۲ / ۵۶۴؛ نخائر العقبي: ۹۶.

۲۲. كنز العمال: ۱۱ / ۲۸۷؛ تاریخ بغداد: ۳ / ۱۹۲؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۷۲؛ تهذيب التهذيب: ۹ / ۳۷۱؛ جامع الأحاديث: ۷ / ۳۷۷ /

علي مني بمنزلة الرأس (رأسي) من بدني (أو جسدي);^{۲۳}

جایگاه علی نسبت به من، همانند جایگاه سر آدمی نسبت به بدن است.

علي مني بمنزلة من ربّي;^{۲۴}

همانا که منزلت و جایگاه علی نسبت به من، همانند جایگاه و منزلت من است نسبت به خدا.

أنا منك وأنت مني أو أنت منّي وأنا منك;^{۲۵}

یا علی من از تو هستم و تو از منی و یا اینکه تو از من هستی و من از تو هستم.

به هر روی آوازه فضائل و مناقب بسیار ابوالفضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در کرانه های آفاق گرفته تا پستوهای صحابه، تابعان و دیگر عالمان اهل سنت پیچیده است و همین کثرت فضیلت موجب شده است که علی رغم میل باطنی عالمان اهل سنت، لب به اعتراف گشوده و ایشان را دارای بیشترین فضائل و مناقب در میان صحابه دانسته و به این حقیقت اعتراف نمایند. اعترافی که گاهی به صورت مکرر از سوی عالمان بزرگی همچون احمد بن حنبل به منصفه ظهور رسیده و در مواقع مختلف به آن

تصریح نماید که در ادامه به برخی از این اعترافات می پردازیم.

حاکم نیشابوری به نقل از احمد بن حنبل می نویسد:

سمعت القاضي أبا الحسن علي بن الحسن الجراحي وأبا الحسين محمد بن المظفر الحافظ

يقولان: سمعنا أبا حامد محمد بن هارون الحضرمي يقول: سمعت محمد بن منصور الطوسي

يقول: سمعت أحمد بن حنبل يقول: ما جاء لأحد من أصحاب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من

الفضائل ما جاء لعليّ بن أبي طالب رضي الله عنه;^{۲۶}

از ابوالحسن علی بن حسن جراحی و ابوالحسین محمد بن مظفر شنیدم که به سند خود از محمد بن منصور نقل کردند که

گفت: از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: آنچه از فضائل علی رضی الله عنه روایت شده، برای هیچ یک از اصحاب

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این اندازه نیامده است.

ابن عبدالبر نیز می نویسد:

۲۳. تاریخ بغداد: ۷ / ۱۱؛ نخائر العقبی: ۶۳؛ سبل الهدی والرشاد: ۱۱ / ۲۹۷؛ الصواعق المحرقة: ۲ / ۳۶۶؛ كنز العمال: ۱۱ /

۲۷۷؛ مرقاة المفاتیح: ۱۱ / ۲۴۱؛ فیض القدير: ۴ / ۳۵۷؛ الجامع الصغير: ۲ / ۱۷۷.

۲۴. نخائر العقبی: ۶۴؛ الریاض النضرة: ۲ / ۶؛ الصواعق المحرقة: ۲ / ۵۱۷؛ السیرة الحلبیة: ۳ / ۴۸۹.

۲۵. مسند أحمد: ۵ / ۲۰۴؛ سنن الترمذی: ۵ / ۶۳۶؛ تاریخ مدینة دمشق: ۱۹ / ۳۶۲؛ نخائر العقبی: ۲۱۵؛ مجمع الزوائد: ۹ /

۲۷۵؛ كنز العمال: ۱۱ / ۲۹۴.

۲۶. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۱۶.

وقال أحمد بن حنبل وإسماعيل بن إسحاق القاضي: لم يرو في فضائل أحد من الصحابة
بالأسانيد الحسان ما روى في فضائل علي بن أبي طالب. وكذلك قال: أحمد بن شعيب بن
علي النسائي رحمه الله؛^{٢٧}

احمد بن حنبل و اسماعيل بن اسحاق گفته اند: در فضائل کسی از صحابه، آن هم با اسانيد حسان مانند آنچه در فضائل
علي بن ابی طالب روايت شده، روايت نشده است. اين سخن را احمد بن شعيب بن علي نسائي نیز گفته است.

حافظ ابن حجر هيثمی در *الصواعق المحرقة* می نویسد:

في فضائله رضي الله عنه وكرّم الله وجهه وهي كثيرة عظيمة شهيرة حتى قال أحمد: ما جاء لأحد
من الفضائل ما جاء لعلي، وقال إسماعيل القاضي والنسائي وأبو علي النيسابوري: لم يرد في
حق أحد من الصحابة بالأسانيد الحسان أكثر مما جاء في علي؛^{٢٨}

در فضائل اميرالمؤمنين رضي الله عنه وكرّم الله وجهه: فضائل و مناقب او بسيار زياد، با عظمت و مشهور است تا آنجا كه
احمد بن حنبل گوید: مانند روایاتی كه برای علي در فضائلش آمده، برای هیچ يك از صحابه وارد نشده است. همچنين
اسماعيل قاضي، نسائي و ابوعلی نيشابوري گفته اند: هرگز در حق هیچ يك از صحابه به ميزان روایاتی كه برای علي
عليه السلام از مناقب و فضائلش روايت شده، روايت نشده است؛ آن هم روایاتی با اسانيد حسن.

حافظ ابن حجر عسقلانی نیز در همین راستا اظهار نظر کرده، می نویسد:

مناقبه كثيرة حتى قال الإمام أحمد: لم ينقل لأحد من الصحابة ما نقل لعلي، وقال غيره. وكان
سبب ذلك بغض بني أمية له، فكان كل من كان عنده علم من شيء من مناقبه من الصحابة
يثبته وكلما أرادوا إخماده وهددوا من حدث بمناقبه لا يزداد إلا انتشاراً، وقد ولد له الرافضة
مناقب موضوعة هو غنى عنها، وتتبع النسائي ما خصّ به من دون الصحابة فجمع من ذلك
شيئاً كثيراً بأسانيد أكثرها جيداً؛^{٢٩}

فضائل و مناقب اميرالمؤمنين بسيار است تا آنجا كه امام احمد بن حنبل گوید: برای هیچ يك از صحابه مانند آنچه از فضائل
علي وارد شده، برای کسی نقل نشده است و به جز احمد، ديگران نیز به اين حقيقت اعتراف کرده اند. سبب كثر
روایات فضائل علي، بغض و دشمنی بني اميه با او است؛ چرا كه هر آن كس از صحابه كه نزد او منقبتی از فضائل علي بود،
آن را ثبت می نمود و هرگاه كه بني اميه قصد سرکوب، ساكت كردن و تهديد ناقلان فضائل علي را داشت، نتیجه ای جز
انتشار و پخش بیشتر فضائل علي را در بر نداشت. همانا كه رافضيه برای او مناقبی ساخته اند كه علي از آن مناقب بی نیاز

٢٧. الإستيعاب: ٣ / ١١١٥.

٢٨. الصواعق المحرقة: ٢ / ٣٥٣؛ تحفة الأحمدي: ١٠ / ١٤٤.

٢٩. الإصابة: ٤ / ٥٦٥.

است. نسائی نیز در کتابی که در آن به جمع آوری فضائل اختصاصی که دیگر صحابه در آن مشترک نیستند پرداخته است که بیشتر اسناد روایات آن نیکو و ممتاز است.

ابن حجر عسقلانی در *فتح الباری*، با عباراتی دیگر چنین می نویسد:

قال أحمد وإسماعيل القاضي والنسائي وأبو علي النيسابوري: لم يرد في حق أحد من الصحابة بالأسانيد الجياد أكثر مما جاء في علي، وكان السبب في ذلك أنه تأخر وقوع الاختلاف في زمانه وخروج من خرج عليه، فكان ذلك سبباً لانتشار مناقبه من كثرة من كان بينها من الصحابة رداً على من خالفه، فكان الناس طائفتين؛ لكن المبتدعة قليلة جداً ثم كان من أمر علي ما كان فنجمت طائفة أخرى حاربوه ثم اشتدّ الخطب فتنقصوه واتخذوا لعنه على المنابر سنة ووافقهم الخوارج على بغضه وزادوا حتى كفروه مضموماً ذلك منهم إلى عثمان فصار الناس في حقّ علي ثلاثة أهل السنة والمبتدعة من الخوارج والمحاربين له من بني أمية وأتباعهم، فاحتاج أهل السنة إلى بثّ فضائله فكثرت الناقل لذلك لكثرة من يخالف ذلك؛^{٣٠}

امام احمد بن حنبل، اسماعيل قاضي، نسائي و ابوعلی نیشابوری گفته اند که در حق هیچ يك از صحابه بیش از روایاتی که در فضائل امیرالمؤمنین، با اسناد حسان نقل شده، روایتی نیامده است. علت کثرت روایات در فضایل او نیز اینچنین است که ایشان چهارمین خلیفه بود که در زمان او اختلاف پیش آمده و عدّه ای بر علیه وی قیام نمودند و همین قیام سبب شد که صحابه، برای جلوگیری، مقابله و احتجاج بر دشمنان علی، فضائل و مناقب او را انتشار دهند. پس مردم دو گروه شدند؛ لیکن بدعت گذاران کم اند. آنگاه طایفه ای دیگر پیدا شدند که با امیرالمؤمنین جنگیدند و علیه ایشان خطبه ها خواندند و تنقیص وی نموده و بر منبرها، لعن او را سنت خویش ساختند و خوارج نیز به خاطر بغض علی با آنها همراهی نمودند و تنقیص ایشان را تا به اندازه کفر امیرالمؤمنین پیش بردند که بر آن غائله قتل عثمان را نیز افزودند. در نهایت مردم در حق علی بر سه دسته شدند: اهل سنت، بدعت گذاران خارجی و دشمنان وی که از بنی امیه و اتباع ایشان بودند. اهل سنت در مقابل دو گروه دیگر، به نشر فضائل علی احتیاج داشتند؛ از این رو روایان فضائل امیرالمؤمنین در میان اهل سنت زیاد شد.

ابوالفرج ابن جوزی نیز از همین گروه از عالمان اهل سنت است و در کتابی که در شرح حال

احمد بن حنبل نگاشته، چنین می نویسد:

٣٠. *فتح الباری*: ٧ / ٧١. البته ابن حجر عسقلانی در عین اعتراف و اقرار به کثرت فضائل حضرت امیر مؤمنان علیه السلام، دست از حمایت و فضیلت تراشی برای خلفا بر نداشته و در ادعایی بدون مدرک چنین ادامه می دهد: «والا فالذي في نفس الأمر أنّ لكلّ من الأربعة من الفضائل إذا حُرر بميزان العدل لا يخرج عن قول أهل السنة والجماعة أصلاً؛ به رغم کثرت روایات فضیلت برای حضرت علی، حقیقت آن است که فضائل خلفای چهارگانه در يك اندازه و میزان قرار داشته که از سوی اهل سنت و جماعت نقل نشده است!». جالب آن است که خود در کتاب دیگرش، این ادعا را نقض کرده و می نویسد: «عارضهم جهلة أهل السنة بفضائل معاوية بدأوا بفضائل الشيخين؛ جاهلان اهل سنت در مقابل فضائل اهل بیت دست به جعل حدیث در فضیلت معاویه زدند و آن جعل را با فضائل شیخین آغاز نمودند»؛ (سان المیزان: ١ / ١٣).

أخبرنا سعيد بن محمد بن بلبل قال: سمعت أبا الفضل الطوسي يقول: سمعت عبد الله بن أحمد بن حنبل يقول: سمعت أبي يقول: ما لأحد من الصحابة من الفضائل بالأسانيد الصحاح مثل ما لعلي رضي الله عنه؛^{٣١}

سعيد بن محمد بن بلبل از ابوالفضل طوسی، از عبدالله پسر احمد بن حنبل نقل می کند که می گفت: پدرم گفته است: در فضیلت هیچ يك از صحابه به اندازه علی، روایت با اسانید صحیح نقل نشده است.

ابن تیمیه و انکار کثرت فضائل امیرالمؤمنین

با وجود این همه تصریح که از سوی حافظان حدیث اهل سنت درباره کثرت فضائل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد، باز هم ابن تیمیه در کتاب *منهاج السنة* که در جای جای آن، فضائل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کرده، فصل دیگری از دشمنی خود با فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را گشوده و اعتراف احمد بن حنبل که ابن تیمیه تابع فقه او است را منکر شده و این همه اعتراف را که احمد در آن تأکید بر صحیح، جید و حسن بودن روایات فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را نموده، دروغ پنداشته است! وی می نویسد:

أحمد بن حنبل لم يقل: إنه صحّ لعليّ من الفضائل ما لم يصحّ لغيره، بل أحمد أجلّ من أن يقول مثل هذا الكذب، بل نقل عنه أنه قال: روي له ما لم يرو لغيره؛^{٣٢}

احمد بن حنبل نگفته است برای علی فضایی صحیح وجود دارد که برای غیر او حدیث صحیح موجود نیست؛ بلکه احمد بالاتر از آن است که چنین دروغی را بگوید؛ بلکه از احمد نقل شده که گفته است: فضایی برای او روایت شده که برای غیرش روایت نشده است.

وی در جای دیگر نیز می نویسد:

قول من قال: صحّ لعليّ من الفضائل ما لم يصحّ لغيره كذب، لا يقوله أحمد ولا غيره من أئمة الحديث؛^{٣٣}

گفته کسی که قائل است در باب فضائل علی روایات صحیحی وجود دارد که برای غیر او چنین روایات صحیحی نیست و کذب است. نه احمد چنین چیزی گفته و نه دیگر پیشوایان حدیثی!

آنچه ابن تیمیه در صدد انکار آن بر آمده است، به طور صریح در کلام ابن ابویعلی موصلی، یکی از بزرگان حنابله مشاهده می شود که به سند خود می نویسد:

٣١. مناقب الإمام أحمد: ٢٢٠.

٣٢. منهاج السنة: ٧ / ٣٧٤.

٣٣. همان: ٨ / ٤٢١.

سمعت محمد بن المنصور الطوسي يقول: سمعت أحمد بن حنبل يقول: ما روى في فضائل أحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بالأسانيد الصحاح ما روى عن علي بن أبي طالب؛^{٣٤}

شنیدم از محمد بن منصور طوسی که می گفت: احمد بن حنبل گوید: آنچه در فضایل علی [علیه السلام] با سندهای صحیح روایت شده، در فضایل هیچ يك از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله نیامده است.

روایات ابن مسعود در افضلیت مطلق امیرالمؤمنین

عبدالله بن مسعود از دیگر صحابه جلیل القدر پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله، در سخنی امیرمؤمنان را افضل و برتر از تمامی اصحاب دانسته است. احمد بن حنبل در فضائل الصحابه و دیگران با سند معتبر این گونه روایت کرده اند:

حدثنا عبدالله قال: حدثني أبي، فثنا محمد بن جعفر، نا شعبة، عن أبي إسحاق، عن عبدالرحمن بن يزيد، عن علقمة، عن عبدالله قال: كنا نتحدث أن أفضل أهل المدينة علي بن أبي طالب؛^{٣٥}

احمد بن حنبل به سند خود از عبدالله بن مسعود نقل می کند که گفت: ما [صحابه] در مدینه، همواره از افضلیت علی بن ابی طالب در میان اهل مدینه سخن می گفتیم.

نکته قابل توجه در این اعتراف این است که ابن مسعود با عبارت «کنا نتحدث» به استمرار فعل تأکید داشته است و این بدین معناست که در میان صحابه پیامبر، افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام امری شناخته شده بوده و در افواه و السنه مردم قرار داشته است. پس از احمد بن حنبل، این روایت از سوی ابوبکر بزار نیز — با اندکی تفاوت در راویان سند — روایت شده است.^{٣٦}

ابن حجر عسقلانی در فتح الباری درباره سند بزار می نویسد:

ما روى البزار عن ابن مسعود قال: كنا نتحدث إن أفضل أهل المدينة علي بن أبي طالب رجاله موثقون؛^{٣٧}

٣٤. طبقات الحنابلة: ٢ / ١٢٠.

٣٥. فضائل الصحابة: ٢ / ٦٠٤ و ٢ / ٦٤٦؛ مسند البزار: ٥ / ٥٥.

٣٦. سند روایت ابوبکر بزار این چنین است: «حدثنا محمد بن أحمد بن الجنيد قال نا يحيى بن السكن قال نا شعبة قال نا أبوإسحاق عن عبدالرحمن بن يزيد عن علقمة عن عبدالله قال...»؛ ر.ك: مسند البزار: ٥ / ٥٥.

٣٧. فتح الباري: ٧ / ٥٨.

بزار از ابن مسعود روایت کرده که گفت: ما [صحابه] در مدینه، همواره از افضلیت علی بن ابی طالب در میان اهل مدینه سخن می گفتیم. راویان روایت ثقه هستند.

هیثمی نیز همین روایت را به نقل از بزار آورده است و به اعتبار سند آن تصریح کرده است. وی می نویسد:

رواه البزار وفيه يحيى بن السكن وثقه ابن حبان وضعفه صالح جزرة وبقية رجاله ثقات؛^{۳۸}

این حدیث را بزار روایت کرده است و در سند آن یحیی بن سکن است که ابن حبان وی را توثیق نموده و صالح جزره وی را تضعیف کرده است؛ اما باقی رجال سند آن ثقه هستند.

با توجه به تصریح اعتبار روایت ابن مسعود از سوی ابن حجر و هیثمی، مضمون حدیث پیش گفته نیز که بیانگر شهرت افضلیت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در میان صحابه است، مورد احتجاج خواهد بود. علاوه بر آن، این روایت با برخی روایات دیگر تقویت می گردد که از آن جمله می توان به روایت دیگری از احمد بن حنبل اشاره نمود. وی می نویسد:

نا عبدالله، نا أبي، حدثنا يحيى بن آدم قثنا مندل، عن مطرف، عن أبي إسحاق، عن سعيد بن

وهب، عن عبدالله قال: ما تقولون إن أعلم أهل المدينة بالفرائض علي بن أبي طالب؟^{۳۹}

احمد بن حنبل به سند خود به نقل از عبدالله بن مسعود می نویسد: درباره اینکه عالم ترین مردمان مدینه نسبت به فرائض علی بن ابی طالب است چه می گوید؟

عبدالله بن مسعود در روایتی دیگر، امیرمؤمنان علی علیه السلام را بهترین مردمان دانسته است. حدیث وی از سوی طبرانی و عالمان بسیار دیگر نقل شده است که به نقل طبرانی در این باره اکتفا می کنیم. طبرانی می نویسد:

حدثنا عبید بن کثیر التمار قال: حدثنا محمد بن الجنید قال: حدثنا يحيى بن سالم بن

أبي حفصة، عن هاشم بن البرید، عن بيان أبي بشر، عن زاذان، عن عبدالله قال: قرأت علی

رسول الله سبعين سورة وختمت القرآن علی خير الناس علي بن أبي طالب؛^{۴۰}

عبید بن کثیر به سند خود از عبدالله بن مسعود نقل می کند که گفت: هفتاد سوره از قرآن را نزد پیامبر اکرم قرائت کردم و قرآن را نزد بهترین مردمان علی بن ابی طالب به پایان رساندم.

مصائب نقل فضایل امیرالمؤمنین!

۳۸. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۵۲.

۳۹. فضائل الصحابة: ۱ / ۵۳۴. همچنین ر.ک: الإستيعاب: ۳ / ۱۱۰۵؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۰۵.

۴۰. المعجم الأوسط: ۵ / ۱۰۱؛ المعجم الكبير: ۹ / ۷۶؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۶ و ۹ / ۲۸۸؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۰۱؛

سبل الهدى والرشاد: ۱۱ / ۴۰۳

نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در طول تاریخ به ویژه دو قرن نخست، همواره موجب بروز مشکلاتی برای ناقلان و راویان آن شده است. فشارهایی که از سوی حاکمان جور و موافقان مکتب خلفاء و مخافان نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام به منصفه ظهور رسیده است. این محدودیت ها با دیدی حداقلی از زمان خلیفه نخست، به بهانه جلوگیری از تحریف سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و در قالب منع تدوین حدیث اجرایی شد و در زمان خلیفه دوم وجهه قانونی به خود گرفته و تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه یافت.

این منع تدوین سخنان پیامبر خدا که از سویی به جهت جلوگیری از نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام قانونی شد، سالهای متمادی پس از سه خلیفه نخست را نیز در بر گرفت و به ویژه در عصر معاویه و مروانیان به اوج خود رسید و فضای نقل فضائل امیرالمؤمنین را در بایکوت و خفقان خوف انگیزی فرو برد و سالیان سال استمرار یافت که بررسی کیفیت این برخوردها مجال واسع خود را می طلبد که در این مجال، به نقل پاره ای از مصائب و مشکلاتی که برای ناقلان فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام رخ داده است، می پردازیم.

یکی از احادیثی که در مسیر اثبات افضلیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار قابل توجه است و خود موجب بروز مشکلاتی برای ناقلان آن شده است، حدیث طیر مشوی (مرغ بریان) است که از سوی بسیاری از روایت از جمله ابن سقاء واسطی نقل شده است.

این عالم سنی نه تنها این حدیث را روایت کرده است؛ بلکه آن حدیث شریف را تدریس نموده است و خود موجب بروز مشکلاتی برای وی شده است.

ذهبی عالم مشهور اهل سنت در این باره می نویسد:

قال السلفي: سألت الحافظ خميسا الحوزي عن بن السقاء، فقال: هو من مزينة مضر ولم يكن سقاء بل لقب له من وجوه الواسطيين وذوي الثروة والحفظ رحل به أبوه فأسمعه من أبي خليفة وأبي يعلى وابن زيدان البجلي والمفضل بن الجندی وبارك الله في سنّه وعلمه واتفق أنه أملى حدیث الطیر فلم تحتمله نفوسهم فوثبوا به وأقاموه وغسلوا موضعه فمضى ولزم بيته فكان لا يحدث أحداً من الواسطيين، فلهذا قلّ حديثه عندهم وتوفي سنة إحدى وسبعين وثلاثمائة حدثني ذلك شيخنا أبو الحسن المغازلي؛^{٤١}

از خمیس حوزی درباره ابن سقا پرسیدم، گفت: وی از طایفه مُزینَه از قبیله مُضَر است. او سقا نبود؛ بلکه لقبش این بود. وی از بزرگان، ثروتمندان و اهل فضل شهر واسط به شمار می رفت. پدرش او را به سفر برد و بر سر درس ابوخلیفه، ابوعلی، ابن زیدان بجلي و مفضل بن جندی نشاند. خدا به عمر و دانش او برکت بخشیده بود. زمان که ابن سقا حدیث

طیر را بر مردم خواند، ایشان آن را برنناییدند و بر او شوریدند و از جای بلندش کردند و جایگاهش را با آب شستند. وی پس از این رخداد، خانه نشین شد و با احدی از مردم واسط سخن نگفت. به همین سبب، احادیث اهل واسط از او اندک است. ابن سقا در سال ۳۷۱ درگذشت. این داستان را استاد ما ابوالحسن مغازلی، برای من نقل کرده است.

چگونه ممکن است دانشمندی چون ابن سقاء واسطی که پیشوایان جرح و تعدیل سنی، او را با القابی نظیر «حافظ»، «امام من ائمه الواسطیین»، «من حافظ المتیقین» توصیف کرده اند،^{۴۲} این چنین مورد تعرض و هتک حرمت قرار گیرد؟! آیا این غیر از کوردلی و تعصب بی پروایی است که از سوی برخی از اهل سنت ابراز شده است؟

یکی دیگر از عالمان اهل سنت که به این مشکل دچار شده است، حافظ محمد بن یوسف محمد گنجی شافعی که به جهت نقل فضایل آن حضرت در داخل مسجد دمشق، شکم او را با چاقو دریدند!^{۴۳}

از دیگر جریانات تاریخی در این باره که در زمره مشهورترین آن شمرده می شود، ماجرای قتل نسائی است.

مردم شام در عصر نسائی در زمره پیروان بنی امیه بودند؛ از این رو آنگاه که نسائی به شام قدم گذاشت، برای جلوگیری مردم از سب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن شد کتابی در فضایل آن حضرت بنگارد. مردم نیز با اطلاع یافتن از هدفش، از وی خواستند که فضیلتی درباره معاویه نقل کند. او در پاسخ گفت: «من برای او فضیلتی نمی شناسم مگر آن که پیامبر در نفرین او فرمود: «خدا شکم تو را سیر نکند»». همین اظهار نظر حق وی موجب شد که او را در میانه مسجد جامع اموی کتک زدند و کشان کشان از مسجد بیرون بردند و چنان بر شکمش ضربه وارد کرده و بر خصیتین او فشار آوردند که بر اثر همین ضربات پس از سه روز جان سپرد!^{۴۴}

با وجود این فضای سنگین، کثرت نقل فضائل آن حضرت در السنه و افواه عالمان مکتب خلفاء به گونه ای است که به جرأت می توان فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را در مقابل دیگر صحابه غیر قابل قیاس دانست و این خود نشانگر فضل و برتری بی چون و چرای آن حضرت بر دیگر صحابه است، به گونه ای که به مانند خورشید عالم تاب، دیگر اقمار را تحت شعاع خود قرار داده است و چیزی از اظهار وجود از آنان باقی نگذارده است.

۴۲. ر.ک: تذکره الحفاظ: ۳ / ۹۶۵؛ سیر اعلام النبلاء: ۱۶ / ۳۵۲؛ الأنساب: ۷ / ۹۰.

۴۳. ر.ک: تاریخ الإسلام: ۴۸ / ۳۶۹؛ الوافی بالوفیات: ۵ / ۱۶۶.

۴۴. ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ۱۴ / ۱۳۲؛ وفيات الأعیان: ۱ / ۷۷.

حديث مدينة العلم

حديث مدينة العلم

حديث مدينة العلم

حدیث «أنا مدينة العلم وعليّ بابها»

یکی از روایاتی که اعلیّت و برتری مطلق امیرمؤمنان علیه السلام را بر دیگر اصحاب و خلفای سه گانه به اثبات می‌رساند، روایت مشهور «أنا مدينة العلم وعليّ بابها» است.

این روایت با تعبیرهای گوناگون و در حدود ده ها مصدر از مصادر اهل سنت از طریق امیرالمؤمنین علیه السلام، عبدالله بن عباس، جابر بن عبدالله انصاری و دیگران با تعبیرات «أنا مدينة العلم وعليّ بابها»، «أنا مدينة الحكمة وعليّ بابها»، «أنا دار الحكمة وعليّ بابها» و تعبیری دیگر نقل شده است و بسیاری از علمای اهل سنت، به صحّت و یا حسن بودن آن تصریح کرده اند.

این روایت ثابت می‌کند که مسلمان وظیفه دارند سنت پیامبر صلی الله علیه وآله را تنها از طریق امیرمؤمنان علیه السلام دریافت کنند، و راه و طریق منحصر به سوی شهر، امیرمؤمنان علیه السلام است. همچنین دلالت این روایت بر اعلیّت و انحصار باب علم پیامبر صلی الله علیه وآله در امیرالمؤمنین آنچنان محکم است که دشمنان پس از ناتوانی در خدشه به سند و دلالت این حدیث، سعی در مخدوش نمودن آن از طریق تعارض با احادیثی کم اعتبار و یا مجعول نموده اند. از آنجا که از این راه هم نتوانستند به مقاصد خود برسند، راه تحدید

و توهین و در نهایت ضرب و شتم را در پیش گرفته اند که همه اینها خود دلیلی بر محکم بودن اعتقاد شیعه مبنی بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می‌باشد.

در این بحث نیز همانند بحث های گذشته، به پنج بخش عمده می‌پردازیم:

بخش یکم: اسامی راویان این حدیث؛

بخش دوم: سند این حدیث که از کتب اهل سنت، اسانید مختلف و متعدد را ذکر خواهیم نمود؛

بخش سوم: بررسی متون و شواهدی که در راستای این حدیث، در کتب اهل سنت وارد شده

است؛

بخش چهارم: بیان دلالت های این حدیث بر اعلیّت و منع از رجوع به دیگران؛

و بخش پنجم: بیان راههای مبارزه با این حدیث، و بررسی اشکالاتی است که بر این حدیث از جهات مختلف وارد شده است. از حذف آن در بعضی از کتب گرفته تا مصیبت ها و بلاهایی که بر سر راویان این حدیث آورده اند.

راویان حدیث «أنا مدينة العلم»

حدیث «أنا مدينة العلم» از سوی تعداد بسیاری از صحابه و تابعان روایت شده و همچنین تعداد بی شماری از علمای اهل سنت یعنی علمای پس از تابعان، در کتب حدیثی خود به نقل آن پرداخته اند که اسامی آنها در ذیل خواهد آمد. این حدیث علاوه بر اینکه توسط محدثان اهل سنت نقل شده، در کتب تفسیر، تاریخ و همچنین در میان اشعار شعرای عامه فراوان به چشم می خورد که نشان دهنده مفروغ عنه بودن لقب «باب دار العلم» برای امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و این مطلب تا جایی است که بعضی از این علما، از امیرالمؤمنین علیه السلام با لقب «باب مدينة العلم» نام برده اند.

راویان حدیث غدیر از صحابه

اما از میان صحابه و یاران پیامبر، نام گروهی از ایشان در زمره روایت کنندگان این حدیث به چشم می خورد که البته برخی از ایشان نیز شخصیت های مشهور و قابل توجهی هستند که اینک به ذکر نام آنان می پردازیم:

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام،

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام،

حضرت امام حسین علیه السلام،

عبدالله بن عباس،

جابر بن عبدالله انصاری،

عبدالله بن مسعود،

حذیفة بن یمان،

عبدالله بن عمر،

انس بن مالک و عمرو بن عاص.

راویان حدیث غدیر از تابعان

این روایت را گروهی از تابعان نیز نقل کرده اند که در این میان می توان به حضرت امام

زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام،

حضرت امام باقر محمد بن علی علیه السلام،

اصبغ بن نباته حنظلی کوفی،

جریر ضبی،

حارث بن عبدالله همدانی کوفی،

سعد بن طریف حنظلی کوفی،

سعید بن جبیر اسدی کوفی،

سلمة بن کهیل حضرمی کوفی،

سلیمان بن مهران کوفی (اعمش)،

عاصم بن ضمیره سلولی کوفی،

عبدالله بن عثمان بن خثیم قاری مکی،

عبدالرحمان بن عثمان،

عبدالرحمان بن عسیله مرادی،

ابو عبدالله صنابحی،

مجاهد بن جبر و ابوحجاج مخزومی مکی اشاره نمود.

راویان حدیث غدیر در قرون متمادی

حدیث «مدینه العلم» را بزرگان و پیشوایان بزرگ اهل سنت در سده های گذشته نقل کرده اند

که می توان به عالمان ذیل اشاره نمود:

ابوبکر عبدالرزاق بن همام صنعانی (متوفای ۲۱۱)،

ابوزکریا یحیی بن معین مری (متوفای ۲۲۳)،

ابومحمد سوید بن سعید هروی حدثانی انباری (متوفای ۲۴۰)،

احمد بن حنبل شیبانی (متوفای ۲۴۰)،

عباد بن یعقوب رواجنی (متوفای ۲۵۰)،

ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی (متوفای ۲۷۹)،

ابوعلی حسین بن محمد بغدادی (متوفای ۲۸۵)،

ابوبکر احمد بن عمرو بن عبدالخالق (بزار) (متوفای ۲۹۲)،

ابوجعفر محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰)،

ابوبکر محمد بن محمد بن سلیمان باغندی واسطی بغدادی (متوفای ۳۱۲)،

ابوالعباس محمد بن یعقوب اموی اصم (متوفای ۳۴۶)،

ابوبکر محمد بن عمر تمیمی بغدادی معروف به جعابی (متوفای ۳۵۵);
ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی (متوفای ۳۶۰)،
ابومحمد عبدالله بن عبدالله بن حیان اصفهانی (ابوالشیخ) (متوفای ۳۶۹)،
ابومحمد عبدالله بن محمد بن عثمان (ابن سقاء واسطی) (متوفای ۳۷۳)،
ابولیث نصر بن محمد سمرقندی حنفی (متوفای ۳۷۳)،
ابوعبدالله عیبدالله بن محمد بن بطة عکبرا (ابن بطة) (متوفای ۳۸۷)،
ابوعبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری (حاکم نیشابوری) (متوفای ۴۰۵)،
ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۶)،
ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (متوفای ۴۳۰)،
ابوالحسن علی بن محمد بصری شافعی (ماوردی) (متوفای ۴۵۰)،
ابوبکر احمد بن علی (خطیب بغدادی) (متوفای ۴۶۳)،
ابوسعید عبدالکریم بن محمد تمیمی سمعانی مروزی (متوفای ۵۶۲)،
ابوالقاسم بن علی بن حسن دمشقی (ابن عساکر) (متوفای ۵۷۱)،
ابوالحسن علی بن محمد جزری (ابن اثیر) (متوفای ۶۳۰)،
محب الدین محمد بن محمود بغدادی (ابن نجار) (متوفای ۶۴۳)،
ابوزکریا یحیی بن شرف بن مری نووی (متوفای ۶۷۶)،
محب الدین احمد بن عبدالله طبری شافعی مکی (متوفای ۶۹۴)،
جمال الدین ابوالحجاج یوسف بن عبدالرحمان مزنی (متوفای ۷۴۲)،
صلاح الدین ابوسعید خلیل بن کیکلادی علائی دمشقی (متوفای ۷۶۱)،
بدرالدین محمد بن بهادر زرکشی شافعی (متوفای ۷۹۴)،
شمس الدین محمد بن محمد بن محمد جزری (متوفای ۸۳۳)،
جلال الدین عبدالرحمان سیوطی (متوفای ۹۱۱)،
نورالدین علی بن عبدالله سمهودی (متوفای ۹۱۱)،
شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی مصری شافعی (متوفای ۹۲۳)،
علی بن سلطان هروی (قاری) (متوفای ۱۰۱۴) و عالمان دیگر.

البته تعداد روایان این حدیث از قرن سوم تا قرن اخیر خیلی بیشتر از مواردی است که اشاره شد.^{۴۵} پس از برخورد با کثرت نقل این حدیث از سوی عالمان اهل سنت، درمی یابیم که ادعای تواتر درباره این حدیث، ادعایی گزاف نیست.

نقل این حدیث به روایان حدیث بسنده نمی شود، بلکه شاعران نیز در زمان های مختلف این منزلت و منقبت را در اشعار خود آورده اند که از جمله می توان به شاعرانی همچون:

ابوالقاسم اسماعیل بن عباد معروف به صاحب،

ابوالقاسم حسن بن اسحاق فردوسی طوسی،

ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی،

موفق بن احمد خوارزمی مکی،

افضل الدین ابراهیم بن علی خاقانی،

فریدالدین محمد بن ابراهیم عطار،

جلال الدین محمد بن محمد بلخی رومی معروف به مولوی،

محبی الدین یحیی بن شرف نووی،

شرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی،

شمس الدین محمد بن احمد اندلسی هواری معروف به ابن جابر،

فخرالدین عبدالرحمان بن مکانس قبطی مصری،

عزالدین عبدالعزیز بن عمر هاشمی مکی معروف به ابن فهد،

محمد بن اسماعیل بن صلاح صنعانی،

و شهاب الدین احمد بن عبدالقادر عجیلی اشاره نمود.

متن حدیث «أنا مدينة العلم وعلي بابها»

۱. روایت به نقل از امیر المؤمنین علی علیه السلام

حدیث «أنا مدينة العلم وعلي بابها» را سی و هشت نفر از بزرگان اهل سنت به نقل از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که در این میان نام بزرگانی همچون احمد بن حنبل، ترمذی، ابوبکر باغندی، حاکم نیشابوری، ابن مردویه و دیگر بزرگان اهل سنت به چشم می خورد. در ذیل به برخی از اینگونه روایات اشاره می کنیم.

روایت یکم: به نقل از امام رضا علیه آلاف التحية والثناء

نخستین روایت، روایتی است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به نقل از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آورده اند. ایشان به سند خویش می فرمایند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أنا مدينة العلم وعلي بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب»؛^{۴۶}

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من شهر علمم و علی در آن است و هر آن کس که طالب علم است باید از در وارد شود».

روایت دوم: به نقل از ابوبکر باغندی واسطی

ابن مغزلی در کتاب مناقب خود، به سند «ابوبکر باغندی واسطی» اینگونه آورده است:
أخبرنا محمد بن أحمد بن عثمان، أخبرنا أبو الحسين محمد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ البغدادي، حدثنا الباغندي محمد بن محمد بن سليمان، حدثنا محمد بن مصفى، حدثنا حفص بن عمر العدني، حدثنا علي بن عمر، عن أبيه، عن جرير، عن علي، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أنا مدينة العلم وعلي بابها، ولا تؤتى البيوت إلا من أبوابها»؛^{۴۷}

۴۶. صحيفه الإمام الرضا عليه السلام: ۱۲۳ / ح ۸۱.

۴۷. مناقب علي بن أبي طالب: ۸۸ / ح ۱۰۶.

محمد بن احمد بن عثمان به سند خود از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: «من شهر علمم و علی در آن است و به خانه ها جز از درهای آن وارد نمی شوند».

روایت سوم: به نقل از احمد بن حنبل

احمد بن حنبل این روایت را به هشت طریق روایت کرده است؛^{۴۸} اما در منابع موجود از کتاب *فضائل الصحابة* به این لفظ نیامده است! اما برخی از عالمان اهل سنت همچون سبط ابن جوزی، سمهودی، مناوی و شیخانی قادری این روایت را با همین لفظ از *فضائل الصحابة* احمد نقل کرده اند.

سبط ابن جوزی در این باره می نویسد:

قال أحمد في الفضائل: حدثنا إبراهيم بن عبدالله، حدثنا محمد بن عبدالله الرومي، حدثنا

شريك، عن سلمة بن كهيل، عن الصنابجي، عن عليّ، قال:

قال لي رسول الله صلي الله عليه وآله: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها»؛^{۴۹}

احمد در کتاب فضائل به سند خود از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«من شهر علمم و علی در آن است».

سمهودی نیز می نویسد:

رواه الإمام أحمد في الفضائل: عن علي رضي الله عنه؛^{۵۰}

احمد در کتاب فضائل خود این روایت را از علی رضی الله عنه روایت کرده است.

نقل این روایت از سوی احمد بن حنبل موجب اعتماد به آن خواهد شد، زیرا عده ای از اندیشمندان اهل سنت بر این باورند که رجوع به حدیثی که احمد بن حنبل روایت می کند، واجب است؛ چرا که وی را پیشوای علم حدیث در زمان خود می دانند.

گنجی و اخطب خوارزم پس از اقرار به بی شمار بودن فضائل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

می نویسند:

ويدلك علي ذلك: ما روينا عن إمام أهل الحديث أحمد بن حنبل، وهو أعرف أصحاب الحديث

في علم الحديث، قريع قران أقرانه، وإمام زمانه، والمقتدى به في هذا الفن في إبانته،

والفارس الذي نكب فرسان الحفاظ في ميدانه، وروايته مقبولة، وعلى كاهل التصديق

محمولة... ولا يُتهم في دينه، ولا يُشكَّ أنه يقول بتفضيل الشيخين أبي بكر وعمر

۴۸. ر.ك: مناقب آل أبي طالب: ۱ / ۳۱۴.

۴۹. تذكرة الخواص: ۵۱ - ۵۲.

۵۰. جواهر العقدين: ۵۷.

رضي الله عنهما وأرضاهما، وأظننا بظلم رضاهما – فجاءت روايته فيه كعمود الصباح، ولا يمكن ستره بالراح؛^{٥١}

آنچه که از پیشوای اهل حدیث، احمد بن حنبل روایت کردیم، بر این امر دلالت دارد. او آشناترین اصحاب حدیث به علم حدیث بوده و گزیده همتایان خود و پیشوای زمان خویش است و از ابتدا در این فن به او اقتدا شده است. او سواری است که اسب دیگر حافظان حدیث در میدان، در مقابل او فرو می افتند. روایتش پذیرفته است و روایت های درستی حمل می شود... و در دینش متهم نیست و بی تردید، قائل به برتری ابوبکر و عمر است که خداوند از آن دو راضی شده و آن دو را راضی کرده و ما را در سایه رضایت آن دو قرار دهد! وی روایتش درباره او همچون ستون شعله چراغ است که پوشانیدنش با کف دست ممکن نیست.

سبب این جوری نیز در این باره می نویسد:

ونحن نقول: الحديث الذي رواه أحمد في الفضائل ليس فيه ميسرة ولا الحكم، وأحمد مقلد في الباب، متى روى حديثاً وجب المصير إلى روايته؛ لأنه إمام زمانه، وعالم أوانه، والمبرز في علم النقل على أقرانه، والفارس الذي لا يجارى في ميدانه... وهذا هو الجواب عن جميع ما يرد في الباب، وفي أحاديث الكتاب؛^{٥٢}

ما می گوئیم: در حدیثی که احمد در فضائل نقل کرده، هیچ تردیدی نمی باشد و در این باره احمد مورد تقلید قرار گرفته است. هرگاه احمد حدیثی نقل کند، بازگشت به روایت منقول از وی واجب خواهد بود؛ زیرا وی پیشوای زمان خویش و دانشمند دوران خود است و در علم روایت بر همتایان خود برتری دارد. او تک سواری است که در میدان مسابقه هم آوردی ندارد و این پاسخی به تمام اشکال هایی است که در این زمینه، به روایت های آن کتاب وارد شده است.

روایت چهارم: به نقل از حاکم نیشابوری

ابن حجر هیتمی مکی در کتاب الصواعق المحرقة، به نقل از «حاکم نیشابوری» می نویسد:

الحديث التاسع: أخرج... الترمذي والحاكم عن علي رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أنا مدينة العلم وعلي بابها»؛^{٥٣}

حدیث نهم: ... ترمذی و حاکم از علی علیه السلام نقل می کنند که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «من شهر علمم و علی در آن است».

روایت پنجم: به نقل از محب الدین طبری

٥١. كفاية الطالب: ٢٥٣؛ المناقب: ٣٣ / ش ٣؛ با اندکی اختلاف در عبارت.

٥٢. تذكرة الخواص: ٣٠.

٥٣. الصواعق المحرقة: ١٢٢.

محبّ الدین طبری که در زمان خود پیشوای علمای شافعی در مکه و استاد حرم مکی بوده است، در کتاب *الریاض النضره فی مناقب العشرة*، در باب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، فصلی دارد تحت عنوان «ذکر اختصاصه بأنّه باب دار العلم و باب مدینة العلم». وی در این فصل می نویسد:

عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أنا دار العلم وعلي بابها». أخرجه في المصابيح في الحسان. وأخرجه أبو عمر وقال: «أنا مدينة العلم [وعليُّ بابها]، وزاد: فمن أراد العلم فليأته من بابها»؛^{٥٤}

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من خانه علمم و علی در آن است». [این روایت را] در کتاب مصابیح و در ضمن حدیث های حسن آورده است. ابوعمر نیز آن را روایت کرده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من شهر علمم». و افزوده است: «هر آن کس که طالب علم است باید به نزد آن در بیاید».

روایت ششم: به نقل از ابن اثیر جزری

همچنین «ابن اثیر جزری» در کتاب *جامع الأصول* می نویسد:

علي بن أبي طالب - رضي الله عنه - : أن رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - قال: «أنا مدينة العلم وعلي بابها». أخرجه الترمذي؛^{٥٥}

علی بن ابی طالب رضی الله عنه [فرمود]: همانا پیامبر خدا فرمود: «من شهر علمم و علی در آن است». این روایت را ترمذی آورده است.

همانطور که در حدیث فوق ملاحظه می شود، این روایت در سنن ترمذی موجود بوده و عده ای از عالمان اهل سنت این حدیث را از سنن ترمذی نقل کرده اند، ولی آن گاه که به چاپ های موجود مراجعه می کنیم، این حدیث را نمی یابیم. در مباحث پیش رو، در این باره بحث بیشتری خواهیم نمود.

روایت هفتم: به نقل از ابن مردویه

از دیگر کسانی که به سند خود، این روایت را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است، ابن مردویه اصفهانی است. وی در این باره می نویسد:

عن الحسن بن علي، عن أبيه مرفوعاً: «أنا مدينة العلم وعلي بابها فمن أراد العلم فليأت الباب»؛^{٥٦}

٥٤. *الریاض النضره فی مناقب العشرة*: ٣ / ١٣٧ / ح ١٤٣٩ و ١٤٤٠. همچنین ر.ک: *نخائر العقبی*: ١٤٢.

٥٥. *جامع الأصول*: ٨ / ٦٥٧ / ح ٦٥٠١.

از حسن بن علی علیهما السلام به نقل از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است [که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود]: «من شهر علم و علی در آن است؛ هر آن کس که طالب علم است باید به نزد آن در بیاید».

روایت هشتم: به نقل از خطیب بغدادی

ابن عساکر در کتاب خود، به نقل از خطیب بغدادی می نویسد:

أبو بكر الخطيب أنا عبدالله بن محمد بن عبدالله النجار، نا محمد بن المظفر، نا أبو جعفر محمد بن الحسين بن حفص الخثعمي بالكوفة^{٥٧}، نا عبّاد بن يعقوب، نا يحيى بن بشير الكندي^{٥٨}، عن إسماعيل بن إبراهيم الهمداني، عن أبي إسحاق، عن الحارث، عن عليّ. وعن عاصم بن ضمرة، عن عليّ قال: قال رسول الله صلي الله عليه وآله: «شجرة أنا أصلها، وعليّ فرعها، والحسن والحسين ثمرها، والشيعية ورقها، فهل يخرج من الطيب إلا الطيب؟! وأنا مدينة العلم وعليّ بابها، فمن أرادها فليأت الباب»^{٥٩}؛

عبدالله بن محمد بن عبدالله به دو طریق (حارث و عاصم بن ضمره) از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: پیامبر اکرم فرمودند: «همانا خداوند من و علی را از يك درخت آفرید. من ریشه درخت و علی شاخه های آن و حسن و حسین میوه اش و شیعیان برگ های آنند. آیا از پاکیزه غیر از پاکیزه بیرون می آید؟ و من شهر من شهر علم و علی در آن است؛ هر آن کس که طالب علم است باید به نزد آن در بیاید».

این روایت با همین عبارات در کتاب *کفایة الطالب في مناقب علی بن أبي طالب* علیه السلام نیز

آمده است.^{٦٠}

٥٦. مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام: ٨٦ / ح ٧٢.

٥٧. برای شرح حال وی ر.ك: تاريخ بغداد: ٢ / ٢٣٤ / ش ٦٩٠.

٥٨. خطیب بغدادی در شرح حال «یحیی بن بشر کندی کوفی»، در کتاب *تلخیص المتشابهة* می نویسد: «أنا علي بن أبي علي، نا محمد بن المظفر الحافظ لفظاً، نا محمد بن الحسن الخثعمي، نا عبّاد بن يعقوب، نا يحيى بن بشير الكندي، عن إسماعيل بن إبراهيم الهمداني، عن أبي إسحاق، عن الحارث، عن عليّ.. وعن عاصم بن ضمرة، عن عليّ، قال: قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: «شجرة أنا أصلها، وعليّ فرعها، والحسن والحسين ثمرها، والشيعية ورقها، فهل يخرج من الطيب إلا الطيب؟! وأنا مدينة العلم وعليّ بابها، فمن أرادها فليأت الباب»؛ (*تلخيص المتشابهة في الرسم*: ١ / ٣٠٨ — ٣٠٩ / ش ٤٨٥).

ابن عساکر دمشق نیز می نویسد: «أخبرنا أبو القاسم هبة الله بن عبدالله، أنا أبو بكر الخطيب، أنا عبدالله محمد بن عبدالله النجار، نا محمد بن المظفر، نا أبو جعفر محمد بن الحسين بن حفص الخثعمي، بالكوفة، نا عبّاد بن يعقوب، نا... فمن أرادها فليأت الباب»؛ (*تاريخ مدينة دمشق*: ٤٢ / ٣٨٣ — ٣٨٤ / ح ١٩٨٧).

٥٩. تاريخ مدينة دمشق: ٤٢ / ٣٨٣. همچنين ر.ك: ميزان الاعتدال: ٤ / ٣٦٦ / ش ٩٤٦٨.

٦٠. ر.ك: كفاية الطالب: ٢٢٠.

بیش از ۳۰ عالم دیگر همچون محمود شیخانی قادری، شیخ عبدالحق دهلوی، میرزا محمد بدخشانی، مولوی محمد مبین لکهنوی، نورالدین سلیمانی و دیگران به نقل این حدیث از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پرداخته اند که از ذکر عبارات همه آنها صرف نظر می کنیم.

۲. روایت به نقل از امام حسن مجتبی علیه السلام

این روایت، همان روایتی است که ابن مردویه با سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که راوی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن مجتبی علیه السلام است.

۳. روایت به نقل از امام حسین علیه السلام

این روایت نیز همان روایت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام است که در طریق این روایت شریف، امام حسین علیه السلام قرار دارند.

ابن مردویه اصفهانی، ابن بشران واسطی، ابن مغزلی واسطی، احمد بن محمد عاصمی، ابن نجار بغدادی و سلیمان بلخی قندوزی در زمره عالمانی هستند که به نقل روایت از ایشان مبادرت کرده اند.

۴. روایت به نقل از عبدالله بن عباس

از دیگر راویانی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حدیث مورد بحث را نقل کرده است، ابن عباس است. بیش از چهل نفر از عالمان اهل سنت همچون یحیی بن معین، ابن فهم بغدادی، ابوالعباس اصم، ابن تمیم قنطری، ابن جریر طبری، ابوالقاسم طبرانی، ابوالشیخ اصفهانی، حاکم نیشابوری، ابن مردویه اصفهانی، ابوبکر بیهقی، خطیب بغدادی، ابن عبدالبر قرطبی، ابن مغزلی واسطی، ابوعلی بیهقی، احمد بن محمد عاصمی، اخطب خوارزم مکی، عزالدین ابن اثیر، گنجی شافعی، صدرالدین حموی، ابوحجاج مزنی، جمال الدین زرندی، صلاح الدین علانی، مجدالدین فیروزآبادی، شمس الدین جزری، ابن حجر عسقلانی، جلال الدین سیوطی، سمهودی، متقی هندی، وصابی یمنی، جمال الدین محدث شیرازی، عبدالرؤف مناوی، علی عزیزی، محمد بدخشانی، محمد صدر العالم، شاه ولی الله دهلوی، محمد مبین لکهنوی، ثناء الله پانی پتی، ولی الله لکهنوی، نورالدین سلیمانی و بلخی قندوزی، حدیث «أنا مدينة العلم» را به نقل از ابن عباس آورده اند که ما در اینجا فقط به نقل چند مورد بسنده می کنیم.

روایت یکم: به نقل از ابوالقاسم طبرانی

ابوالقاسم طبرانی در کتاب المعجم الكبير می نویسد:

حدثنا المعمرى ومحمد بن علي الصائغ المكي، قالوا ثنا عبدالسلام بن صالح الهروي، ثنا أبو معاوية، عن الأعمش، عن مجاهد، عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أنا مدينة العلم وعلى بابها فمن أراد العلم فليأته من بابي»؛^{٦١}

معمرى و محمد بن علي صائغ مكي، به سند خود از ابن عباس نقل می کنند که گفت: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «من شهر علم و على در آن است؛ هر آن کس که طالب علم است باید به نزد آن در بیاید».

در سلسله رجال بسیاری از این گونه روایات که اسانید آن به ابن عباس ختم می شود، شخصی به نام عبدالسلام بن صالح هروی (معروف به ابوصلت هروی) وجود دارد. در مورد این شخص و روایاتی که توسط ایشان نقل شده است، اشکال ها و شبهاتی مطرح است که در بخش شبهات به آن خواهیم پرداخت. فقط به اجمال باید دانست که بر طبق نظر بیشتر عالمان جرح و تعدیل اهل سنت، وجود وی در سلسله سند، هیچ ضرری به اعتبار روایت نمی رساند.

روایت دوم: به نقل از حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک می نویسد:

حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا محمد بن عبدالرحيم الهروي، بالرملة، ثنا أبو الصلت عبدالسلام بن صالح، ثنا أبو معاوية، عن الأعمش، عن مجاهد، عن ابن عباس رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أنا مدينة العلم وعلى بابها، فمن أراد المدينة فليأت الباب»؛^{٦٢}

ابوالعباس محمد بن يعقوب، به سند خود از ابن عباس نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «من شهر علم و على در آن است؛ هر آن کس که طالب علم است باید به نزد آن در بیاید».

وی پس از نقل حدیث می نویسد:

هذا حدیث صحیح الإسناد؛^{٦٣}

این حدیثی صحیح الاسناد است.

روایت سوم: به نقل از خطیب بغدادی

٦١. المعجم الكبير: ١١ / ٥٥.

٦٢. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٣٧ / ح ٤٦٣٧.

٦٣. همان: ٣ / ١٣٧ / ح ٤٦٣٧.

خطیب بغدادی نیز در کتاب *تاریخ بغداد*، با سه سند به نقل این حدیث پرداخته است. وی در یکی از این احادیث می نویسد:

أخبرني أحمد بن محمد العتيقي، قال: ثنا عبدالله بن محمد بن عبدالله الشاهد، قال: ثنا أبو بكر أحمد بن فاذويه بن عزرة الطحان، قال: ثنا أبو عبدالله أحمد بن محمد بن يزيد بن سليم، قال: حدثني رجاء بن سلمة، قال: حدثنا أبو معاوية الضرير، عن الأعمش، عن مجاهد، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أنا مدينة العلم وعلى بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب»؛^{٦٤}

احمد بن محمد عتيقي، به سند خود از ابن عباس نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «من شهر علمم و على در آن است؛ هر آن کس که طالب علم است باید به نزد آن در بیاید».

روایت چهارم: به نقل از ابن اثیر

ابن اثیر در کتاب *أسد الغابة* که یکی از مهمترین مصادر رجال اهل سنت است، می نویسد:

حدثنا القاسم بن عبدالرحمن الأنباري، حدثنا أبو الصلت الهروي، حدثنا أبو معاوية، عن الأعمش، عن مجاهد، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أنا مدينة العلم وعلى بابها، فمن أراد العلم فليأت بابها»؛^{٦٥}

قاسم بن عبدالرحمان انباری به سند خود، از ابن عباس نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «من شهر علمم و على در آن است؛ هر آن کس که طالب علم است باید به نزد آن در بیاید».

روایت پنجم: به نقل از مزّی

مزّی در کتاب *تهذيب الكمال*، این حدیث را از ابن عباس نقل کرده است. وی می نویسد:

حدثنا القاسم بن عبدالرحمن الأنباري، قال: حدثنا أبو الصلت الهروي، قال: حدثنا أبو معاوية، عن الأعمش، عن مجاهد، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أنا مدينة العلم وعلى بابها، فمن أراد العلم فليأت بابها».

قال القاسم: سألت يحيى بن معين عن هذا الحديث؟ فقال: صحيح؛^{٦٦}

قاسم بن عبدالرحمان انباری به سند خود، از ابن عباس نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «من شهر علمم و على در آن است؛ هر آن کس که طالب علم است باید به نزد آن در بیاید». قاسم گوید: از یحیی بن معین درباره این حدیث پرسش نمودم، او گفت: این حدیث صحیح است.

٦٤. *تاریخ بغداد*: ٤ / ٣٤٨ / ش ٢١٨٦.

٦٥. *أسد الغابة*: ٣ / ٥٩٦ - ٥٩٧.

٦٦. *تهذيب الكمال*: ١٨ / ٧٦ - ٧٧ / ش ٣٤٢١.

۵. روایت به نقل از جابر بن عبدالله انصاری

علمایی که از این صحابی روایت را نقل کرده اند به بیش از ۳۰ نفر می رسند که در این میان می توان به افرادی چون عبدالرزاق صنعانی، ابوبکر بزار، ابوالقاسم طبرانی، ابن سقاء واسطی، حاکم نیشابوری، خطیب بغدادی، ابن مغزلی واسطی، ابن عساکر دمشقی، ابن حجر عسقلانی، جلال الدین سیوطی، سمهودی شافعی، عبدالوهاب بخاری، ابن حجر مکی، علی متقی هندی، عبدالرؤف مناوی، شیخ ابراهیم کردی، شاه ولی الله دهلوی و عده ای دیگر اشاره نمود. در ذیل عبارات برخی از این علما را می آوریم.

روایت یکم: به نقل از ابوبکر بزار

ابن حجر هیتمی در کتاب *الصواعق المحرقة*، به نقل از ابوبکر بزار می نویسد:

عن جابر بن عبدالله ... قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها».^{۶۷}

روایت دوم: به نقل از خطیب بغدادی

همچنین خطیب بغدادی پس از نقل روایت ابن عباس، می نویسد:

حدثنا يحيى بن علي الدسكري بخلوان، قال: حدثنا أبو بكر محمد بن المقرئ بأصبهان، قال: حدثنا أبو الطيب محمد بن عبدالصمد الدقاق البغدادي، قال: حدثنا أحمد بن عبدالله أبو جعفر المكتب، قال: حدثنا عبدالرزاق، قال: أخبرنا سفيان، عن عبدالله بن عثمان بن خثيم، عن عبدالرحمن بن بهمان، قال: سمعت جابر بن عبدالله، قال: سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه وآله يوم الحديبية، وهو آخذ بيد عليّ، يقول: «هذا أمير البررة، وقاتل الفجرة، منصور من نصره، مخذول من خذله — يمدّ بها صوته — أنا مدينة العلم وعليّ بابها، فمن أراد البيت فليأتِ الباب»؛^{۶۸}

یحیی بن علی دسکری به سند خود و به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می نویسد: در روز [صلح] حدیبیه، از پیامبر خدا صَلَّى الله عليه وآله، در حالی که دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته بود شنیدم که فرمود: «این امیر نیکوکاران و کُشنده بدکاران است. پیروز است هر آن کس که او را یاری کند و سر شکسته است هر آن کس که او را یاری نکرده و واگذارد — آنگاه پیامبر صدای خویش را بلند کرده — . فرمودند: «من شهر علمم و علی در آن است؛ هر آن کس که طالب علم است باید به نزد آن در بیاید».

۶۷. *الصواعق المحرقة*: ۷۳.

۶۸. *تاریخ بغداد*: ۲ / ۳۷۷ / ش ۸۸۷.

یکی از بحث‌هایی که در روایت «أنا مدينة العلم» وجود دارد، انحصار باب علم در امیرالمؤمنین علیه السلام است که در بحث دلالت، به آن خواهیم پرداخت. در این زمینه هم قرائن لفظی، هم قرائن حالی و هم دلایل دیگری همچون علم بودن این لقب برای حضرت امیر علیه السلام وجود دارد. در روایت فوق نیز، شیوه بیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و قرائن حالی، دلالت بر انحصار باب در امیرالمؤمنین دارند.

روایت سوم: به نقل از ابن عساکر دمشقی

ابن عساکر نیز در کتاب تاریخ مدینه دمشق می نویسد:

أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندي، أخبرنا أبو القاسم بن مسعدة، أخبرنا حمزة بن يوسف، أخبرنا أبو أحمد بن عدي، حدثنا النعمان بن هارون البلدي، ومحمد بن أحمد بن المؤمل الصيرفي، وعبد الملك بن محمد، قالوا: أخبرنا أحمد بن عبدالله بن يزيد المؤدب، حدثنا عبدالرزاق، عن سفیان، عن عبدالله بن عثمان بن خثیم، عن عبدالرحمن بن بهمان، قال: سمعت جابراً يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله (يقول) يوم الحديبية، وهو أخذ بضبع علي بن أبي طالب، وهو يقول: «هذا أمير البررة، وقاتل الفجرة، منصور من نصره، مخذول من خذله» ثم مدّ بها صوته وقال: «أنا مدينة العلم وعلي بابها، فمن أراد الدار فليأت الباب»؛^{٦٩}

ابوالقاسم بن سمرقندی به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که گفت: در روز [صلح] حدیبیه، از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، در حالی که دست امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته بود شنیدم که فرمود: «این امیر نیکوکاران و کُشندۀ بدکاران است؛ پیروز است هر آن کس که او را یاری کند و سر شکسته است هر آن کس که او را یاری نکرده و واگذارند». آنگاه پیامبر صدای خویش را بلند کرده، فرمودند: «من شهر علمم و علی در آن است؛ هر آن کس که طالب علم است باید به نزد آن در بیاید».

این روایات در زمره روایاتی است که از عالمان بزرگ اهل سنت و با الفاظ و عباراتی گوناگون نقل شده است که در ادامه به برخی دیگر از عبارات این حدیث می پردازیم.

نقل های دیگر حدیث

تاکنون راویان حدیث «أنا مدينة العلم» و متن آن را از سوی علمای اهل سنت نقل شد. همچنین گفته شد که این حدیث نه يك بار و دو بار، بلکه بارها از زبان مبارك رسول اکرم صلی الله علیه وآله صادر شده است. نکته جالب تر این است که علاوه بر تعداد دفعات صدور، این حدیث با الفاظ متعدّد و

گونگون که هر کدام به تنهایی می تواند دلالت بر مطلوب داشته باشد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله صادر شده است و همین نکته از سویی ما را به محکم بودن این حدیث و متقن بودن دلالت آن بر افضلیت بی چون و چرای امیرالمؤمنین علیه السلام بر تمام صحابه رهنمون می سازد؛ و از سویی دیگر، هر يك از این عبارات ها دارای نکات لطیف و تأثیرگذار در دلالت روایت است که به برخی اشاره خواهیم کرد. از این رو در ذیل به نمونه هایی از متن حدیث و شواهد و مؤیدات آن خواهیم پرداخت.

۱. «أنا مدينة العلم وعليّ بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب»

نخستین عبارتی که در این باره وارد شده است عبارت فوق است. این عبارت در زمره معروف ترین عبارات این حدیث محسوب می شود. در این روایت و همچنین در روایتی دیگر که در ادامه خواهد آمد، کلمه «الباب» همراه با الف و لام عهد آمده است که دلالت بر انحصار دارد. در این خصوص در بخش دلالت، بحث کاملتری خواهیم نمود.

این نکته را متذکر می شویم که متن این روایت و دو روایت «أنا مدينة العلم وعليّ بابها، فمن أراد العلم فليأت بابها» و «أنا مدينة العلم وعليّ بابها، ولا تؤتى البيوت إلا من أبوابها» به طور مکرر روایت شده و در گاه بررسی سند، به آن پرداخته و کتابهایی که به نقل این متون پرداخته بودند اشاره شد؛ از این رو دیگر نیازی به تکرار آن نیست.

عبارت «ولا تؤتى البيوت إلا من أبوابها» در این روایت، استثناء پس از نفی است که صراحت در انحصار دارد و به عبارتی دیگر، برای رسیدن به علم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که شهر علم اند، منحصرأ باید از در وارد شویم که همان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است نه از دیوار و یا بی راهه های دیگر! به همین روی رسیدن به علم پیامبر مسیری منحصر دارد و طیّ مسیری غیر از مسیر یاد شده، علاوه بر انحراف از علم حقیقی، مخالفت صریح با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است که خود انحرافی مضاعف است.

۲. «أنا مدينة العلم ... كذب من زعم أنه يدخلها من غير بابها»

این روایت را ابن شاذان حربی در کتاب *الأمالی* نقل کرده است. وی در این باره می نویسد:

ثنا إسحاق بن مروان، ثنا أبي، ثنا عامر بن كثير السراج، عن أبي خالد، عن سعد بن طريف، عن الأصبع بن نباتة، عن علي بن أبي طالب، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أنا مدينة العلم وعلي بابها، يا علي! كذب من زعم أنه يدخلها من غير بابها»؛^{٧٠}

اسحاق بن مروان به سند خود و به نقل از اصبع بن نباته، از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «من شهر علمم و علی در آن است. ای علی، دروغ می گوید هر آن کس که ادعا کند که از غیر درش وارد می شود».

۳. «یا علی: أنا مدينة العلم وأنت الباب...»

این روایت لفظ دیگری از حدیث «أنا مدينة العلم» است که به سند امام علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء از اجداد طاهرینش روایت شده است.

ابن مغزلی در کتاب مناقب خود، به نقل این روایت پرداخته، می نویسد:

أخبرنا أبو غالب محمد بن أحمد بن سهل النحوي رحمه الله، — في ما أذن لي في روايته عنه — أن أباطاهر إبراهيم بن عمر بن يحيى يحدثهم، قال: حدثنا محمد بن عبدالله بن المطلب، حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، سنة عشر وثلاثمائة، حدثنا محمد بن عبدالله بن عمر بن مسلم اللاحقي الصفار،

بالبصرة، سنة أربع وأربعين ومائتين، حدثنا أبو الحسن علي بن موسى الرضا، قال: حدثني أبي، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين، عن أبيه علي بن أبي طالب، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يا علي! أنا مدينة العلم وأنت الباب، كذب من زعم أنه يصل إلى المدينة إلا من الباب»؛^{٧١}

ابو غالب محمد بن احمد نحوی به سند خود و به نقل از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: مرا حدیث کرد پدرم از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش علی بن الحسین، از پدرش حسین، از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «ای علی، من شهر علمم و تو در آن هستی. هر آن کس که گمان می کند که غیر از در به شهر می توان راه یافت دروغ گفته است».

پوشیده نیست که سند روایت حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء، سندی است در نهایت اعتبار و استحکام که بیان جلالت مرتبه و بزرگی جایگاه آن امکان پذیر نیست. احمد بن حنبل درباره سند اینچنین می نویسد:

۷۰. نفحات الأزهار: ۱۲ / ۸۷.

۷۱. المناقب: ۱۱۵ - ۱۱۹ / ح ۱۲۰ - ۱۲۶.

لو قرأت هذا الإسناد على مجنون لبرئ من جنونه؛^{۷۲}

اگر این اسناد بر دیوانه ای خوانده شود، شفا می یابد.

از عبدالرحمان بن ابی حاتم همانند این سخن روایت شده که به نقل از پدرش می نویسد:

مثل ذلك، يحكيه عن أبيه، وأنه قرأه على مصروع فأفاق؛^{۷۳}

سند روایت بر بیمار صرعی خوانده شد و او به هوش آمد.

این روایت شریف، علاوه بر تصریح انحصار باب در امیرالمؤمنین علیه السلام، نص در انحصار تبعیت از ایشان برای رسیدن به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است.

۴. «أنا دار الحكمة وعليّ بابها»

از احادیث دیگری که با متنی متفاوت در این باره روایت شده است، روایت «أنا دار الحكمة وعليّ بابها» است.

بیش از ۵۰ تن از علمای اهل سنت این متن از روایت را در کتابهای خود نقل کرده اند. عالمانی همچون احمد بن حنبل، ابو عیسی ترمذی، ابومسلم ابراهیم بن عبدالله کجی، ابوجعفر محمد بن جریر طبری، ابوبکر محمد بن محمد باغندی، ابوالحسین محمد بن مظفر بغدادی، ابن بطّة، حاکم نیشابوری، ابن مردویه اصفهانی، ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، ابن مغزلی، ابوالمظفر منصور بن محمد سمعانی، ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی، ابومحمد الحسین بن مسعود فراء بغوی، احمد بن محمد بن علی عاصمی، کمال الدین ابوسالم محمد بن طلحه شافعی، سبط ابن جوزی، ابوعبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی، محب الدین طبری، صدرالدین ابوالمجامع ابراهیم بن محمد حموی، ولی الدین محمد بن عبدالله خطیب تیریزی، جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی، صلاح الدین خلیل بن کیکلدی علائی، مجدالدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی، شمس الدین محمد بن محمد جزری، ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل، جلال الدین عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی، شمس الدین محمد علقمی، شمس الدین محمد بن یوسف شامی، ابن حجر مکی، علی بن حسام الدین مشهور به متقی هندی، ابراهیم بن عبدالله وصابی، شیخ بن عبدالله عیدروس یمنی، رحمت الله بن عبدالله سندی، جمال الدین عطاء بن فضل الله شیرازی، محمد عبدالرؤف بن تاج العارفين مناوی، محمد حجازی بن محمد شعرانی، ملا یعقوب بنبانی لاهوری، احمد بن فضل بن محمد باکثیر مکی، شیخ عبدالحق دهلوی، شیخ بن علی بن محمد جفری، نورالدین علی بن احمد عزیززی، نورالدین

۷۲. نشر الدر: ۱ / ۳۶۲.

۷۳. همان.

علی بن علی شبراملسی، محمد بن عبدالباقی زرقانی، میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی، محمد صدر العالم، نظام الدین بن قطب الدین سهالوی، شاه ولی الله بن عبدالرحیم دهلوی، محمد بن اسماعیل امیر صنعانی، محمد بن علی صبان مصری، محمد مبین بن محب سهالوی لکهنوی، عبدالعزیز بن ولی الله دهلوی، محمد اسماعیل بن عبدالغنی دهلوی، حسن علی محدث دهلوی، نورالدین بن اسماعیل سلیمانی، ولی الله بن حبیب الله لکهنوی و سلیمان بن ابراهیم بلخی قندوزی. در ذیل برخی از این نقل ها، عبارت «فمن أراد الحکمة فالیأت الباب» و یا عبارتی شبیه به آن ذکر شده است. در کتاب *تفریح الأحباب* به نقل از کتاب *المناقب* آمده است که این روایت را احمد بن حنبل از صنابحی نقل کرده است. صاحب *تفریح الأحباب* می نویسد:

عن علي رضي الله عنه قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أنا دار الحکمة وعلی بابها». رواه الترمذی وقال: هذا حدیث غریب. وقال: روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک ولم يذكر فيه عن الصنابحی، ولا نعرف هذا الحدیث عن أحد من الثقات غیر شریک. ورواه أحمد عن الصنابحی؛^{۷۴}

از علی علیه السلام روایت شده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «من خانه حکمت و علی در آن است». این روایت را ترمذی نقل کرده است و می گوید: این حدیث غریب است. وی همچنین گوید: برخی این حدیث را از شریک نقل کرده اند و نامی از صنابحی نبرده اند و ما این حدیث را از هیچ یک از ثقات مگر شریک نشناخته ایم. این روایت را احمد از صنابحی نقل کرده است.

در کتاب *نخائر العقبی*، به نقل از کتاب *سنن ترمذی* اینگونه آمده است:

عن علي رضي الله عنه قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أنا دار الحکمة وعلی بابها». أخرجه الترمذی وقال: حدیث حسن؛^{۷۵}

از علی علیه السلام نقل شده است که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «من خانه حکمت و علی در آن است». این روایت را ترمذی آورده و می گوید: این حدیث حسن است.

همچنین ابونعیم اصفهانی در کتاب *حلیة الأولیاء* می نویسد:

حدثنا أبوأحمد محمد بن أحمد الجرجانی، ثنا الحسن بن سفیان، ثنا عبدالحمید بن بحر، ثنا شریک عن سلمة ابن كهیل عن الصنابحی، عن علي بن أبي طالب قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أنا دار الحکمة وعلی بابها». رواه الأصبغ بن نباتة والحارث عن علي نحوه، ومجاهد عن ابن عباس، عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مثله؛^{۷۶}

۷۴. *تفریح الأحباب*: ۳۵۰.

۷۵. *نخائر العقبی*: ۷۷.

۷۶. *حلیة الأولیاء*: ۱ / ۶۴.

ابو احمد محمد بن احمد جرجانی به سند خود از علی بن ابی طالب علیه السلام و ایشان نیز از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «من شهر حکمتم و علی در آن است».

این روایت را اصیغ بن نباته و حارث از علی علیه السلام به همین صورت روایت کرده اند. همچنین مجاهد از ابن عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مثل این روایت را نقل کرده اند.

۵. «أنا مدينة الحكمة ... فمن أراد الحكمة فليأت الباب»

خطیب بغدادی در تاریخش می نویسد:

أخبرنا علي بن أبي علي المعدل وعبيدالله بن محمد بن عبيد النجار قالوا: حدثنا محمد بن المظفر، حدثنا أحمد بن عبيدالله بن سابور، حدثنا عثمان بن إسماعيل بن مجالد، حدثنا أبو معاوية الضرير، عن الأعمش، عن مجاهد، عن ابن عباس قال قال: رسول الله صلی الله علیه وآله: «أنا مدينة الحكمة وعلي بابها، فمن أراد الحكمة فليأت الباب»؛^{۷۷}

علی بن ابی علی معدل به سند خود، به نقل از ابن عباس می نویسد که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «من شهر حکمتم و علی در آن است؛ از این رو هر کس طالب حکمت است، باید از آن بیاید».

وی در کتاب *تلخیص المتشابه* نیز روایتی به همین مضمون نقل کرده است.^{۷۸}

ابن مغزلی در کتاب *مناقب* می نویسد:

أخبرنا أبو طالب محمد بن أحمد بن عثمان البغدادي - قدم علينا واسطاً - أنا أبو الحسن علي بن محمد بن لؤلؤ، إذناً، نا عبدالرحمن بن محمد بن المغيرة، نا محمد بن يحيى، نا محمد بن جعفر الكوفي، عن محمد بن الطفيل، عن أبي معاوية، عن الأعمش، عن مجاهد، عن ابن عباس، قال:

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «أنا مدينة الحكمة وعلي بابها، فمن أراد الحكمة فليأت الباب»؛^{۷۹}

محمد بن احمد بن عثمان بغدادی به سند خود و به نقل از ابن عباس می نویسد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «من شهر حکمتم و علی در آن است و هر آن کس طالب حکمت باشد باید از آن بیاید».

مناوی نیز در *فیض القدير* می نویسد:

(أنا دار الحكمة)، وفي روايته: «أنا مدينة الحكمة، (وعلي بابها). أي: علي بن أبي طالب هو

الباب الذي يدخل منه إلى الحكمة».^{۸۰}

۷۷. تاریخ بغداد: ۱۱ / ۲۰۴ / ش ۵۹۰۸.

۷۸. ر.ك: تلخیص المتشابه: ۱ / ۱۶۱ - ۱۶۲، ترجمه حبیب بن نعمان.

۷۹. مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام: ۹۲ - ۹۳ / ح ۱۱۲.

۸۰. فیض القدير: ۳ / ۶۰ / ش ۲۷۰۴.

همچنین سیوطی در *اللآلی المصنوعة*^{۸۱}، شاه ولی الله دهلوی در *ازاحة الخفاء*^{۸۲} و ولی الله لکهنوی در *مرآة المؤمنین*^{۸۳} این متن را با این عبارات روایت کرده اند.

۶. «أنا دار العلم وعليّ بابها»

محب الدین طبری در کتاب *نخائر العقبی* به نقل این متن پرداخته است. وی می نویسد:

عن علیّ رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: «أنا دار العلم وعليّ بابها»؛^{۸۴}

از علی که رضوان خدا بر او باد نقل شده است که فرمود: پیامبر اکرم صلّى الله عليه وآله فرمود: «من خانه علمم و علی در آن است».

محب طبری این روایت را به نقل از *مصباح السنة بغوی* آورده است؛ از این رو در ادامه

می نویسد:

أخرج البغوي في *المصباح في الحسان*.

طبری در کتاب دیگرش به نام *الرياض النضرة*^{۸۵} ملا علی قاری در *المرقاة في شرح*

المشكاة^{۸۶} و دیگران حدیث را به همین صورت روایت کرده اند.

۷. «أنا ميزان العلم وعليّ كفتاه»

دیلمی در *فردوس الأخبار* از ابن عباس و او از رسول اکرم صلّى الله عليه وآله چنین نقل می کند

که فرمود:

أنا ميزان العلم، وعليّ كفتاه، والحسن والحسين خيوطه، وفاطمة علاقته، والأئمة من أمّتي

عموده، يوزن به أعمال المحبين لنا والمبغضين لنا؛^{۸۷}

من ترازوی علمم و علی دو کفه آن و حسن و حسین ریسمان آن و فاطمه دستگیره آن و امامان از امت من ستون آن

می باشند که با آن ترازو، اعمال محبان و مبغضان ما سنجیده می شود.

۸۱. ر.ك: اللآلی المصنوعة: ۱ / ۳۰۷.

۸۲. ر.ك: ازاحة الخفاء: مخطوط.

۸۳. ر.ك: مرآة المؤمنین في مناقب سيّد المسلمين: مخطوط.

۸۴. نخائر العقبی: ۷۷.

۸۵. الرياض النضرة في مناقب العشرة: ۳ / ۱۵۹.

۸۶. مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح: ۹ / ۳۹۴۰ / ح ۶۰۹۶.

۸۷. فردوس الأخبار: ۱ / ۴۴ / ح ۱۰۷. در این کتاب آمده است: «أنا ميزان العلم ... يوزن أعمال ...».

بنابر گزارش مرحوم صاحب عیقات رحمه الله، این حدیث را سید علی همدانی در روضه الفردوس، مودّة القربی و السبعین فی فضائل أمير المؤمنين علیه السلام، عبدالوهاب بخاری در تفسیر آنوری و قندوزی در ینابیع المودّة^{۸۸}، از ابن عباس نقل کرده اند.

۸. «فهو باب مدينة علمي»

ابن مغزلی در کتاب مناقب می نویسد:

أخبرنا أبو محمد الحسن بن أحمد بن موسى الغندجاني، قال: حدثنا أبو الفتح هلال بن محمد الحفّار، قال: حدثنا إسماعيل بن علي بن رزين، عن أبيه، قال: حدثنا أخي دعلج بن علي، قال: حدثنا شعبة بن الحجاج، عن أبي التياح، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله: «أتاني جبرئيل بدرنوك من درانيك الجنة، فجلست عليه، فلما صرت بين يدي ربّي، كلمني وناجاني، فما علمني شيئاً إلاّ علمه عليّ؛ فهو باب مدينة علمي. ثمّ دعاه النبي صَلَّى الله عليه وآله إليه، فقال له: يا عليّ! سلمك سلمي، وحربك حربي، وأنت العلم ما بيني وبين أمّتي من بعدي»؛^{۸۹}

حسن بن احمد غندجان به سند خود به نقل از ابن عباس آورده است که پیامبر خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: «جبرئيل فرش محملي از بهشت آورد و من رویش نشستم. آنگاه که رودر روی خدا تعالی قرار گرفتم، خدای تعالی با من سخن گفت و نجوا کرد. آنگاه چیزی را به من نیاموخت مگر اینکه همان را به علی علیه السلام نیز آموخت؛ از این رو او باب علم من است».

آنگاه پیامبر صَلَّى الله عليه وآله علی علیه السلام را نزد خود فرا خواند و فرمود: «ای علی، صلح با تو صلح با من و جنگ با تو جنگ با من است. تو پس از من نشانه و علم در میان امتم هستی».

این روایت را قندوزی در کتاب ینابیع المودّة، پس از نقل روایت از ابن مغزلی، شبیه آن را از خوارزمی نقل کرده است، تنها با این تفاوت که در روایت خوارزمی به جای عبارت «فهو باب مدينة علمي»، عبارت «فهو باب علمي» آمده است.^{۹۰}

۹. «عليّ باب علمي ومبين لأمتي»

همدانی در کتاب السبعین من مناقب أمير المؤمنين این چنین می نویسد:

۸۸. ینابیع المودّة: ۲ / ۲۴۲ / ح ۶۷۹ و ۲۶۸ / ح ۷۶۲.

۸۹. مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام: ۶۲ / ح ۷۱.

۹۰. ینابیع المودّة: ۱ / ۲۱۷ / ح ۳۰.

الحديث التاسع والعشرون: عن أبي الدرداء [أبي نر] رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله: على باب علمي، ومبين لأمتي ما أرسلت به من بعدي، حبه إيمان، وبغضه نفاق، والنظر إليه رافة، ومودته عبادة؛^{٩١}

حديث ٢٩. از ابودرداء [ابوذر] رضي الله عنه نقل شده است که گفت: پیامبر اکرم صَلَّى الله عليه وآله فرمود: «علی در علم من است و بیان کننده آنچه را که برای آن فرستاده شده ام برای امتم می باشد. دوست داشتن او [نشانه] ایمان است و بغض او نفاق و نظر به سوی وی رأفت است و مودت به او عبادت است».

سیوطی در کتابهای اللالی المصنوعة،^{٩٢} جمع الجوامع^{٩٣} و القول الجلی فی فضائل علی علیه السلام،^{٩٤} عبدالوهاب بخاری در کتاب تفسیر أنوری، متقی هندی در کنز العمال،^{٩٥} لکهنوی در کتاب مرآة المؤمنین،^{٩٦} قندوزی در ینابیع المودة^{٩٧} و دیگران همانند این متن را آورده اند.

١٠. «علی منی وأنا من علی، فهو باب علمي ووصي»

متن فوق را قندوزی در کتاب ینابیع المودة، از سید علی همدانی این چنین نقل کرده است:

عن عكرمة، عن ابن عباس رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله لعبدالرحمن بن عوف: يا عبدالرحمن! إنكم أصحابي، وعلي بن أبي طالب أخي ومني وأنا من علي، فهو باب علمي ووصي وهو وفاطمة والحسن والحسين هم خير الأرض عنصراً وشرفاً وكرماً؛^{٩٨}

از عکرمة از ابن عباس نقل شده است که گفت: پیامبر اکرم صَلَّى الله عليه وآله به عبدالرحمان بن عوف فرمود: «ای عبدالرحمان، همانا شما اصحاب من هستید و علی بن ابی طالب برادر من است و من از اویم و او از من است. او باب علم من و وصی من است او، فاطمه، حسن و حسین بهترین اهل زمین از جهت تبار، شرف و کرامتند».

متن هایی که ذکر شد، در زمره روایت هایی است که شاهد بر روایت «أنا مدينة العلم وعلي بابها» است که با الفاظ و عبارات های مختلف، به تأیید حدیث مورد بحث می پرداخت. در ادامه، به بررسی دلالت حدیث می پردازیم.

٩١. ر.ك: همان: ٢ / ٢٤٠ / ح ٦٧٢.

٩٢. ر.ك: اللالی المصنوعة: ١ / ٣٠٧.

٩٣. ر.ك: جمع الجوامع: ٦ / ١٨٦ / ح ١٤٣٩٩؛ جامع الأحاديث: ٦ / ٢١١.

٩٤. ر.ك: القول الجلی فی فضائل علی: مخطوط.

٩٥. ر.ك: كنز العمال: ١١ / ٦١٤ / ح ٣٢٩٨١.

٩٦. ر.ك: مرآة المؤمنین: مخطوط.

٩٧. ر.ك: ینابیع المودة: ٢ / ٣٠١ / ح ٨٦٠.

٩٨. ر.ك: همان: ٢ / ٣٣٣ / ح ٩٧٣. همچنین ر.ك: مقتل الحسين (خوارزمی): ١ / ٦٠.

سند حدیث «أنا مدينة العلم وعليّ بابها»

در میان احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، گروهی از آنها — همچون حدیث غدیر و ثقلین — در چند مناسبت و به جهت های مختلف، توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بیان شده است. از دقت در روایات بر می آید که حدیث «أنا مدينة العلم» هم از این گروه است؛ یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به ذکر این حدیث در موارد متعددی پرداخته اند. شاهد بر این مدعا سخن جلال الدین سیوطی است که در کتابی که طرق این حدیث را جمع کرده، می نویسد:

كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «أنا مدينة...»;

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرمود: «من شهر علمم...».

با توجه به این کلیشه که دلالت کننده بر استمرار است، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بارها و بارها این حدیث را در میان اصحاب فرموده اند. دقت در این نکته، حساسیت این حدیث را دوچندان می نماید.

با رجوع به کتب اهل سنت، می توان به چند روش به اعتبار حدیث «أنا مدينة العلم وعليّ بابها» در نزد اهل سنت پی برد که در ذیل به برخی از روش های اعتبار حدیث می پردازیم:

۱- تصریح عالمان بزرگ اهل سنت به «صحت» حدیث؛

۲- تصریح عالمان و پیشوایان بزرگ حدیثی اهل سنت به «حسن» بودن آن؛

۳- ادعای شهرت و تواتر حدیث؛

۴- نقل روایت به صورت ارسال مسلم؛

۵- توصیف امیرالمؤمنین علی علیه السلام به «باب مدينة العلم»؛

۶- تصحیح سند يك يك روایات وارد شده در منابع اهل سنت.

۱. تصریح به صحت حدیث

بسیاری از عالمان رجالی اهل سنت همچون:

یحیی بن معین،

محمد بن جریر طبری،

حاکم نیشابوری،

محمد بن طلحه شافعی،

سبط ابن جوزی،

محمد بن یوسف گنجی،^{۹۹}

صلاح الدین علائی،^{۱۰۰}

شمس الدین ابن جزری،^{۱۰۱}

شمس الدین سخاوی،^{۱۰۲}

جلال الدین سیوطی،

فضل الله ابن روزبهان شیرازی،^{۱۰۳}

علی منقی هندی،

سید محمد بخاری،^{۱۰۴}

میرزا محمد بدخشانی،

محمد صدر العالم،^{۱۰۵}

محمد امیر یمانی^{۱۰۶}

و ثناء الله پانی پتی^{۱۰۷} قائل به صحت این حدیث شده اند.

۹۹. ر.ك: كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب: ۲۲۰ - ۲۲۳.

۱۰۰. ر.ك: قوت المغتدی: ۲ / ۱۰۰۹.

۱۰۱. ر.ك: أسنى المطالب في مناقب علي بن أبي طالب: ۷۹.

۱۰۲. ر.ك: المقاصد الحسنة: ۱۲۴.

۱۰۳. ر.ك: دلائل الصدق لنهج الحق: ۶ / ۳۱۹ - ۳۲۱.

۱۰۴. ر.ك: مفتاح النجا في مناقب آل العبا: مخطوط.

۱۰۵. ر.ك: معارج العلی: مخطوط.

۱۰۶. ر.ك: الروضة الندية، شرح التحفة العلوية: ۲۱۵.

۱۰۷. ر.ك: السيف المسلول: ۶ / ۱۲۵.

اگر چه گروهی از اهل سنت در صدد کاستن از اعتبار این حدیث اند؛ ولی آنگاه که به گروهی از علمای عامه برمی خوریم که حدیث را تصحیح کرده و یا حسن شمرده اند — که در سطور آینده قائلان به حسن بودن روایت نیز خواهد آمد — در می یابیم که قول به ضعف و یا موضوع بودن این حدیث همراه با تعصب و چشم فرو بستن بر روی حقیقتی است که وضوح آن را نمی توان منکر شد.

به هر روی در ذیل به عبارات چند تن از قائلان به صحت حدیث اشاره می کنیم:

۱-۱ یحیی بن معین:

یحیی بن معین^{۱۰۸} در زمره افرادی است که حدیث «أنا مدينة العلم» را تصحیح نموده است. این اعتراف در کتب مختلفی همچون *تاریخ بغداد*، *تاریخ مدینه دمشق*، *کنز العمال* و منابعی دیگر به نقل از وی آمده است. مزّی در *تهذیب الکمال* اینگونه آورده است:

قال القاسم: سألت يحيى بن معين عن هذا الحديث؟ فقال: صحيح؛^{۱۰۹}

قاسم گوید: از یحیی بن معین درباره حدیث ابن عباس پرسیدم، او گفت: این حدیث صحیح است.

خطیب بغدادی در *تاریخ خود*، از یحیی بن معین نقل می کند که او در ابتدا صحت روایت را انکار می کرده است؛ اما پس از جستجو متوجه شده که این روایت را کسانی غیر از ابوصلت هروی نقل کرده اند؛ به همین روی دیدگاهش تغییر کرده و آن را صحیح دانسته است. وی می نویسد:

وأما حديث الأعمش، فإنّ أبا الصلت كان يرويه عن أبي معاوية عنه، فأنكره أحمد بن حنبل، ويحيى بن معين من حديث أبي معاوية، ثمّ بحث يحيى عنه فوجد غير أبي الصلت قد رواه عن أبي معاوية. فأخبرنا محمد بن أحمد بن رزق، أخبرنا أبو بكر مكرم بن أحمد بن مكرم القاضي، حدثنا القاسم بن عبد الرحمن الأتباري، حدثنا أبو الصلت الهروي، حدثنا أبو معاوية عن الأعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أنا مدينة العلم

۱۰۸. وی دارای عظمت و جایگاهی والا در میان اهل سنت است. سمعانی در کتاب *الأسباب*، جلد ۵، صفحه ۲۷۰ درباره یحیی بن معین می نویسد: «كان إماماً ربانياً عالماً حافظاً ثبّاتاً متقناً مرجوعاً إليه في الجرح التعديل... و انتهى علم العلماء إليه حتي قال أحمد بن حنبل: هاهنا رجل خلقه الله لهذا الشأن يظهر كذب الكذابين؛ یعنی یحیی بن معین. و قال علي بن المديني لانعلم أحد من لدن آدم كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين. قال أبو حاتم الرازي إذا رأيت البغدادي يحب أحمد بن حنبل فاعلم أنّه صاحب سنة وإذا رأيتّه يبغض يحيى بن معين فاعلم أنّه كذاب». همچنین در کتاب *تهذیب الکمال*، جلد ۳۱، صفحه ۵۶۶ — ۵۶۷ در باره او آمده است: «مات بالمدينة فحمل على أعواد النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ونودي بين يديه هذا الذي كان ينفى الكذب عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ... و حمل على سرير النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

وعلي بابها فمن أراد العلم فليأت بابها». قال القاسم: سألت يحيى بن معين عن هذا الحديث فقال: هو صحيح؛^{١١٠}

اما حديث اعمش. همانا ابوصلت همواره از ابومعاويه، از اعمش حديث [مورد بحث] را نقل می کند؛ به همین روی احمد بن حنبل و یحیی بن معین نقل ابوصلت از ابومعاويه را انکار می کردند. آنگاه یحیی بن معین در جستجو بر آمد تا اینکه دریافت غیر از ابوصلت، راوی دیگری از ابومعاويه نقل کرده است [از این رو روایت ابوصلت را نیز پذیرفت]. به سند خود محمد بن احمد بن ارزق، از ابوصلت هروی، از ابومعاويه، از اعمش، از ابن عباس روایت کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «من شهر علمم و علی در آن است؛ هر آن کس که طالب علم است باید به نزد آن در بیاید». قاسم بن عبدالرحمان انباری گوید: از یحیی بن معین درباره این حدیث پرسش نمودم، او گفت: این حدیث صحیح است.

همچنین سیوطی در کتاب جمع الجوامع می نویسد:

روی الخطيب في تاريخه عن يحيى بن معين أنه سئل عن حديث ابن عباس؟ فقال: هو صحيح؛^{١١١}

خطیب بغدادی در تاریخش می نویسد که از یحیی بن معین درباره حدیث ابن عباس پرسش شد، او گفت: این حدیث صحیح است.

۱-۲ ابن جریر طبری:

ابن جریر طبری^{١١٢} یکی دیگر از افرادی است که قائل به صحت این حدیث شده است. وی این حدیث را با حدیث «أنا دار الحكمة وعلي بابها» یکسان می داند. او در تهذیب الآثار می نویسد:

هذا خبر صحيح سنده؛^{١١٣}

این خبر سندش صحیح است.

سیوطی نیز در کتاب جمع الجوامع، به نقل از طبری می نویسد:

هذا خبر عندنا صحيح؛^{١١٤}

این خبر در نزد ما عامه صحیح است.

۱۱۰. تاریخ بغداد: ۱۱ / ۵۰.

۱۱۱. جمع الجوامع: ۱ / ۳۸۳.

۱۱۲. در کتاب «وقیات الأعیان» درباره او آمده است: «كان إماماً في فنون كثيرة منها التفسير والحديث والفقه والتاريخ وغير ذلك و له مصنفات مليحة في فنون عديدة تدل على سعة علمه و غزارة فضله و كان من الأئمة المجتهدين لم يقلد أحداً ... و كان ثقة في نقله، و تاريخه اصح التواريخ و أثبتها». وی در عین سنی مذهب بودن، کتابی در طرق و اسانید حدیث غدیر نوشته؛ ولی دشمنان، این کتاب را معدوم کردند و یا به هر شکل نگذاشتند به دست ما برسد. طبری در میان اهل سنت، مذهبی فقهی داشته که تا قرن ششم و هفتم نیز وجود داشته است.

۱۱۳. جمع الجوامع: ۱ / ۳۷۳ و ۲ / ۱۷۳ / ح ۴۷۶۳.

۱۱۴. تهذیب الآثار: ۱ / ۱۰۴ - ۱۰۵.

۳-۱ حاکم نیشابوری:

همچنین حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک، پس از نقل حدیث از ابن عباس می نویسد:

هذا حدیث صحیح الإسناد؛^{۱۱۵}

این حدیث صحیح الاسناد است.

وی حدیث دیگری را از طریق جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است. وی این سند را نیز

تصحیح کرده و می نویسد:

ولهذا الحدیث شاهد من حدیث سفیان الثوری بإسناد صحیح:

حدثني أبو بكر محمد بن علي الفقيه الإمام الشاشي الففال، ببخارا، وأنا سألته، حدثني النعمان بن هارون البلدي، ببلد، من أصل كتابه، ثنا أحمد بن عبدالله بن يزيد الحراني، ثنا عبدالرزاق، ثنا سفیان الثوري، عن عبدالله بن عثمان بن خثيم، عن عبدالرحمن بن عثمان التيمي، قال: سمعت جابر بن عبدالله، يقول: سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُول: «أنا مدينة العلم وعلى بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب»؛^{۱۱۶}

برای این حدیث شاهدهی از حدیث سفیان ثوری با سندی صحیح وجود دارد. ابوبکر محمد بن علی فقیه امام چچنی قفال برای ما به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرد که گفت: شنیدم که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «من شهر علمم و علی در آن است؛ هر آن کس که طالب علم است باید به نزد آن در بیاید».

۴-۱ ابن روزبهان:

فضل الله بن روزبهان خنجی شیرازی یکی از علمای متعصب اهل سنت است. او در جواب استدلال علامه حلی مبنی بر اعلیّت و در نهایت امامت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام، کتابی تحت عنوان *ابطال نهج الباطل* نگاشته است. وی در

این کتاب و در نقد استشهاد علامه حلی به حدیث «أنا مدينة العلم» در صحیح ترمذی، می نویسد:

ما ذكره المصنّف من علم أمير المؤمنين، فلا شكّ في أنّه من علماء الأئمة، والناس محتاجون إليه فيه، وكيف لا؟ وهو وصيّ النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ في إبلاغ العلم وبدائع حقائق المعارف، فلا نزاع لأحد فيه. وأما ما ذكره من صحیح الترمذی، فصحيح؛^{۱۱۷}

آنچه که مؤلف (علامه حلی) از علم امیرالمؤمنین علیه السلام یادآوری کرده است، هیچ تردیدی باقی نمی ماند که ایشان در زمره علماء امت است و مردم نیز در علم نیازمند اویند. البته چگونه نباشند؟ در حالی که وی وصی پیامبر

۱۱۵. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۷ / ح ۴۶۳۷.

۱۱۶. همان: ۳ / ۱۳۸ / ح ۴۶۳۹.

۱۱۷. دلائل الصدق لنهج الحقّ: ۲ / ۵۱۵ و ۶ / ۳۲۱، به نقل از ابن روزبهان.

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَسَائِدِهِمْ فِي حَقِّهِمْ وَشَكَّفَتْهُمُ حَقَائِقُ شِنَاحَتِهِمْ وَكَسَى فِيهِمْ بَرَاهِمُ اخْتِلَافِهِمْ. أَمَّا أَنْ رَوَيْتَ
كَيْهَ مِنْ صَحِيحِ تَرْمِذِي نَقَلَ كَرْدَةً صَحِيحاً اسْت.

وی سپس در جواب یکی از استدلالات علامه مینی بر اینکه غیر امیرالمؤمنین، هیچ يك از صحابه و اژه «سلونی» را نگفته اند می افزاید:

هَذَا يَدُلُّ عَلَى وَفْوَرِ عِلْمِهِ وَاسْتِحْضَارِهِ أَجْوِبَةَ الْوَقَائِعِ وَاطَّلَاعِهِ عَلَى الْعُلُومِ وَالْمَعَارِفِ، وَكُلِّ
هَذِهِ الْأُمُورِ مَسْلَمَةً، وَلَا دَلِيلَ عَلَى النَّصِّ؛^{۱۱۸}

این دلیلی است بر بسیاری علم ایشان و پاسخ گویی بی درنگش به اتفاقات مختلف و آگاهی ایشان بر علوم و معارف. و
تمامی این گفته ها از امور قطعی و مسلم است و دلیلی در برابر نص وجود ندارد.

۱-۵ متقی هندی:

متقی هندی پس از نقل اشکالاتی که توسط علمای اهل سنت بر این روایت وارد شده، و برخی دیگر که روایت را «حسن» دانسته اند، این چنین نتیجه گیری کرده است:

وَقَدْ كُنْتُ أُجِيبُ بِهَذَا الْجَوَابِ دَهْرًا، إِلَى أَنْ وَقَفْتُ عَلَى تَصْحِيحِ ابْنِ جَرِيرٍ لِحَدِيثِ عَلِيٍّ فِي
تَهْذِيبِ الْأَثَارِ، مَعَ تَصْحِيحِ لِحَدِيثِ ابْنِ عَبَّاسٍ، فَاسْتَخَرْتُ اللَّهَ وَجِزَمْتُ بِإِرْتِقَاءِ الْحَدِيثِ مِنْ
مَرْتَبَةِ الْحَسَنِ إِلَى مَرْتَبَةِ الصَّحَّةِ؛^{۱۱۹}

مدتی طولانی من نیز در پاسخ [به پرسش در باره سند روایت] همین جواب را ارائه می کردم تا این که صحیح شمردن
حدیث ابن عباس از سوی طبری در کتاب تهذیب الآثار و حاکم نیشابوری را دیدم. استخراج کردم و با طلب خیر از
خداوند! تصمیم قطعی گرفتم تا این حدیث را از مرتبه حسن به مرتبه صحیح بالا ببرم.

عالمان بسیاری به صحیح بودن حدیث حکم کرده اند که برای جلوگیری از اطاله کلام، به همین
مقدار اکتفاء کنیم.^{۱۲۰}

۲. تصریح به حسن بودن روایت

قول دیگری که در سند این حدیث وجود دارد، حسن بودن آن است. از عالمانی که به حسن
بودن روایت تصریح کرده اند، می توان به عالمان زیر اشاره نمود:

ترمذی،

گنجی شافعی،

۱۱۸. همان: ۲ / ۴۳۹ و ۶ / ۱۷۱ - ۱۷۲، به نقل از ابن روزبهان.

۱۱۹. کنز العمال: ۱۳ / ۱۴۷ - ۱۴۹، احادیث: ۳۶۴۶۴.

۱۲۰. برای اطلاع بیشتر از نظر این عالمان ر.ک: نفحات الأزهار فی خلاصة عبقات الأنوار: جلد ۱۰-۱۲.

صلاح الدين علائي،
بدرالدين زرکشی
مجد شیرازی،
ابن حجر عسقلانی،
حافظ سخاوی،
سیوطی،
سمهودی،
محمد بن یوسف شامی صالحی،
ابوالحسن علی بن عراق،
ابن حجر مکی،
محمد طاهر فتنی،
ملا علی قاری،
مناوی،

عبدالحق دهلوی و عدّه ای دیگر از عالمان اهل سنت.^{۱۲۱}

همانگونه که در میان این اسامی مشاهده می شود، برخی از قائلان به صحت نیز در میان اینان وجود دارد. علت این امر این است که یا در ابتدا این حدیث را حسن می دانسته و سپس قائل به صحت آن شده اند، و یا اینکه حدیث را از طریق حسن و از طریق دیگر صحیح دانسته اند. به هر روی در ذیل به نام برخی از کسانی که به حسن بودن حدیث تصریح کرده اند اشاره می کنیم.

۱-۲ ابن عراق کنانی

ابوالحسن علی بن محمد بن عراق کنانی در کتاب *تنزیه الشریعة*، به حسن بودن حدیث حکم کرده است. او می نویسد:

وسئل الحافظ ابن حجر عن هذا الحديث في فتيا، فكتب عليها: هذا الحديث أخرجه الحاكم في المستدرک وصحّحه، وخالف أبو الفرج ابن الجوزي فذكره في الموضوعات. والصواب خلاف قولهما معاً، وأنّ الحديث من قسم الحسن، لا يرتقي إلى الصّحة ولا ينحط إلى الكذب، وبيان ذلك يستدعي طولاً، ولكن هذا هو المعتمد؛^{۱۲۲}

۱۲۱. برای اطلاع از صحت گفته های عالمان فوق و دیگر عالمان ر.ک: همان.

۱۲۲. *تنزیه الشریعة*: ۱ / ۳۷۷ - ۳۷۸ / ح ۱۰۳.

از حافظ ابن حجر در فتیاء، درباره این حدیث پرسش شد. وی در پاسخ نوشت: این روایت را حاکم نقل کرده و تصحیح کرده است و ابوالفرج ابن جوزی با این نظر وی مخالفت کرده و آن را در موضوعات آورده است. اما سخن صحیح بر خلاف این دو نظریه است. همانا حدیث در زمره احادیث حسن است که از سوی به حد صحّت نمی رسد و از سوی دیگر به کذب و دروغ دچار نمی شود و توضیح آن نیازمند بحثی طولانی است؛ لیکن این نظر همان نظریه مورد اعتماد است.

۲-۲ گنجی شافعی

گنجی از دیگر عالمانی است که این حدیث را حسن دانسته است. وی پس از نقل روایت در

کفایة الطالب می نویسد:

هذا حدیث حسن عال؛^{۱۲۳}

این حدیث حسن عالی است.

۲-۳ ابن حجر مکی

ابن حجر در چندین کتاب خویش، به حسن بودن روایت تصریح کرده است وی در کتاب

الصواعق المحرقة، پس از نقل چندین روایت از بزرگان اهل سنت، می نویسد:

وصوب بعض محققى المتأخرين المطلعين من المحدثين أنه حدیث حسن؛^{۱۲۴}

برخی از محققان محدث متأخر آگاه، حسن بودن حدیث را ثابت کرده اند.

۲-۴ محمد طاهر فنی

وی در کتاب *تذكرة الموضوعات*، پس از رد قول به ضعف و یا موضوع بودن حدیث، حکم به

حسن بودن این حدیث کرده است. وی می نویسد:

قلت: قد تعقب العلاتي على ابن الجوزي في حكمه بوضعه، فإنه ينتهي بطرقه إلى درجة

الحسن، فلا يكون ضعيفاً فضلاً عن أن يكون موضوعاً.

وقال ابن حجر: صححه الحاكم، وخالفه ابن الجوزي فكذبته، والصواب خلاف قولهما،

والحدیث حسن، لا صحيح ولا كذب؛^{۱۲۵}

می گویم: علایمی نظر ابن جوزی مبنی بر ساختگی بودن حدیث را پی گیری کرده است. پس همانا طرق این حدیث منتهی

به مرتبه حسن می شود؛ از این رو این حدیث ضعیف نخواهد بود، چه رسد به این که ساختگی باشد.

۱۲۳. *کفایة الطالب*: ۱۱۹.

۱۲۴. *الصواعق المحرقة*: ۷۳.

۱۲۵. *تذكرة الموضوعات*: ۹۵.

این حجر می گوید: این حدیث را حاکم تصحیح کرده است و با او ابن جوزی مخالفت کرده و حدیث را دروغ پنداشته است. اما گفتار صحیح خلاف این دو نظریه است. حدیث نه صحیح است و نه دروغ؛ بلکه حسن است.

وی در جای دیگری از این کتاب می نویسد:

فمن حکم بکذبه فقد أخطأ؛^{۱۲۶}

هر آن کس به دروغ بودن روایت حکم کند، به یقین به اشتباه رفته است.

۲-۵ شمس الدین سخاوی

سخاوی نیز پس از نقل طرق و دیدگاه های علما، می نویسد:

أحسنها حدیث ابن عباس بل هو حسن؛^{۱۲۷}

بهترین روایت حدیث ابن عباس است؛ بلکه این روایت حسن است.

اعتبار روایت «حسن» همانند روایت «صحیح»

همانطور که ذکر شد، عده ای از علمای اهل سنت قائل به صحت این حدیث شده اند؛ در عین حال، اگر فرض را بر این بگیریم که این روایت از نظر سندی به درجه «صحیح» نرسد و «حسن» باشد، باز هم در حجیت آن خللی وارد نمی شود؛ چرا که از منظر اهل سنت، روایت «حسن» نیز همانند روایت «صحیح» از حجیت برخوردار است و از نظر حجیت هیچ تفاوتی میان این دو دسته از روایات نیست. نووی در همین باره می نویسد:

ثمّ الحسن كالصحيح في الإحتجاج به وإن كان دونه في القوة؛ ولهذا أدرجته طائفة في نوع

الصحيح؛^{۱۲۸}

حدیث حسن از جهت احتجاج و استدلال به مانند صحیح است، اگر چه از جهت قوت پایین تر از صحیح است؛ از این رو عده ای حدیث حسن را در نوعی از صحیح گنجانده اند.

حدیث مدینه العلم

حدیث مدینه العلم

همچنین ابن کثیر می نویسد:

النوع الثاني: الحسن، وهو في الإحتجاج به كالصحيح عند الجمهور؛^{۱۲۹}

نوع دوم حدیث حسن است و آن در میان جمهور اهل سنت، به هنگام احتجاج، همانند حدیث صحیح است.

۱۲۶. همان: ۹۶.

۱۲۷. المقاصد الحسنة: ۱۲۴.

۱۲۸. التقريب والتيسير لمعرفة سنن البشير النذير في أصول الحديث: ۱ / ۲۹.

۱۲۹. الباعث الحثيث في إختصار علوم الحديث: ۳۵.

شریف جرجانی در کتاب *المختصر فی أصول الحدیث* می نویسد:

والحسن حجة كالصحيح، ولذلك أدرج في الصحيح؛^{۱۳۰}

حدیث حسن به مانند صحیح حجت است؛ از این رو در زمره احادیث صحیح قرار می گیرد.

محمد بن جماعة نیز می گوید:

الحسن حجة كالصحيح وإن كان دونه، ولذلك أدرجه بعض أهل الحديث فيه ولم يفردوه

عنه؛^{۱۳۱}

حدیث حسن به مانند صحیح است و اگر چه [از جهت اعتباری] پایین تر از آن است؛ از این رو برخی از اهل حدیث آن را در زمره حدیث صحیح گنجانده اند و آن را از صحیح جدا نمی دانند [و دیگر به آن حسن نمی گویند؛ بلکه صحیح است].

جلال الدین سیوطی می گوید:

ثم الحسن كالصحيح في الإحتجاج به، وإن كان دونه في القوة، ولهذا أدرجته طائفة في نوع

الصحيح كالحاكم وابن حبان وابن خزيمة؛^{۱۳۲}

حدیث حسن از جهت احتجاج و استدلال به مانند صحیح است، اگر چه از جهت قوت پایین تر از صحیح است؛ از این رو عده ای همچون حاکم، ابن حبان و ابن خزیمه حدیث حسن را در زمره نوعی از صحیح گنجانده اند.

عبدالرؤف مناوی نیز به مانند سیوطی اظهار نظر کرده است. وی می گوید:

الحسن مشارك للصحيح في الإحتجاج به، وإن كان دونه في القوة؛^{۱۳۳}

حدیث حسن از جهت احتجاج و استدلال به مانند صحیح است، اگر چه از جهت قوت پایین تر از صحیح است.

۳. حدیث «أنا مدينة العلم»، حدیثی متواتر و مشهور

با توجه به کثرت روایت و روایان حدیث «أنا مدينة العلم»، روشن است که این حدیث در زمره حدیث های مشهور و متواتری است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده است. همین کثرت نقل و بسیاری روایان حدیث، نشان گر شهرت و تواتر این حدیث در میان اهل سنت است. با این وجود اعتراف عالمان بزرگ اهل سنت در این باره می تواند در فزونی اعتبار این حدیث یاری گر باشد. از این رو به سخن برخی از عالمان بزرگ اهل سنت در این باره می پردازیم.

۱۳۰. *المختصر فی أصول الحدیث*: ۷۵.

۱۳۱. *المنهل الروي فی مختصر علوم الحدیث النبوی*: ۱ / ۳۶.

۱۳۲. *تدریب الراوی*: ۱ / ۱۶۰.

۱۳۳. *البواقیت والدرر فی شرح نخبة الفکر*: ۱ / ۲۵۴.

۳-۱ سبط ابن جوزی

نخستین عالمی که بر شهرت این حدیث حکم کرده، سبط ابن جوزی است. وی در فصل دوم از کتاب *تذکرة الخواص* که اختصاص به فضائل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دارد، می نویسد:

وهي أشهر من الشمس والقمر، وأكثر من الحصى والمدر، وقد اخترت منها ما ثبت واشتهر، وهي قسمان: قسم مستنبط من الكتاب، والثاني من السنة الظاهرة التي لا شك فيها ولا ارتياب؛^{۱۳۴}

فضیلت های وی مشهورتر از خورشید و ماه و افزون تر از ریگ ها و سنگریزه ها است و من از میان آنها، فضائلی را که ثابت و مشهور شده برگزیدم که این فضائل برگزیده بر دو قسم است: نخست بخشی که از قرآن به دست آمده و دیگری بخشی که از سنت آشکاری به دست آمده که هیچ شك و تردیدی در آن نیست.

از سویی با توجه به این سخن سبط ابن جوزی که خود را ملتزم به نقل روایت های مشهور کرده است، و از سویی دیگر نقل این حدیث شریف در کتاب خود بیان گر این است که وی این حدیث را در زمره احادیث مشهوری که هیچ شك و تردیدی در آن نیست، برشمرده است. اگر به این نتیجه، سخن شهاب الدین قسطلانی که حدیث مشهور را ملحق به متواتر دانسته است بیافزاییم، در می یابیم که با توجه به شهرت این حدیث، حدیث متواتر نیز خواهد بود.

۳-۲ عبدالحق دهلوی

عبدالحق دهلوی در کتاب *اللمعات في شرح المشكاة*، قائل به شهرت این حدیث شده است. وی می نویسد:

واعلم أن المشهور من لفظ الحديث في هذا المعنى: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها»؛^{۱۳۵}

بدان که لفظ مشهور حدیث در این معنا، روایت «أنا مدينة العلم وعليّ بابها» است.

۳-۳ محمد بن اسماعیل امیر یمانی صنعانی

یمانان صنعانی در کتاب *الروضة الندية في شرح التحفة العلوية*، به شهرت این حدیث تصریح کرده است. وی می نویسد:

باب علم المصطفى إن تأته *** فهنياً لك بالعلم مرثا

۱۳۴. *تذکرة الخواص*: ۲۳.

۱۳۵. *اللمعات في شرح المشكاة*: مخطوط.

البیت إشارة إلى الحديث المشهور المروي من طرق عن ابن عباس وغيره، ولفظه عن ابن عباس: أنه صلى الله عليه وآله وسلم قال: «أنا مدينة العلم وعلى بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب». أخرجه العقيلي وابن عدي والطبراني والحاكم؛^{١٣٦}

اگر به نزد باب علم مصطفی آبی علم و دانش گوارایت باد. این بیت اشاره به حدیث مشهوری دارد که از ابن عباس و غیر او روایت شده است. روایت ابن عباس با این عبارات آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «من شهر علم و علی در آن است؛ پس هر آن کس که علم را بخواهد باید به نزد آن در بیاید». این روایت را عقیلی، ابن عدی، طبرانی و حاکم نیشابوری نقل کرده اند.

۳-۴ مولوی حسن زمان

مولوی حسن زمان در زمره عالمان اهل سنتی است که به شهرت این روایت تصریح کرده است. وی در کتاب *القول المستحسن* می نویسد:

من أحسن بيّنة على معنى ختم الأنبياء: الحديث المشهور الصحيح، الذي صحّحه جماعات من الأئمة؛^{١٣٧}

بهترین شاهد بر معنای خاتم الانبیاء حدیث صحیح مشهوری است که گروه های بسیاری از پیشوایان اهل سنت آن را صحیح دانسته اند.

وی در ادامه، به انظار عالمان درباره اعتبار این روایت می پردازد.

۳-۵ ابن حجر مکی

ابن حجر مکی یکی از عالمان متعصب اهل سنت است. وی به شهرت و یا تواتر این حدیث تصریح و حتی اشاره نکرده است؛ اما با توجه به مبانی خود، باید به تواتر حدیث «أنا مدينة العلم» ملتزم شود. وی در کتاب *الصواعق المحرقة*، آنگاه که به حدیث «مروا أبابكر فليصل بالناس» می رسد، مدعی می شود که هشت نفر از صحابه این روایت را نقل کرده اند؛ از این رو آن را متواتر می داند. وی در کتاب خود می نویسد:

إعلم أنّ هذا الحديث متواتر؛ فإنه ورد من حديث عائشة، وابن مسعود، وابن عباس، وابن عمر، وعبدالله بن زمعة، وأبي سعيد، وعلي بن أبي طالب، وحفصة؛^{١٣٨}

بدان که این حدیث متواتر است و از سوی عایشه، ابن مسعود، ابن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زمعه، ابوسعید حدری، علی بن ابی طالب و حفصه روایت شده است.

١٣٦. الروضة الندية شرح التحفة العلوية: ٢١٣ - ٢١٥.

١٣٧. القول المستحسن في فخر الحسن: ٤٥٢.

١٣٨. الصواعق المحرقة: ٢٣.

به همین روی اگر ملاک وی از تواتر نقل هشت نفر از صحابه است، بنابر اولی حدیث «أنا مدینة العلم» که از ده صحابی نقل شده است، در زمره احادیث متواتر خواهد بود.

۳-۶ ابن حزم

ابن حزم اندلسی به مانند ابن حجر هیتمی به شهرت و یا تواتر حدیث حکم نکرده است؛ اما با توجه به مبانی وی در دیگر احادیث، باید ملتزم به تواتر حدیث مورد بحث نیز بشود. وی در کتاب *المحلی* و در بحث عدم جواز فروش آب، پشتوانه این حکم را احادیث متواتری می داند که فقط چهار صحابی آن را روایت کرده اند.^{۱۳۹} از این رو اگر نقل چهار نفر از صحابه موجب تواتر حدیث است، بنابر اولی حدیث مورد بحث نیز متواتر خواهد بود.

۳-۷ ابن تیمیه

وی نیز اشاره ای به شهرت و تواتر حدیث نکرده است؛ ولی مبانی دیگر وی در دیگر روایات، او را ملزم به تواتر حدیث «أنا مدینة العلم» خواهد کرد. وی در کتاب *منهاج السنة* و در راستای اعتبار سازی برای حدیث جعلی «لو كنت متخذاً من أهل الأرض خلیلاً لاتخذت أبابکر خلیلاً» می نویسد:

وهذا الحدیث مستفیض بل متواتر عند أهل العلم بالحديث؛ فإنه قد أخرج في الصحاح من وجوه متعددة من حدیث ابن مسعود وأبي سعید وابن عباس وابن الزبیر؛^{۱۴۰}

این حدیث در نزد آشنایان به حدیث مستفیض، بلکه متواتر است؛ پس همانا این حدیث به وجوه متعدد از ابن مسعود، ابوسعید، ابن عباس و ابن زبیر در صحاح روایت شده است.

مدّعی وی در تواتر این حدیث جعلی نقل چهار نفر از صحابه است؛ از این رو روایتی که ده نفر از صحابه، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام، ابن عباس، جابر بن عبدالله، ابن مسعود، حذیفه، عبدالله بن عمر، انس بن مالک و عمرو بن عاص آن را نقل کرده اند، بنابر اولی متواتر خواهد بود.

۳-۸ عبدالعزیز دهلوی

وی در *تحفه اثنا عشریه* و در بحث «مطاعن عثمان»، روایت «إنما مثلي ومثل عثمان كمثل أثوار ثلاثة...» که به دروغ به امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت داده اند مشهور و متواتر می داند. وی صرف نقل این روایت در منابع فریقین را علت این سخن خود برشمرده است. وی می نویسد:

این قصه در شهرت و تواتر به حدی رسیده که در کتب فریقین مذکور و مسطور است، جای انکار نیست.^{۱۴۱}

۱۳۹. ر.ک: *المحلی*: ۲ / ۱۳۵ / کتاب التیمم، مسألة ۲۴۱ و ۹ / ۷ / کتاب البیوع، مسألة ۱۵۱۱.

۱۴۰. *منهاج السنة*: ۷ / ۳۷۵.

۱۴۱. *تحفه اثنا عشریه*: ۳۲۸.

پس اگر ملاک دهلوی در شهرت و تواتر این حدیث، صرف نقل روایت در منابع شیعه و اهل سنت است، روایت «أنا مدينة العلم» نیز به قطع و یقین در زمره همین روایت های مشهور و متواتر جای خواهد گرفت.

۴. نقل روایت به صورت «ارسال مسلم»

مسیر چهارم در اثبات اعتبار این حدیث، نقل روایت به صورت ارسال مسلم است. این روایت را بسیاری از عالمان حدیثی و غیر حدیثی اهل سنت مسلم دانسته اند؛ به همین روی، با مسلم دانستن این روایت شریف، جایی برای شك و شبهه در اعتبار این حدیث باقی نخواهد ماند. از میان سی و نه نفر از عالمان اهل سنت که روایت را مسلم دانسته اند می توان به عالمانی هم چون: ابوليث سمرقندی، احمد بن محمد عاصمی، ابن عربی اندلسی، ابن طلحة شافعی، ابو عبدالله گنجی شافعی، عز بن عبدالسلام، محب الدین طبری شافعی، شمس الدین زرنندی، سید علی همدانی، کمال الدین دمیری، شهاب الدین دولت آبادی، احمد بن صباغ مالکی، شاه ولی الله دهلوی و دیگران اشاره نمود.

۵. توصیف امیرالمؤمنین به لقب «باب مدينة العلم»

بزرگان و پیشوایان اهل سنت، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به «مدينة العلم» و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به «باب مدينة العلم» و قریب به این مضمون، توصیف کرده اند که بدون تردید این توصیف برگرفته از همین حدیث مورد بحث است و از سویی دیگر نشان گر این است که حدیث در نزد اهل سنت، در زمره احادیث مسلم و قطعی محسوب می شده است.

از کسانی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به این لقب توصیف کرده اند می توان به ابونعیم اصفهانی، ابوسعید سمعانی، ابومؤید خوارزمی، ابو عبدالله گنجی، سعیدالدین کازرونی، شمس الدین زرنندی، سید علی همدانی، میرزا محمد بدخشانی، هروی ایجی، شهاب الدین دولت آبادی، شهاب الدین قسطلانی، جلال الدین دوانی، شمس الدین صالحی دمشقی، ابن حجر مکی، جمال الدین محدث شیرازی، شیخ علی قاری، عبدالرؤف مناوی، عبدالحق دهلوی، سید محمد ماه عالم، عبدالرحمان چشتی، شیخ تاج الدین نقشبندی، شیخ ابراهیم کردی، شیخ سالم بصری، سید محمد برزنجی، محمد معین سندی، محمد بن اسماعیل امیر، شهاب الدین احمد عجیلی، رشیدالدین دهلوی، سلامة الله بدایونی، حسن الزمان ترکمانی و عبدالغنی غنیمی اشاره نمود.

به هر روی در ذیل به سخن برخی از بزرگان اهل سنت در این باره اشاره می کنیم.

ابونعیم در زمره کسانی است که روایت «أنا مدينة العلم» را با سند صحیح نقل کرده است.^{۱۴۲} وی در کتاب *حلیة الأولیاء* و در شرح حال امیرالمؤمنین علی علیه السلام به القاب آن حضرت نیز اشاره کرده است؛ از جمله می نویسد:

سید القوم، محبّ المشهود ومحبوب المعبود، باب مدينة الحكم [العلم] والعلوم؛^{۱۴۳}

آقای قوم، دوستدار مردمان، محبوب خداوند، در شهر حکمت [علم] و علوم.

۲-۵ ابوسعید سمانی

او در کتاب *الأنساب* و در معنای کلمه «شهید»، حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام، یا همان فرزند «باب مدينة العلم» را نخستین کسی دانسته که به این لقب مشهور شده است. وی می نویسد:

الشهيد ... إشتهر بهذا الإسم جماعة من العلماء المعروفين، قتلوا فعرفوا «بالشهيد»، أولهم: ابن باب مدينة العلم وريحانة رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسَلَّمَ، الشهيد بن الشهيد، الحسين بن علي، سيّد شباب أهل الجنة؛^{۱۴۴}

شهید ... گروهی از عالمان که کشته شدند به نام «الشهید» معروف گشتند که نخستین آنان فرزند باب مدینه العلم و ریحانه پیامبر خدا صَلَّى الله عليه وآله، شهید فرزند شهید حسین بن علی سرور جوانان اهل بهشت.

۳-۵ بدرالدین عینی

عینی در شرح صحیح بخاری، به نقل از ابوالثناء، یکی از ویژگی های امیرمؤمنان علی علیه السلام را «باب علم پیامبر» دانسته است. وی می نویسد:

ومن خواصّه - أي: خواص علیّ رضي الله تعالى عنه - ، فيما ذكره أبوالثناء: أنه كان أفضى الصحابة، ... وأنه باب مدينة العلم؛^{۱۴۵}

از ویژگی های علی رضی الله عنه از منظر ابوالثناء این است که ایشان افضی صحابه است ... و این که ایشان در شهر علم است.

۴-۵ ملا علی هروی

ملا علی هروی قاری در تقابل میان فهم علمای امت اسلامی و صحابه می نویسد:

۱۴۲. ر.ك: حلیة الأولیاء: ۱ / ۶۱.

۱۴۳. ر.ك: حلیة الأولیاء: ۱ / ۶۱.

۱۴۴. الأنساب: ۳ / ۴۷۵ - ۴۷۶.

۱۴۵. عمدة القاري: ۱۶ / ۲۱۵.

أَنَّ فَهْمَ الصَّحَابِيِّ لَا سِيَّمَا مِثْلَ عَلِيِّ بَابِ مَدِينَةِ الْعِلْمِ مَقْدَمٌ عَلَى فَهْمِ غَيْرِهِ؛^{١٤٦}

همانا فهم صحابی به ویژه همچون علی علیه السلام در شهر علم بر غیر آنان مقدم است.

۵-۵ شهاب الدین آلوسی

آلوسی در تفسیر خود و در مواردی متعدد، عبارت «باب مدینه العلم» را برای امیرمؤمنان علیه السلام استفاده کرده است. وی در تفسیر روح المعانی و در بحث «دیدن لوح محفوظ» می نویسد:

ثُمَّ إِنَّ الْإِمْكَانَ مِمَّا لَا نِزَاعَ فِيهِ، وَلَيْسَ الْكَلَامُ إِلَّا فِي الْوُقُوعِ، وَوَرُودِ ذَلِكَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَجَلَّةِ أَصْحَابِهِ، كَالصَّدِيقِ، وَالْفَارُوقِ، وَذِي النُّورَيْنِ، وَبَابِ مَدِينَةِ الْعِلْمِ وَالنَّقْطَةِ الَّتِي تَحْتَ الْبَاءِ؛^{١٤٧}

در امکان این امر هیچ اختلافی نیست و کلام فقط در وقوع آن است و آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و بزرگان

اصحاب مانند صدیق، فاروق، ذوالنورین، باب مدینه العلم و نقطه زیر باء وارد شده است.

۵-۶ ابن عبدربه

ابن عبدربه سخنان زنی به نام ام الخیر بنت حریش با رقیه را نقل می کند که در حضور معاویه سخنرانی غرائی کرده و از جمله گفته است:

فَالْيَ أَيْنَ تَرِيدُونَ - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - عَنِ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ وَصَهْرِهِ وَأَبِي سَبْطِيهِ؟ خَلْقَ مَنْ طِينَتِهِ، وَتَفَرَّعَ مِنْ نَبْعَتِهِ، [وِ خَصَّهُ بِسِرِّهِ]، وَجَعَلَهُ بَابَ مَدِينَتِهِ وَأَعْلَمَ بِحُبِّهِ الْمُسْلِمِينَ وَأَبَانَ بِيغْضِهِ الْمُنَافِقِينَ؛^{١٤٨}

به دنبال چه هستید؟! خداوند شما را رحمت کند! از پسر عموی پیامبر خدا، دامادش و پدر دو نوه اش به کدام سو منحرف

می شوید؟ همو که از سرشت و طینت پیامبر آفریده شده و از سرچشمه های او شاخه گرفته و باب شهرش قرار داده است.

کسی که به محبت او مسلمانان و بغض او منافقان شناخته می شدند.

۵-۷ صلاح الدین صفدی

او نیز در کتاب الوافی بالوفیات، به نقل شعری از صفی الدین حلّی در باره رسول خدا صلی الله علیه وآله پرداخته که در آن، از دروازه علم آن حضرت نیز سخن به میان آمده است. وی پس از آنکه شاعر را می ستاید و او را شاعر علی الاطلاق زمان خود می داند، می گوید:

وَنَقَلْتُ مِنْ خَطِّهِ قَصِيدَةً يَمْدَحُ بِهَا سَيِّدَنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّوِيلَ ...

١٤٦. مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح: ٣ / ١١٩٤.

١٤٧. تفسیر آلوسی: ٢٧ / ٢٤٩.

١٤٨. العقد القرید: ١ / ٣٥٥.

لَأَنَّكَ سَرَّ اللَّهُ وَالْآيَةَ الَّتِي *** تَجَلَّتْ فَجَلَّى ظِلْمَةَ الشَّرِكِ نَوْرَهَا

مدینه علم و ابن عمِّک باہما *** فمن غیر ذاک الباب لم یؤت سرورہا^{۱۴۹}

دلالت حدیث «أنا مدینة العلم وعلیّ باہما»

اعلمیت، افضلیت و امامت

بحث علم و دانش امیرالمؤمنین علی علیه السلام در زمره بحث هایی است که میان شیعه و اهل سنت قابل مناقشه نیست و آنچنان آشکار است که نیاز به استدلال و برهان ندارد، به گونه ای که از برخی خلفاء — چه رسد به تابعان و عالمان اهل سنت در قرون پس از آن — جملاتی در مورد علم امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیده شده و در کتابهای معتبرشان نقل گشته است که جای هیچ گونه شک و تردید در اعلامیت امیرالمؤمنین علیه السلام باقی نمی ماند.

یکی از روایت هایی که به علم امیرالمؤمنین علیه السلام رهنمون است، حدیث «أنا مدینة العلم» است که نتیجه یکی از دلالت های آن، اثبات اعلامیت امیرالمؤمنین بر دیگران است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که چشمه سار معارف ناب الاهی و منشأ تمام علوم و حقائق اسلامی است، در این حدیث شریف خود را به شهر علم تشبیه کرده و راه وصول به ژرفای عمیق این شهر را کسی جز امیرالمؤمنین علیه السلام نمی داند. این انحصار راه وصول به امیرالمؤمنین علیه السلام که از آن به «باب مدینة» تعبیر شده است، ما را به اعلامیت مطلق امیرالمؤمنین علیه السلام بر تمام مردم رهنمون می شود. آنگاه اگر ادله فضیلت علم و افضلیت علم را مورد بررسی قرار دهیم و آن را به ادله عقلی لزوم تقدّم افضل بر فاضل (چه رسد به افضل بر جاهل!) ضمیمه نماییم، به نتیجه ای جز ولایت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نخواهیم رسید که در ذیل به این فرایند استدلالی خواهیم پرداخت.

جایگاه رفیع علم پیامبر

اساساً پیرامون علم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بحث است که آیا خداوند متعال تمام آنچه را که علم دارد به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز عنایت فرموده، یا اموری را برای خود نگاه داشته است؟ با صرف نظر از جواب این پرسش، خود این سؤال نشان دهنده جایگاه غیر قابل تصور علمی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. اجمالاً باید گفت که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله جامع تمام علوم هستند و بر همه حقائق و معارف احاطه علمی دارند، به گونه ای که قرآن با این عظمت، در گوشه ای از قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حک شده و این خود يك جنبه از علوم ایشان است.

در بیان دلائل افضلیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر سایر پیامبران، از قول حکیم ترمذی در تفسیر رازی اینگونه آمده است:

إِنَّ كُلَّ أَمِيرٍ فَإِنَّهُ تَكُونُ مَوْنَتَهُ عَلَى قَدْرِ رَعِيَّتِهِ، فَالْأَمِيرُ الَّذِي تَكُونُ إِمَارَتُهُ عَلَى قَرْيَةٍ تَكُونُ مَوْنَتُهُ بِقَدْرِ تِلْكَ الْقَرْيَةِ، وَمَنْ مَلَكَ الشَّرْقَ وَالغَرْبَ احْتِاجَ إِلَى أَمْوَالٍ وَذَخَائِرٍ أَكْثَرَ مِنْ أَمْوَالِ أَمِيرِ تِلْكَ الْقَرْيَةِ.

فكذلك كل رسول بعث إلى قومه فأعطي من كنوز التوحيد وجواهر المعرفة على قدر ما حمل من الرسالة، فالمرسل إلى قومه في طرف مخصوص من الأرض إنما يُعطي من هذه الكنوز الروحانية بقدر ذلك الموضع، والمرسل إلى كل أهل الشرق والغرب — إنسهم وجنهم — لا بد وأن يُعطي من المعرفة بقدر ما يمكنه أن يقوم بسعيه بأمر أهل الشرق والغرب.

وإذا كان كذلك كانت نسبة نبوة محمد صلی الله علیه وآله إلى نبوة سائر الأنبياء كنسبة كل المشارق والمغرب إلى ملك بعض البلاد المخصوصة، ولما كان كذلك لا جرم أعطي من كنوز الحكمة والعلم ما لم يعط أحد قبله، فلا جرم بلغ في العلم إلى الحد الذي لم يبلغه أحد من البشر؛ قال تعالى في حقّه: (فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ) ^{۱۵۰} وفي الفصاحة إلى أن قال: «أوتيت جوامع الكلم»، وصار كتابه مهيمناً على الكتب، وصارت أمته خير الأمم؛ ^{۱۵۱}

برتری هر امیری به میزان رعیت او است. پس امیری که فرمانروایی اش بر يك دهکده است، فرمانروایی و برتریش به میزان همان دهکده است و کسی که مالک شرق و غرب است، نیاز به اموال و اندوخته هایی بیش از ثروت آن دهکده دارد و همین گونه هر فرستاده ای که به سوی قومش برانگیخته شد، از گنجینه های توحید و گوهرهای معرفت به میزان بار رسالتی که بر دوش او گذارده شد به او عطا می شود، پس فرستاده ای که در مکان مشخصی از زمین برای قومش فرستاده شده، از گنجینه های روحانی به اندازه همان سرزمین به او عطا می شود و فرستاده به سوی تمامی مردم شرق و غرب — از

۱۵۰. سوره نجم، آیه ۱۰.

۱۵۱. تفسیر الرازی: ۶ / ۲۱۲. همچنین ر.ک: نوادر الأصول في معرفة أحاديث الرسول: ۲ / ۹۱۳ / ۱۲۰۸.

انس و جن — به ناچار باید به آن اندازه از معرفت به او عطا شود که بتواند با تلاش خودش، به کارهای شرق و غرب اقدام کند.

بدین روی، اگر نسبت نبوت محمد صلی الله علیه وآله به نبوت دیگر پیامبران، مانند نسبت تمام شرق و غرب به یک سرزمین مخصوص است، و اگر چنین است، به ناچار از گنجینه های حکمت و دانش به اندازه ای به او عطا شده که به هیچ کس پیش از او بخشیده نشده است. بنابراین به درجه ای از علم رسیده که هیچ بشری به آن مقام و مرتبه نرسیده است. خدای متعال در حق او می فرماید: (فَأَوْحِيَ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ). در فصاحت تا آنجا رسید که می گوید: «جوامع کلمه ها به من داده شد» و کتابش سرآمد و نگهبان بر تمام کتاب ها و امتش برترین امت ها شد».

امیرالمؤمنین باب علم پیامبر

در بحث های گذشته، متن های مختلفی از این روایت آورده شد و پس از بررسی سند آنها و راویان مختلف آن، از صحابه تا علمای پس از تابعان و حتی قرون اخیر نام برده شد. در فرایند طرح اینگونه مباحث، دانستیم که هیچ جایی برای مناقشه در سند این روایت وجود ندارد و اگر کسی بدون عناد و تعصب با این حدیث روبرو شود، حکم به صحّت و یا لااقل حسن بودن آن خواهد کرد. از لحاظ دلالت نیز بسیار روشن است که پیامبر خود را «مدینه علم» خوانده است؛ شهر علمی که از جهت ارزش، فوق تصور بشریت است و تنها خود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه معصومان علیهم السلام قادر به بیان عمق آن هستند؛ ولی به هر صورت، رفعت و بلندی این علم بر هیچ کسی پوشیده نیست.

آنگاه پیامبری که دارای اینچنین مقام علمی و الایی است و دلسوزترین شخص نسبت به مردم بوده و از سویی، تمام مصالح و مفاسد اجتماع و امت را می داند، و از سویی دیگر، هیچ گاه سخنی از روی هوا و هوس بر لبان مبارکشان جاری نمی شود، می خواهد برای وصول به علوم خود، شخصی را به عنوان شاخص انتخاب نماید. اینجاست که می فرماید: «وعليّ بابها»، اگر می خواهید به سراغ من بیایید و از علوم من بهره بجویید، راهی جز علی بن ابی طالب علیه السلام ندارید. او است که درب ورود به شهر است.

حال این سؤال مطرح می شود که صحّت این سخن پیامبر و الامقام — که طبق این حدیث شریف، علی بن ابی طالب علیه السلام را باب ورود به شهر علمش نامیده — را

می پذیریم؛ ولی این سخن به معنای انحصار باب علم در امیرالمؤمنین علیه السلام نیست، بلکه راههای وصول و دسترسی به علوم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بسیار است که یکی از آنها علی بن ابی طالب علیه السلام است. از این رو این فضیلت، فضیلتی مشترک میان آن حضرت و دیگران است

و نمی توان آن را دلیلی انحصاری برای امیر المؤمنین علیه السلام در نظر گرفت تا بتوان افضلیت را برای آن حضرت ثابت کرد و در ادامه، از آن برای اثبات امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بهره جست.

در جواب به این سؤال باید گفت که دلائل بسیاری بر انحصار باب علم پیامبر در امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

انحصار باب علم پیامبر در امیرالمؤمنین

با رجوع به منابع معتبر اهل سنت و بررسی گفته های عالمان بزرگ عامه در این باره، می توان به این حقیقت پی برد که تنها باب علم پیامبر امیرالمؤمنین علیه السلام است و این منصبی انحصاری است و کسی دیگر در این منصب با ایشان اشتراکی ندارد که در ذیل به برخی از این انظار خواهیم پرداخت.

۱. عبدالرؤف مناوی

مناوی در کتاب فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر، در باره انحصار علم در علی بن ابی طالب علیه السلام می نویسد:

قال الحرّالی: قد علم الأوّلون والآخرون أنّ فهم کتاب الله منحصر إلى علم علی، ومن جهل ذلك فقد ضلّ عن الباب، الذي من ورائه يرفع الله عن القلوب الحجاب حتّى يتحقّق اليقین الذي لا يتغيّر بكشف الغطاء؛^{۱۵۲}

حرالی گوید: به تحقیق پیشینیان و پسینیان دانسته اند که فهم قرآن منحصر به علم علی علیه السلام است و هر کس آن را نداند، به یقین از آن منحرف شده است. دری که خداوند از وراء آن پرده ها را از قلب ها بر می دارد تا آن یقینی که با برداشته شدن پوشش آن تغییر نیابد، تحقق یابد.

وی به شرح دو متن از این حدیث پرداخته است. ابتدا به حدیث «أنا دار الحکمة» اشاره کرده، می نویسد:

«أنا دار الحکمة» - وفي رواية: «أنا مدينة الحکمة - وعلی بابها»، أي: علی بن أبي طالب هو الباب الذي يدخل منه إلى الحکمة، فناهيك بهذه المرتبة ما أسناها، وهذه المنقبة ما أعلاها.

ومن زعم أنّ المراد بقوله: (وعلی بابها) أنّه: مرتفع من العلو، وهو الإرتفاع، فقد تنحل لغرضه الفاسد بما لا یجزیه، ولا یسمنه ولا یغنیه.

أخرج أبو نعيم عن ترجمان القرآن، مرفوعاً: ما أنزل الله عز وجل: (يا أيها الذين آمنوا)، إلا وعلى رأسها وأميرها.

وأخرج عن ابن مسعود، قال: كنت عند النبي صلى الله عليه وآله، فسئل عن عليّ كرم الله وجهه، فقال: «قسّمت الحكمة عشرة أجزاء، فأعطي عليّ تسعة أجزاء والناس جزءاً واحداً».

وعنه أيضاً: «أنزل القرآن على سبعة أحرف، ما منها حرف إلا له بطن وظهر، وأما عليّ فعنده منه علم الظاهر والباطن»

وأخرج أيضاً: «يا عليّ، إن الله أمرني أن أدنّيك وأعلّمك لتعي»، وأنزلت عليه هذه الآية: (وتعيها أذن واعية) ... والأخبار في هذا الباب لا تكاد تحصى؛^{١٥٣}

«من خانه حكمتم — و در روایت «من شهر حكمتم» — و علی در آن است؛ یعنی علیّ بن ابی طالب علیه السلام همان دری است که از آن وارد حكمت می شوند. و تو را کافی است این مرتبه که چقدر والاست و این منقبت چقدر عالی است.

ابونعیم از ابن عباس مرفوعاً نقل می کند که خداوند عزّ وجلّ هیچ عبارت (یا أيها الذين آمنوا) را نازل نفرمود مگر آنکه علی علیه السلام رأس و امیر آن بود. عبدالله بن مسعود می گوید: کنار پیامبر صلی الله علیه وآله بودم. درباره علی علیه السلام از ایشان پرسش شد، ایشان در جواب فرمودند: «حكمت به ده بخش تقسیم شده است و نه بخش آن به علی و يك بخش آن به مردم داده شد». همچنین از پیامبر صلی الله علیه وآله آورده است که فرمود: «قرآن بر هفت حرف فرو فرستاده شد و حرفی از آن نیست مگر این که ظاهر و باطنی دارد و علم ظاهر و باطن آن نزد علی علیه السلام است» همچنین از پیامبر نقل شده است که فرمود:

«ای علی، خداوند به من فرمان داد تا تو را به خود نزدیک کنم و به تو بیاموزم تا شنوا شوی» و در همین راستا این آیه را فرو فرستاد که: (وتعيها أذن واعية)^{١٥٤} ... و اخبار در این باب به شمارش نمی آید.

سپس در ادامه، حدیث «أنا مدينة العلم» را اینگونه شرح می دهد:

فإن المصطفى صلى الله عليه وآله المدينة الجامعة لمعاني الديانات كلها، أو لا بدّ للمدينة من باب، فأخبر: أن بابها هو: عليّ كرم الله وجهه، فمن أخذ طريقه دخل المدينة، ومن أخطأه أخطأ طريق الهدى.

وقد شهد له بالأعلمية الموافق والمخالف، والمعادي والمخالف؛ خرّج الكلاباذي: أن رجلاً سأل معاوية عن مسألة، فقال: سل عليّاً، هو أعلم مني.

فقال: أريد جوابك. فقال: ويحك! كرهت رجلاً كان رسول الله صلى الله عليه وآله يغزّه بالعلم عزّاً. وكان أكابر الصحب يعترفون له بذلك، وكان عمر يسأله عما أشكل عليه؛ جاءه رجل فسأله،

١٥٣. همان: ٣ / ٦٠ / ح ٢٧٠٤.

١٥٤. سوره حاقّه، آیه ١٢.

فقال: ها هنا عليّ فاسأله. فقال: أريد أسمع منك يا أمير المؤمنين. قال: قم لا أقام الله رجلك. ومحي اسمه من الديوان. وصح عنه من طرق أنه كان يتعوذ من قوم ليس هو فيهم، حتى أمسكه عنده ولم يولّه شيئاً من البعوث، لمشاورته في المشكل.

وأخرج الحافظ عبدالمك بن سليمان، قال: ذكر لعطاء: أكان أحد من الصحب أفقه من عليّ؟ قال: لا والله؛^{١٥٥}

همانا مصطفی صلی الله علیه وآله شهر جامع تمامی ادیان می باشد و به ناچار برای شهر دری باید باشد، پس خبر داد که درش علی علیه السلام است؛ از این رو هر کس راه او را بی گرفت، وارد شهر شد و هر کس که راه را به خطا رفت، راه هدایت را به خطا رفته است.

موافق و دوست، دشمن و مخالف به اعلمیت ایشان گواهی داده اند. کلابادی نقل می کند که مردی از معاویه مسئله ای را پرسید. معاویه گفت از علی پیرس، چرا که او از من عالم تر است. گفت پاسخ تو را می خواهم. معاویه گفت: وای بر تو! پرسش از مردی را کراهت داری که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پیوسته او را با علم برتری و بزرگی می بخشید و بزرگان صحابه به این امر برای او اعتراف می کردند. عمر هر مشکلی داشت از ایشان سؤال می کرد. مردی نزد او آمد و پرسشی پرسید. عمر گفت: علی اینجاست، پس از او پیرس. گفت می خواهم از تو پیرسم ای امیرالمؤمنین! عمر گفت: بلند شو، خداوند پاهایات را بر پا ندارد. و نام او را از دیوان حذف کرد. همچنین به طرق مختلف و صحیح از عمر نقل شده است که به خداوند پناه می برد از گروهی که در میانشان علی علیه السلام نباشد تا به آنجا که او را نزد خود نگاه داشت و ولایتی را به او نسپرد تا در مشکلات [در کنار او بوده] و با ایشان مشورت کند.

حافظ عبدالمک بن سلیمان گفت: به عطا گفته شد که آیا در میان اصحاب کسی فقیه تر از علی علیه السلام بود؟ او در پاسخ گفت: نه به خدا قسم.

همانطور که در این عبارات مشهود است، بحث اعلمیت امیرالمؤمنین علیه السلام مسأله ای واضح است و بسیاری از علمای اهل سنت که در میان این عبارات به بعضی از آنها اشاره شد، شهادت به اعلمیت ایشان داده اند به طوری که مناوی می گوید: «وقد شهد له بالأعلمیة الموافق والمخالف، والمعادي والمخالف».

۲. قثم بن عباس

همچنین قثم بن عباس در جواب به این سؤال که: «کیف ورث علی رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم دونکم؟»؛ چطور شد که فقط امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارث رسول الله شد؟ گفت:

لأنه كان أولنا به لحوفاً وأشدنا به لزوقاً؛^{١٥٦}

زیرا او نخستین کسی بود که از میان ما مسلمان شد و بیشتر از همه ما به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله متصل بود و از ایشان جدا نمی شد.

همان طور که در متن پرسش مشاهده می شود، عبارت «دونکم» دلالت بر انحصار وراثت علمی امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اعلیّت او پس از پیامبر اکرم دارد.
۳. ابن حجر مکی

ابن حجر عالم متعصب اهل سنت، در کتاب المنح المکیة فی شرح القصیة الهمزیة، در مورد علم امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

تنبيه: مما يدلّ على أنّ الله سبحانه اختصّ عليّاً من العلوم بما تقصر عنه العبارات: قوله صلی الله علیه وآله: «أفضاكم عليّ» وهو حديث صحيح لا نزاع فيه. وقوله: «أنا دار الحكمة — و[و في] رواية: مدينة العلم — وعليّ بابها»؛^{۱۵۷}

تنبيه: از جمله عبارت های که دلالت دارد بر اینکه خداوند سبحان دانشی مختصّ علی کرده — که سخن در بیانش ناتوان هستند — این فرموده پیامبر صلی الله علیه وآله است: «أفضاكم عليّ» و آن حدیث صحیحی است که هیچ اختلافی در آن نیست. و همچنین فرموده ایشان: «من خانه حکمتم — و در روایتی من شهر علمم — و علی در آن است».

او همچنین در کتاب تطهیر الجنان که در دفاع از معاویه نوشته، می گوید:
السادس — خروجه علیّ کرّم الله وجهه ومحاربته له، مع أنّه الإمام الحقّ بإجماع أهل الحلّ والعقد، والأفضل والأعدل والأعلم؛ بنصّ الحديث الحسن — لكثرة طرقه، خلافاً لمن زعم وضعه، ولمن زعم صحّته، ولمن أطلق حسنه — : «أنا مدينة العلم وعليّ بابها»؛^{۱۵۸}

ششم — جنگ و خروج او بر علی، با اینکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امام حق، افضل، اعدل و اعلم بود به نصّ حدیث حسن — به جهت کثرت اسنادش، بر خلاف کسی که آن را ساختگی پنداشته و همچنین کسی که گمان کرده صحیح است و یا به طور مطلق حسن دانسته — : «أنا مدينة العلم وعليّ بابها».

۴. شهاب الدین احمد

وی در توضیح الدلائل می نویسد:

الباب الخامس عشر: في أنّ النبیّ صلی الله علیه وآله وبارک وسلم دار حکمة ومدينة علم وعليّ لهما باب، وأنّه أعلم الناس بالله تعالی، وأحكامه وآياته وكلامه بلا ارتياب:

۱۵۶. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۵؛ المصنّف (ابن ابی شیبہ): ۸ / ۳۴۸ / ش ۲۰۶؛ المعجم الکبیر: ۱۹ / ۴۰؛ کنز العمال:

۱۳ / ۱۴۳ / ش ۳۶۴۴۷ و منابع دیگر.

۱۵۷. المنح المکیة شرح القصیة الهمزیة: ۳۰۳.

۱۵۸. تطهیر الجنان (حاشیة الصواعق المحرقة): ۷۴.

عن مولانا أمير المؤمنين عليّ رضي الله تعالى عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلّم: «يا عليّ! إنّ الله أمرني أن أدنّك فأعلمك لتعي، وأنزلت هذه الآية: (وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ)، وأنت أدنّ واعيّة لعلمي».

رواه الحافظ الإمام أبو نعيم في الحلية. ورواه سلطان الطريقة وبرهان الحقيقة الشيخ شهاب الدين أبو جعفر عمر السهروردي في العوارف بإسناده إلى عبدالله بن الحسن رضي الله تعالى عنهما. ولفظه: قال: حين نزلت هذه الآية: (وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ)،^{١٥٩} قال رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلّم لعليّ رضي الله تعالى عنه: «سألت الله أن يجعلها أدنّك يا عليّ».

قال عليّ كرم الله تعالى وجهه: فما نسيت شيئاً بعده، وما كان لي أن أنسى.^{١٦٠}

قال شيخ المشايخ في زمانه، وواحد الأقران في علومه وعرفانه، الشيخ زين الدين أبو بكر محمد بن محمد بن علي الخوافي قدس الله تعالى سرّه: فلذا اختص عليّ كرم الله وجهه بمزيد العلم والحكمة، حتى قال رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلّم: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها».

وقال عمر: لولا عليّ لهلك عمر؛^{١٦١}

باب پانزدهم: در اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خانه حکمت و شهر علم است و علی علیه السلام در این دو می باشد و این که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بی شک، عالم ترین مردم به خداوند متعال، احکام و آیات و سخن اوست:

از مولایمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«ای علی، خداوند مرا فرمان داده است که تو را نزدیک ساخته تا به تو بیاموزم تا حفظ کنی.

و این آیه نازل شد: (وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ)؛ تو گوش دریا بنده دانش من هستی.

حافظ و پیشوا ابو نعیم در حلیة الاولیاء آن را روایت کرده است و سلطان طریقت و برهان حقیقت، شیخ شهاب الدین ابو جعفر عمر سهروردی در عوارف المعارف، آن را با اسنادش به عبدالله بن حسن و لفظ او روایت کرده و گفته است:

هنگامی که آیه (وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ) نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

«ای علی، از خداوند خواستم آن را گوش تو قرار دهد». علی علیه السلام عرضه داشت: «پس از آن، چیزی را فراموش

نکردم و فراموش نخواهم کرد». استاد اساتید در زمان خود و یگانه هم ردیفان در علوم و عرفان، شیخ زین الدین ابو بکر

۱۵۹. سوره حاقّة، آیه ۱۲.

۱۶۰. ر.ک: تخريج الأحاديث والآثار (زيلعي): ٤ / ٨٤ / ح ١٣٩٧؛ تفسير الرازي: ٣٠ / ١٠٧؛ تفسير القرطبي: ١٨ / ٢٦٤؛ تفسير

ابن كثير: ٤ / ٤٤١؛ الدر المنثور: ٦ / ٢٦٠.

۱۶۱. توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل: مخطوط.

محمد بن محمد بن علی خوائی می گوید: از این رو است که علی علیه السلام به دانش و حکمت افزون، اختصاص یافت تا اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من شهر علمم و علی در آن است» و عمر گفت: اگر علی نبود، عمر به هلاکت می رسید.

۵. ابن روزبهان

وی در جواب استدلال علامه حلی به حدیث «مدینة العلم» برای اثبات خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام، قائل به دلالت این حدیث بر اعلمیت ایشان شده است، ولی آن را مستلزم خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام ندانسته است.

علامه حلی در این باره می نویسد:

التاسع عشر: فی مسند أحمد بن حنبل وصحیح مسلم، قال: لم یکن أحد من أصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: سلونی، إلاّ علی بن ابي طالب علیه السلام. وقال رسول الله صلی الله علیه وآله: «أنا مدینة العلم وعلی بابها»؛^{۱۶۲}

نوزدهم: در مسند احمد بن حنبل و صحیح مسلم آمده است که: هیچ يك از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نبود که بگوید سلونی مگر علی بن ابی طالب علیه السلام. و همچنین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من شهر علمم و علی در آن است».

ابن روزبهان در جواب می نویسد:

هذا يدل علی وفور علمه واستحضاره أجوبة الوقائع وإطلاعه علی شتات العلوم والمعارف، وكلّ هذه الأمور مسلّمة، ولا دلیل علی النص، حیث لا یجب أن یكون الأعلّم خلیفة، بل الأحفظ للحوزة والأصلح للأمة، ولو لم یکن أبوبکر أصلح للإمامة لما اختاروه كما مرّ؛^{۱۶۳}

این حدیث بر بسیاری دانش و حضور ذهن او درباره رخدادها و آگاهی اش بر دانش ها و معارف گوناگون دلالت دارد و تمام این امور مسلّم است؛ اما دلیلی بر نص بر امامت نیست؛ زیرا واجب نیست که اعلم خلیفه باشد، بلکه برای امت حفظ نظام مسلمین

اصلح خواهد بود و اگر ابوبکر اصلح برای امامت نبود، — همان گونه که گفتیم — او را بر نمی گزیدند.

در مورد کلام ابن روزبهان و نقد آن، تفصیلاتی در بحث مناقشات خواهیم آورد.

۶. عاصمی

۱۶۲. نهج الحق وكشف الصدق: ۲۲۱.

۱۶۳. دلائل الصدق لنهج الحق: ۶ / ۱۷۱ — ۱۷۲.

عاصمی در کتاب *زین الفتی*، به شکلی بسیار لطیف و زیبا اعلامیت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را بر جمیع امت (غیر از خلفای سه گانه!)، به اعلامیت حضرت آدم علیه السلام بر جمیع ملائکه تشبیه می نماید. هر چند عاصمی اعلامیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بر جمیع خلق، مخصوص به غیر خلفا می داند و برای ادعای خود هیچ دلیلی نمی آورد؛ ولی نکته ای که ما در صدد بیان و توجه به آن هستیم این است که او برای اثبات ادعای اعلامیت امیر المؤمنین علیه السلام، به دو روایت نبوی که یکی «یا علی ملئت علماً وحکمة» و دیگری «أنا مدینة العلم وعلی بابها»، تمسک می جوید. متن کلام او به این شرح است:

وَأَمَّا بِالْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ: فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا)،^{۱۶۴} فَفَضَّلَ بِالْعِلْمِ الْعِبَادَ الَّذِينَ كَانُوا لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ، وَاسْتَحَقَّ بِذَلِكَ مِنْهُمْ السُّجُودَ لَهُ، فَكَمَا لَا يَصِيرُ الْعِلْمُ جَهْلًا وَالْعَالَمُ جَاهِلًا، فَكَذَلِكَ لَمْ يَصِرْ آدَمُ الْمَفْضَلُ بِالْعِلْمِ مَفْضُولًا، وَكَذَلِكَ حَالُ مَنْ فَضِّلَ بِالْعِلْمِ.

وَأَمَّا مِنْ فَضْلِ بِالْعِبَادَةِ، فَرَبَّمَا يَصِيرُ مَفْضُولًا؛ لِأَنَّ الْعَابِدَ رَبَّمَا يَسْقُطُ عَنْ دَرَجَةِ الْعِبَادَةِ إِنْ تَرَكَهَا مَعْزُومًا عَنْهَا، أَوْ تَوَانَى فِيهَا تَغَافُلًا مِنْهَا، فَيَسْقُطُ فَضْلُهُ، وَلِذَلِكَ قِيلَ: بِالْعِلْمِ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى، وَالْعَالَمُ يُزَارُ وَلَا يَزُورُ. وَمِنْ ذَلِكَ

وَجُوبُ الْوَصْفِ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ بِالْعِلْمِ وَالْعَالَمِ، وَفَسَادُ الْوَصْفِ لَهُ بِالْعِبَادَةِ وَالْعَابِدِ، وَلِذَلِكَ مِنْ عَلِيٍّ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُهُ: (وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا)،^{۱۶۵} فَعَظَّمَ الْفَضْلَ عَلَيْهِ بِالْعِلْمِ دُونَ سَائِرِ مَا أَكْرَمَهُ بِهِ مِنَ الْخِصَالِ وَالْأَخْلَاقِ، وَمَا فَتَحَ عَلَيْهِ مِنَ الْبِلَادِ وَالْآفَاقِ.

وَكَذَلِكَ الْمُرْتَضَى رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَضَّلَ بِالْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ، فَفَاقَ بِهِمَا جَمِيعَ الْأُمَّةِ، مَا خِلا الْخُلَفَاءِ الْمَاضِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ، وَلِذَلِكَ وَصَفَهُ الرَّسُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِمَا؛ حَيْثُ قَالَ: يَا عَلِيُّ! مِلْتَأَ عَلِمًا وَحِكْمَةً... وَذَكَرَ فِي الْحَدِيثِ عَنِ الْمُرْتَضَى رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلْمَةَ، فَبَكَرَتْ إِلَيْهِ بِالْغَدَاةِ، فَإِذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ بِالْبَابِ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ وَأَنَا عَنْ يَمِينِهِ وَابْنُ عَبَّاسٍ عَنْ يَسَارِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا عَلِيُّ! مَا أَوْلَى نَعْمَ اللَّهُ عَلَيْكَ؟» قَالَ: أَنْ خَلَقْتَنِي فَأَحْسَنَ خَلْقِي. قَالَ: «ثُمَّ مَاذَا؟» قَالَ: أَنْ عَرَفْتَنِي نَفْسِي. قَالَ: «ثُمَّ مَاذَا؟» قَالَ: قُلْتُ: (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا).^{۱۶۶} قَالَ: فَضْرَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيَّ كَتْفِي وَقَالَ: «يَا عَلِيُّ! مِلْتَأَ عَلِمًا وَحِكْمَةً»;^{۱۶۷}

۱۶۴. سوره بقره، آیه ۳۱.

۱۶۵. سوره نساء، آیه ۱۱۳.

۱۶۶. سوره ابراهیم: آیه ۳۴؛ سوره نحل: آیه ۱۸.

۱۶۷. *زین الفتی فی سوره هل اتمی*: مخطوط.

اما شباهت در علم و حکمت: خداوند متعال در مورد آدم علیه السلام فرمود: «تمام اسماء را به آدم آموخت». پس با دانش، بندگانی را که از فرمان خداوند سرپیچی نمی کنند و آن چه را امر می شوند، انجام می دهند برتری داد؛ از این رو شایستگی سجده کردن برای او یافت. همان گونه که علم و عالم نادان نمی گردند، همچنین آدم که با علم برتری قرار گرفته بود، زیر دست قرار نگرفت و حال آن کس که با دانش برتری یافته این چنین است.

اما آن کس که با عبادت برتری یافته، ممکن است که زیر دست قرار گیرد؛ چرا که ممکن است عابد از درجه عبادت به جهت رها کردن و روی برگرداندن از عبادت سقوط کند و در عبادت و بندگی از روی غفلت و یا تغافل سستی کند که در این صورت فضل او فرو می ریزد. از این رو گفته شده است که «عالم» با علم برتری می یابد و بر او برتری نمی یابد و به دیدار دانشمند می روند و او به دیدار کسی نمی رود. از این رو واجب است که خداوند به علم و عالم توصیف شود و نادرست است توصیف او به عبادت و عابد؛ به همین روی بر پیامبرش صلی الله علیه و آله منت نهاد و فرمود: «و آن چه که نمی دانستی به تو آموخت و بخشش خداوند بر تو بسیار بزرگ بود». پس بخشش علم به او را بسیار بزرگ داشت، در مقابل دیگر فضیلت هایی که به او عطا فرمود، از خصلت ها، اخلاق و آن چه که از سرزمین ها و کشورها برایش گشود. همچنین علی مرتضی علیه السلام به دانش و حکمت بر تمام امت جز خلفای پیشین برتری یافته است؛ از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله او را به این دو صفت چنین توصیف فرمود: «ای علی، از دانش و حکمت انباشته شدی». و در حدیثی از مرتضی علیه السلام آمده است که فرمود: «شبی پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه بود. سحرگاهان به سوی ایشان رفتم، دیدم عبدالله بن عباس بر در خانه ایستاده است. پیامبر صلی الله علیه و آله به قصد مسجد بیرون آمدند در حالی که من در سمت راست و ابن عباس در سمت چپ ایشان بودم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، نخستین نعمت خداوند بر تو چیست»؟

عرض کردم: این که مرا آفرید و آفرینش مرا نیکو گردانید.

فرمود: «پس از آن چه چیز»؟ عرض کردم: این که خودش را به من شناساند.

فرمود: «پس از آن چه چیز»؟ عرض کردم: اگر نعمت های خداوند را بشمارید، آن ها را نمی توانید بشمارید.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله بر شانه ام زده و فرمود: «ای علی، تو از دانش و حکمت انباشته شده ای».

فضیلت علم و افضلیت اعلم

شأن و فضیلت علم چیزی نیست که احتیاج به دلیل داشته باشد. در تمامی زمانها و مکانها و در میان تمام ملل و اقوام و ادیان، علم دارای امتیازات فراوانی بوده است و عالمان جایگاه خاصی در میان مردم داشته اند. در کتاب، سنت و عقل هم دلایل فراوانی بر فضیلت علم اقامه شده که در جای خود به تفصیل بیان شده است.

آیاتی که بیان کننده خلقت حضرت آدم هستند، بحث از علم به میان آورده اند. یکی از مواردی

که بیان کننده فضیلت و جایگاه رفیع علم است، همین آیات می باشد که خدای تعالی می فرماید:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئِهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ)؛^{۱۶۸}

آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من در زمین جانشینی قرار خواهم داد. گفتند: آیا در آن کسی را قرار می دهی که فساد کند و خون ها بریزد، در حالی که ما همراه با ستایش تو، تو را تسبیح کنیم و به تقدیس تو می پردازیم؟ فرمود: البته من چیزی می دانم که شما نمی دانید * و خداوند همه نام ها را به آدم آموخت، سپس آنان (صاحبان نام ها) را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می گویند مرا از نام اینان خبر دهید * گفتند متزهی تو! ما جز آنچه خود به ما آموخته ای علمی نداریم، همانا تو خود دانا و حکیمی * خداوند گفت: ای آدم، فرشتگان را از نام های اینان آگاه کن. پس هنگامی که آدم آنان را از آن نام ها آگاه کرد، خدا گفت: آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان ها و زمین را می دانم و آنچه را آشکار می سازید و آنچه را کتمان می کنید می دانم.

در آیات فوق، پس از آنکه ملائکه علت خلقت انسان را جویا می شوند و برایشان شبهاتی مطرح می شود، خداوند متعال به حضرت آدم، اسما و علمی عنایت می فرماید و با این موضوع، خلیفه خود را در زمین معرفی و برتر بودن آن از همه مخلوقات را بیان می دارد. در واقع همین علم و جایگاه رفیع آن در تمام جهان است که انسان را از سایر مخلوقات متمایز می سازد. از دیگر آیاتی که در باب فضیلت علم وارد شده و علم و عدم علم را با هم برابر نمی داند آیات زیر است:

(قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ)؛^{۱۶۹}

بگو آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند برابرند؟

(شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ)؛^{۱۷۰}

خداوند خود شاهد است بر اینکه معبودی غیر او نیست و ملائکه صاحبان علم نیز شهادت می دهند به یگانگی او و اینکه او همواره قیام به قسط دارد.

(وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ)؛^{۱۷۱}

۱۶۸. سوره بقره، آیه ۳۰ — ۳۳.

۱۶۹. سوره زمر، آیه ۹.

۱۷۰. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

تأویل قرآن را نمی داند مگر خداوند و راسخان در علم.

(قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ);^{۱۷۲}

بگو خداوند و کسی که در نزد او علم قرآن است که میان من و شما گواه باشند کافی است.

(يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ);^{۱۷۳}

خداوند کسانی را که علم به آنان داده شده است را درجات عظیمی می بخشد.

(إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ);^{۱۷۴}

از میان بندگان خدا، فقط عالمان از او در خشیت اند.

در میان علمای اهل سنت، افراد بسیاری به بیان فضیلت علم پرداخته دلائل و مؤیداتی نیز از قرآن، روایات و عقل آورده اند. در این جا و به جهت اختصار، سه عبارت کوتاه از اهل سنت می آوریم.

نیشابوری در تفسیرش می نویسد:

البحث الثالث: في فضل العلم: لو كان في الإمكان شيء أشرف من العلم لأظهر الله تعالى فضل

آدم بذلك الشيء، ومما يدل على فضله الكتاب والسنة والمعقول;^{۱۷۵}

بحث سوم در فضیلت علم: اگر در عالم امکان چیزی شریف تر از علم بود، به یقین خدای تعالی به واسطه آن آدم را فضیلت

می داد. از آنچه که بر فضل علم دلالت دارد، کتاب، سنت و عقل است.

سپس در ادامه، به ذکر آیاتی از قرآن و احادیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پیرامون فضیلت

علم و علما می پردازد.

سمهودی در باب نخست از کتاب جواهر العقدين که به فضیلت علم و علما اختصاص داده

است، می نویسد:

في إيراد الأدلة الدالة على فضل العلم والعلماء ووجوب توقيهم وإحترامهم والتحذير من

بعضهم والأذى لبعضهم، وقد تظاهرت الآيات، وصحيح الأخبار والآثار، وتواترت الدلائل

العقلية والنقلية، وتوافقت على هذا الغرض الذي أشرنا إليه، وعولنا في هذا الباب عليه;^{۱۷۶}

۱۷۱. سوره آل عمران، آیه ۷.

۱۷۲. سوره رعد، آیه ۴۳.

۱۷۳. سوره مجادله، آیه ۱۱.

۱۷۴. سوره فاطر، آیه ۲۸.

۱۷۵. تفسیر النیشابوری: ۱ / ۱۶۲.

پیرامون آوردن دلیل های مبنی بر دلالت برتری علم عالمان و لزوم بزرگ داشت و احترامشان و دوری از خشم و آزار برخی از آنان. در این زمینه، آیات و روایات و آثار صحیح بسیاری ظاهر گشته است و دلیل های عقلی و نقلی به تواتر

رسیده

است که با یکدیگر مطابقت و موافقت دارند به آن جهتی که به آن اشاره کردم و در این باب به آن تکیه کردیم.

مولوی عبدالعلی، در بیان مقام و جایگاه علما و بزرگان، و اینکه تفاوت آنان تنها در میزان علم

آنهاست می نویسد:

لأنّ التفاضل ليس إلاّ بالعلم، والفضل بما عداه غير معتد به؛^{۱۷۷}

چرا که برتری نیست مگر به وسیله علم، و به فضیلتی غیر علم توجهی نمی شود.

نتیجه بحث:

پس از پذیرش کبرای ادله عقلی قبح تقدّم مفضول بر فاضل، و همچنین وجوب تقدّم فاضل بر مفضول و اثبات صغرای اعلامیت امیرالمؤمنین علیه السلام و انحصار باب علم در ایشان، و توجه به این نکته که اعلامیت دلالت بر افضلیت دارد، عقل سلیم و وجدان پاک، به نتیجه ای جز ولایت و خلافت بلافضل امیرالمؤمنین پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله نخواهد رسید.

منع رجوع به غیر امیرالمؤمنین برابر با عصمت

یکی دیگر از وجوه دلالت این حدیث عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ چرا که از سویی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با عبارت «فلیأت...» به پیروی از امیر المؤمنین علیه السلام امر فرموده اند و از سویی دیگر، اگر امیرالمؤمنین علیه السلام معصوم نباشند، میان این امر پیامبر صلی الله علیه وآله و نهی از عمل به آنچه از روی اشتباه و خطا رخ دهد تناقض لازم می آید. به دیگر سخن، شکل تناقض به این صورت است که بنابر برهان خلف اگر امیرالمؤمنین علیه السلام معصوم نباشند، احتمال اشتباه و خطا در گفته ها و کردارهایشان وجود خواهد داشت و این یعنی از سویی دستور به اتباع مطلق از ایشان و از سویی دیگر اطاعت از شخص غیر معصوم و افتادن در ورطه گمراهی و ضلالت خواهد بود که این همان نقض غرض و خلف است.

۱۷۶. جواهر العقدين: ۲۹.

۱۷۷. نفحات الأثرهار: ۱۱ / ۱۷۲، به نقل از مولوی عبدالعلی.

راه های مبارزه با حدیث

در طول تاریخ، بسیاری از ظلم ها، تعدی ها و حق کشی ها، در همین جهان مورد بازخواست قرار گرفته و افرادی که از حق خود تعدی کرده اند به سزای عمل خویش رسیده اند؛ ولی این يك قاعده کلی نیست و اینگونه نیست که هر جا حقی خورده شده، در همین دنیا باز پس گرفته شده باشد و به صاحب حق بر گردد. در تاریخ کم نیستند افرادی که به ظلم پرداخته اند و حق کشی کرده اند؛ اما در ظاهر به کامیابی رسیده و به سزای عمل خویش نرسیده اند و اصولاً مشیت خداوند مدبر حکیم بر این است که بسیاری از ظلم ها و حق کشی ها در جهانی جاوید و سرای باقی در میزان سنجش قرار گیرد و در آنجا حق مظلوم باز پس گرفته شود و اگر اینگونه نبود، دیگر حشر و حسابرسی اعمال معنایی نداشت.

بیان این مطلب به این جهت است که نباید معیار حق و ناحق را در اتفاقات تاریخی جستجو کنیم؛ بلکه مستحضر باشیم که رویدادهای تاریخ فقط می تواند مؤیدی باشد بر ادله قطعی که از سوی عقل و شرع مقدس، ما را به سوی حقیقت رهنمون می شود. ما باید تابع دلیل باشیم و تا به یقین نرسیده ایم، به هیچ امری معتقد و پایبند نشویم. اینکه در صدر اسلام برخی از صحابه آمده و خودسرانه خلیفه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله را تعیین کردند، هیچ دلیلی بر پذیرش این رفتار آنان از سوی ما و هر انسانی که در جستجوی حقیقت است، وجود ندارد.

وقتی به مسأله جانشینی پیامبر خدا بر می خوریم، باید ببینیم چه چیزی بیانگر واقع است و ما را به سکون و یقین می رساند. با اینکه در صدر اسلام حضور نداشته ایم و اکنون ادله ای که به دست ما رسیده عبارتند از قرآن کریم و روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که توسط صحابه ایشان، نسل به نسل به دست ما رسیده است و البته عقل، آن هم در محدوده ای که عدم حجیت آن نزد شرع به اثبات نرسیده باشد، می تواند بیان گر حق و حقیقت در گزاره های اعتقادی و تاریخی باشد.

یکی از ادله جانشینی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حدیث «مدینه العلم» است. تا کنون این حدیث را از دو جنبه به صورت تفصیلی مورد بررسی قرار دادیم. نخست در بحث سند که دانستیم این حدیث از طرق مختلف و از سوی عالمان متعدد اهل سنت وارد شده و تمام راویان آن مورد

وثوق بودند — و تنها مناقشه در راوی با نام ابوصلت هروی بود که اشکال و جواب آن گذشت — به طوری که بسیاری از عالمان اهل سنت، این حدیث را تصحیح و یا تحسین نموده اند. این کثرت نقل و تصریحات به صحیح یا حسن بودن این روایت از جانب بزرگان اهل سنت، با توجه به مبانی آنها در تواتر روایات و ملاکهایی که برای متواتر خواندن روایتی مورد نظر قرار می دهند، ما را به متواتر بودن و یا لااقل یقینی بودن صدور آن توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رهنمون می کند.

دومین جنبه، بحث دلالت این حدیث بود. با توجه به نصوص عبارات اهل سنت در دلالت این حدیث بر اعلمیت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، و همچنین خود الفاظ این روایت که به روشنی بیانگر واقع حال هستند، جای هیچ گونه تردید و شبهه ای را برای کسی که جویای حقیقت و خواهان وصول به چشمه پر فیض پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و استفاده از این گوهر ناب الهی است، باقی نمی گذارد. ولی چه کنیم

که تعصبات و هواهای نفس و در برخی موارد کج فهمی و تقلیدهای بی جا از علمای سلف، و میل نفسانی انسان به حرکت در مسیر آب، انسان را از حقیقت زلال و شفافی که باید ما را از مسیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به قرب ذات اقدس احدیت برساند، دور می سازد.

همین تعصبات و کج فهمی ها و تقلید بدون عقلانیت از پیشینیان، باعث شده گروهی از اهل سنت، به مبارزه با این حدیث شریف پرداخته تا شاید بتوانند صحه ای بر اتفاقات صدر اسلام گذاشته و خود را با این توجیها، سرگرم نمایند. در این راستا، راهها و شیوه های گوناگونی برای مبارزه با این حدیث در پیش گرفته اند که در ذیل به اهم آنها اشاره خواهیم نمود:

راه نخست: خدشه در سند و یا دلالت حدیث

نخستین راهی که گروهی به آن پرداخته اند، اشکال در سند یا دلالت حدیث است. این گروه با نادیده گرفتن تصریحات و نصوص بزرگان و عالمان خود، دست به قلم برده و از این راه در صدد تخریب حدیث بر آمده اند. گاه با تکذیب این حدیث و مناقشه در بعضی طرق آن کل حدیث را زیر سؤال برده و گاه با حرفهای واهی، دلالت آن را به باد نقد گرفته و بنا به فراخور حال و به دلخواه خود، به تفسیر آن پرداخته اند. پس این راه مبارزه را به دو بخش تقسیم کرده و به بررسی و نقد کلام اشکال کنندگان خواهیم پرداخت.

الف) خدشه در سند حدیث

۱. تضعیف حدیث

برخی از عالمان اهل سنت قائل به ضعف حدیث شده اند. تنها علتی که باعث شده این گروه اندک حکم به ضعف این حدیث نمایند، وجود «ابوصلت هروی» در برخی روایات است. قائلان به این قول به علت ضعف ابوصلت هروی، این روایت را به طور کلی ضعیف می دانند!

اینان یا در کتب حدیثی و رجالی تتبع کامل نکرده اند و یا اگر تتبع نموده اند، تعصب و غرضورزی آنان مانع از اقرار به حق شده است.

در رد این ادعا به سه وجه می توان پاسخ داد:

وجه یکم: تعدادی از علمای بزرگ اهل سنت، به صراحت ابوصلت هروی را توثیق کرده و او را در زمره فقهاء و متکلمان بزرگ برشمرده اند. مزّی در تهذیب الکمال می نویسد:

وقال أحمد بن محمد بن القاسم بن محرز: سألت يحيى بن معين عن أبي الصلت الهروي، فقال: ليس ممن يكذب. فقليل له: في حديث أبي معاوية، عن الأعمش، عن مجاهد، عن ابن عباس: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها»؟

فقال: هو من حديث أبي معاوية أخبرني ابن نمير، قال: حدثت به أبو معاوية قديماً ثم كفّ عنه، وكان أبو الصلت رجلاً موسراً يطلب هذه الأحاديث ويكرم المشايخ، وكانوا يحدثونه بها؛^{۱۷۸}

احمد بن محمد قاسم بن محرز گفت: از يحيى بن معين درباره ابوصلت هروی پرسیدم. او در پاسخ گفت: در زمره دروغ گویان نیست. به ابن معين گفته شد: حدیث نقل شده از ابومعاویه از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس که «أنا مدينة العلم وعليّ بابها» چگونه است؟ او گفت: آن در زمره حدیث ابومعاویه است. ابن نمیر مرا خبر داد و گفت: ابومعاویه در گذشته آن را نقل کرد و سپس از نقل خودداری نمود. ابوصلت

مردی ثروتمند و به دنبال این گونه احادیث بود و در همین راستا اساتید روایی را اکرام می کرد و آنان برایش حدیث نقل می کردند.

سیوطی به نقل از علائی، ابوصلت را با همین تعبیر توصیف کرده است.^{۱۷۹}

حاکم نیشابوری پس از نقل حدیث از طریق ابوصلت هروی می نویسد:

وأبو الصلت ثقة مأمون؛ فإني سمعت أبا العباس محمد بن يعقوب في التاريخ يقول: سمعت العباس بن محمد الدوري يقول: سألت يحيى بن معين عن أبي الصلت الهروي؟ فقال: ثقة.

۱۷۸. تهذیب الکمال: ۱۸ / ۷۹ / ش ۳۴۲۱.

۱۷۹. ر.ك: قوت المقتدي: ۲ / ۱۰۰۷ - ۱۰۰۹.

فقلت: أليس قد حدث عن أبي معاوية، عن الأعمش: أنا مدينة العلم؟ فقال: قد حدث به محمد بن جعفر الفيدي، وهو ثقة مأمون؛^{١٨٠}

ابوصلت ثقة و امانت دار است. من از ابوالعباس محمد بن يعقوب در كتاب التاريخ شنيدم كه مي گفت: شنيدم عباس بن محمد دوري مي گويد: از يحيى بن معين درباره ابوصلت هروي پرسيدم. گفت: ثقة است. گفتم: مگر از ابومعاوية از اعمش حديث «أنا مدينة العلم» را نقل نكرده است؟ گفت: محمد بن جعفر فيدي آن را حديث کرده و او ثقة و امانت دار است. خطيب بغدادى و سيوطى نيز مي نويسند:

قال العباس بن محمد الدوري: سمعت يحيى بن معين يوثق أباالصلت عبدالسلام بن صالح، فقلت - أو قيل له - : إنه حدث عن أبي معاوية، عن الأعمش: أنا مدينة العلم وعلی بابها؟ فقال: ما تريدون من هذا المسكين؟! أليس قد حدث به محمد بن جعفر الفيدي عن أبي معاوية؟^{١٨١}

عباس دوري گفت: شنيدم يحيى بن معين، ابوصلت عبدالسلام بن صالح را ثقة مي شمارد. به او گفتم: او از ابومعاوية از اعمش حديث کرده است: «أنا مدينة العلم وعلی بابها»! گفت: از اين بيچاره چه مي خواهيد؟ مگر محمد بن جعفر فيدي آن را از ابومعاوية نقل نكرده است؟! عبدالغنى مقدسى نيز در ترجمه ابوصلت مي نويسد:

قال عباس بن محمد: سمعت يحيى بن معين يوثق أباالصلت، فقيل له: إنه حدث عن أبي معاوية: «أنا مدينة العلم وعلی بابها»؟ فقال: ما تريدون من هذا المسكين؟ أليس قد حدث به محمد الفيدي عن أبي معاوية؟^{١٨٢}

عباس بن محمد گويد: شنيدم يحيى بن معين ابوصلت را توثيق مي كرد. به او گفته شد: او از ابومعاوية «أنا مدينة العلم وعلی بابها» را نقل کرده است. گفت: از اين بيچاره چه مي خواهيد؟ مگر محمد فيدي نقل آن را از ابومعاوية نقل کرده است؟

مزى نيز در شرح حال وى مي نويسد:

وقال عباس بن محمد الدوري: سمعت يحيى بن معين يوثق أباالصلت عبدالسلام بن صالح، فقلت - أو قيل له - : إنه حدث عن أبي معاوية، عن الأعمش: «أنا مدينة العلم وعلی بابها»؟

١٨٠. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٢٦ - ١٢٧.

١٨١. تاريخ بغداد: ١١ / ٥١ / ش / ٥٧٢٨؛ اللآلی المصنوعة: ١ / ٣٠٤ - ٣٠٥.

١٨٢. الكمال في أسماء الرجال: مخطوط.

فقال: ما تريدون من هذا المسكين؟ أليس قد حدث محمد بن جعفر الفيدي عن أبي معاوية، هذا أو نحوه؛^{١٨٣}

عباس بن محمد دوری گفت: شنیدم یحیی بن معین، ابوصلت عبدالسلام را ثقه می شمارد. گفتم: او از ابومعاویه از اعمش حدیث «أنا مدينة العلم وعليّ بابها» را نقل کرده است.

گفت: از این بیچاره چه می خواهید؟ مگر نه این است که محمد بن جعفر فیدی از ابومعاویه آن را نقل کرده است؟

همچنین ابن حجر درباره وی می نویسد:

وقال الدوري: سمعت ابن معين يوثق أباالصلت، وقال في حديث «أنا مدينة العلم وعليّ بابها»: قد حدث به محمد بن جعفر الفيدي عن أبي معاوية؛^{١٨٤}

دوری گفت: شنیدم یحیی بن معین ابوصلت را ثقه می دانست و درباره حدیث «أنا مدينة العلم وعليّ بابها» گفت: محمد بن فیدی آن را از ابومعاویه حدیث کرده است.

ذهبی در میزان الاعتدال می نویسد:

عبدالسلام بن صالح [ق]، أبوالصلت الهروي الرجل الصالح، إلا أنه شيعي جلد. روی عن حماد بن زيد، وأبي معاوية، وعلي الرضا ... وقال عباس الدوري: سمعت يحيى يوثق أباالصلت. وقال ابن محرز، عن يحيى: ليس ممن يكذب؛^{١٨٥}

عبدالسلام بن صالح، ابوصلت هروی، مردی صالح است، الا اینکه وی شیعه ای محکم است. وی از حماد بن زید، ابومعاویه و علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت می کند ... عباس دوری می گوید: شنیدم که یحیی بن معین ابوصلت را توثیق کرده

است. ابن محرز نیز از یحیی نقل کرده است که گفت: در زمره دروغ گویان نمی باشد.

علاوه بر آن، تعدادی از بزرگان اهل سنت در جلسه درس او حاضر می شده اند که این خود دلیلی بر کذاب نبودن ابوصلت هروی است؛ زیرا شخص کذاب، وجهی ندارد که کسی در درس او حاضر شود. همچنین یکی از کتابهایی که این حدیث را نقل کرده، سنن ابن ماجه است که در زمره صحاح سته است و اهل سنت قائلند که روایت ضعیف در صحاح سته وجود ندارد.

وجه دوم: همانطور که ابوصلت هروی به واسطه چهار راوی؛ یعنی ابومعاویه، اعمش، مجاهد و ابن عباس از رسول اکرم صلی الله علیه وآله حدیث را نقل کرده است؛ اشخاص دیگری همچون

١٨٣. تهذيب الكمال: ١٨ / ٧٩ / ش ٣٤٢١.

١٨٤. تهذيب التهذيب: ٦ / ٣٢١.

١٨٥. میزان الاعتدال: ٢ / ٦١٦ / ش ٥٠٥١.

ابوعبید قاسم بن سلام،^{۱۸۶} محمد بن جعفر فیدی،^{۱۸۷} محمود بن خدّاش،^{۱۸۸} صالح بن محمد جزره،^{۱۸۹} مبرّد،^{۱۹۰} و دیگران که مورد وثوق اهل سنت هستند، به واسطه همان چهار راوی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث را روایت کرده اند.

بر فرض ضعف ابوصلت هر وی، باز هم از باب متابعت حدیث او قابل قبول است. برای نمونه خطیب بغدادی در تاریخش، همانند حدیث مورد نظر را از رجاء بن سلمه، با چهار واسطه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اینگونه نقل می کند:

أخبرني أحمد بن محمد العتيقي، حدثنا عبدالله بن محمد بن عبدالله الشاهد، حدثنا أبو بكر أحمد بن فاذويه بن عزرة الطحان، حدثنا ابو عبدالله أحمد بن محمد بن يزيد بن سليم، حدثني رجاء بن سلمة، حدثنا أبو معاوية الضرير، عن الأعمش، عن مجاهد، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «أنا مدينة العلم وعلى بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب»؛^{۱۹۱}

احمد بن محمد عتيقي به سند خود از ابومعاويه ضرير، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «من شهر علمم و...».

وجه سوم: بر فرض چشم پوشی از دو وجه فوق، اسانید دیگری غیر از سند این حدیث وجود دارد که در سلسله سند آن، نه ابوصلت است و نه ابومعاویه و بنا به نظر علمای اهل سنت، بدون هیچ اشکالی صحیح اند. به عنوان نمونه حاکم نیشابوری در کتاب *مستدرک*، پس از نقل این حدیث از ابومعاویه که در نهایت به ابن عباس ختم می شود، می نویسد:

ولهذا الحديث شاهد من حديث سفیان الثوري بإسناد صحيح: حدثني أبو بكر محمد بن علي الفقيه الإمام الشاشي القفال ببخارى - وأنا سألته - حدثني النعمان بن الهارون البلدي،

۱۸۶. برای اطلاع از شرح حال و اعتبار وی ر.ک: *تاریخ بغداد*: ۱۲ / ۴۰۳ - ۴۱۵ / ش ۶۸۶۸؛ *تذکرة الحفاظ*: ۲ / ۴۱۷؛ *تهذيب التهذيب*: ۸ / ۳۱۵.

۱۸۷. برای اطلاع بیشتر از اعتبار و وثاقت وی ر.ک: *الثقات*: ۹ / ۱۳۲؛ *الكاشف*: ۳ / ۱۵؛ *تهذيب التهذيب*: ۹ / ۹۵.

۱۸۸. برای اطلاع از اعتبار وی ر.ک: *تاریخ بغداد*: ۱۳ / ۹۰ / ش ۷۰۷۴؛ *الأنساب*: ۴ / ۲۹؛ *سير أعلام النبلاء*: ۱۲ / ۱۷۹ / ش ۶۲؛ *تهذيب التهذيب*: ۱۰ / ۶۲ و منابع دیگر.

۱۸۹. برای آگاهی اعتبار وی ر.ک: *تاریخ بغداد*: ۹ / ۳۲۲ / ش ۴۸۶۲؛ *تذکرة الحفاظ*: ۲ / ۶۴۱؛ *سير أعلام النبلاء*: ۱۴ / ۲۳ / ش ۱۲؛ *تذرات الذهب*: ۲ / ۲۱۶ و منابع دیگر.

۱۹۰. برای اطلاع از اعتبار و بزرگی وی ر.ک: *تاریخ بغداد*: ۳ / ۳۸۰ / ش ۱۴۸۸؛ *سير أعلام النبلاء*: ۱۳ / ۵۷۶ / ش ۲۹۹؛ *طبقات المفسرين*: ۲ / ۲۷۰.

۱۹۱. *تاریخ بغداد*: ۵ / ۱۱۰ / ش ۲۵۰۲.

ببلد، من أصل كتابه، ثنا أحمد بن عبدالله بن يزيد الحراني، ثنا عبدالرزاق، ثنا سفیان الثوري، عن عبدالله بن عثمان بن خثيم، عن عبدالرحمن بن عثمان التيمي، قال: سمعت جابر بن عبدالله، يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «أنا مدينة العلم وعلى بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب»؛^{١٩٢}

این حدیث، شاهدهی از حدیث سفیان ثوری با اسناد صحیح دارد که: ابوبکر محمد بن علی فقیه امام چچنی قفال در بخارا به سند خود از عبدالرحمان بن عثمان تیمی نقل می کند که گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود: «من شهر علمم و علی در آن است و هر آن کس که طالب علم است، باید از آن در وارد شود».

در این حدیث چند راوی وجود دارند که به بررسی اعتبار یکایک آنها می پردازیم تا درستی سخن حاکم نیشابوری در صحت حدیث روشن شود.

بررسی سند روایت حاکم نیشابوری

سفیان ثوری

سفیان ثوری در زمره رجال صحاح سته است.^{١٩٣} ابن حبان وی را در کتاب الثقات خود آورده است.^{١٩٤}

سمعانی درباره وی می نویسد:

وأما نسب ثور بن عبد مناة، فالإمام ابو عبدالله سفیان بن سعید ... وكان سفیان من سادات أهل زمانه فقهاً وورعاً وإتقاناً، شمائله في الصلاح والورع أشهر من أن يحتاج إلى الإغراق في ذكرها؛^{١٩٥}

اما نسل ثور بن عبد مناه، امام ابو عبدالله سفیان بن سعید است ... و سفیان در دوران خود از بزرگان در فقه، ورع، حفظ و دقت در عمل بوده است. ظاهر و رفتارش در نیکی و پرهیزکاری مشهورتر از آن است که نیازمند اغراق در ذکر آن باشد.

ابن اثیر نیز درباره او می نویسد:

١٩٢. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٢٧.

١٩٣. ر.ک: تهذیب التهذیب: ٤ / ٧٣ / ش ١٤٢.

١٩٤. ر.ک: الثقات: ٦ / ٤٠١. همچنین ر.ک: الطبقات الکبری: ٦ / ٣٧١؛ التاريخ الکبیر: ٤ / ٩٢ / ش ٢٠٧٧؛ تاریخ بغداد: ٩ /

١٥١ / ش ٤٧٦٣؛ تهذیب الکمال: ١١ / ١٥٤ / ش ٢٤٠٧.

١٩٥. الأنساب: ١ / ٥١٧.

إمام المسلمين، وحجة الله على خلقه، تفوت فضائله الإحصاء، وتعجز العاديين، جمع في زمنه بين الفقه، والاجتهاد فيه، والحديث، والزهد، والعبادة، والورع والثقة، وإليه المنتهى في علم الحديث وغيره من العلوم، أجمع الناس على دينه وزهده وورعه وثقته، ولم يختلفوا في ذلك، وهو أحد الأئمة المجتهدين وأحد أقطاب الإسلام، وأركان الدين؛^{١٩٦}

پیشوای مسلمانان و حجت خداوند بر بندگانش! فضائلش فراتر از شمارش و ناتوان کننده شمارشگران است! در زمان خود فقه و اجتهاد حدیث، زهد، عبادت، ورع و اعتبار را يك جا جمع کرده بود و علم حدیث و دیگر علوم به او منتهی می شد. مردم بر دیانت، زهد، ورع و اعتبار بر او اجماع کرده و اختلافی در آن نداشتند. او یکی از پیشوایان مجتهد کوشا و یکی از قطب های اسلام و ارکان دین است.

از دیگر کسانی که درباره وی اظهار نظر کرده ذهبی است. وی درباره سفیان می نویسد:
هو شيخ الإسلام، إمام الحفاظ، سيد العلماء العاملين في زمانه^{١٩٧} ... أحد الأعلام علماء وزهداً؛^{١٩٨}

او بزرگ اسلام، پیشوای حافظان، سرور علمای عامل در زمان خود ... یکی از بزرگان علم و زهد است.
ابن حجر نیز در تهذیب التهذیب، درباره او به تفصیل پرداخته و انظار عالمان در فضل و اعتبار وی را یادآور شده است.^{١٩٩}

عبدالله بن عثمان بن خثیم قاری
از دیگر روایان این سند، عبدالله بن عثمان قاری است. ابن حجر به نقل نظر عالمان بزرگ جرح و تعدیل اهل سنت همچون یحیی بن معین، عجلی، ابوحاتم، نسائی و دیگران در باره وی پرداخته و می نویسد:

قال ابن أبي مریم، عن ابن معین: ثقة حجة. وقال العجلي: ثقة. وقال أبو حاتم: ما به بأس، صالح الحديث. وقال النسائي: ثقة، وقال مرة: ليس بالقوي. وذكره ابن حبان في الثقات ... وقال ابن سعد: ... كان ثقة، وله أحاديث حسنة؛^{٢٠٠}

١٩٦. جامع الأصول: ١٢ / ٤٦٦.

١٩٧. سير أعلام النبلاء: ٧ / ٢٢٩ / ش ٨٢.

١٩٨. الكاشف: ١ / ٣٣١ / ش ١٩٩٦.

١٩٩. ر.ك: تهذیب التهذیب: ٤ / ٩٩ — ١٠٢.

٢٠٠. همان: ٥ / ٢٧٥ / ش ٥٣٦.

ابن ابی مریم از ابن معین نقل می کند: او ثقه و حجّت است. عجلّی گفته: ثقه است. ابوحاتم گوید: مشکلی ندارد؛ صلاحیت حدیث دارد. نسائی گفته: ثقه است و يك بار هم گفته است: قوی نیست و ابن حبان او را در کتاب ثقات نام برده است ... و ابن سعد گوید: ... او ثقه بود و حدیث های حسنی دارد.

عبدالرحمان بن بهمان مدنی

راوی دیگر عبدالرحمان بن بهمان مدنی است. حاکم نیشابوری در *مستدرک* از وی به «عبدالرحمان بن عثمان التیمی» تعبیر کرده است.^{۲۰۱}
ابن حبان وی را در کتاب *الثقات* خود آورده است.^{۲۰۲}
ابن حجر درباره وی می نویسد:

عبدالرحمن بن بهمان مدنی. مقبول، من الرابعة؛^{۲۰۳}

عبدالرحمان بن بهمان مدنی مورد قبول است. وی از طبقه چهارم بوده است.

وی در جایی دیگر می نویسد:

«ق. عبدالرحمن» بن بهمان. حجازی ... و ذکره ابن حبان في الثقات ... قلت: وثقه

العجلّی؛^{۲۰۴}

از روایان سنن ابن ماجه قزوینی، عبدالرحمان بن بهمان حجازی است ... ابن حبان وی را در کتاب ثقات آورده است ... می گویم: عجلّی او را توثیق کرده است.

ذهبی نیز درباره وی می نویسد:

عبدالرحمن بن بهمان عن جابر وعنه عبدالله بن عثمان بن خثیم وثق حب ق؛^{۲۰۵}

عبدالرحمان بن بهمان از جابر روایت کرده است و راوی از عبدالرحمان نیز عبدالله بن عثمان بن خثیم است. ابن حبان وی را توثیق کرده است.

از دیگر روایاتی که در سند آن ابوصلت هروی و ابومعاویه وجود ندارد، روایتی است که سبط ابن جوزی در کتاب *تذكرة الخواص* آورده است. وی می نویسد:

قال أحمد في الفضائل: حدثنا إبراهيم بن عبدالله، حدثنا محمد بن عبدالله الرومي، حدثنا

شريك، عن سلمة بن كهيل، عن الصنابحي، عن علي، قال: قال لي رسول الله

صلّى الله عليه وآله: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها».^{۲۰۶}

۲۰۱. ر.ك: المستدرک على الصحيحين: ۳ / ۱۲۷.

۲۰۲. ر.ك: الثقات: ۷ / ۶۸.

۲۰۳. تقریب التهذیب: ۱ / ۵۶۳ / ش ۳۸۲۹.

۲۰۴. تهذیب التهذیب: ۶ / ۱۳۵ / ش ۳۰۳.

۲۰۵. الكاشف: ۲ / ۱۵۳ و ۱ / ۶۳۲ / ش ۳۱۵۵.

ابن مغزلی نیز در کتاب مناقب می نویسد:

أخبرنا محمد بن أحمد بن عثمان، أخبرنا أبو الحسين محمد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ البغدادي، حدثنا الباغندي محمد بن محمد بن سليمان، حدثنا محمد بن مصفى، حدثنا حفص بن عمر العدني، حدثنا علي بن عمر، عن أبيه، عن جرير، عن علي قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أنا مدينة العلم وعلى بابها، ولا تؤتى البيوت إلا من أبوابها».^{٢٠٧}

در اسانید بالا، هیچ نامی از ابومعاویه و ابوصلت به میان نیامده است و هرکدام دارای سندی جداگانه است.

موضوع بودن حدیث

۱-۲ ابوالفرج ابن جوزی

از کسانی که این قول را اختیار کرده، ابوالفرج ابن جوزی^{٢٠٨} است. با وجود دلائلی که در ردّ قول به ضعف ذکر شد، به طریق اولی موضوع بودن این حدیث هم مردود خواهد بود. با این وجود، در خصوص ابن جوزی و اقوال او باید بگوییم که او در موضوعاتش، حتی از صحیح مسلم حدیث نقل کرده و آن را دروغ دانسته است، و بنا بر اعتباری که اهل سنت برای صحیحین قائلند، نقل حدیث از صحیح مسلم و موضوع خواندن آن، دلیلی بر بی اعتباری کتاب ابن جوزی است. همچنین علمای پس از ابن جوزی، به قول او اعتنایی نکرده و آن را بی دلیل دانسته اند. خدشه در ابن جوزی و کتاب وی از سوی علمای اهل سنت، از دیگر دلایل بطلان نظر ابن جوزی است. ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان می گوید:

دلّت هذه القصة على أنّ ابن الجوزي حاطب ليل،^{٢٠٩} لا ينقد ما يحدث به؛^{٢١٠}

این قصه دلالت دارد بر اینکه ابن جوزی حاطب لیل است و حدیث را قبل از نقل بررسی نمی کند.

٢٠٦. تذكرة الخواص: ٥١ - ٥٢.

٢٠٧. مناقب علي بن أبي طالب: ٨٨ / ح ١٠٦.

٢٠٨. ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی بغدادی (متوفی ٥٩٧ هجری) کتابی دارد به نام موضوعات که احادیث جعلی را در آن جمع آوری کرده است. از جمله احادیثی که در این کتاب به عنوان حدیث جعلی ذکر کرده، حدیث «أنا مدينة العلم» است. باید توجه داشت که وی جد مادری سبط ابن جوزی است. سبط ابن جوزی کتابی دارد به نام تذكرة خواص الأمة در احوالات امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام.

٢٠٩. «حاطب لیل» به شخصی گفته می شود که نسنجیده و بدون بررسی و سند حرفی را بگوید. ابن حجر به دلیل این که ابن جوزی حدیثی از صحیح مسلم نقل می کند و بعد آن را دروغ می خواند، به او لقب «حاطب لیل» داده است.

٢١٠. لسان المیزان: ٢ / ٨٤ / ش ٣٣٧.

حافظ سمهودی در کتاب *جواهر العقدين* می گوید:

فإياك أن تغترَّ به! ٢١١

فريش را نخوريد!

سيوطی در يك جا می نويسد:

واعلم أنه جرت عادة الحفاظ، كالحاكم وابن حبان والعقيلي وغيرهم، أنهم يحكمون على حديث بالبطلان من حيثية سند مخصوص، لكون راويه اختلق ذلك السند لذلك المتن، ويكون ذلك المتن معروفاً من وجه آخر، ويذكرون ذلك في ترجمة ذلك الراوي يجرحونه به، فيغترَّ ابن الجوزي بذلك ويحكم على المتن بالوضع مطلقاً ويورده في كتاب الموضوعات، وليس هذا بلائق، وقد عاب عليه الناس ذلك، آخرهم الحافظ ابن حجر؛ ٢١٢

بدان که عادت حفاظی همچون حاکم، ابن حبان، عقيلي و دیگران بر این است که از جهت سندی مخصوص، بر بطلان حدیثی حکم می کنند؛ چرا که راوی آن، سند روایت را برای آن متن ساخته و پرداخته است؛ ولی آن متن از جهت دیگری شناخته شده است و این مطلب را در شرح حال آن راوی می آورند و آن را مورد جرح قرار می دهند. اما ابن جوزی فریب خورده و به طور مطلق آن متن را ساختگی می شمارد و روایت را در کتاب موضوعات نقل می کند. و این [کار وی] شایسته نیست و مردم به این کار او ایراد گرفته اند، که آخرینشان حافظ ابن حجر است.

و در جای دیگر می نويسد:

(وقد أكثر جامع الموضوعات في نحو مجلدين، أعني: أباالفرج ابن الجوزي، فذكر) في كتابه كثيراً ممّا لا دليل على وضعه، بل هو ضعيف)، بل وفيه الحسن، بل والصحيح؛ ٢١٣

مؤلف کتاب موضوعات زیاده روی کرده و این گونه روایات را در دو مجلد آورده است. منظور من ابوالفرج ابن جوزی است. او در کتاب خود به نقل حدیث های بسیاری روی آورده است که دلیلی بر ساختگی بودنشان وجود ندارد؛ بلکه ضعیف اند و حتی در آن احادیث حسن و بلکه احادیث صحیح نیز وجود دارد.

٢-٢ ابن تیمیه

از دیگر کسانی که به انکار این حدیث پرداخته ابن تیمیه است. وی می نويسد:

وحديث «أنا مدينة العلم وعليّ بابها» أضعف وأوهى، ولهذا إنّما يعدّ في الموضوعات وإنّ رواه الترمذي. وذكره ابن الجوزي وبين أنّ سائر طرقه موضوعة؛ ٢١٤

٢١١. جواهر العقدين: ٢٣٢.

٢١٢. اللآلي المصنوعة: ١ / ١٠٨.

٢١٣. تدریب الراوي: ١ / ٢٧٨.

حدیث «أنا مدينة العلم وعليّ باهما» ضعیف تر و واهی تر است؛ از این رو در زمره موضوعات قرار می‌گیرد، هرچند این حدیث را ترمذی روایت کرده است. اما ابن جوزی نیز آن را یادآوری کرده و روشن ساخته است که سایر طرق این حدیث جعلی است.

ابن تیمیه در عبارت فوق، بدون هیچ‌گونه توجهی به تصریحات بزرگان خود مبنی بر صحت یا حسن بودن این حدیث، اشاره به آمدن این حدیث در کتاب موضوعات کرده و با این مطلب می‌خواهد بگوید بی اعتباری سند این حدیث باعث شده که ابن جوزی آن را در موضوعات ذکر کند؛ در حالی که در سطور گذشته و در جلد‌های سابق همین دوره از کتاب، به بررسی شخصیت ابن جوزی و کتاب او از نظر بزرگان اهل سنت پرداختیم و دانسته شد که نه ابن جوزی و نه کتابش مورد اعتبار و وثوق علمای اهل سنت نیست.

۲-۳ عبدالعزیز دهلوی

از دیگر کسانی که در سند روایت خدشه کرده است، عبدالعزیز دهلوی صاحب کتاب *تحفه اثنا عشریه* است. او ادعا کرده که این حدیث را جمعی از بزرگان رد کرده اند؛ از این رو می‌نویسد:

حدیث پنجم: روایت جابر رضي الله عنه: **إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»**. و این خبر نیز مطعون است. قال يحيى بن معين: لا أصل له، وقال البخاري: إنه منكر وأنه ليس له وجه صحيح. وقال الترمذي: إنه منكر غريب. وذكره ابن الجوزي في الموضوعات. قال الشيخ تقي الدين ابن دقيق العيد: هذا الحديث لم يثبتوه. وقال الشيخ محي الدين النووي، والحافظ شمس الدين الذهبي، والشيخ شمس الدين الجزري: إنه موضوع. پس تمسك به این احادیث موضوعه که اهل سنت آن را از دایره تمسك و احتجاج خارج کرده اند [صحيح نیست].^{۲۱۵}

او این روایت را فقط از جابر روایت کرده است و این پرسش را در ذهن ایجاد می‌کند که چرا به طرق دیگری که از عالمان اهل سنت روایت شده اشاره ای نکرده است؟ در کتاب *نفحات الأزهار*^{۲۱۶} پیرامون این مطلب به وجوه مختلفی پرداخته شده است.

بطلان ادعاهای عبدالعزیز دهلوی بسیار واضح است. وی از قول يحيى بن معين گفته است: **«هذا الحديث لا أصل له»** و عجیب تر این که قائل شده ترمذی این حدیث را روایت کرده و آن را انکار نموده است؛ در حالی که ابن تیمیه که به مراتب از عبدالعزیز دهلوی متعصب تر است، پس

۲۱۴. منهاج السنة: ۷ / ۵۱۵.

۲۱۵. تحفه اثنا عشریه: ۲۱۲.

۲۱۶. نفحات الأزهار: ۱۱ / ۹۵.

از تکذیب این حدیث گفته است: «وَأَنَّ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ»؛ این حدیث را ترمذی روایت کرده است. اینگونه در میان متعصبان اهل سنت که اهل بحث و فهم حقیقت نیستند، تناقض دیده می شود! ما در بحث سند، به اقوال و تصریحات علمای اهل سنت بر صحت یا حسن بودن این حدیث اشاره نموده و دلیل بر بطلان این نظر را بیان کردیم.

(ب) خدشه در دلالت:

پس از آنکه در سند حدیث نتوانستند خدشه وارد کنند، به سراغ دلالت و وجوه مختلفی برای فرار از دلالت بر اعلمیت امیرالمؤمنین علیه السلام و انحصار باب در ایشان رفته اند که به این اشکالات نیز اشاره و به رد آن نیز خواهیم پرداخت.

مناقشه عاصمی: روایت دال بر غلو!

یکی از راههای مناقشه در دلالت، دادن نسبت غلو به این حدیث است. قائل به این قول، احمد بن محمد عاصمی است. او قبل از ایراد اشکال خود، قولی را از جانب خوارج مطرح و آن را رد کرده است. وی می نویسد:

وتكلموا في تأويل هذا الحديث، فذهبت الخوارج ومن قال بقولهم إلى أنه أراد بقوله: (وعلى بابها): الرفيع الباب، من العلو، على بمعنى: العالي، لا الإسم العلم الذي كان المرتضى رضوان الله عليه مسمى به؛ يقال: شيء عال وعلى، وباب عال وعلى، مثل: سامع وسميع، وعالم وعلیم، وقادر وقدير.

وإنما أرادوا بذلك الوقعة في المرتضى رضوان الله عليه، والحط عن رتبته وهياته لا يخفى على البصير النهار؛

خوارج و هم نظران آنان گفته اند که مراد از «عليُّ بأبها» بلندی در، از ریشه علو می آید و علی هم به معنای عالی است نه اسم علمی که علی مرتضی علیه السلام به آن نامیده شده بود! گفته می شود: شيءٌ عالٌ وعلی وباب عال وعلی؛ مانند سامع و سميع، عالم و علیم و قادر و قدير.

و جز این نیست که می خواهند به حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی ضربه زنند و درجه و مقامش را پایین آورند و هیئات که روز روشن بر دیدگان پوشیده شود.

سپس به تقریر اشکال خود می پردازد و می گوید: به موجب این حدیث، تنها راه رسیدن به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علی بن ابی طالب علیه السلام است و اگر کسی به سراغ دیگری برود منحرف شده است. این بدین معناست که هر روایت و حکمی که غیر از طریق علی بن ابی طالب باشد، مطرود و باطل است که لازمه این سخن، ابطال بسیاری از احکامی است که مورد اجماع امت

است؛ ولی از طریق علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نشده است. تالی باطل است، پس مقدم نیز (انحصار باب در امیر المؤمنین) باطل خواهد بود. وی می نویسد:

أَنَّ الْمُرْتَضَى - رَضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ - لَمَّا كَانَ بَابَ الْمَدِينَةِ، وَلَا يُوَصَّلُ إِلَى الْمَدِينَةِ إِلَّا مِنْ جِهَةِ بَابِهَا، فَكَذَلِكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَالنَّبُوَّةِ، وَلَا يُوَصَّلُ إِلَى عِلْمِ النَّبِيِّ إِلَّا مِنْ جِهَةِ عَلِيٍّ.

وَهَذَا أَيْضًا غُلُوفٌ وَتَجَاوُزٌ عَنِ الْحَدِّ نَسْتَعِيزُ بِاللَّهِ مِمَّا يُوَجِبُ سَخَطَ اللَّهِ؛ لِأَنَّهُمْ يَتَطَرَّقُونَ بِذَلِكَ إِلَى إِبْطَالِ إِمَامَةِ الشَّيْخِينَ، ثُمَّ إِلَى إِبْطَالِ إِمَامَةِ ذِي النُّورَيْنِ!

وَأِنْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى مَا قَالُوا لَمَّا كَانَ يُوَصَّلُ إِلَى الْعِلْمِ وَالْأَحْكَامِ وَالْحُدُودِ وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ إِلَّا مِنْ جِهَتِهِ، وَلَكَانَ فِيهِ إِبْطَالُ كُلِّ حَدِيثٍ لَمْ يَكُنِ الْمُرْتَضَى طَرِيقَهُ، وَلَكَانَ فِيهِ إِبْطَالُ كَثِيرٍ مِنْ شَرَائِعِ الدِّينِ، الَّتِي أَجْمَعَتْ عَلَيْهَا الْأُمَّةُ بِالْيَقِينِ؛

هنگامی که علی مرتضی علیه السلام در آن شهر باشد، و کسی به آن شهر جز از درش نرسد، پیامبر صلی الله علیه وآله نیز شهر علم و نبوت است و کسی به علم پیامبر نمی رسد، جز از سوی علی علیه السلام.

و این نیز زیاده گویی و تجاوز از حد و مرز است که به خداوند پناه می بریم از آن چه موجب خشم او است؛ زیرا که آنان به این وسیله به دنبال باطل کردن امامت شیخین

می باشند و پس از آن باطل کردن امامت ذوالنورین! و اگر امر چنان باشد که آنان گفته اند، کسی به دانش، احکام، حدود و شرایع اسلام جز از سوی او نمی رسد و در نتیجه هر حدیثی که مرتضی علیه السلام در طریق آن نباشد باطل می شود، و در پی آن باطل شدن بسیاری از شرایع دین که امت با یقین بر آن اجماع کرده اند، لازم خواهد آمد.

وی پس از بیان این اشکال، دلالت این حدیث را تخصیص زده و می گوید هر کدام از خلفای راشدین، بابتی از ابواب این شهر هستند. او می نویسد:

وَوَجْهَ الْحَدِيثِ عِنْدَنَا: أَنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَخْلُو مِنْ أَرْبَعَةِ أَبْوَابٍ؛ لِأَنَّهَا مَبْنِيَّةٌ عَلَى أَرْبَعَةِ أَرْكَانٍ وَأَسْبَابٍ، فَفِي كُلِّ رُكْنٍ بَابٌ، وَقَدْ كَانَ الْمُرْتَضَى أَحَدَ أَبْوَابِهَا، وَكَانَ الْخُلَفَاءُ الثَّلَاثَةُ قَبْلَهُ هُمُ الْأَبْوَابُ الثَّلَاثَةُ. وَهَذَا - وَإِنْ كَانَ صَحِيحًا فِي الْمَعْنَى وَالْحُكْمِ، وَلَكِنْ تَخْصِيصُ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِيَّاهُ بِلَفْظَةِ (بَابِ مَدِينَةِ الْعِلْمِ) - كَانَ يَدُلُّ عَلَى تَخْصِيصِ كَانِ لَهُ فِي الْعِلْمِ وَالْخَبْرَةِ، وَكَمَالِ فِي الْحِكْمَةِ، وَنَفَازِ فِي الْقَضِيَّةِ، وَكَفَى بِهَا رَتْبَةً وَفَضِيلَةً، وَمَنْقِبَةً شَرِيفَةً جَلِيلَةً؛^{٢١٧}

اما حدیث از نظر ما: آن شهر خالی از چهار در نیست؛ چرا که بر چهار رکن و سبب برپا و ساخته شده است و در هر رکن يك در است و مرتضی علیه السلام یکی از درهایش بود و خلفای سه گانه‌ی پیش از او نیز آن سه در دیگر بودند. با این همه، اگر این حدیث در معنا و حکم صحیح باشد، مخصوص گردانیدن او به «باب مدینة العلم» توسط پیامبر

صلی الله علیه وآله دلالت می کند بر اینکه علم، تجربه، کمال در حکمت و استواری قضاوت مخصوص او است و همین رتبه، فضیلت، منقبت، شرافت و جلالت، او را بسنده است.

جواب:

اولاً تالی فاسدی که عاصمی ادعا نموده قابل قبول نیست؛ چرا که هیچگاه نمی گوئیم که اگر حدیثی از غیر طریق امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده باشد (یعنی در سلسله سند آن امیرالمؤمنین وجود نداشته باشد) باطل است؛ بلکه می گوئیم هر حدیثی که با کلام امیرالمؤمنین مخالف باشد، باطل است و نقل حدیث از راویانی مورد قبول است که در طریق امیرالمؤمنین علیه السلام و موافق راه او باشند.

ثانیاً از سویی باید از عاصمی پرسید که وجه حمل خلاف ظاهر روایت چیست؟ اینکه برای شهر علم پیامبر چهار باب ذکر کرده اید چه دلیل و توجیه علمی دارد؟ و بر اساس چه ملاک و مبنایی هر شهری بر چهار رکن بنا شده و هر رکنی باید دارای دری باشد؟! و مقایسه شهرهای دنیوی با شهر دانش بر چه اساس است؟ به واقع باید گفت خیال پردازی های عاصمی و تعصب وی موجب چنین توجیهاتی شده است.

اگر خلفای سه گانه سه در دیگر شهر بودند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باید از آنان به مانند امیرالمؤمنین علیه السلام و بلکه قبل از ایشان یاد می کرد، در حالی که چنین نفرموده است. به همین روی از آن جهت که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به جز امیرالمؤمنین علیه السلام دری را برای آن شهر ذکر نفرموده است، ادعای عاصمی نیز باطل خواهد بود.

ثالثاً پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مردم را به ورود از تنها باب خود؛ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام امر کرده است و در هیچ منبعی «متعلق امر» را برای غیر آن حضرت در نظر نگرفته اند؛ از این رو نمی توان بدون دلیل و به صرف هوای نفس، دیگران را در مقصود پیامبر صلی الله علیه وآله دخیل کرد.

رابعاً از حقایق دیگر که سخن عاصمی را باطل می کند، نادانی خلفاء سه گانه نسبت به احکام و حقایق دین و اعتراف آنان در این باره است. از این رو آیا کسی که چنین اعتراف می کند، شایسته است که متصف به باب نبی بوده و اطاعت از وی نیز به طور مطلق جایز باشد؟

مناقشه ابن تیمیه

ابن تیمیه پس از اشکال به سند این حدیث، شروع به اشکال در دلالت این حدیث نموده، می گوید: لازمه این حدیث، مبتنی بودن تمام مسائل به خبر واحد است، در حالی که خبر واحد

حجیت ندارد! پس اگر قرار باشد که دلالت این حدیث بر انحصار باب علم به علی بن ابی طالب علیه السلام را بپذیریم، سرانجام اسلام تباهی خواهد بود. وی می نویسد:

والكذب يعرف من نفس متنه؛ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا كَانَ مَدِينَةَ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَكُنْ لَهَا إِلَّا بَابٌ وَاحِدٌ، وَلَمْ يَبْلُغْ عَنْهُ الْعِلْمَ إِلَّا وَاحِدًا، فَسَدَّ أَمْرَ الْإِسْلَامِ، وَلِهَذَا اتَّفَقَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى أَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُبَلِّغُ عَنْهُ الْعِلْمَ إِلَّا وَاحِدًا، بَلْ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْمُبَلِّغُونَ أَهْلَ التَّوَاتُرِ، الَّذِينَ يَحْصُلُ الْعِلْمُ بِخَبْرِهِمْ لِلْغَائِبِ، وَخَيْرُ الْوَاحِدِ لَا يَفِيدُ الْعِلْمَ إِلَّا بِقَرَأْنٍ، وَتِلْكَ قَدْ تَكُونُ مُنْتَفِيَةً أَوْ خَفِيَّةً عَنِ أَكْثَرِ النَّاسِ، فَلَا يَحْصُلُ لَهُمُ الْعِلْمُ بِالْقُرْآنِ وَالسُّنَنِ الْمُتَوَاتِرَةِ؛^{۲۱۸}

و دروغ از خود متن آن شناخته می شود؛ چرا که اگر پیامبر صلی الله علیه وآله شهر علم بود و برای آن شهر دری جز يك در نمی بود و از او جز يك نفر علم را تبلیغ نمی کرد، امر اسلام فاسد می شد. از این رو مسلمانان متفق شده اند! که حایز نیست علم پیامبر فقط از سوی يك نفر گسترش یابد؛ بلکه لازم است مبلغان اهل تواتر باشند، همان کسانی که خیرشان برای دیگران علم آور است و خیر واحد نیز جز با قرائن مفید علم نیست، و این قرائن گاهی وجود ندارند و گاهی نیز از مردم مخفی هستند. پس برای آنان علم به قرآن و سنت های متواتر به دست نمی آید.

جواب:

اولاً این سخن که مسلمین بر عدم حجیت خبر واحد اتفاق دارند ادعایی بلا دلیل است و نه تنها اتفاقی بر عدم این حجیت شکل نگرفته است، بلکه برخی از اهل سنت خبر واحد را مخصّص عموماً و مقید مطلقاً قرآن کریم می دانند. این مطلب با مراجعه به کتب اصولی علمای اهل سنت به سادگی قابل پیگیری است. کتاب هایی همچون *مواقفات شافعی، المحصول في علم الأصول، أصول شيخ الاسلام بزودی، إرشاد الفحول في علم الأصول* قاضی شوکانی کتابهای غزالی و فخر رازی از این قبیل اند.

ثانیاً تمام احادیثی که در کتب اهل سنت وجود دارد، در انتها به یکی از صحابه ختم شده و او نیز از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است. اگر بنا باشد که احادیث امیرالمؤمنین علیه السلام را خبر واحد نامیده و حجیت آن زیر سؤال برده شود، تمام احادیثی که در کتب اهل سنت وجود دارد از حجیت خواهد افتاد. آن گاه آیا حکمی از اسلام برای اهل سنت باقی خواهد ماند؟

ثالثاً اگر اهل سنت به گفته های خود ملتزم اند، استناد به خبر واحد «إنا معاشر الأنبياء لا نورث» که پس از خواسته حضرت زهرا سلام الله علیها پیرامون فدک و فقط از سوی ابوبکر بیان شد چه توجیهی دارد؟ به چه وجه موجهی پیرامون این خبر واحد، ادعای عدم تواتر و بطلان نمی شود؟

نکته جالب توجه این است که ابن تیمیه در ادامه عباراتش می گوید:

فإن جميع مدائن الإسلام بلغهم العلم عن الرسول من غير علي!^{۲۱۹}

همانا علم رسول خدا، توسط صحابه ای غیر از علی بن ابی طالب در شهرهای اسلامی انتشار یافته است!

ما در اینجا در صدد اثبات عکس این قضیه هستیم؛ یعنی دلالتی داریم که ثابت می کند نشر علوم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در بلاد اسلامی، مستقیماً و یا با واسطه امیرالمؤمنین علیه السلام صورت گرفته است؛ از این رو به برخی از این موارد اشاره می کنیم.

انتشار علوم اسلامی منحصر در امیرالمؤمنین

این سخن ابن تیمیه نیز از سر گزافه گویی است که از سوی او مطرح شده است، به گونه ای که با تحقیقی منصفانه در این باره، خلاف این ادعا ثابت می شود و پس از تحقیق می توان دریافت که تمام علوم اسلامی به امیرالمؤمنین علیه السلام منتهی می شود. طبق منابع معتبر اهل سنت، در مکه عبدالله بن عباس که شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام است، علوم اسلامی را به مردم آموزش می داده است. در کوفه و قبل از ورود امیرالمؤمنین علی علیه السلام، عبدالله بن مسعود ناشر علوم اسلامی بوده که او نیز در زمره شاگردان امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می رفته است.

در شام نیز ابوالدرداء چنین منصبی را بر عهده داشته و جلسه درس برگزار می کرده است. وی شاگرد عبدالله بن مسعود بوده و به عبارتی دیگر، شاگرد با واسطه امام علیه السلام محسوب می شده است. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز آن گاه که وارد کوفه شدند، به نشر علوم اسلامی پرداختند. همچنین رواج علوم اسلامی در یمن و اسلام آوردن قبائل بزرگی همچون همدان، طی سفرهایی بوده که امیرالمؤمنین علیه السلام به آن سامان داشته اند. در مدینه و در عصر خلفای سه گانه ابوبکر، عمر و عثمان، امیرالمؤمنین علیه السلام حلال

مشکلات بوده اند و این سخنان در کلمات اهل سنت به صراحت یافت می شود. حافظ نووی که در نزد اهل سنت از جایگاه والایی برخوردار است، در کتاب تهذیب الأسماء واللغات می نویسد:

وسؤال كبار الصحابة له ورجوعهم إلى فتاويه وأقواله في المواطن الكثيرة والمسائل

المعضلات مشهور؛^{۲۲۰}

پرسش بزرگان صحابه و رجوع به فتاوی ایشان [امیرالمؤمنین علیه السلام] در مواردی بسیار و در مسائل و مشکلاتی مختلف مشهور است.

ابن اثیر نیز می نویسد:

وله في هذا أخبار كثيرة تقتصر على هذا منها، ولو ذكرنا ما سأله الصحابة مثل عمر وغيره رضي الله عنهم لأطلنا؛^{۲۲۱}

برای او اخبار بسیاری است که به همین مقدار از آن اکتفا می کنیم و اگر آنچه صحابه همچون عمر و دیگران از او پرسیده اند را بیاوریم، گفتار به درازا می کشد.

همچنین گنجی شافعی در این باره می گوید:

ومع هذا، فقد قال العلماء من الصحابة والتابعين وأهل بيته بتفضيل عليّ، وزيادة علمه وغازاته، وحدّة فهمه، ووفور حكمته، وحسن قضاياه، وصحة فتواه، وقد كان أبوبكر وعمر وعثمان وغيرهم من علماء الصحابة يشاورونه في الأحكام، ويأخذون بقوله في النقص والإبرام، إعترافاً منهم بعلمه، ووفور فضله، ورجاحة عقله، وصحة حكمه؛^{۲۲۲}

با این همه، عالمان از صحابه، تابعان و خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، به برتری علی علیه السلام و بسیاری و وفور علمش و زیرکی و حکمت فراوانش، و همچنین نیکویی قضاوت هایش و درستی فتوهایش قائل شده اند و ابوبکر، عمر و عثمان و دیگر عالمان صحابه، در احکام با او مشورت می کردند و سخن او را تأیید و یا در رد مطلبی پذیرفته و عمل می کردند که این خود اعتراف آنان به علم و فضل فراوان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و برتری خرد و درستی حکم وی بر [دیگران] می باشد.

شهاب الدین احمد نیز می گوید:

وهو كان بإجماع الصحابة مرجوعاً إليه في علمه، موثقاً بفتواه وحكمه، والصحابة كلهم يراجعونه فيما أشكل عليهم ولا يسبقونه، ومن هذا المعنى قال عمر: لولا عليّ لهلك عمر؛^{۲۲۳}

به اجماع صحابه، در علم به او مراجعه می شود و بر فتوا و حکم ایشان اعتماد می شد. تمامی صحابه در مشکلات به او مراجعه می کردند و بر ایشان پیشی نمی گرفتند؛ از این رو بود که عمر گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد!

ملا علی قاری همچنین می نویسد:

۲۲۰. تهذيب الأسماء واللغات: ۱ / ۳۴۶.

۲۲۱. أسد الغابة: ۴ / ۲۳.

۲۲۲. كفاية الطالب في مناقب عليّ بن أبي طالب: ۲۲۳.

۲۲۳. توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل: مخطوط.

والمعضلات التي سأله كبار الصحابة عنها، ورجعوا إلى فتواه فيها، فضائل كثيرة شهيرة،
تحقق قوله عليه السلام: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها». وقوله عليه السلام: «أفضاكم عليّ»؛^{٢٢٤}

در مشکلاتی که بزرگان صحابه از آن مشکلات از ایشان پرسش کرده و به فتوای
ایشان مراجعه می کردند فضایل بسیار مشهوری است، [و در همین راستا] فرموده پیامبر علیه السلام محقق شد که: «أنا
مدينة العلم وعليّ بابها». و فرموده ایشان صلی الله علیه وآله: «داورترین شما علی علیه السلام است».

عبدالحق دهلوی نیز در زمره کسانی است که در این باره اظهار نظر کرده است. وی
می نویسد:

وسؤال كبار الصحابة [له] ورجوعهم إلى فتواه وأقواله في المواطن الكثيرة، والمسائل
المعضلات، مشهور، وكان عمر رضي الله عنه يرجع إليه ويسأله، ولا يحكم حتى يسأله، وكان
يقول: أفضانا عليّ؛^{٢٢٥}

پرسش بزرگان صحابه و مراجعه به فتوا و گفته های ایشان در موارد بسیار و مسائل دشوار مشهور است. عمر به ایشان
مراجعه کرده و از ایشان می پرسید و حکم نمی کرد مگر از او می پرسید، و همیشه می گفت: داورترین ما علی است.

عجیلی نیز می گوید:

ولم يكن يسأل منهم واحداً، وكلّهم يسأله مسترشداً، وما ذلك إلا لخمود نار السؤال تحت نور
الإطلاع؛^{٢٢٦}

هرگز از احدی از صحابه نمی پرسید و تمامی آنان برای راهنمایی، از او می پرسیدند و این نبود جز از جهت خاموشی آتش
پرسش در ذیل نور آگاهی.

حفنی می گوید:

قوله: «عيبة علمي». أي وعاء علمي الحافظ له، فإنه باب مدينة العلم، ولذا كانت الصحابة
تحتاج إليه في فك المشكلات؛^{٢٢٧}

فرموده پیامبر که «عیبه علمی»؛ یعنی ظرف علم من که نگاهبان آن است، در شهر علم است؛ از این رو صحابه در گشایش
مشکلات به او نیازمند بودند.

همچنین سخن عمر که بارها گفت «لولا عليّ لهلك عمر» و یا «أعوذ بالله من معضلة ليس لها
أبو الحسن» در زمره سخنان مشهوری است که از سوی عالمان اهل سنت نقل شده و به صدور آن از

٢٢٤. نفحات الأزهار: ١٢ / ٢٥٣، به نقل از شرح الفقه الأكبر: ١١٢.

٢٢٥. أسماء رجال المشكاة، شرح حال أمير المؤمنين.

٢٢٦. نخيرة المآل: مخطوط.

٢٢٧. حاشية الجامع الصغير (چاپ شده در حاشیه السراج المنير): ٢ / ٤٥٨.

سوی عمر اعتراف کرده اند نیز در همین راستا است. از این رو می توان به سخن ابن تیمیه از سر عصبیت و چشم پوشی از حقایق آشکار و صحیح اسلامی رهنمون شد.

مناقشه طیبی در شرح مشکاة

از نقل سخنان طیبی و اعتماد عالمان اهل سنت بر سخنان او می توان دریافت که وی در نزد عامه از جایگاه والایی برخوردار است. وی در شرح مشکاة و در باب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، بر استدلال به حدیث «أنا مدينة العلم» اینگونه ایراد وارد کرده و می نویسد:

لعلَّ الشيعةَ تَتَمَسَّكُ بِهَذَا التَّمَثِيلِ: أَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ وَالْحِكْمَةَ مِنْهُ مَخْتَصِّصًا بِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، لَا يَتَجَاوَزُهُ إِلَى غَيْرِهِ إِلَّا بِوَسْطَتِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ؛ لِأَنَّ الدَّارَ إِنَّمَا يَدْخُلُ مِنْ بَابِهَا، وَقَدْ قَالَ تَعَالَى: (وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا).^{۲۲۸} وَلَا حُجَّةَ لَهُمْ فِيهِ؛ إِذْ لَيْسَ دَارُ الْجَنَّةِ بِأَوْسَعِ مِنْ دَارِ الْحِكْمَةِ، وَلَهَا ثَمَانِيَةٌ أَبْوَابٍ.^{۲۲۹}

چکیده اشکال این است: همچنان که بهشت درهای متعددی دارد، پس باید شهر حکمت نیز درهای متعددی داشته باشد و در اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام دری از درهای این شهر است صحیح می نماید، ولی ابوبکر، عمر و عثمان نیز درهای دیگری هستند که از طریق آنها نیز وصول به مدینه علم پیامبر صلی الله علیه وآله ممکن است.

جواب:

اولاً میان وسعت يك شيء و تعداد درهای آن هیچ گونه ملازمه ای وجود ندارد. به عبارت دیگر، آیا ممکن نیست که مساحت باغی چندین هکتار باشد، ولی يك در داشته باشد؟ پس در اینجا هیچ ملازمه شرعی، عقلی و عقلایی میان وسعت و تعداد در وجود ندارد. علاوه بر آن، علمای اهل سنت تصریح به انحصار باب به امیرالمؤمنین علیه السلام کرده اند. ابن حجر مکی می نویسد:

مِمَّا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ اخْتَصَّ عَلِيًّا مِنَ الْعُلُومِ بِمَا تَقْصُرُ عَنْهُ الْعِبَارَاتُ: قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَفْضَاكُمُ عَلِيٌّ»؛ وَهُوَ حَدِيثٌ صَحِيحٌ لَا نِزَاعَ فِيهِ. وَقَوْلُهُ: «أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ» — وَفِي رِوَايَةٍ: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»؛^{۲۳۰}

از اموری که دلالت دارد بر اینکه خداوند سبحان علومی به علی علیه السلام اختصاص داده که عبارات درباره اش ناتوان است، فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است که فرمود: «داورترین شما علی علیه السلام است» و این حدیث صحیحی

۲۲۸. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

۲۲۹. مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح: ۹ / ۳۹۴۰ / ح ۶۰۹۶.

۲۳۰. المنح المکیة شرح القصيدة الهمزیة: ۳۰۳.

است که هیچ اختلافی درباره آن نیست. و همچنین سخن آن حضرت که فرمود: «من خانه حکمت» و در روایتی دیگر «من شهر علم و علی در آن است».

همانطور که خداوند متعال در قرآن خبر داده که بهشت هشت در دارد، بنا به اقرار علمای اهل سنت بر صحت و یا حداقل حسن این حدیث، مخبر نیز صادق خبر داده که در شهر علم پیامبر منحصرأ امیر المؤمنین علیه السلام است؛ از این رو میان این دو مورد منافاتی وجود ندارد. ثالثاً بر طبق روایات اهل سنت — علاوه بر روایات شیعه — تعدد درهای بهشت به معنای تعداد واقعی نیست، بلکه بر حسب صفات اهل بهشت است. جلال الدین سیوطی در کتاب *اللبور السافرة فی أمور الآخرة* و در ذیل بابی تحت عنوان «أبواب الجنة وأسمائها» می نویسد:

قال الله تعالى: (وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا).^{۲۳۱}

أخرج الشيخان عن سهل بن سعد: أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «في الجنة ثمانية أبواب، منها: باب الريان، لا يدخله إلا الصائمون» وفي لفظ: «إن في الجنة باباً يقال له: الريان، يدخل منه الصائمون يوم القيامة، لا يدخل معهم أحد غيرهم؛ يقال: أين الصائمون؟ فيدخلون منه، فإذا دخل آخرهم أغلق فلم يدخل منه أحد». وأخرج الطبراني في الأوسط من حديث أبي هريرة، نحوه.

وأخرج الشيخان عن أبي هريرة: عن رسول الله صلى الله عليه وآله، قال: «من أنفق زوجين من ماله في سبيل الله دعي من أبواب الجنة، وللجنة أبواب؛ فمن كان من أهل الصلاة، دعي من باب الصلاة، ومن كان من أهل الصيام، دعي من باب الريان، ومن كان من أهل الصدقة، دعي من باب الصدقة، ومن كان من أهل الجهاد، دعي من باب الجهاد»؛^{۲۳۲}

خدای تعالی می فرماید: (وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا). بخاری و مسلم از سهل بن سعد روایت کرده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «در بهشت هشت در است، نخست باب ریّان که جز روزه داران واردش نمی شوند». و در عبارتی دیگر آمده است: «در بهشت دری است که به آن گفته می شود «ریّان». روز قیامت روزه داران از آن وارد می شوند و کسی غیر از آنان، همراهشان وارد نمی شود.

۲۳۱. سوره زمر، آیه ۷۳.

۲۳۲. *اللبور السافرة عن أمور الآخرة*: ۳۴. همچنین ر.ک: *صحيح البخاري*: ۲ / ۲۲۷، کتاب الصوم و ۴ / ۱۹۳، مناقب ابی بکر؛ *صحيح مسلم*: ۳ / ۹۱ باب من جمع الصدقة وأعمال البر؛ *مسند أحمد*: ۲ / ۲۶۸؛ *المصنف* (صنعانی): ۱۱ / ۱۰۷ / ح ۲۰۰۵۲؛ *السنن الكبرى* (نسائی): ۲ / ۶ / ح ۲۲۱۹، ۹۵ / ح ۲۵۴۶ و ۵ / ۳۶ / ح ۸۱۰۸؛ *صحيح ابن خزيمة*: ۴ / ۱۱۴؛ *صحيح ابن حبان*: ۸ / ۲۰۷ و ۱۵ / ۲۸۲؛ *السنن الكبرى* (بيهقي): ۹ / ۱۷۱؛ *كنز العمال*: ۶ / ۴۰۷ / ح ۱۶۲۹۱ و ۱۱ / ۵۴۷ / ح ۳۲۵۶۶.

گفته می شود: روزه داران کجا هستند؟ پس آنان از آن در وارد می شوند. آن گاه که آخرین نفرشان داخل شد، در بسته شده و هیچ کس دیگر از آن در وارد نمی شود». طبرانی در *الأوسط* به نقل از ابوهریره مانند آن را روایت کرده است. بخاری و مسلم از ابوهریره، از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که فرمود: «کسی که يك جفت از ثروتش را در راه خداوند انفاق کند، از درهای بهشت دعوت می شود و برای بهشت درهایی است، هر کس اهل نماز باشد، از در نماز صدا زده می شود و هر کس اهل روزه باشد، از در ریّان خوانده می شود، و هر کس اهل صدقه باشد، از در صدقه خوانده می شود، و هر کس اهل جهاد باشد، از در جهاد خوانده می شود».

آری یکی از درهای بهشت به نام ریّان است و روزه داران از آن وارد بهشت می شوند؛ ولی این به معنای این است که روزه یکی از راههای ورود به بهشت است. مؤید این سخن، ادامه گفتار پیامبر صلی الله علیه وآله است که می فرماید: «کسی که يك جفت از اموالش را (مثلاً يك جفت شتر) در راه خدا انفاق کند، خود این شخص از درهای بهشت محسوب می شود» و به بیان دیگر، اگر کسی اهل نماز باشد، خودش باب نماز نامیده می شود و اگر کسی اهل روزه باشد، خود باب روزه نامیده می شود.

همچنین در کتاب *الدر المنثور* اینچنین آمده است:

وأخرج أحمد عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لكل عمل أهل من أبواب الجنة، يدعون منه بذلك العمل»؛^{۲۳۳}

احمد بن حنبل از ابوهریره نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «برای هر عملی دری از درهای بهشت است که اهل آن عمل به آن دعوت می شوند».

همچنین قسطلانی می نویسد:

وفي نوادر الأصول: من أبواب الجنة باب محمد صلى الله عليه وآله، وهو باب الرحمة، وهو باب التوبة. وسائر الأبواب مقسومة على أعمال البر: باب الزكاة، باب الحج، باب العمرة. وعند عياض: باب الكاظمين الغيظ، باب الراضين، الباب الأيمن، الذي يدخل منه من لا حساب عليه.

وعند الآجري: عن أبي هريرة مرفوعاً: إن في الجنة باباً يقال له: الضحى، فإذا كان يوم القيامة ينادي مناد: أين الذين كانوا يديمون صلاة الضحى؟ هذا بابكم فادخلوا منه. وفي الفردوس: عن ابن عباس، يرفعه: للجنة باب يقال له: الفرح، لا يدخل منه إلا مفرح الصبيان.

و عند الترمذی: باب للذکر.

و عند ابن بطل: باب للصابرین؛^{۲۳۴}

در *نوارر الأصول* یکی از درهای بهشت باب محمد صلی الله علیه وآله است که همان «باب الرّحمة» و «باب التوبة» است و درهای دیگر با توجه به کارهای نیک تقسیم شده است: در زکات، در حج و در عمره. و نزد عیاض: در فروبرندگان خشم، در راضیان و در این که آنان که بی حسابند از آن وارد می شوند. و در نظر آجری، به نقل از ابوهریره به صورت مرفوع آمده است: در بهشت دری است که به آن «ضحی» گفته می شود. روز قیامت منادی ندا می دهد: کجایند آنان که بر نماز ظهر مداومت داشته اند؟ این در شمامست، از آن وارد شوید. و در *الفرروس* به نقل از ابن عباس به صورت مرفوع و متصل روایت شده است که می گوید: در بهشت دری است که به آن فرح گویند و از آن جز شادمان کننده کودکان وارد نمی شود. و نزد ترمذی است: دری برای ذکر، و نزد ابن بطل: دری برای صابران.

نتیجه سخن این که معنای هشت در بهشت این است که هر حسنه ای از این حسنات و هر عبادتی از عبادات، وسیله و راهی برای ورود به بهشت است؛ البته به شرطی که سایر عبادات را به بجا آورده و گناهی نکرده باشد که موجب بطلان این عبادات شود.

رابعاً اشکال ایشان اجتهاد در مقابل نص است؛ چرا که با رجوع به روایات در این باره، انحصار ورود به شهر علم پیامبر از باب امیرالمؤمنین علیه السلام فهمیده می شود و دیگر با وجود نص پیامبر صلی الله علیه وآله در این خصوص، جایی برای اجتهاد باقی نمی ماند.

مناقشه حافظ سمهودی

حافظ سمهودی در کتاب *جوهر العقیدین* که در فضائل اهل بیت علیهم السلام نگاشته است، پس از اثبات اعتبار سند حدیث «أنا مدینة العلم» می گوید که این حدیث منافاتی با افضلیت ابوبکر ندارد؛ زیرا اصحاب و از جمله خود علی بن ابی طالب علیه السلام شهادت به اعلمیت و افضلیت ابوبکر داده اند. همچنین مدعی شده است که هنگام رخ دادن اختلاف میان صحابه، حق با ابوبکر بوده است. وی در این باره می نویسد:

ولا ینافیہ تفضیل اَبی بکر [رضی الله عنه مطلقاً، بشهادة علیّ و غیره بذلک له] ...

وَشَهِدَ لَهُ بِالْعِلْمِ أَيْضاً؛ فَقَدْ قَالَ عَلِيُّ: أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمُهُمْ وَأَفْضَلُهُمْ، وَمَا اخْتَلَفُوا فِي شَيْءٍ إِلَّا كَانَ الْحَقُّ مَعَهُ.

جالب اینجاست که سمهودی، در جواب این سؤال مقدر که «اعلمیت ابوبکر در کدام واقعه و یا

مسئله ثبت شده؟» می افزاید:

وعدم اشتهار علمه لعدم طول مدته بعد الإحتياج بموت النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛^{۲۳۵}

مشهور نشدن علم ابوبکر به جهت کوتاه بودن مدت خلافت او است که مردم پس از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به او احتیاج داشتند.

یعنی مجالی برای ابوبکر در طی این سه سال یافت نشد که علمش را بروز دهد. مدت خلافتش کوتاه بود؛ از این رو اعلمیتش اشتهار نیافت.

جواب:

اولاً این سخن «ما اختلفوا في شيء الا كان الحق معه» ادعای بدون دلیل است. این مطلب را در هیچ يك از منابع اهل سنت نیافتیم و بلکه عکس این ادعا، با سندهای معتبر در کتابهای اهل سنت موجود است. در این باره آمده است:

علي مع الحق والحق مع علي؛^{۲۳۶}

علی با حق است و حق با علی است.

ثانیاً بر فرض اینکه کوتاهی خلافتش موجب آشکار شدن اعلمیتش شده است، پس چرا موارد جهلش ظاهر گشته است که به بعضی از آنها در مباحث قبل اشاره کردیم و بروز جهل با این ادعای اهل سنت منافات دارد.

ثالثاً حافظ سمهودی در جای دیگری از همین کتاب، از سویی از احمد و طبرانی به سند صحیح روایت می کند که پیامبر اکرم به صدیقه طاهره حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود:

أما ترضين أن زوجتك أقدم أمتي سلماً، وأكثرهم علماً، وأعظمهم حليماً؟^{۲۳۷}

آیا تو راضی می شوی که تو را به تزویج مقدم ترین بر اسلام، و عالم ترین از جهت علم، و بزرگترین از جهت حلم در آورم؟

اما از سویی دیگر، حدیث «أنا مدينة العلم» را منافی با ادعای افضلیت ابوبکر نمی داند! که خود تناقضی آشکار است.

مناقشه ابن روزبهان

فضل بن روزبهان، یکی از متکلمان معروف اهل سنت است. وی پس از آنکه از مقام علمی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام تجلیل می کند، می نویسد:

۲۳۵. جواهر العقدين: ۵۷.

۲۳۶. تاریخ بغداد: ۱۴ / ۳۲۲ / ش ۷۶۴۳؛ مجمع الزوائد: ۷ / ۲۳۶؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۴۹ و منابع دیگر.

۲۳۷. جواهر العقدين: ۵۷ - ۵۸.

حيث أنه لا يجب أن يكون الأعلّم خليفة، بل الأحفظ للحوزة، والأصلح للأمة، ولو لم يكن أبو بكر أصلح للإمامة لما اختاروه؛^{٢٣٨}

واجب نیست که اعلم خليفه باشد؛ بلکه حفظ نظام برای امت شایسته تر خواهد بود و اگر ابوبکر اصلح برای امامت نبود، او را انتخاب نمی کردند.

قبل از پاسخ به مناقشه ابن روزبهان باید گفت:

در این عبارت، ابن روزبهان ادعای اعلمیت ابوبکر را نمی کند؛ بلکه به عمل صحابه استناد می جوید که این خود نوعی فرار از بحث است. البته این کلام به این معناست که از جانب خداوند متعال و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله نصی درباره امامت ابوبکر وجود ندارد؛ بلکه این صحابی هستند که به هر دلیلی که صلاح می دانسته اند او را انتخاب کرده اند!

اما جواب:

اولاً انتخاب ابوبکر از سوی تمامی صحابه نبوده است؛ بلکه گروهی او را انتخاب نموده اند که باز در میان آن گروه چند نفره که در سقیفه برگزار شد، نزاع و اختلاف صورت گرفت. هر چند سعی کردند که خبر این نزاع به بیرون از سقیفه سرایت نکند؛ ولی مدارکی در دست است که نزاع در سقیفه را به اثبات می رساند که در مباحث آینده به تفصیل به بررسی آن خواهیم پرداخت.

ثانیاً به مجرد این که برخی از صحابه او را انتخاب کردند، مدعایی را ثابت نمی کند! ما از

اهل سنت می پرسیم که دلیل بر حجیت عمل عده ای از صحابه چیست؟

ثالثاً ادعای عدم اشتراط اعلمیت برای جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ادعایی واهی، بی اساس و غیر معقول است. این همه دست و پا زدن علمای اهل سنت برای توجیه این روایات و ایراد خدشه بر آن، و اشکالات دیگر به این جهت است که عقل

هر انسان عاقلی حکم می کند که اعلم افضل است و افضل مستحق جانشینی رسول خداست و اگر غیر از این باشد، رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ناقص خواهد ماند و حکمت خدا دچار تردید خواهد شد و چون این افضلیت و اعلمیت به یقین در امیرالمؤمنین علیه السلام به منصفه ظهور رسیده است، از این رو به رفتاری خلاف وجدان و عقل دچار شده اند.

مناقشه ابن حجر مکی

ابن حجر هیتمی در دلالت حدیث «أنا مدينة العلم» اینگونه مناقشه می کند:

ورواية: «فمن أراد العلم فليأت الباب» لا تقتضي الأعلمية؛ فقد يكون غير الأعلّم يُقصد لما

عنده من زيادة الإيضاح والبيان والتفرغ للناس؛^{٢٣٩}

٢٣٨. دلایل الصدق لتهج الحق: ٦ / ١٧٢، به نقل از ابن روزبهان.

روایت «فمن أراد العلم فليأت الباب» مقتضی علمیت نیست، چرا که چه بسا به نزد شخصی بروند و به او رجوع کنند نه به جهت علمیت، بلکه به جهت اینکه دارای توضیح، بیان و فراغت بیشتری برای مردم است.

جواب:

آیا می توان این کلام ابن حجر را سخنی علمی بر رد دلالت این حدیث دانست؟ آیا با این همه تصریحات بر اعتبار این حدیث و دلالت بر علمیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از سوی علمای اهل سنت، این کلام ابن حجر با عقل انسان سازگار است؟ آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که می خواهند پس از خود مرجع و نائبی برای مردم معرفی کنند که حقائق را از او بگیرند آن هم به صورت انحصار، آیا کسی را معرفی می کنند که صرفاً خوش بیان تر است و وقت بیشتری دارد؟ اینطور مناقشات، تلاشهای مذبحخانه ای است که هر عاقلی حکم به بطلان آنها خواهد کرد.

مناقشه ملاعلی قاری

وی دو اشکال به این روایت کرده است. نخست علمیت نسبت به برخی از صحابه است نه تمامی صحابه! و دیگری علمیت در قضاوت کردن است نه مطلق امور! که به بررسی میزان ارزش اشکال وی می پردازیم.

وی که در زمره محدثان بزرگ اهل سنت است، می گوید:

والمعنى: على باب من أبوابها، ولكن التخصيص يفيد نوعاً من التعظيم، وهو كذلك؛ لأنه بالنسبة إلى بعض الصحابة أعظمهم وأعلمهم؛^{۲۴۰}

معنای روایت این است که علی دری از درهای شهر است، لیکن تخصیص در شهر به علی بن ابی طالب علیه السلام نوعی تعظیم است و اینجا نیز همین است؛ چرا که علی علیه السلام نسبت به برخی از صحابه بزرگتر و عالم تر است.

قاری آنگاه برای اثبات مدعای خود، اشاره به حدیث «أصحابي كالنجوم» کرده — که در بحث احادیث معارض مورد بررسی قرار خواهد گرفت — و پس از آن به ادعای ابن تیمیه مبنی بر انتشار علوم در بلاد اسلامی توسط غیر امیرالمؤمنین علی علیه السلام را مطرح می کند — که به این مسأله در نقد مناقشه ابن تیمیه جواب داده شد — و در آخر می افزاید:

اللهم إلا أن يختص بباب القضاء؛ فإنه ورد في شأنه أنه: «أقضاكم»، كما أنه جاء في حق أبي أنه: «أقروكم»، وفي حق زيد بن ثابت أنه: «أفرضكم»، وفي حق معاذ بن جبل أنه: «أعلمكم بالحلال والحرام»؛^{۲۴۱}

۲۳۹. الصواعق المحرقة: ۳۴.

۲۴۰. مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح: ۹ / ۳۹۴۰ / ح ۶۰۹۶.

۲۴۱. همان.

مگر این که [روایت] به باب قضاوت اختصاص یابد؛ چرا که درباره اش وارد شده: «او داورترین شماس است». آن گونه که درباره ابی آمده است: «او بهترین حافظ در میان شماس است». و یا درباره زیدبن ثابت آمده است که «او از تمامی شما بیشتر به انجام واجبات پایبند است.» و درباره معاذ بن جبل آمده است که: «او داناترین شما به حلال و حرام است».

یعنی مراد پیامبر اکرم از اعلمیت علی بن ابی طالب علیه السلام، اعلمیت او در امور قضاوت است نه در تمام امور!

جواب:

خلاصه جواب به این ادعا این است که از سویی روشن است با ثابت شدن اعلمیت در قضاوت، اعلمیت در تمام احکام و مسائل ثابت می گردد؛ چرا که داورترین صحابه بودن، لازمه اش احاطه کامل علمی بر علوم شرعی است و تا بر این علوم احاطه نداشته باشد، در قضاوت نیز به همان میزان مشکل خواهد داشت. از سوی دیگر، برخی به مانند مناوی اعتراف می کنند که دشمن و دوست بر اعلمیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگر صحابه گواهی داده اند.^{۲۴۲} بلکه خود قاری در کتاب شرح *الفقه الأكبر*، در شرح گفته صاحب متن که «آن گاه علی بن ابی طالب» می نویسد:

أي: ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي القرشي الهاشمي، وهو: المرتضى زوج فاطمة الزهراء وابن عم المصطفى، والعالم في الدرجة العليا، والمعضلات التي سأله كبار الصحابة، ورجعوا إلى فتواه، فيها فضائل كثيرة شهيرة، تحقق قوله عليه السلام: «أنا مدينة العلم وعلي بابها»...؛^{۲۴۳}

یعنی فرزند عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی قریشی هاشمی. و ایشان مرتضی همسر فاطمه زهرا و پسرعموی مصطفی علیهم السلام و عالی است در والاترین درجه. بزرگان صحابه مشکلاتی را از او پرسیدند و در آن به فتوای ایشان بازگشتند. در این باره فضیلت های بسیار و مشهوری است که سخن او علیه السلام را محقق کرد که [از جمله] فرمود: «من شهر علمم و علی در آن است»

مناقشه قاضی ثناء الله پانی پتی

متن اشکال او به این شرح است:

والأوجه عندي أن يقال: إنَّ علياً رضي الله عنه كان قطب كمالات الولاية، وسائر الأولياء، حتّى الصحابة رضوان الله عليهم، أتباع له في مقام الولاية، وأفضلية الخلفاء الثلاثة [عليه] بوجه

۲۴۲. ر.ك: فيض القدير: ۳ / ۴۶ / ح ۲۷۰۵.

۲۴۳. نفعات الأزهري: ۱۲ / ۱۷۹، به نقل از شرح الفقه الأكبر: ۱۱۳.

آخر ... فقولہ صلی اللہ علیہ وآلہ: «أنا دار الحکمة وعلیّ بابها» ... و«أنا مدینة العلم وعلیّ بابها، فمن أراد العلم فلیأت الباب» ... إشارة إلى علوم الأولیاء دون علوم الفقهاء؛^{۲۴۴}

وجه بہتر نزد من این است کہ گفته شود: علی علیہ السلام قطب کمالات ولایت بود و دیگر اولیاء، حتی صحابہ در مقام ولایت پیرو ایشانند و برتری حلقای سہ گانہ بر ایشان بہ وجہ دیگر است ... پس گفته پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ کہ «أنا دار الحکمة وعلیّ بابها» ... و حدیث «أنا مدینة العلم وعلیّ بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب» اشارہ بہ علوم اولیا است، نہ علوم فقیہان.

قاضی ثناء اللہ برای امیر المؤمنین علی علیہ السلام از یک سو، و برای دیگر خلفا از سوی دیگر بہ جہتی افضلیت قائل است! وی بنا بہ مفاد حدیث «أنا مدینة العلم» بہ افضلیت امیر المؤمنین علیہ السلام در کمالات ولایی تصریح می کند؛ ولی افضلیت خلفا را با این سخن مجمل چنین بیان می دارد:

«وأفضلیة الخلفاء الثلثة علیہ بوجه آخر». با این سخن مجمل آنہم بدون توضیح و استدلال کہ نمی توان چیزی را ثابت کرد. ما می گوئیم شاید بہ عقیدہ وی، مقامات و فضائل بہ دو دستہ ظاہری و باطنی تقسیم می شوند. یک قسم مقام ولایت و امامت معنوی (علوم باطنی) است و دیگری مقام ریاست دنیوی و شریعت (علوم ظاہری). بہ عبارت دیگر، برای تفسیر و بیان اسرار و حقایق قرآن و معانی احادیث نبوی، علی بن ابی طالب علیہ السلام قطب است و ہمہ باید تابع او باشند و بہ او مراجعہ کنند؛ ولی در ادارہ امور مردم و سیاست های حکومتی و ظاہری، آن سہ خلیفہ از امیر المؤمنین علی علیہ السلام افضل بوده اند. این تنها چیزی است کہ می توان در توضیح و توجیہ عبارات او بیان کرد.

جواب:

اولاً وی بہ موجب حدیث «أنا مدینة العلم» و دلایل و شواہد تاریخی بسیار دیگر، اقرار بہ افضلیت امیر المؤمنین علیہ السلام در بخشی از علوم کرده است؛ ولی دربارہ افضلیت باقی صحابہ فقط ادعا نموده و دلیلی ذکر نکرده است.

ثانیاً عالمان اہل سنت کہ بہ شرح حدیث «أنا مدینة العلم» پرداختہ اند، خلاف آن چیزی کہ پانی پتی بدون دلیل مدعی آن است بیان کرده اند. مناوی در فیض القدر می نویسد:

أنا دار الحکمة – وفي رواية: أنا مدینة الحکمة – وعلیّ بابها. أي: علیّ بن ابی طالب هو الباب الذي یدخل منه إلى الحکمة، فناهیک بہذہ المرتبۃ ما أسناها، وھذہ المنقبۃ ما أعلاھا.

ومن زعم أنّ المراد بقوله: وعلى بابها، أنه

مرتفع من العلوّ، وهو الإرتفاع، فقد تنحلّ لغرضه الفاسد بما لا يجزيه، ولا يسمنه ولا يغنيه. أخرج أبونعيم عن ترجمان القرآن، مرفوعاً: ما أنزل الله عزّ وجلّ (يا أيّها الذين آمنوا) إلاّ وعلى رأسها وأميرها.

وأخرج عن ابن مسعود، قال: كنت عند النبيّ صلى الله عليه وآله، فسئل عن علىّ كرم الله وجهه؟ فقال: «قسّمت الحكمة عشرة أجزاء، فأعطي علىّ تسعة أجزاء والناس جزءاً واحداً».

وعنه أيضاً: أنزل القرآن على سبعة أحرف، ما منها حرف إلاّ وله بطن وظهر، وأمّا علىّ فعنده منه علم الظاهر والباطن.

وأخرج أيضاً عليّ سيّد المسلمين وإمام المتّقين.

أنا سيّد ولد آدم وعلىّ سيّد العرب.

وأخرج أيضاً: علىّ راية الهدى.

وأخرج أيضاً: «يا علىّ، إنّ الله أمرني أن أدنّك وأعلّمك لتعي، وأنزلت عليه هذه الآية: (وتعيها أذنّ واعيةً)».^{٢٤٥}

وأخرج أيضاً عن ابن عباس: كنّا نتحدّث أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله عهد إلى علىّ كرم الله وجهه سبعين عهداً، لم يعهد إلى غيره.

والأخبار في هذا الباب لا تكاد تحصى؛^{٢٤٦}

من خانه حكمتكم — و در روایت: «أنا مدينة الحكمة وعليّ بابها»؛ يعنى علىّ بن ابى طالب عليه السلام آن درى است كه از آن مى توان بر حكمت وارد شد و تو را همين بس كه اين مقام چقدر رفيع است و اين منقبت چه قدر بلند است.

و هر آن كس كه ادعا كند در فراز «عليّ بابها»، كلمه «عليّ» به معنای مرتفع بوده و از ريشه علوّ. به معنای ارتفّاع و بلندی است، برای هدف فاسدش نیرنگ به كار برده به چیزی كه او را بی نیاز، فربه و توانگر نمى نماید.

ابونعیم از ترجمان قرآن (ابن عباس) مرفوعاً نقل کرده است كه خداوند عزّ وجلّ: يا أيّها الذين آمنوا را نازل فرمود مگر اين كه علىّ رئيس و امير آنان است. و از ابن مسعود نقل مى كند كه گفت: محضر پیامبر اكرم صلى الله عليه وآله بودم، درباره علىّ عليه السلام از ایشان پرسیدند، فرمود: «حكمت به ده قسمت تقسیم شد [كه از این میان] نه قسمت به علىّ داده شد و به تمامی مردم يك قسمت». و نیز از ایشان است كه فرمود: «قرآن بر هفت حرف نازل شد. هیچ حرفى از آن نیست جز اینکه ظاهر و باطنى دارد. و امّا علم ظاهر و باطن نزد علىّ است». و نیز نقل کرده است كه فرمود: «علىّ سرور

٢٤٥. سوره حاقّة، آيه ١٢.

٢٤٦. فيض القدير: ٣ / ٦٠ / ش ٢٧٠٤.

فرستادگان (مسلمانان) و امام پرهیزکاران است.» و نیز نقل کرده است: «من سرور فرزندان آدم هستم و علی سرور عرب است.» و نیز نقل کرده است که: «علی پرچم هدایت است.»

و نیز نقل کرده است که فرمود: «خداوند به من فرمان داد که تو را به خود نزدیک کرده و بیاموزم تا دریابی.» و این آیه بر من نازل شد: (وَكَيْفَها أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ). از ابن عباس نقل کرده است که گفت: گفت وگو می کردم که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هفتاد پیمان و عهد را به علی علیه السلام واگذار فرمود که آن را بر عهده دیگری قرار نداد. و اخبار در این باب قابل احصاء و شمارش نیست.

وی در جای دیگر می نویسد:

فإنَّ المصطفى صلی الله علیه وآله المدينة الجامعة لمعاني الديانات كلها، ولا بُدَّ للمدينة من باب، فأخبر أنَّ بابها هو: علیّ كرم الله وجهه، فمن أخذ طريقه دخل المدينة، ومن أخطأه أخطأ طريق الهدى.

وقد شهد له بالأعلمية الموافق والمخالف، والمعادي والمخالف ... قال الحرّالي: قد علم الأولون والآخرون أنَّ فهم كتاب الله منحصر إلى علم علیّ، ومن جهل ذلك فقد ضلَّ عن الباب الذي من ورائه يرفع الله عن القلوب الحجاب، حتّى يتحقّق اليقين الذي لا يتغيّر بكشف الغطاء؛^{٢٤٧}

مصطفى صلی الله علیه وآله، آن شهر فراگیرنده تمامی ادیان می باشد و به ناچار باید آن شهر دری داشته باشد؛ از این رو اطلاع داد که آن در امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. پس هر کس راه او را در پیش گرفت، وارد آن شهر شد و هر کس به خطا رفت، راه هدایت را به خطا رفته است. موافق و مؤالف و دشمن و مخالف بر اعلمیت او شهادت داده اند... حرالی گفته است: پیشینیان و پسینیان دانسته اند که فهم کتاب خداوند منحصر به علم علی علیه السلام است و هر آن کس نسبت به این مطلب جاهل باشد، از آن دری که پیش روی او است گمراه شده است. خداوند حجاب را از دل ها برمی دارد تا یقینی پدید آید که با کنار رفتن حجاب و پرده، تغییری نیابد.

ملاعزیزی نیز در کتاب السراج المنیر می نویسد:

فيه التنبيه على فضل عليّ، واستنباط الأحكام الشرعية منه؛^{٢٤٨}

در این روایت آگاهی است بر برتری علی علیه السلام و استنباط احکام شرعی از او است.

همینطور ملا علی قاری در شرح الفقه الأكبر می نویسد:

والمعضلات التي سأله كبار الصحابة عنها، ورجعوا إلى فتواه فيها، كثيرة شهيرة، تحقّق قوله

عليه الصلاة والسلام: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها»؛^{٢٤٩}

٢٤٧. همان: ٣ / ٦٠ - ٦١ / ح ٢٧٠٥.

٢٤٨. السراج المنیر فی شرح الجامع الصغير: ١ / ٢٤٤.

در مشکلاتی که بزرگان صحابه از ایشان پرسش کرده اند و به فتوایش مراجعه کرده اند بسیار و مشهور است و فرمایش

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله محقق شد که: «من شهر علم و علی در آن است».

راه دوم: بیان تعارض میان حدیث «أنا مدينة العلم» با سایر روایات!

از آنجا که حدیث «أنا مدينة العلم» بنا به تصریح علمای اهل سنت از جهت سند و دلالت بسیار محکم بوده و قابل خدشه نیست، عده ای از علمای اهل سنت راه معارضه را در پیش گرفته اند و ادعا می کنند احادیثی در کتب اهل سنت موجود است که با حدیث «أنا مدينة العلم» در تعارض است؛ یعنی اگر این حدیث دلالت بر این مقام والای علمی، آن هم به طور انحصاری برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام می کند، احادیث معارض هم دلالت بر ثبوت اینچنین مقامی برای برخی دیگر از صحابه می نماید؛ از این رو یا باید از دلالت حدیث «أنا مدينة العلم» گذشت و یا قائل به عدم انحصار این مقام برای علی بن ابی طالب علیه السلام شد؛ یعنی برخی دیگر از صحابه با او در این مقام مشترك اند. بعضی هم در مقام تعارض حدیث «أنا مدينة العلم» را رد کرده و برای حقانیت خلافت سه خلیفه به روایاتی که افضلیت آنها را اثبات می کند، تمسک نمایند.

در ادامه، مهمترین این روایات را مورد بررسی قرار داده و اثبات خواهیم نمود که اینگونه روایات معارض، یا از لحاظ سندی – بنا بر مبانی اهل سنت – مخدوش، یا از جهت دلالتی دچار مشکل و یا برخی از شروط تعارض را ندارند؛ زیرا تعارض به معنای تناقض است و برای تحقق آن هشت شرط باید موجود باشد.

روایات معارض

۱. «ما صبَّ الله شينا في صدري إلا وصيبتة في صدر أبي بكر»^{۲۰}

این حدیث را عبدالعزیز دهلوی در کتاب *تحفه اثنا عشریه* به عنوان معارض با حدیث «أنا مدينة العلم» آورده است. معنای این حدیث این است که پیامبر فرمود: «خداوند متعال هیچ علمی را در سینه من قرار نداده مگر اینکه آن علم را به سینه ابوبکر منتقل کردم». همان گونه که به مقتضای حدیث «أنا مدينة العلم» تمام علوم پیامبر صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علیه السلام داده شده است، بنا به مقتضای این حدیث نیز تمام علوم پیامبر به ابوبکر داده شده و این مطلب هیچ انحصاری در علی بن ابی طالب علیه السلام ندارد؛ از این رو دلالتی نیز بر افضلیت و امامت او نخواهد داشت.

جواب:

۲۰. نفحات الأزهار: ۱۲ / ۲۸۴، به نقل از شرح الفقه الأكبر: ۱۱۳.

۲۰. تفسیر النیسابوری: ۴ / ۱۴۹؛ تفسیر الرازی: ۱۲ / ۲۳.

نخستین اشکال به این روایت در سند آن است. بسیاری از بزرگان اهل سنت قائل به عدم اعتبار سند این حدیث شده و آن را دروغ پنداشته اند.

ابن جوزی در کتاب *موضوعات*، برای اثبات جعلی بودن آن، از ذکر آن به عنوان يك حدیث مستقل خودداری می کند و می افزاید این حدیثی است که هیچ عالمی آن را ذکر نکرده و فقط از عوام شنیده شده است؛ از این رو بدیهی البطلان است و نیازی به ذکر مستقل آن در کتاب *موضوعات* نیست. وی می نویسد:

وقد تركت أحاديث كثيرة يروونها في فضل أبي بكر، فمنها صحيح المعنى لكنّه لا يثبت منقولاً،
ومنها ما ليس بشيء. وما أزال أسمع العوام يقولون
عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: «ما صبّ الله في صدري شيئاً إلاّ وصببته في صدر
أبي بكر»؛^{۲۵۱}

حدیث های بسیاری که در فضیلت و برتری ابوبکر روایت می کنند را رها کردم. برخی از آن ها در معنا صحیح است؛ ولی نقلشان ثابت نمی شود، و برخی دیگر نیز ارزشی ندارد. همواره از مردم عامی می شنوم که از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کنند که فرمود: «خداوند در سینه من چیزی نریخت جز این که آن را در سینه ابوبکر ریختم!» سپس می افزاید:

ما رأينا لها أثراً لا في الصحيح ولا في الموضوع، ولا فائدة في الإطالة بمثل هذه الأشياء؛^{۲۵۲}

اثری از این گونه احادیث، نه در احادیث صحیح و نه موضوع نیافتم و هیچ فایده ای در طولانی کردن این چنین مطالب نیست.

حسین بن عبدالله طیبی^{۲۵۳} نیز در کتاب *الخلاصة في أصول الحديث*، به موضوع و جعلی بودن این حدیث تصریح می نماید.^{۲۵۴}

ابن قیم جوزیه، ملاعلی قاری در *الموضوعات الكبرى*، محمد طاهر گجراتی فتنی در *تذكرة الموضوعات*،^{۲۵۵} نجم الدین فیروز آبادی، شیخ عبدالحق دهلوی هندی، قاضی شوکانی در *الفوائد*

۲۵۱. *الموضوعات*: ۱ / ۳۱۹.

۲۵۲. همان.

۲۵۳. خطیب تبریزی، طیبی را با این صفات یاد می کند: «سلطان المفسرين، إمام المحققين، شرف الملة والدين، حجة الله على المسلمين» (*الدرر الكامنة*: ۲ / ۳۹). همچنین ابن حجر درباره او می گوید: «الإمام المشهور، صاحب شرح المشكاة، وغيره... كان كريماً متواضعاً، حسن المعتقد... مقبلاً على نشر العلم، آية في استخراج الدقائق من القرآن والسنن» (همان).

۲۵۴. ر.ك: *الخلاصة في أصول الحديث*: ۸۱، در بحث ذکر انواع حدیث موضوع.

۲۵۵. ر.ك: *تذكرة الموضوعات*: ۹۳.

المجموعة في الأحاديث الموضوعية،^{٢٥٦} محمد فاخر اله آبادي^{٢٥٧} نیز به جعلی بودن این حدیث تصریح کرده اند.

ملا علی قاری در کتاب *الموضوعات الكبرى*، به نقل از ابن قیم جوزیه اینگونه می نویسد:
ومما وضعه جهلة المنتسبين إلى السنة في فضل الصديق: حديث: «إن الله يتجلى للناس عامة يوم القيامة ولأبي بكر خاصة». وحديث: «ما صب الله في صدري شيئاً إلا صببته في صدر أبي بكر»؛^{٢٥٨}

از آنچه جاهلان منتسب به اهل سنت در فضیلت ابوبکر ساخته اند [این حدیث است که]: «همانا خداوند در روز قیامت برای مردم به صورت عمومی و برای ابوبکر به طور خاص تجلی می کند!» و حدیث: «خداوند چیزی در سینه ام نریخت مگر این که آن را در سینه ابوبکر ریختم!»

مجدالدین محمد بن یعقوب شیرازی فیروزآبادی در خاتمه کتاب *سفر السعادة* می نویسد:
أشهر المشهورات من الموضوعات: «إن الله يتجلى [يوم القيامة] للناس عامة ولأبي بكر خاصة». وحديث: «ما صب الله في صدري شيئاً إلا صببته في صدر أبي بكر». وحديث: كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا اشتاق الجنة

قبل شبية أبي بكر، وحديث: «أنا وأبو بكر كفرسي رهان»، وحديث: «إن الله تعالى لما اختار الأرواح أختار روح أبي بكر» وأمثال هذا من المفتریات، المعلوم بطلانها ببداهة العقل؛^{٢٥٩}

از مشهورترین روایت های جعلی و ساختگی در فضایل ابوبکر، این حدیث است که: «خداوند در روز قیامت برای مردم به طور عمومی و برای ابوبکر به طور خاص تجلی می کند». و حدیث: «خداوند چیزی در سینه ام نریخت مگر این که آن را در سینه ابوبکر ریختم». و حدیث هر گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به بهشت اشتیاق پیدا می کرد، ریش [ابوبکر] را می بوسید! و حدیث: «من و ابوبکر همانند دو اسب مسابقه هستیم!» و حدیث: «خداوند متعال هنگام برگزیدن ارواح، روح ابوبکر را برگزید!» و همانند این جعلیات که از افتراهای است که به بدهت و روشنی عقلی باطل بودنش روشن است.

٢٥٦. ر.ك: الفوائد المجموعة: ٣٣٥.

٢٥٧. ر.ك: تفسير النيسابوري: ٣ / ٤٧١.

٢٥٨. الموضوعات الكبرى: ٤٥٤.

٢٥٩. سفر السعادة: ١٤٢ - ١٤٣.

از مجموع گفتار و عبارات فوق دانستیم که عبارت «ما صبَّ الله...» هیچگونه اعتبار سندی ندارد و تمسک به آن برای علم ابوبکر، خود دلیلی است بر عدم وجود دلیل محکم و موجه بر اعلمیت او.

ثانیاً این حدیث با سیره و احوالات ابوبکر منافات دارد. راجع به ابوبکر در روایت معارض دیگر «إِرحمُ أُمَّتِي بِأُمَّتِي أَبُو بَكْرٍ...» بیشتر سخن خواهیم راند؛ ولی به اجمال می‌گوییم اگر این همه علوم پیامبر صلی الله علیه و آله در سینه ابوبکر قرار داشته است، پس چرا در موضوعات مختلف و متعدد علمی اظهار بی‌اطلاعی کرده است؟ به عنوان نمونه در بحث تقسیم ارث، از او در باره معنای کلامه سؤال شد. یا در باره آیه (وَفَاكِهَةً وَأَبًّا * مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ)، از معنای کلمه «أَبًّا» پرسیده شد و او در هر دو مورد اظهار بی‌اطلاعی و در پاسخ به آن اظهار عجز کرد.^{۲۶۰}

حال جای این پرسش است که آیا امکان دارد کسی که به معانی لغوی و ساده الفاظ عربی قرآن آشنا نبوده است، تمام علوم پیامبر صلی الله علیه و آله در سینه داشته و به تمام حقایق، اسرار و تأویلات قرآن آگاهی داشته باشد؟ آیا کسی که اینگونه از علم بی‌بهره است، می‌تواند افضل صحابه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد؟ اظهار بی‌اطلاعی وی در موضوعات مختلف بسیار زیاد است که برای اطلاع بیشتر می‌توان به کتاب‌هایی که در این زمینه نگاشته شده است مراجعه نمود.^{۲۶۱}

ثالثاً پذیرش دلالت روایت نیز — به تصریح عبدالحق دهلوی — برابر با برتری او به انبیاء و بلکه بر جمع خلائق پس از پیامبر است که هیچ عالم اهل سنت به این ادعا ملتزم نمی‌شود.

۲. «لو كان بعدني نبي لكان عمر!»

این حدیث بسیار عجیب که در بیان فضیلتی از فضایل عمر است، توسط شاه عبدالعزیز دهلوی در کتاب *تحفه اثنا عشریه* و به عنوان معارض با حدیث «أنا مدينة العلم» آمده است. در جواب به این حدیث جعلی نیز باید گفت که اولاً از جهت سندی، این روایت — بنا بر اعتراف علمای جرح و تعدیل اهل سنت — باطل است.

ثانیاً و ثالثاً این حدیث مخالف با عقل و نص قرآن است؛ زیرا عمر مقدار زیادی از عمر خود را در کفر گذرانده است و حتی قصه اسلام آوردن او در کتب مشهور است که از خانه شمشیر به

۲۶۰. ر.ک: *تاریخ الخلفاء*: ۱۰۵ و منابع دیگر.

۲۶۱. برای اطلاع بیشتر می‌توان به کتاب «*مشید المطاعن*» نوشته مرحوم سید محمد قلی موسوی هندی (والد مرحوم صاحب عبقات، متوفای ۱۲۶۸) مراجعه نمود.

دست بیرون رفت تا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را بکشد! آیا عقل انسان می تواند قبول کند که چنین شخصی لایق نبوت و واسطه میان خدا و خلق باشد؟ و از سویی دیگر در آیات قرآن کریم می خوانیم که خداوند می فرماید:

(لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)؛^{۲۶۲}

عهد من به ظالمان نمی رسد.

و همچنین در جای دیگر می فرماید:

(إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ)؛^{۲۶۳}

همانا شرك ظلم بزرگی است.

بنابر مفاد دو آیه فوق، نبوت و رسالت خداوند به فردی که در دوران عمرش — ولو يك روز — مشرک بوده است نمی رسد، حال چطور امکان دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله کلامی مخالف قرآن بفرماید؟

رباعاً این حدیث مخالف اجماع اهل سنت است؛ زیرا آنان به اتفاق قائلند که با فضیلت ترین فرد پس از رسول الله صلی الله علیه وآله ابوبکر است؛ ولی به موجب این حدیث، افضل افراد پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عمر خواهد بود!

۳. «إِرحم أمّتي بأمتي أبوبكر...»

سومین حدیث، حدیث ذیل است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إِرحم أمّتي بأمتي أبوبكر، وأشدّهم في أمر الله عمر، وأصدقهم حياءً

عثمان بن عفان، وأعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل، وأفرضهم زيد بن ثابت، وأقروهم أبي بن كعب، ولكل أمة أمين، وأمين هذه الأمة أبو عبيدة بن الجراح؛^{۲۶۴}

مهربانترین امتم نسبت به امتم ابوبکر است، و شدیدترین آنان در امر خداوند عمر، و راستگوترین آنان در حیا عثمان بن

عفان، و داناترین آنان به حلال و حرام معاذ بن جبل، و پابرجاترین آنان به واجبات زید بن ثابت، و حافظ ترین آنان

ابی بن کعب است و برای هر امتی امینی است و امین این امت ابو عبیده بن جراح است!

همان طور که در بحث مناقشه در دلالت حدیث «أنا مدينة العلم» گذشت، عاصمی در کتاب زین

الفتی فی تفسیر سورة هل أتى، پس از اشکال به دلالت حدیث و غلو خواندن آن، ادعا کرد که شهر

۲۶۲. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲۶۳. سوره لقمان، آیه ۱۳.

۲۶۴. سنن الترمذی: ۵ / ۶۲۳ / ح ۳۷۹۰ و ۳۷۹۱، کتاب المناقب، باب ۳۳؛ سنن ابن ماجه: ۱ / ۵۵ / ح ۱۵۴.

دارای چهار رکن است و هر رکن دارای يك در می باشد؛ ولی در جای دیگر ادعا می کند که هیچ تعجبی نیست که برای شهر پیامبر درهای زیادی وجود داشته باشد. وی می نویسد:

ومعنى الحديث: أن النبي صلى الله عليه وآله مثل المدينة، وإذا كانت مدينة مثل النبي

صلى الله عليه وآله فليس بعجب أن يكون لها أبواب كثيرة؛^{۲۶۵}

معنای حدیث این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مثل شهر است، و آن گاه که پیامبر مثل شهر باشند، عجیب نیست که برای شهر درهای بسیاری باشد.

سپس می گوید که صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، هر کدام از جهتی بایی از ابواب علم او هستند. بنابر حدیث «أنا مدينة العلم»، علی بن ابی طالب علیه السلام باب پیامبر در قضاوت است. ابوبکر باب پیامبر در رأفت و رحمت است و همین گونه تعدادی از صحابه که هر کدام بایی از ابواب شهر پیامبر هستند و سپس برای اثبات ادعای خود، به روایت فوق استشهاد می کند.

جواب:

اگر از تناقضی که میان کلمات عاصمی وجود دارد بگذریم که در يك جا شهر علم پیامبر را چهار باب، و در جای دیگر درهای شهر را بسیار دانسته است! در مورد این روایت معارض می گوئیم:

اولاً بر اساس مبانی علمای اهل سنت، رجال این حدیث مورد خدشه اند. این روایت از لحاظ سندی ضعیف و روایت موضوع و جعلی است.

بررسی سند روایت

انس بن مالك

کسی که این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده، انس بن مالك است. دروغگویی وی امری ثابت شده در منابع اهل سنت است. انس بن مالك از جمله کسانی بود که در واقعه غدیر حضور داشت؟ ولی آن گاه که امیرالمؤمنین علیه السلام از مردم خواستند بر واقعه غدیر و جمله پیامبر که فرمود: «من كنت مولاة فهذا علي مولاة» شهادت بدهند، انس بن مالك حاضر به شهادت نشد. حضرت به او فرمودند: تو که در واقعه غدیر بودی پس چرا شهادت نمی دهی؟ گفت: به جهت کهولت سن فراموش کرده ام! حضرت نفرینش کرده، فرمودند: خدایا، این شخص که می گوید فراموش کرده ام، اگر دروغ می گوید، او را به مرضی مبتلا کن که آن مرض را نتواند مخفی کند.

بلافاصله مبتلا به مریضی برص (پیسی) شد به طوری که قیافه اش عوض شد و هرچه عمامه اش را بزرگتر می کرد و پایین تر می آورد، باز هم پیسی بر روی پیشانی و صورتش آشکار می شد.
ابو قلابه

از دیگر روایان سند این روایت ابوقلابه است. «ابوقلابه» که مدار دو حدیث ابن ماجه و طریق دوم نزد ترمذی است، نکوهش شده و روایتش پذیرفته نشده است که بررسی اعتبار وی به زودی خواهد آمد.

خالد حذاء

وی در زمره رجال ابن ماجه و ترمذی در طریق دوم این روایت است. به تحقیق بزرگان اهل سنت همچون شعبه بن حجاج، ابن علیّه، حماد بن زید، سلیمان تیمی، ابوحاتم رازی، عقیلی صاحب الضعفاء و دیگران در وی طعن و جرح کرده اند که در مباحث آینده به تفصیل به این تضعیفات خواهیم پرداخت.

عبدالوهاب بن عبدالمجید ثقفی

از دیگر روایان طریق دوم ترمذی و طریق نخست ابن ماجه عبدالوهاب ثقفی است.
ابن حجر درباره وی می نویسد:

عده ابن مهدي في من كان يحدث عن كتب الناس، ولا يحفظ ذلك الحفظ؛

ابن مهدی او را در زمره کسانی شمرده است که از کتاب های مردم حدیث می گفت و آن را آن گونه که باید حفظ نمی کرد.

وی همچنین می نویسد:

وقال الدوري عن ابن معين: إختلط بأخوه ... وقال عقبه بن مكرم: إختلط قبل موته بثلاث سنين أو أربع سنين؛

دوری به نقل از یحیی بن معین گفت: عاقبت امر دیوانه شد ... عقبه بن مکرّم نیز گفت: سه و یا چهار سال پیش از مرگش عقلش را از دست داد.

وی در ادامه می گوید:

وقال عمرو بن علي: إختلط حتى كان لا يعقل، وسمعه وهو مختلط يقول: حدثنا محمد بن عبدالرحمن بن ثوبان، باختلاط شديد؛^{۲۶۶}

عمرو بن علی گفت: آشفته شد تا اینکه عقلش را از دست داد. از او [روایت] شنیدم در حالی که عقلش را از دست داده بود و می گفت: «ما را حدیث کرد محمد بن عبدالرحمان بن ثوبان، با اختلاط و آشفتگی شدید».

سبط ابن عجمی حلبی نیز درباره وی می نویسد:

عبد الوهّاب بن عبدالمجید بن الصلت: قال عقبه بن مکرم: کان قد اختلط قبل موته بثلاث سنين أو أربع. قال أبوداود: تغیر. وذكره العقيلي فقال: تغیر في آخرة عمره. وذكره ابن الصلاح أيضاً فيهم;^{۲۶۷}

عبد الوهّاب بن عبدالمجید بن صلت: عقبه بن مکرم گوید: سه و یا چهار سال پیش از مرگش، عقلش را از دست داد. ابوداود گفت: تغیر یافت. عقیلی نیز درباره اش گوید: در پایان عمرش عوض شد و ابن صلاح نیز او را در میان آنان یاد کرده است.

محمد بن بشار

راوی از عبد الوهّاب در طریق دوم ترمذی، محمد بن بشار است که در مباحث آینده به جرح وی خواهیم پرداخت.

وکیع

وکیع نیز در طریق دوم روایت ابن ماجه قرار دارد. وی روایت را از سفیان ثوری نقل کرده است. احمد بن حنبل و ابن مدینی وی را جرح کرده^{۲۶۸} و ذهبی نیز نام وی را در کتاب میزان الإعتدال في نقد الرجال آورده است.^{۲۶۹}

قتاده

وی روایت را در طریق نخست ترمذی از انس نقل کرده است. وی در منابع رجالی اهل سنت با تعبیر بسیاری قدح و تضعیف شده است و بر آن کس که به کتاب تهذیب التهذیب^{۲۷۰} و دیگر منابع رجالی آنان نظری بیافکند پوشیده نیست.

داود عطار

راوی از معمر، داوود عطار است. وی در طریق نخست ترمذی قرار دارد. ذهبی در میزان الإعتدال درباره وی می نویسد:

۲۶۷. الإعتباط بمن رمی بالاختلاط: ۲۳۰ / ش ۶۷.

۲۶۸. ر.ك: تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۱۰۹.

۲۶۹. ر.ك: میزان الإعتدال: ۴ / ۳۳۵.

۲۷۰. ر.ك: تهذیب التهذیب: ۸ / ۳۱۵.

قال الحاكم: قال يحيى بن معين: ضعيف الحديث. وقال الأزدي: يتكلمون فيه؛^{٢٧١}

حاكم نیشابوری به نقل از یحیی بن معین گفت: داوود عطار ضعیف الحدیث است. ازدی نیز درباره وی گوید: در اعتبار او حرف بسیار است.

سفيان بن وكيع

در طریق نخست ترمذی نیز شخصی به نام سفیان بن وکیع وجود دارد. وی به مانند دیگر راویان این طریق ضعیف است. وی نیز از سوی ذهبی مورد نکوهش قرار گرفته است. ذهبی درباره سفیان می نویسد:

قال البخاري: يتكلمون فيه لأشياء لَقَنُوهُ إِيَّاهَا. وقال أبوزرعة: يتهم بالكذب. وقال

ابن أبي حاتم: أشار أبي عليه أن يغير ورقه؛ فإنه أفسد حديثه؛^{٢٧٢}

بخاری گفت: درباره اش سخن می گویند؛ هر آنچه به او تلقین می کرده اند باور می کرده است. ابوزرعه گفت: به دروغ گویی متهم است. ابن ابی حاتم نیز درباره وی گفت: پدر من به او اشاره کرد که ورق و نسخه نویس خود را عوض کند؛ چرا که در نوشته های او دست می برده است.

ذهبی همچنین در المغني في الضعفاء می نویسد:

ضعف. وقال أبوزرعة: كان يتهم بالكذب؛^{٢٧٣}

وی تضعیف شده است. ابوزرعه می گوید: وی به دروغ گویی متهم می شد.

ذهبی در الكاشف نیز وی را ضعیف دانسته است.^{٢٧٤}

اشكال دیگر: روایت مرسل است

بر فرض پذیرش اعتبار راویان این حدیث، حدیث با مشکل مرسل بودن مواجه است که اعتراف برخی عالمان اهل سنت در این باره، مبین همین مشکل است.

ابن حجر در شرح سخن عمر که می گوید: «أقرؤنا أبي» می نویسد:

كذا أخرجه موقوفاً، وقد أخرجه الترمذي وغيره من طريق أبي قلابة، عن أنس مرفوعاً، في

ذكر أبي، وفيه ذكر جماعة، وأوله: «إرحم أمّتي بأمّتي

٢٧١. میزان الاعتدال: ٢ / ١٢ / ش ٢٦٢٥.

٢٧٢. همان: ٢ / ١٧٣ / ش ٣٣٣٤.

٢٧٣. المغني في الضعفاء: ١ / ٤٢٠.

٢٧٤. ر.ك: الكاشف: ١ / ٣٣٣.

أبو بكر»، وفيه: «أقروهم لكتاب الله أبي بن كعب». الحديث، وصححه. لكن قال غيره: إن الصواب: إرساله؛^{٢٧٥}

این چنین آن را موقوف نقل کرده است. ترمذی و غیر او نیز آن را از طریق ابوقلابه از انس مرفوعاً نقل کرده اند. در هنگام یادآوری اُبی، گروهی در آن ذکر شده است که آغازش چنین است: «رحیم ترین اُمّتم به اُمّتم ابوبکر است». و در آن است: «بهترین حافظ آنها اُبی بن کعب است»، تا آخر حدیث که آن را تصحیح کرده است؛ لیکن غیر او گفته اند: «همانا صواب مرسل بودن آن است».

سخاوی نیز درباره حدیث «إرحم أمتي بأمتي أبو بكر» می نویسد:

والحدیث أعلّ بالإرسال، وسماع أبي قلابة من أنس صحیح، إلا أنه قيل: إنه لم يسمع منه هذا. وقد ذكر الدارقطني في العلل الإختلاف فيه على أبي قلابة، ورجح هو وغيره، كالبيهقي والخطيب في المدرج، أن الموصول منه ذكر أبي عبيدة، والباقي مرسل، ورجح ابن المواق وغيره رواية الموصول؛^{٢٧٦}

حدیث به جهت مرسل بودن، عبارتش کاستی یافته است، و شنیدن ابوقلابه از انس صحیح است؛ جز این که گفته شده است وی این حدیث را از او نشنیده است. و دارقطنی در العلل، اختلاف نسبت به ابوقلابه درباره این حدیث را آورده است و او و دیگران همچون بیهقی و خطیب در المدرج ترجیح داده اند که حدیث موصول، همان است که ابوعبیده نقل کرده است و بقیه نقل ها مرسل می باشد و ابن موق و غیر او، روایت موصول را ترجیح داده اند.

حدیث مرسل، حدیثی ضعیف

روشن است که حدیث مرسل در زمره روایت های ضعیف جای می گیرد؛ از همین روی استدلال و احتجاج به آن صحیح نمی باشد. با رجوع به عالمان اهل سنت می توان به ضعف چنین روایتی پی برد.

ابن صلاح در علوم الحدیث و سیوطی در تدریب الراوی به این مطلب تصریح کرده اند. سیوطی در این باره می نویسد:

(ثم المرسل حدیث ضعیف) لا یحتجّ به (عند جماهیر المحدثین والشافعی)، كما حکاه عنهم مسلم في صدر صحیحه، وابن عبدالبرّ في التمهید، وحاكاه الحاكم عن ابن المسیب، ومالك، (وكتثیر من الفقهاء، وأصحاب الأصول) والنظر؛^{٢٧٧}

٢٧٥. فتح الباری: ٨ / ٢١٢.

٢٧٦. المقاصد الحسنه: ٧٠.

٢٧٧. تدریب الراوی: ١ / ١٩٨، نوع نهم، حدیث مرسل.

مرسل حدیث ضعیفی است که جمهور محدثان و شافعی به آن احتجاج نمی کنند، همان گونه که مسلم در ابتدای صحیحش، چنین منبایی را نقل کرده است و ابن عبدالبر در التمهید و حاکم از «ابن مسیب» آن را نقل کرده و مالک و بسیاری از فقیهان و بزرگان اصول و نظر آن را نقل کرده اند.

روایت عاصمی، روایتی مرسل

در این میان عاصمی، این روایت را با سندی مرسل روایت کرده است؛ چرا که از سویی وی روایت را به سند خود، از ابوقلابه، از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بدون واسطه انس بن مالک آورده است و از سویی دیگر، ابوقلابه تابعی است و پیامبر صلی الله علیه وآله را درک نکرده است. با این وجود عاصمی روایت را این گونه نقل کرده است:

أخبرني شيخي محمد بن أحمد رحمه الله، قال: حدثنا أبو سعيد الرازي، قال: حدثنا يوسف بن عاصم الرازي البزار، قال: حدثنا إبراهيم بن الحجاج، قال: حدثنا حماد بن عاصم الأحول، عن أبي قلابة: أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «إرحم أمتي بأمتي أبوبكر...»^{٢٧٨}؛
مرا خبر داد شیخ من محمد بن احمد به سند خود از ابوقلابه که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «إرحم أمتي بأمتي أبوبكر...».

روایت قتاده، روایتی مرسل

با رجوع به کتاب مصابیح، مشکاة و فتح الباری، می توان دریافت که روایت قتاده نیز مرسل است و قتاده روایت را از انس نشنیده است. بغوی در مصابیح السنة در این باره می نویسد:

عن أنس رضي الله عنه، عن النبي صلى الله عليه وآله، قال: «أرحم أمتي بأمتي أبوبكر، وأشدّهم في أمر الله عمر، وأصدقهم حياءً عثمان، وأفرضهم زيد بن ثابت، وأقروهم أبي، وأعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل، ولكل أمة أمين، وأمين هذه الأمة أبو عبيدة بن الجراح».
صح. ورواه بعضهم عن قتادة رضي الله عنه مرسلًا، وفيه: «وأقضاهم علي»^{٢٧٩}؛

از انس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است که فرمود: «رحیم ترین فرد امتم نسبت به امتم ابوبکر، و شدیدترین آنان به امتم در فرمان الاهی عمر، و راستگوترین آنان در حیا عثمان، و داناترینشان زید بن ثابت، و برترین حافظ آنان ابی [بن کعب]، و داناترین آنان به حلال و حرام معاذ بن جبل است، و هر امتی را

امینی است و امین این امت ابوعبیده جراح است». صح. برخی نیز روایت را از قتاده به صورت مرسل روایت کرده اند که در آن روایت آمده است: «وأقضاهم علي».

٢٧٨. زين الفتى في تفسير سورة هل أتى: مخطوط.

٢٧٩. مصابيح السنة: ٤ / ١٧٩ / ح ٤٧٨٧.

وی نیز در کتاب شرح السنّة به این مطلب تصریح کرده، می نویسد:
و روی عن معمر عن قتادة مرسلًا، وفيه: وأقضاهم عليّ؛^{۲۸۰}
و از معمر، از قتاده مرسل روایت شده و در آن آمده است: «وأقضاهم عليّ».

چکیده بحث سند حدیث

این که علاوه بر ضعف سند — به جهت وجود راویانی ضعیف — روایت دچار ارسال است؛ از این رو روایت از جهت سندی معتبر و قابل استناد نخواهد بود.

ثانیاً بر فرض صحّت سند حدیث، فقط بر افضلیت این افراد در همان صفتی که برایشان ذکر شده دلالت دارد و هیچ دلالتی بر اینکه هر کدام از این اشخاص، بابتی از شهر علم پیامبرند ندارد. در واقع غیر از قسمتی از روایت که مربوط به معاذ بن جبل است، بقیه روایت پیرامون غیر علم است که ربطی به حدیث «أنا مدينة العلم» ندارد. به بیان دیگر، تعارضی میان این فراز از روایت و روایت «أنا مدينة العلم» نیست؛ زیرا وحدت موضوع که یکی از شروط تعارض و تناقض است در اینجا وجود ندارد. در خصوص معاذ بن جبل هم خواهیم گفت که جهل او در موارد متعددی در منابع اهل سنت، احراز شده است.

ثالثاً دلالت این حدیث مخالف واقع است. وقتی اوصافی که در این روایت برای برخی صحابه ذکر شده را بررسی کنیم، به چیزی غیر از آن می رسیم. در ذیل به بررسی تك تك عبارات این روایت می پردازیم تا بی اعتباری دلالت آن روشن شود:

بررسی تك تك عبارات روایت معارض

۱. «إرحم أمّتي بأمتي أبوبكر»

پس از بررسی برخی منابع اهل سنت، به مواردی بر می خوریم که منافای و مخالف با این عبارت است که از آن جمله موارد ذیل است.

۱-۱ روزی عایشه با صدای بلند، از اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله امیر المؤمنین علی علیه السلام را بیشتر از پدرش دوست دارد اعتراض کرد! در این زمان ابوبکر وارد شد و از رفتار دخترش نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ناراحت شد و رفتار بسیار زشتی از او سر زد. متن روایت چنین است:

۲۸۰. شرح السنّة: ۱۴ / ۱۳۲، ذیل حدیث ۳۹۳۰، مناقب أبو عبیده بن جراح. همچنین ر.ک: مشکاة المصابیح: ۱۷۲۷ (۳) / ۳۴ (۳) / ح ۶۱۱۱؛ فتح الباری: ۸ / ۱۲۷؛ المصنّف (صنعانی): ۱۱ / ۲۲۵ / ح ۲۰۳۸۷.

استأذن أبوبکر علی النبی صلی الله علیه وآله، فسمع صوت عائشة عالياً وهي تقول: والله لقد علمت أن علياً أحب إليك من أبي، فأهوى إليها أبوبکر ليلطمها وقال: يا ابنة فلانة! أراك ترفعين صوتك على رسول الله صلی الله علیه وآله! فأمسكه رسول الله صلی الله علیه وآله وخرج أبوبکر مغضباً. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: يا عائشة، كيف رأيتني أنفقتك من الرجل! ثم استأذن أبوبکر بعد ذلك وقد اصططح رسول الله صلی الله علیه وآله وعائشة فقال: أدخلاني في السلم كما أدخلتماني في الحرب. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: قد فعلنا؛^{٢٨١}

ابوبکر از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله اجازه ورود خواست. آن گاه صدای بلند عایشه را شنید که می گفت: به خدا سوگند، می دادم که علی را از پدرم بیشتر دوست داری! ابوبکر به سوی عایشه حمله کرد تا به وی سیلی بزند و به او گفت: ای دختر فلان زن! می بینم که صدایت را بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بلند می کنی؟ آن گاه پیامبر خدا ابوبکر را بازداشت و ابوبکر خشمگین خارج شد. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای عایشه. [از زدن عایشه] آن گاه که تو را از دست آن مرد نجات دادم، مرا چگونه یافتی؟ پس از آن ابوبکر اجازه ورود خواست در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و عایشه آشتی کرده بودند. گفت: مرا در صلحان داخل کنید، همان گونه که در جنگتان وارد کردید. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «چنین کردم»!

از کلمه «أهوى» که به معنای چنگ زدن و هجوم است، معلوم می شود که ابوبکر به طرز ناشایستی قصد تنبیه عایشه را داشته و حتی به او فحش و ناسزا گفته است. آیا این مطلب، با ارحمیت سازگاری دارد؟ آیا مقتضای رحم و عطوفت این نبود که ابوبکر به جای حمله به دخترش، او را نصیحت می کرد؟ آیا بیان این جمله «یا بنت فلانة» که نوعی ناسزاست، از زبان کسی که ارحم امت پیامبر است ممکن است؟ آیا ابوبکر که از رفتار دخترش نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله ناراحت شده، نمی توانست با ادب، متانت و بخشندگی با دخترش برخورد کند؟

جالب اینجاست که بغوی در مصابیح السنة، قسمتهایی از این روایت که موجب وهن شدید ابوبکر و عایشه است را حذف نموده است!

۱-۲ جریان نفقه پیامبر به همسران و برخورد ابوبکر و عمر با دختران خود

ابن کثیر و سیوطی در تفسیر خود می نویسند:

دخل أبوبکر يستأذن علی رسول الله صلی الله علیه وآله، فوجد الناس جلوساً ببابه ولم يؤذن لأحد منهم. قال: فأذن لأبي بکر، فدخل. ثم أقبل عمر فاستأذن، فأذن له، فوجد النبي جالساً حوله نساؤه، واجماً ساكتاً، قال: فقال:

لأقولنَّ شيئاً أضحك النَّبيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فقال: يا رسول الله! ما لو رأيت بنت خارِجة سألتني النفقة، ففمت إليها فوجأت عنقها؟!!

فضحك رسول الله وقال: هُنَّ حولي، كما ترى، يسألنني النفقة.

فقام أبوبكر إلى عائشة يجأ عنقها، وقام عمر إلى حفصة يجأ عنقها، كلاهما يقول: تسألن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ما ليس عنده؟! قلن: والله، لا نسأل رسول الله شيئاً أبداً ليس عنده؛ ٢٨٢

ابوبکر برای شرف یابی به محضر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به در خانه ایشان آمد. مردم را بر در خانه پیامبر نشسته یافت که هیچکدام اجازه شرفیابی نیافته بودند. آن گاه به ابوبکر اجازه داده شد. سپس عمر آمد و اجازه خواست و اجازه یافت. دید که پیامبر نشسته و همسرانش اطراف او ساکت و زبان فرو بسته اند. با خود گفت: چیزی می گویم که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را بخنداند. گفت: ای پیامبر خدا، چه می شود اگر ببینی دخترم بیرون رفته تا نفقه بطلد و من نیز به سوی او بروم تا بر گردنش زخم؟ رسول خدا خندید و فرمود: «همان گونه که می بینی اینان در حالی که گرد من هستند، طلب نفقه می کنند». ابوبکر به سوی عایشه رفت و بر گردنش زد، و عمر به سوی حفصه رفت که بر گردنش بزند، در حالی که هر دو می گفتند: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چیزی را می خواهید که ندارد؟ گفتند: به خداوند سوگند هرگز چیزی را که پیامبر خدا ندارد درخواست نمی کنیم.

آیا این رفتاری که در این روایت از ابوبکر و عمر سر زده است، با رحم و شفقت و دلسوزی مناسب دارد؟ در حالی که این دو نفر می توانستند با زبان نرم و مهربانی دخترانشان را نصیحت کنند، نه این که اینگونه با بی احترامی و خشونت با آنها برخورد نمایند.

٣-١ در کتاب مسند / حمد آمده است که اسماء دختر ابوبکر گفت:

خرجنا مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَجَّاجاً، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْعَرَجِ نَزَلَ رَسُولُ اللهِ، فَجَلَسَتْ عَائِشَةُ إِلَى جنب رسول الله، وَجَلَسْتُ إِلَى جنب أبي، وَكَانَتْ زَمَالَةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَزَمَالَةَ أَبِي بَكْرٍ وَاحِدَةً مَعَ غَلامِ أَبِي بَكْرٍ، فَجَلَسْتُ أَبُوبَكْرٍ يَنْتَظِرُهُ أَنْ يَطْلُعَ عَلَيْهِ، فَطَلَعَ وَليْسَ مَعَهُ بَعِيرُهُ، فَقَالَ: أَيْنَ بَعِيرِكَ؟ قَالَ: قَدْ أَضَلَّتْهُ الْبَارِحَةُ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: بَعِيرٌ وَاحِدٌ تَضَلَّهُ! فَطَفِقَ يَضْرِبُهُ وَرَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَتَبَسَّمُ وَيَقُولُ: «انظروا إلى هذا المحرم وما يصنع»؛ ٢٨٣

برای انجام حج با پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خارج شدیم تا آن گاه که به «عرج» رسیدیم، پیامبر فرود آمد و عایشه کنار پیامبر و من کنار پدرم نشستیم. بار شتر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و ابوبکر یکی و به همراه غلام ابوبکر بود. ابوبکر به انتظار او نشست تا او را ببیند. پس از مدتی نمایان شد؛ ولی شترش با او نبود. گفت: شترت کجاست؟

٢٨٢. همچنین ر.ك: تفسير ابن كثير: ٣ / ٤٦٣؛ الدر المنثور: ٦ / ٥٩٣؛ تفسير البغوي: ٣ / ٤٥٣؛ تفسير النسفي: ٣ / ٤٦٦.

٢٨٣. مسند أحمد: ٦ / ٣٤٤.

گفت: دیشب آن را گم کردم. ابوبکر گفت: شتر گم می کنی؟! پرید و شروع به زدن غلامش کرد! رسول خدا صلی الله علیه وآله تبسم کرده، فرمود: «نگاه کنید که با این مُحَرَّم چه می کند»؟!^{۲۸۴}

۴-۱ در کتاب *مشكاة المصابيح* در باب «حفظ اللسان والغيبة والشتم» از قول عایشه اینگونه نقل شده است:

مرّ النبي صلی الله علیه وآله بأبي بكر وهو يلعن بعض رقيقه فالتفت إليه النبي صلی الله علیه وآله فقال: «لعانين وصدیقین؟ لعانين وصدیقین؟ كلاً وربّ الكعبة»، فأعتق أبوبكر يومئذ ثمّ جاء إلى النبي صلی الله علیه وآله وقال: لا أعود؛^{۲۸۴}

پیامبر صلی الله علیه وآله بر ابوبکر گذر کرد، در حالی که او بندگان را لعنت می کرد. پیامبر به ابوبکر فرمود: «لعنت کنندگان و راستگویان؟ لعنت کنندگان و راستگویان؟ به خدا سوگند هرگز با هم جمع نمی شوند». از این رو همان روز، ابوبکر یکی از برده هایش را آزاد کرد، آنگاه خدمت پیامبر آمد و گفت: تکرار نمی کنم.

با توجه به این روایت، هیچگاه لعن با راستگو بودن و مهربان بودن جمع نمی شود؛ از همین رو بطلان، مهربانترین و صدیق بودن ابوبکر و ملقب شدن به این لقب از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ثابت خواهد شد که در سطرهای پیش رو بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

روایاتی در مذمت لعن

روایات بسیاری در مذمت لعن و لعان وارد شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم. در کتاب *مشكاة المصابيح* از ابوهریره نقل شده است، که گفت:

إن رسول الله صلی الله علیه وآله قال: «لا ينبغي لصدیق أن يكون لعاناً». رواه مسلم؛

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: برای صدیق شایسته نیست که لعنت کننده باشد. آن را مسلم روایت کرده است.

سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول: «إنّ اللعانين لا يكونون شهداء ولا شفعاء يوم القيامة». رواه مسلم؛^{۲۸۵}

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله می گفت: «لعن کنندگان، شهادت دهندگان و شفیعان روز قیامت نخواهند بود». آن را مسلم روایت کرده است.

همچنین ابن مسعود، به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود:

«ليس المؤمن بالطعان، ولا باللّعان، ولا الفاحش، ولا البذي». رواه الترمذي والبيهقي في شعب الإيمان. وفي أخرى له: «ولا الفاحش البذي»؛^{۲۸۶}

۲۸۴. *مشكاة المصابيح*: ۳ / ۴۶ / ح ۴۸۶۸.

۲۸۵. *مشكاة المصابيح*: ۱۳۵۷ (۳ / ۳۹) ح ۴۸۱۹ و ۴۸۲۰؛ *صحيح مسلم* ۸ / ۲۳ - ۲۴.

۲۸۶. *سنن الترمذي*: ۳ / ۲۳۶ / ح ۲۰۴۳؛ *شعب الإيمان*: ۴ / ۲۹۳ / ۵۱۴۹؛ *مسند أحمد*: ۱ / ۴۰۵؛ *المصنّف* (ابن ابی شیبیه):

«مؤمن هرگز بسیار طعنه زننده و بسیار لعن کننده و بد اخلاق و ناسزاگو نمی شود». ترمذی و نیز بیهقی در کتاب شعب الإیمان آن را روایت کرده اند. و در روایتی دیگر از او است که فرمود: «بد اخلاق و ناسزاگو نیست».

عبدالله بن عمر نیز در همین باره، به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آورده است که:

«لا يكون المؤمن لعاناً». وفي رواية: «لا ينبغي للمؤمن أن يكون لعاناً». رواه الترمذي؛^{۲۸۷}

مؤمن بسیار لعن کننده نخواهد بود». و در روایتی دیگر آمده است: «سزاوار نیست مؤمن بسیار لعن کننده باشد». آن را ترمذی روایت کرد.

سمره بن جندب نیز به همین مضامین از پیامبر نقل کرده است که فرمود:

«لا تلعنوا بلعنة الله، ولا بغضب الله، ولا بجهنم». وفي رواية: «ولا بالنار». رواه الترمذي وأبو داود؛^{۲۸۸}

«به لعنت و خشم خداوند و به جهنم، یکدیگر را لعنت نکنید». و در روایتی است: «و نه به آتش». آن را ترمذی و ابوداود روایت کرده اند.

أبوبکر صدیق!

اهل سنت، از ابوبکر با لقب صدیق یاد می کنند و علت آن را نامگذاری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می دانند. نکته قابل توجهی که از روایت عایشه در کتاب *مشكاة المصابيح* استفاده می شود، این است که لاین بودن و صدیق بودن با یکدیگر قابل جمع نیستند. مؤید این مطلب (علاوه بر روایات مذمت لعان)، این کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است که فرمود: «كَلَّا وَرَبِّ الْكَعْبَةِ». حال بنا بر روایت بالا، ابوبکر لعن کرده است و اگر لعن او جایز بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله او را از این کار نهی نمی فرمودند؛ از این رو هیچ وجهی برای صدیق خواندن او وجود ندارد.

۱-۵ از دیگر روایاتی که با ارحمیت منافات دارد روایت ذیل است. طبری در تاریخش می نویسد:

فوثب أبوبکر وكان جالساً فاخذ بلحية عمر فقال له: ثكلتك أمك و عدمتك يابن الخطاب؛^{۲۸۹}

ابوبکر از جا پرید — در حالی که نشسته بود — ریش عمر را گرفت و به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند و تو را از دست بدهد ای پسر خطاب!

۲۸۷. سنن الترمذي: ۳ / ۲۵۰ / ح ۲۰۸۸.

۲۸۸. همان: ۳/۲۳۶/ح ۲۰۴۲؛ سنن أبي داود: ۲/۴۵۸/ح ۴۹۰۶؛ مسند أحمد: ۵/۱۵؛ مشكاة المصابيح: ۴۸۴۷-۴۸۴۹.

۲۸۹. تاریخ الطبري: ۳ / ۲۲۶. همچنین ر.ك: الكامل (ابن اثیر): ۲ / ۳۳۵.

شاهد این روایت، عبارت «أخذ بلحية عمر، فقال له ثكلتك أمك و عدمتك» است که ابوبکر به عمر گفته است. این کلام هیچ ارتباطی و تناسبی با ارحمیت و ارفیت ندارد.

۱-۶ در تمام موارد بالا، علتی که باعث می شود ابوبکر دچار اینچنین رفتارها و گفتارهایی شود، غلبه شیطان بر او و نفس او است و این مطلبی است که خود ابوبکر به آن اقرار نموده است. سیوطی در تاریخ الخلفاء می نویسد: آنگاه که ابوبکر به خلافت رسید، در نخستین خطبه خود برای مردم چنین گفت:

فإني وليت هذا الأمر وأنا له كاره، ووالله لو ددت أن بعضكم كفانيه. ألا وإني إن كلفتموني أن أعمل فيكم بمثل عمل رسول الله صلى الله عليه وآله لم أقم به؛ كان رسول الله عبداً أكرمه الله بالوحي، وعصمه به، ألا وإنما أنا بشر ولست بخير من أحدكم، فراعوني، فإذا رأيتموني استقمتم فاتبعوني، وإذا رأيتموني زغت فقوموني. واعلموا أن لي شيطاناً يعتريني، فإذا رأيتموني غضبت فاجتنبوني، لا أوتر في أشعاركم وأبشاركم؛^{۲۹۰}

من عهده دار این کار شدم در حالی که از آن کراحت دارم. به خداوند سوگند دوست داشتم یکی از شما مرا از آن کفایت کند، اگر مرا تکلیف کنید که مانند رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره شما عمل کنم، من آن را انجام نمی دهم. رسول خدا بنده ای بود که خداوند او را به وحی گرامی داشت و با آن او را عصمت بخشید. من فقط بشری هستم و از هیچ یک از شما بهتر نیستم. پس مرا بیایید، اگر مرا دیدید که به راست می روم، مرا تبعیت کنید و اگر دیدید کج رفتم، راست کنید و بدانید که من شیطان دارم که مرا فرا می گیرد؛ پس اگر مرا خشمگین دیدید از من دوری کنید، خون من از شما رنگین تر نیست.

المصنف صنعاني، تاريخ الطبري، الرياض النضرة، منهاج السنة، كنز العمال،
الصواعق المحرقة و دیگر کتب اهل سنت^{۲۹۱} به این جریان پرداخته اند.

آیا کسی که خود مدعی علمیت نیست، می تواند خلیفه پس از رسول خدا باشد؟ آیا کسی که اینگونه خود را تحت تأثیر شیطان می داند و از مردم می خواهد که مراعات کرده و در هنگام غضبش از او دور شوند، می تواند ولی امر تمام مسلمین باشد؟ آیا عبارت «أن لي شيطاناً يعتريني» و همچنین «فاجتنبوني لا أوتر في أشعاركم وأبشاركم» با ارحمیت سازگار است؟

۲. «أشدهم في أمر الله عمر بن الخطاب»!

۲۹۰. تاريخ الخلفاء: ۸۴، فصل «في مبايعة أبي بكر». همچنین ر.ك: الطبقات الكبرى: ۳ / ۲۱۲.

۲۹۱. ر.ك: المصنف: ۱۱ / ۳۳۶ / ح ۲۰۷۰۱؛ تاريخ الطبري: ۲ / ۴۶۰؛ الرياض النضرة في مناقب العشرة: ۱ / ۲۵۲ - ۲۵۳؛

منهاج السنة: ۵ / ۴۶۲ و ۸ / ۲۶۶؛ كنز العمال: ۵ / ۵۸۹ / ح ۱۴۰۵۰.

از فرازهایی که عاصمی به آن در برتری عمر استناد کرده این است که وی پس از ابوبکر، در شدت نسبت به منافقان و مخالفان در دین بوده است؛ چنانکه پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «أَشَدَّهُمْ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ!».

در جواب این ادعا نیز باید گفت:

اولاً شواهد تاریخی بر اساس روایات اهل سنت، خلاف این مدعا را تأیید می نماید که به برخی از اینگونه روایات اشاره می کنیم:

۲-۱ در تفسیر الدر المنثور ذیل آیه (وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ) آمده است که در یکی از غزوات، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از بعضی صحابه مشورت خواستند. عمر در جواب گفت: یا رسول الله، إنها قریش وعزها، والله ما ذلت منذ عزت، ولا أمنت منذ كفرت، والله لتقاتلنك، فتأهب لذلك أهبتة وأعد له عدته؛^{۲۹۳}

ای پیامبر خدا، اینان قریش اند و عزتشان. به خداوند سوگند، از زمانی که عزت یافته اند ذلیل نشده و از وقتی که کفر ورزیدند، ایمان نیاورده اند. به خداوند سوگند که حتماً با تو می جنگند، پس برای جنگ آماده شو و تدارکات را مهیا کن.

آیا این جواب، با اشد بودن در دین خدا سازگار است؟ جالب است که پس از این جواب عمر، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دوباره از اصحاب مشورت خواستند. این بار مقداد، این صحابی جلیل القدر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله جواب داد که ای پیامبر خدا، شما به هر کاری اقدام کنید، ما از شما تا نفس آخر حمایت خواهیم نمود.

طبری به نقل از عبدالله بن مسعود چنین می نویسد:

لقد شهدت من المقداد مشهداً لأن أكون أنا صاحبه أحب إلي مما في الأرض من شيء. كان رجلاً فارساً، وكان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا غضب أمارت وجنتاه، فأتاه المقداد على تلك الحال، فقال: أبشر يا رسول الله، فوالله لا نقول لك ما قالت بنو إسرائيل لموسى: (فأذهب أنت وربك فقاتلاً إنا هاهنا قاعدون)^{۲۹۴}، ولكن والذي بعثك بالحق لنكونن من بين يديك ومن خلفك وعن يمينك وعن شمالك، أو يفتح الله لك؛^{۲۹۵}

از مقداد صحنه ای مشاهده کردم که اگر من آن را می داشتم، از هر چیزی در روی زمین دوست داشتنی تر بود. او مردی سوارکار و جنگجو بود و اگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خشمگین می شد، گونه هایش برافروخته می شد. در آن

۲۹۲. سوره انفال، آیه ۷.

۲۹۳. الدر المنثور: ۴ / ۲۰. همچنین ر.ک: دلائل النبوة (بیهقی): ۳ / ۱۰۶ - ۱۰۷.

۲۹۴. سوره مائده، آیه ۲۴.

۲۹۵. تاریخ الطبری: ۲۰۰ / ۲۶ - ۲۷.

حالت بود که مقدا نزد او آمد و عرضه داشت: بشارت ده ای رسول خدا! به خداوند سوگند به شما آن گونه که بنی اسرائیل به موسی گفتند: «تو و پروردگارت بروید و بجنگید و ما این جا نشسته ایم»، نمی گوئیم، لیکن سوگند به کسی که شما را به حق برانگیخت، به یقین در پیشاپیش و پشت سر و در سمت راست و چپ تو خواهیم بود تا اینکه (در رکاب تو کشته شویم و یا) خداوند برای شما گشایش و پیروزی بفرستد.

همچنین از عبارت «إِذَا غَضِبَ أَحْمَرْتُ وَجَنَّتَاهُ» معلوم می شود هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله جوابی این چنین سخیفانه از عمر شنیدند، به شدت عصبانی شدند. آیا برای عمر نقص نیست که به ادعای اهل سنت «أَشْدَهُمْ فِي أَمْرِ اللَّهِ» است، چنین نظر سخیفانه و بزذلانه ای ابراز کند؛ ولی شخصی همچون مقداد که نه اسم و رسمی دارد و نه ادعایی، اینگونه پیامبر خدا را دلگرم کند؟

به همین روی مشاهده می شود که کلام عمر در برخی کتب اهل سنت از این روایت حذف شده است. به عنوان مثال در طبقات ابن سعد آمده است:

ومضى رسول الله صلى الله عليه وآله، حتى إذا كان دون بدر أتاه الخبر بمسير قريش، فأخبر به رسول الله صلى الله عليه وآله أصحابه واستشارهم، فقال المقداد بن عمرو البهراني: والذي بعثك بالحق، لو سرت إلى برك الغماد لسرنا معك حتى ننتهي إليه؛^{٢٩٦}

رسول خدا صلی الله علیه وآله به پایین و نزدیک بدر که رسید، خبر مسیر حرکت قریش را دریافت کرد. پس به اطلاع اصحاب خود رسانید و با آنان مشورت نمود. مقداد بن عمرو بهران گفت: سوگند به کسی که تو را به حق برانگیخت، حتی اگر ما را به برك الغماد فراخوانی، با تو همراهی می کنیم تا به آن جا برسیم.

برخی دیگر از تاریخ نگاران اهل سنت، گفته های اصحاب را حذف کرده و به جای هر يك از سخنان گفته اند: «قال فأحسن»؛ آنگاه تمامی آنان سخن مقداد را نقل کرده اند.

ابن هشام که تبحری عجیب در تحریف و تفسیر جانبدارانه در عبارات احادیث دارد، در کتاب سیره خود می نویسد:

وأتاه الخبر عن قريش بمسيرهم ليمنعوا غيرهم، فاستشار الناس وأخبرهم عن قريش. فقام أبو بكر الصديق، فقال وأحسن. ثم قام عمر بن الخطاب، فقال وأحسن. ثم قام المقداد بن عمرو، فقال: يا رسول الله، امض لما أراك الله، فنحن معك، والله لا نقول لك كما قالت بنو إسرائيل لموسى: (إفـ) اذهب أنت وربك فقاتلا إنا هاهنا قاعدون، ولكن اذهب أنت وربك

فقاتلا إنا معكما مقاتلون، فوالذي بعثك بالحق، لو سرت بنا إلى برك الغماد لجالدنا معك من دونه حتى تبلغه. فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: خيراً، ودعا له به؛^{٢٩٧}

خبر مسیر قریش را دریافت کرد که قافله شان را باز دارند، پس با مردم مشورت فرمود و از قریش به آنان خبر داد. پس ابوبکر صدیق به پاخاست و گفت: نیکو گفت. سپس عمر به پا خاست و گفت: نیکو گفت. سپس مقداد بن عمرو به پا خاست و گفت: ای رسول خدا، پیش برو به آن چه خداوند به تو نشان داده و ما با تویم. به خداوند سوگند به تو نمی گویم آن گونه که بنی اسرائیل به موسی گفتند: «تو و پروردگارت بروید بجنگید ما این جا نشستیم». ولیکن تو و پروردگارت بروید بجنگید، ما نیز در کنار شما می جنگیم. سوگند به کسی که تو را به حق برانگیخت، حتی اگر ما را به برك الغماد فراخوانی، تا رسیدن به آن جا همراه تو شمشیر می زنیم. پس رسول خدا صلى الله عليه وآله از او قدر دان نموده و برایش به همین جهت دعا فرمود.

همانطور که می بینیم، ابن هشام فقط به اینکه ابوبکر و عمر ایستادند و نظر خوبی ارائه دادند بسنده کرده است و نمی گوید که چه نظری داده اند!

۲-۲ در جریان فتح مکه، بزرگان قریش نزد پیامبر صلى الله عليه وآله آمدند و غلامهای خود را مطالبه نمودند. پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله نظر ابوبکر و عمر را خواستار شدند و پس از شنیدن جواب بزدلانه آن دو، مخالف آن عمل نمودند! در منابع حدیثی و تاریخی آمده است:

لَمَّا فَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَكَّةَ أَتَاهُ نَاسٌ مِنْ قُرَيْشٍ، فَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّا حِلْفَاؤُكَ وَقَوْمُكَ، وَإِنَّهُ لَحَقَّ بِكَ أَرْقَاؤُنَا، لَيْسَ لَهُمْ رَغْبَةٌ فِي الْإِسْلَامِ، وَإِنَّمَا فَرَّوْا مِنَ الْعَمَلِ، فَارِدَدَهُمْ عَلَيْنَا. فَشَاوَرَ أَبَا بَكْرٍ فِي أَمْرِهِمْ، فَقَالَ: صَدَقُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ لِعُمَرَ: مَا تَرَى؟ فَقَالَ قَوْلَ أَبِي بَكْرٍ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! لِيُبْعَثَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ رَجُلًا مِنْكُمْ، امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، يَضْرِبُ رِقَابَكُمْ عَلَى الدِّينِ».

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا».

قَالَ عُمَرُ: أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: «لَا. وَلَكِنْ خَاصَفَ النَّعْلَ فِي الْمَسْجِدِ».^{٢٩٨} وَقَدْ كَانَ أَلْقَى نَعْلَهُ إِلَى عَلِيٍّ يَخْصِفُهَا. ثُمَّ قَالَ:

أَمَا إِنِّي سَمِعْتَهُ يَقُولُ: لَا تَكْذِبُوا عَلَيَّ؛ فَإِنَّهُ مَنْ يَكْذِبُ عَلَيَّ يَلْجِ النَّارَ.

٢٩٧. السيرة النبوية: ٣ / ١٦١ - ١٦٢.

٢٩٨. خوارزمی در مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، صفحه ١٢٨، حدیث ١٤٢ می نویسد: «فقال: لا، ولكنه خاصف النعل الذي في الحجره قال: فاستقطع الناس ذلك من علي؛ فقال: أما إنني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «لا تكذبوا علي؛ فإنه من كذب علي متعمداً فليج النار»».

هذا حديث صحيح على شرط مسلم، ولم يخرجاه؛^{۲۹۹}

آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه وآله مکه را فتح کرد، گروهی از مردم قریش نزد ایشان آمده، گفتند: ای محمد، ما هم پیمانان و قوم تو هستیم، و بنده های ما به تو پیوسته اند و رغبتی به اسلام ندارند؛ بلکه از کار فرار کرده اند، آنان را بازگردان.

پیامبر صلی الله علیه وآله در این باره با ابوبکر مشورت فرمود و او گفت: ای رسول خدا، راست گفتند. به عمر گفت: تو چه می گویی؟ گفت: همان گفته ابوبکر را.

پس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای گروه قریش! خداوند به زودی مردی از میان شما بر شما می فرستد که قلبش را برای ایمان آزموده و گردن های شما را در راه دین می زند.

پس ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا، آیا او من هستم فرمود: نه.

عمر گفت: ای رسول خدا، آیا او من هستم؟ فرمود: نه، ولیکن آن کس وصله زننده بر نعلین که در مسجد است، در حالی که حضرتش نعلین خود را به علی داده بود که آن را وصله زند. سپس گفت: اما من شنیدم که می فرمود: «بر من دروغ نبندید که هر کس بر من دروغ بندد، وارد آتش شود».

این حدیثی صحیح با شرط مسلم است، ولی شیخین آن را نقل نکرده اند.

احمد بن حنبل در مسند، نسائی در خصائص، متقی هندی در کنز العمال و دیگران به نقل این جریان پرداخته اند.^{۳۰۰}

شاه ولی الله دهلوی در *إزالة الخفا من مآثر أمير المؤمنين عليه السلام*، به نقل این جریان پرداخته است و آن را دلالت کننده بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام می داند.

نکته در خور تأمل این است که در برخی منابع همچون *سنن أبي داود*، به جهت این نظر سخیف و از سر خوف ابوبکر و عمر، اسم آن ها از روایت حذف شده و روایت اینگونه آورده شده است:

خرج عبدان إلى رسول الله صلى الله عليه وآله - يعني: يوم الحديبية قبل الصلح - فكتب إليه مواليهم، فقالوا: يا محمد! والله ما خرجوا إليك رغبة في دينك، وإنما خرجوا هرباً من الرق. فقال ناس: صدقوا يا رسول الله، ردّهم إليهم.

۲۹۹. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۱۴۹ / ح ۲۶۱۴.

۳۰۰. ر.ک: مسند أحمد: ۱ / ۱۵۵ / السنن الكبرى (نسائی): ۵ / ۱۱۵ / ح ۸۴۱۶؛ خصائص أمير المؤمنين (نسائی): ۶۸ - ۶۹؛

کنز العمال: ۱۳ / ۱۲۷ / ح ۳۶۴۰۲، ۱۳ / ۱۷۳ / ح ۳۶۵۱۸ و ۱۷۴ / ح ۳۶۵۱۹؛ تاریخ بغداد: ۱ / ۶۰ و ۴ / ۶۲؛ تاریخ

مدینة دمشق: ۴۲ / ۳۴۲؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام (خوارزمی): ۱۴۱ / ح ۱۶۲.

فغضب رسول الله وقال: «ما أراكم تنتهون يا معشر قريش حتى يبعث الله عليكم من يضرب رقابكم على هذا»؛^{٣٠١}

پس پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «ای گروه قریش، یا از این کار دست برمی دارید یا خداوند کسی را بر شما می فرستد که در راه دین گردن های شما را با شمشیر می زند».

حاکم نیشابوری، صاحب مصابیح و صاحب مشکاة المصابیح و دیگران نیز به نقل این روایات مبادرت کرده اند.^{٣٠٢}

برخی از شارحان، بدون توجه به قائلان این قول، به ذکر علت غضب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پرداخته اند. فضل الله بن حسن توربشتی در شرح المصابیح می نویسد:

وإنما غضب رسول الله صلى الله عليه وآله، لأنهم عارضوا حكم الشرع فيهم بالظن والتخمين، وشهدوا لأوليائهم المشركين بما ادّعوه: أنهم خرجوا هرباً من الرق لا رغبة في الإسلام، وكان حكم الشرع فيهم: أنهم صاروا بخروجهم من دار الحرب مستعصمين بعروة الإسلام أحراراً، فكان معاونتهم لأوليائهم تعاوناً على العدوان؛^{٣٠٣}

رسول خدا صلی الله علیه وآله خشمگین شد؛ زیرا که آنان با حکم شرع، درباره قریشیان با گمان و تخمین معارضه کردند و به ادعای اولیای مشرک خود، شهادت دادند که آنان برای فرار از بندگی به اسلام گرویدند نه از روی رغبت به دین، و حکم شرع درباره آنان چنین بود که با بیرون رفتن از دایره جنگ و تمسک به ریسمان اسلام، آزاد شدند. پس پشتیبانی از اولیای آنان، یاری بر دشمنان بود.

همانند همین تعلیل در دو کتاب المرقاة فی شرح المشکاة و أشعة اللمعات فی شرح المشکاة آمده است.

۲-۳ امتناع از قتل ذوالنثدیة، پس از دستور پیامبر اکرم به قتل او!
در منابع اهل سنت آمده است:

كان في عهد رسول الله صلى الله عليه وآله رجل يعجبنا تبعده واجتهاده، فذكرنا ذلك لرسول الله صلى الله عليه وآله باسمه، فلم يعرفه، فوصفناه بصفته، فلم يعرفه، فبينما نحن نذكره إذ طلع الرجل فقلنا: هو هذا، قال: «إنكم لتخبروني عن رجل إن في وجهه [—] سفعة من الشيطان»، فأقبل حتى وقف عليهم ولم يسلم، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: «أتشدك الله، هل قلت حين وقفت على المجلس: ما في القوم أحد أفضل مني أو خير مني؟!»

٣٠١. سنن أبي داود: ٣ / ٦٥ / ح ٢٧٠٠.

٣٠٢. ر.ك: المستدرک علی الصحیحین: ٢ / ١٣٦ / ح ٢٥٧٤؛ مصابیح السنّة: ٣ / ٩١ / ح ٣٠٢٤؛ مشکاة المصابیح: ٢ / ٤٠٣ / ح ٣٩٧٥؛ كنز العمال: ١٠ / ٤٧٣ / ح ٣٠١٣٨.

٣٠٣. المیسر فی شرح مصابیح السنّة: ٣ / ٩١١ / ح ٢٩٢٠، کتاب الجهاد، باب حکم الأساری.

قال: اللهم نعم. ثم دخل يصلي، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من يقتل الرجل؟» قال أبو بكر: أنا. فدخل عليه، فوجده قائماً يصلي، فقال: سبحان الله! أقتل رجلاً يصلي؛ وقد نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن قتل المصلين؟! فخرج. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ما فعلت؟» قال: كرهت أن أقتله وهو يصلي؛ وأنت قد نهيت عن قتل المصلين! فقال: «من يقتل الرجل؟» قال عمر: أنا.

فدخل، فوجده واضعاً (وجهه) جبهته، فقال عمر: أبو بكر أفضل مني! فخرج. فقال له النبي صلى الله عليه وآله: «مه؟» قال: وجدته واضعاً وجهه لله فكرهت أن أقتله! فقال: «من يقتل الرجل؟» فقال علي: أنا. فقال: أنت إن أدركته. قال: فدخل عليه، فوجده قد خرج. فرجع إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال له: مه؟ قال: وجدته قد خرج.

قال: لو قتل ما اختلف من أمّتي رجلاً، كان أولهم وآخرهم.

قال موسى: فسمعت محمد بن كعب يقول: هو الذي قتله علي، ذو النديّة؛^{٣٠٤}

در دوران رسول خدا مردی بود که بندگی و کوشش او ما را به شگفتی درمی آورد. او را با نامش نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله ذکر کردم. آن مرد ظاهر شد و گفتیم: او این مرد است. فرمود: شما مرا از مردی خبر می دهید که در صورتش جای سیلی شیطان است. او پیش آمد تا در برابر پیامبر قرار گرفت، ولی سلام نکرد. رسول خدا صلى الله عليه وآله به او فرمود: تو را به خدوند سوگند می دهم، آیا وقتی وارد این مجلس شدی گفتی: در میان این گروه کسی برتر از من یا نیکوتر از من نیست؟» گفت: خدایا! آری.

سپس برای خواندن نماز وارد مسجد شد. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «چه

کسی این مرد را به قتل می رساند؟»

ابوبکر گفت: من.

پس به سوی او رفت، دید که نماز می خواند.

گفت: سبحان الله! مردی را که نماز می خواند به قتل برسانم؛ در حالی که رسول خدا صلى الله عليه وآله از کشتن

نمازگزاران نمی فرموده است؟ پس خارج شد. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «چه کردی؟»

گفت: اکراه داشتم که وقتی نماز می خواند او را بکشم و شما نمی فرموده اید از کشتن نمازگزاران!

فرمود: «چه کسی این مرد را به قتل می رساند؟»

عمر گفت: من. پس وارد شد و دید پیشانی را بر خاک گذارده است. با خود گفت:

ابوبکر از من برتر است، و خارج شد!

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «باز ایست».

گفت: او را یافتم که پیشانی را برای خدا بر زمین گذارده، پس اکراه داشتم که او را به قتل برسانم!

فرمود: «چه کسی آن مرد را می‌کُشد»؟

علی علیه السلام گفت: من.

فرمود: «تو اگر او را یافتی». (راوی) گفت: پس علی علیه السلام وارد شد و دید او خارج شده است. پس نزد رسول خدا

صلی الله علیه و آله باز گشت.

به او فرمود: «باز ایست».

گفت: دیدم که خارج شده است.

فرمود: «اگر کشته می‌شد، دو نفر از امتم حتی اگر از اولین و آخرین آنان بودند، اختلاف نمی‌کردند».

موسی گفت: شنیدم که محمد بن کعب می‌گفت: او همان کسی است که علی علیه السلام او را به قتل رساند. او

ذوالثدیة بود.

۳. «أصدقهم حياء عثمان بن عفان»!

عاصمی در ادامه ادعای خود، عثمان را سومین در شهر پیامبر می‌داند که در صدق و حیاست. استناد وی نیز به حدیث دروغین و باطلی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله بسته اند که

فرمود: «أصدقهم حياء عثمان بن عفان»!

در جواب این فراز باید گفت که اولاً این بخش از حدیث ساختگی و طولانی است که به پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده اند که به تفصیل به ساختگی بودن آن پرداختیم.

ثانیاً در رفتارهایی که از عثمان سرزده باید تأمل کرد که آیا با حياء سازگار است یا خیر؟ از

جمله رفتار وی با عبدالله بن مسعود یا ابوذر غفاری. بسیاری از کارهای دیگر وی نیز به یقین

منافات با حیا دارد و همین رفتارها موجب شده است که صحابه ای همچون طلحه، زبیر، عمرو بن

عاص، عایشه و دیگران تصمیم به قتل او بگیرند.

ثالثاً ریشه این فضیلت در این روایت، اشاره به حدیث مجعول دیگری دارد که در آن آمده

است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودند و پایشان بیرون بود. ابوبکر آمد، اما حضرت پایشان را

جمع نکرده و لباسشان را مرتب نکردند. عمر نیز وارد شد، باز پیامبر به همان ترتیب نشسته بودند.

در این هنگام عثمان داخل شد. هنگام ورود عثمان، پیامبر اکرم پایشان را جمع کرده و لباسشان را

مرتب کردند. آنگاه که از پیامبر سؤال شد: ابوبکر و عمر وارد شدند، ولی عکس العملی از سوی شما صورت نگرفت؛ اما عثمان که وارد شد، رفتاری متفاوت از شما سر زد؟! پیامبر فرمود: من از او حیا می‌کنم! عثمان کسی است که ملائکه خدا از او حیا می‌کنند و چطور از کسی که ملائکه از او حیا می‌کنند، من از او حیا نکنم؟! روشنی بطلان این حدیث جعلی، ما را از بررسی اعتبار آن بی‌نیاز می‌کند.

۴. «وَأَقْرؤُهُمُ أَبِي بِنِ كَعْبٍ»!

معنای «أَقْرؤُهُمُ» فقط به معنای علم قرائت نیست، بلکه تمامی علوم قرآنی را در بر می‌گیرد. در رد این عبارت از روایت، همین بس که خود اهل سنت تصریح کرده اند که ابوبکر، عمر و علی علیه السلام در علوم قرآنی افضل و اعلم هستند. از این رو برخی از علمای اهل سنت گفته اند: أقرأ بودن ابی بن کعب نسبت به برخی از افراد و یا در زمانهای خاصی بوده است.^{۳۰۵}

۵. «أَعْلَمُهُمُ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مَعَاذُ بِنِ جَبَلٍ»!

او یکی از بزرگان انصار و در زمره کسانی است که در حمله به خانه حضرت زهرا سلام الله علیها حضور داشته است!

در باره او داستان جالبی نقل کرده اند. پس از رحلت پیامبر خدا و غصب خلافت، حضرت زهرا سلام الله علیها به منزل معاذ بن جبل رفتند و از او خواستند که از حق اهل بیت علیهم السلام دفاع کند. گفت دیگر از این حرفها گذشته، من کاری نمی‌توانم بکنم! حضرت زهرا سلام الله علیها به وی فرمود: من دیگر با تو سخنی نخواهم داشت و حرف نخواهم زد و پس از این سخن تشریف بردند. در این میان، پسر معاذ وارد شد. گفت که

حضرت زهرا سلام الله علیها اینجا آمدند؟ معاذ گفت: آری. پسرش پرسید: برای چه کاری آمدند؟ معاذ هم جریان را تعریف کرد. پسرش نیز به او گفت: حضرت زهرا سلام الله علیها در نهایت چه فرمودند؟ معاذ جمله حضرت را تکرار کرد. پسرش نیز به او گفت که ای پدر، من نیز دیگر با تو سخن نخواهم گفت و به خاطر صدیقه طاهره، حضرت زهرا سلام الله علیها با پدرش قطع رابطه کرد.^{۳۰۶}

اما در بطلان عبارت «أَعْلَمُهُمُ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مَعَاذُ بِنِ جَبَلٍ» باید گفت:

اولاً این مدعا که معاذ بن جبل بابی از ابواب شهر علم است، لفظ صریحی در این عبارت وجود ندارد.

۳۰۵. ر.ك: الوافي بالوفيات: ۶ / ۱۷؛ الملل والنحل: ۱ / ۵؛ الإمامة والسياسة: ۱ / ۱۲.

۳۰۶. الإختصاص: ۱۸۴.

ثانیاً — همانطور که بررسی شد — این روایت از سند صحیحی برخوردار نیست، بلکه جعلی است.

ثالثاً در صورتی معاذ بن جبل دری از درهای شهر است که یا علم به حلال و حرام به او اختصاص داشته باشد و دیگران نیز از این علم بی بهره باشند، و یا اینکه وی در این علم در میان اصحاب، مبرز و شناخته شده باشد که هر دو ثابت شده نیست؛ بلکه خلاف آن ثابت است. هم از این سوی که وی در مواردی بسیار جهل به حلال و حرام داشته است و هم از آن سوی که دیگران نیز وی را در این باره برتر از دیگر صحابه ندانسته اند.

در مصادر مهم اهل سنت شواهدی بر نادانی معاذ به حلال و حرام آمده است که ادعای عاصمی را از اساس باطل می کند؛ از جمله روایت ابن سعد در شرح حال او است که می گوید:

إستعمل النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَعَاذًا عَلَى الْيَمَنِ، فَتَوَفَّى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْتَخْلَفَ أَبُو بَكْرٍ وَهُوَ عَلَيْهَا وَكَانَ عُمَرُ عَامِنًا عَلَى الْحَجِّ، فَجَاءَ مَعَاذٌ إِلَى مَكَّةَ وَمَعَهُ رَفِيقٌ وَوَصَفَاءُ عَلَى حِدَةٍ. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ لِمَنْ هَؤُلَاءِ الْوَصَفَاءُ؟ قَالَ: هُمْ لِي. قَالَ: مَنْ أَيْنَ هُمْ لَكَ؟ قَالَ: أَهْدُوا لِي. قَالَ: أَطْعَمَنِي وَأَرْسَلَنِي بِهِمْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَإِنِ طَيَّبَهُمْ لَكَ فَهَمَّ لَكَ. قَالَ: مَا كُنْتُ لِأَطْعِمَكَ فِي هَذَا، شَيْءٌ أَهْدِي لِي أَرْسَلَنِي بِهِمْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ؟! قَالَ: فَبَاتَ لَيْلَةً ثُمَّ أَصْبَحَ فَقَالَ: يَا ابْنَ الْخَطَابِ، مَا أَرَانِي إِلَّا مَطْبِعَكَ، إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ كَأَنِّي أُجْرُ وَأُقَادُ — أَوْ كَلِمَةً تَشْبِهُهَا — إِلَى النَّارِ وَأَنْتَ آخِذٌ بِحِجْزَتِي! فَانْطَلِقْ بِي وَبِهِمْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ. فَقَالَ أَنْتَ أَحَقُّ بِهِمْ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: هُمْ لَكَ. فَانْطَلِقْ بِهِمْ إِلَى أَهْلِهِمْ فَصَفُّوا خَلْفَهُ يَصْلُونَ. فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: لِمَنْ تَصْلُونَ؟ قَالُوا: لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى. قَالَ: فَانْطَلِقُوا فَأَنْتُمْ لَهُ؛^{٣٠٧}

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَعَاذًا را حاکم برین کرد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ درگذشت و ابوبکر جانشین او شد و معاذ همچنان بر آن منصب بود و در آن سال که عمر به حج رفته بود، معاذ به مکه آمد و همراهش تعدادی بنده و نیز تعدادی کنیز جداگانه بود. عمر به او گفت: ای ابوعبدالرحمان، این هم نشینان از آن کیست؟ گفت: از آن من هستند. گفت: اینها را از کجا آوردی؟ گفت: به من هدیه شده اند. گفت: از من پیروی کن و آنان را نزد ابوبکر بفرست. اگر آنان را برایت صلاح دانست، پس برای تو خواهند بود. گفت: در این امر تو را اطاعت نخواهم کرد، که چیزی که به من اهدا شده را نزد ابوبکر بفرستم.

گفت: يك شب را سپری و سپس صبح کرد و گفت: ای پسر خطاب، خود را جز مطیع تو نمی یام، دیشب در خواب دیدم گویی مرا می کشانند و به سوی آتش برده می شوم و تو کمر مرا گرفته ای! پس من و آنان را نزد ابوبکر برسان.

عمر گفت: تو به آنان سزاوارتری و ابوبکر گفت: آنان برای تو هستند. به سرعت با آنان نزد خانواده اش رفت. پس پشت سرش به صف ایستاده نماز خواندند. وقتی نماز تمام شد، گفت: برای چه کسی نماز می خوانید؟ گفتند: برای خداوند تبارک و تعالی. گفت: بشتابید بروید، شما از آن او هستید.

آیا کسی که اعلم به حلال و حرام است چنین رفتاری از او سر می زند؟ به سبب همین جهل او در مقابل بسیاری از صحابه است که مناوی در فیض القدير می نویسد:

«أنه يصير كذلك بعد انقراض عظماء الصحابة وأكابرهم، وإلا فأبوبكر وعمر وعلى أعلم منه بالحلال والحرام». وفي التيسير: «يعني: سيصير أعلمهم بعد انقراض أكابر الصحابة». وقال العريزي: «يعني: سيصير أعلمهم بعد انقراض أكابر الصحابة»؛^{۳۰۸}

او پس از منقرض شدن بزرگان و سرشناسان صحابه، چنین خواهد شد؛ در غیر این صورت ابوبکر، عمر و علی به حلال و حرام دانایتر از او هستند. در التيسير نیز آمده است: یعنی پس از منقرض شدن بزرگان صحابه، دانایترین آنان خواهد شد. عزیزی نیز می گوید: یعنی پس از منقرض شدن بزرگان صحابه، عالم ترین آنان خواهد شد.

باز هم به عبارت های مناوی می توان دریافت که جایگاه علمی وی پس از بزرگان صحابه بوده است و حتی در ردیف آنان قرار نداشته است تا چه رسد به اعلمیت وی بر دیگران. همچنین در احوالات او نوشته اند که در زمان زعامتش بر یمن، توسط اموالی که از بیت المال به دستش می رسید، تجارت می کرد! شاهد این ادعا، سخن ابن عبدالبر است. وی در این باره می نویسد:

كان أول من اتجر في مال الله هو؛^{۳۰۹}

نخستین کسی که با مال خدا تجارت کرد او بود.

از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که گفت: معاذ بن جبل در زمره بهترین مردم از جهت چهره، خلق و گشاده دستی بود. وی قرضهای بسیاری بالا آورد. طلبکاران او را الزام کردند و وی چند روزی در خانه اش از آنان پنهان شد. طلبکاران از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خواستار طلب های خود شدند. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شخصی را نزد معاذ فرستاد و او را به حضور طلبید. او را در حالی که طلبکارانش همراه وی بودند، آوردند. گفتند: ای رسول خدا، حق ما را از او بستان.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «خداوند رحمت می کند کسی را که بر او تصدق کند».

۳۰۸. فیض القدير: ۱ / ۵۸۹.

۳۰۹. الإستيعاب: ۳ / ۱۴۰۴ - ۱۴۰۵.

راوی گفت: گروهی بر او تصدق کردند و گروهی خودداری نمودند و گفتند: ای رسول خدا، حق ما را از او بستان.

پیامبر خدا فرمود: «ای معاذ، بر ایشان صبر کن».

گفت: پس رسول خدا صلی الله علیه وآله او را از مالش خلع کرد و به طلبکارانش داد. آنان اموال معاذ را میان خود تقسیم کردند و به هر کدام پنج هفتم طلبشان رسید.

گفتند: ای رسول خدا، او را به ما بفروش!

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به آنان فرمود: «او را رها کنید، راهی به سوی او برای شما نیست». پس معاذ به سوی بنو سلمه رفت. گوینده ای به او گفت: ای ابوعبدالرحمان، خوب بود که از پیامبر خدا تقاضایی می کردی؛ چرا که امروز دست تنگ شده ای. گفت: نمی خواستم از او تقاضا کنم.

معاذ يك روز ماند. آنگاه رسول خدا او را خواست و به یمن فرستاد و فرمود: «امید که خداوند حال تو را نیکو گردانده و بدهی تو را بپردازد».

آنگاه معاذ به یمن رفت و آن جا بود تا رسول خدا صلی الله علیه وآله درگذشت. آنگاه در سالی که عمر به حج رفته بود — که ابوبکر او را برای آن گمارده بود — روز ترویبه در منا با عمر روبه رو شده، معانقه کردند و درباره پیامبر خدا به هم تسلیم گفتند. عمر غلامانی نزد معاذ دید، گفت: ای ابوعبدالرحمان، اینان که هستند؟ گفت: به شکلی آنان را به دست آوردم. عمر گفت: به چه صورت؟ گفت: آنان را به من هدیه کردند و به آنان اکرام کردم. عمر گفت: از آنان نزد ابوبکر یاد کرده و گزارش این غلامان را به ابوبکر بده.

معاذ گفت: چه نیازی به یاد کردن اینان در نزد ابوبکر است؟

معاذ خوابید. در خواب دید که بر لبه جهنم است و عمر از پشت سرش کمر او را گرفته و از افتادنش در آتش جلوگیری می کند. معاذ بسیار ترسید و گفت: این خواب همان چیزی است که عمر فرمانم داده است. معاذ رفت و آنان را به نام ابوبکر کرد. ابوبکر تصرف در آنها را برایش جایز دانست و بقیه بدهی هایش را پرداخت. گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود: «امید که خداوند حال تو را نیکو گرداند».^{۳۱۰}

به وضوح می توان از این داستان استفاده نمود که معاذ بن جبل عالم به حلال و حرام نبوده است و در گردآوری ثروت پرهیز نداشته است؛ از این رو عقلانی نیست که درباره اش گفته شود که وی داناترین اصحاب و امت نسبت به حلال و حرام بوده است!

حدیثی ساختگی در دفاع از معاذ

از جمله روایت هایی که در دفاع از معاذ ساخته شده است، حدیثی است که در کتاب *الإصابة* و در شرح حال معاذ آمده است که:

وذكر سيف في الفتوح، بسند له عن عبيد بن صخر، قال: قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِمَعَاذٍ - حين بعثه إلى اليمن - : إني قد عرفت بلاءك في الدين، والذي قد ركبك من الدين، وقد طيبت لك الهدية، فإن أهدي لك شيء، فاقبل. قال: فرجع حين رجعت بثلاثين رأساً أهديت له؛^{۳۱۱}

سيف در *الفتوح*، با سند خود از عبيد بن صخر آورده است که گفت: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به معاذ - آن گاه که وی را به یمن فرستاد - فرمود: «من گرفتاری تو را در بدهکاری دانستم، و هدیه را برای تو جایز شمردم؛ پس اگر چیزی به تو هدیه شد بپذیر». آن گاه که معاذ بازگشت، با سی رأس که به او هدیه شده بود مراجعت کرد.

دلیل های بر ساختگی بودن حدیث

این حدیث از چند جهت ساختگی است:

یکم: این حدیث از «سيف بن عمر كوفي»، نویسنده کتاب *الفتوح* است که بسیار ضعیف است؛ بلکه متهم به زندیقی است.

ذهبی درباره وی می گوید:

قال عباس، عن يحيى: ضعيف. وروى مطين عن يحيى: فليس خير منه. وقال أبو داود: ليس بشيء. وقال أبو حاتم: متروك. وقال ابن حبان: أتهم بالزندقة. وقال ابن عدي: عامة حديثه منكر. وقال: وكان سيف يضع الحديث، وقد أتهم بالزندقة؛^{۳۱۲}

عباس به نقل از یحیی گفت: وی ضعیف است. و مطین به نقل از یحیی روایت کرد: خیری در او نیست. و ابوداود گفت: چیزی نیست. ابوحاتم گفت: ترك شده است و ابن حبان گفته است: به زندیق بودن متهم است. ابن عدی نیز گفت: تمامی احادیث او منکر است و سيف همیشه حدیث جعل می کرد و به زندیق بودن متهم است.

ابن حجر نیز در *تهذيب التهذيب*، علاوه بر نقل تمامی این گفته ها، به مواردی دیگر در عدم اعتبار سيف بن عمر اشاره کرده است.^{۳۱۳}

دوم: ابن حجر در *الإصابة*، از ذکر سند روایت سيف غفلت نموده است و ما سند این روایت را نمی دانیم؛ از این رو اغلب کسانی که سيف از آنان روایت کرده است، در زمره مجهولان هستند، همان گونه که ذهبی به آن تصریح کرده و این سخن را تأیید می کند. ابن حجر در *الإصابة* و در

۳۱۱. *الإصابة*: ۶ / ۱۰۷.

۳۱۲. *میزان الاعتدال*: ۲ / ۲۵۶ / ۳۶۳۷.

۳۱۳. *ر.ك. تهذيب التهذيب*: ۴ / ۲۵۹. همچنین *ر.ك. تهذيب الكمال*: ۱۲ / ۳۲۴ / ش ۲۶۷۶.

شرح عبید بن صخر بن لوزان انصاری — پس از نقل روایت هایی که سیف از سهل بن یوسف بن سهل، از پدرش، از عبید بن صخر نقل کرده است — می نویسد:

وبهذا الإسناد: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَتَبَ إِلَىٰ مَعَاذٍ، «أَتَىٰ عَرَفَتَ بِلَاءِكَ فِي الدِّينِ، وَالَّذِي ذَهَبَ مِنْ مَالِكَ حَتَّىٰ رَكِبَكَ الدِّينَ، وَقَدْ طَيَّبْتَ لَكَ الْهَدِيَّةَ؛ فَإِنْ أَهَدَىٰ إِلَيْكَ بِشَيْءٍ فاقْبَلْ»؛^{۳۱۴}

و به این اسناد: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به معاذ نوشت: «من از گرفتاری تو که بدهکاری آگاه شدم و اینکه ثروت از دست رفت تا اینکه مدیون شدم؛ از این رو هدیه را برایت گوارا کردم، پس اگر هدیه ای به تو داده شد، بپذیر».

و این همان حدیث سیف است که ابن حجر سندش را نقل نکرده است. در این سند «سهل بن یوسف» و «یوسف بن سهل» هر دو مجهول اند و شاید به همین جهت ابوجعفر طبری، به ضعیف بودن این حدیث فتوا داده است. منقی هندی در *کنز العمال* در همین باره و پس از نقل این روایت می نویسد:

ابن جریر وضعفه؛^{۳۱۵}

ابن جریر آن را ضعیف شمرده است.

سوم: در حدیث های بسیاری از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رسیده که هدیه به کارگزاران را تحریم فرمود و آن ها را «طوق های آهنین آتشینی» قرار داد و هم به گفتار و هم به کردار، از پذیرفتن آن ها نهی کرد. این گونه حدیث ها را بخاری در صحیحش و در باب «من لم يقبل الهدية لعلّة»، باب «كيف كانت يمين النبي»، باب «إحتيال العامل ليهدي له»، باب «هدايا العمال» باب «محاسبة الإمام عمّاله» نقل کرده است و مسلم نیز در باب «تحریم هدایا العمال» آورده است. همچنین احمد بن حنبل در *مسند*، خود به نقل چنین روایاتی مبادرت کرده است.

از حدیث هایی که عالمان اهل سنت بر آن اتفاق کرده اند، نقل احمد است که می گوید:

ثنا سفیان، عن الزهري سمع عروة يقول: أنا أبوحميد الساعدي. قال: استعمل النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رجلاً من الأزد، يقال له: ابن اللتبية، على صدقة، فجاء فقال: هذا لكم، وهذا أهدي لي.

فقام رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ على المنبر فقال: ما بال العامل نبعثه فيجيء فيقول: هذا لكم، وهذا أهدي لي؟ أفلا جلس في بيت أبيه وأمه فينظر: أيهدى إليه أم لا؟!
والذي نفس محمد بيده، لا يأتي أحد منكم منها بشيء إلا به يوم القيامة على رقبتة، إن كان بعيداً له رغاء، أو بقرة لها خوار، أو شاة تبعر.

۳۱۴. الإصابة: ۴ / ۴.

۳۱۵. كنز العمال: ۱۳ / ۵۸۶ / ح ۳۷۵۰۴.

ثم رفع يديه حتى رأينا عفرة يديه، ثم قال: اللهم هل بلغت؟ - ثلاثاً - . وزاد هشام بن عروة: قال أبو حميد: سمع أذني وأبصر عيني، وسلوا زيد بن ثابت؛^{٣١٦}

سفيان از زهري، از عروه، از ابو حميد ساعدي براي ما روايت کرده است که گفت: پيامبر صلی الله عليه وآله مردی از قبیله ی ازد به نام لتبیه را برای دریافت صدقه به کار گرفت. او که [پس از جمع آوری زکات به خدمت پيامبر] آمد، گفت: این برای شماس است و این نیز به من هدیه شد. آنگاه رسول خدا صلی الله عليه وآله از منبر بالا رفت و فرمود: «کار کارگزار به جایی رسیده است که او را برای دریافت صدقه می فرستیم، آنگاه می آید و می گوید: این برای شماس است و این نیز به من هدیه شده است! چرا در خانه پدر و مادرش نمی نشیند تا ببیند آیا به او هدیه می شود یا خیر؟! سوگند به کسی که جان محمد در دست او است، کسی چنین نمی کند جز این که آن [هدیه] را در روز قیامت بر گردنش خواهد دید؛ خواه شتر، گاو و یا گوسفندی باشد. سپس پيامبر صلی الله عليه وآله دستش را بالا برد، به طوری که سفیدی زیر بغل او را دیدم. آنگاه فرمود: «بار الاهی، آیا ابلاغ کردم؟» - سه بار فرمود - ، هشام بن عروه در ادامه می افزاید: ابو حميد گفت: گوشم شنید، چشمم دید و از زيد بن ثابت پرسید.

چهارم: در صورتی که پيامبر صلی الله عليه وآله هدیه را برای معاذ بن جبل جایز دانسته است، بهترین دلیل وی در مقابل عمر خواهد بود؛ چرا که اگر حلال و جایز کردن پيامبر صلی الله عليه وآله در این باره صحیح بود، جواز آن از سوی ابوبکر جایگاهی نخواهد داشت.

پنجم: و در آخر اینکه اگر این حدیث ساختگی پایه و اساسی داشت، معاذ در خواب نمی دید که گویی بر لبه آتش است و عمر کمربند او را از پشت گرفته و از افتادن او در آتش جلوگیری می کند!

٦. «أفرضهم زيد بن ثابت»!

زيد بن ثابت در زمره حزب بنی امیه و مرید سرسخت آنان، به ویژه عثمان بوده است. نوشته اند که ارتباطی نیز با یهودیان داشته است. کلام شارحان این حدیث، ما را به بطلان این عبارت رهنمون می سازد. در فیض القدير اینگونه آمده است:

وأعلمهم بالحلال والحرام، أي: بمعرفة ما يحل ويحرم من الأحكام معاذ بن جبل الأنصاري، يعني: أنه يصير كذلك بعد انقراض عظماء الصحابة وأكابرهم، وإلا فأبوبكر وعمر وعلى أعلم منه بالحلال والحرام، وأعلم من زيد بن ثابت بالفرائض. ذكره ابن عبد الهادي؛ قال: ولم يكن زيد في عهد المصطفى صلی الله عليه وآله مشهوراً بالفرائض أكثر من غيره، ولا أعلم أنه تكلم فيها على عهده، ولا على عهد أبي بكر رضي الله عنه؛^{٣١٧}

٣١٦. مسند أحمد: ٥ / ٤٢٣ / ح ٣.

٣١٧. فيض القدير: ١ / ٥٨٩.

عالم ترین آنان به حلال و حرام — یعنی به شناختن آن چه حلال و حرام است — معاذ بن جبل انصاری است، به این بیان که او با از میان رفتن بزرگان اصحاب، این چنین خواهد شد. ابوبکر، عمر و علی از او به حلال و حرام عالم ترند، و از زید بن ثابت نیز به واجبات عالم ترند. ابن عبدالحادی این گونه آورده است که گفت: زید در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله، بیش از دیگران به دانستن واجبات مشهور نبود، و به خاطر ندارم که در این باره، نه در دوران خویش و نه در دوران ابوبکر در باره اش سخنی گفته باشند.

همچنین در التیسیر آمده است:

أي: إنه سيصير كذلك بعد انقراض أكابر الصحب. وإلا فعلى وأبوبكر وعمر أفرض منه؛^{۳۱۸}

یعنی پس از منقرض شدن بزرگان صحابه، عالم ترین آنها خواهد شد، والا علی، ابوبکر و عمر از او عالم تر بودند.

۷. «أبو عبدة أمين هذه الأمة!»

او یکی از مهاجران است که در زمان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، به همراه عمر و ابوبکر در سقیفه حاضر شده است.

عبارت «أمین هذه الأمة» در باره ابو عبیده، در صحیح بخاری و مسلم به صورت حدیثی مستقل آمده است. اولاً رجال حدیث در هر دو کتاب، بر اساس ملاک های اهل سنت مخدوش است که به آن خواهیم پرداخت. ثانیاً ابو عبیده در موارد متعددی خیانت کرده است^{۳۱۹} و ثالثاً، به این جهت به او امین می گویند که اسرار بنی امیه و قریش در نزد او بوده است. در ذیل به بررسی هر یک از این اشکال ها خواهیم پرداخت.

بررسی سند روایت

همان گونه که اشاره شد، روایت در دو صحیح بخاری و مسلم آمده است.

در صحیح بخاری و در ابواب مختلف آن آمده است که:

۱- حدثنا عمرو بن علي، حدثنا عبدالأعلى، حدثنا خالد، عن أبي قلابه، قال: حدثني

أنس بن مالك: أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «لكل أمة أمين،...».

۲- حدثنا مسلم بن إبراهيم، حدثنا شعبة، عن أبي إسحاق، عن صلة، عن حذيفة، قال: قال

النبي صلى الله عليه وآله لأهل نجران: «لأبعثنَّ - يعني: عليكم - أميناً حقَّ أمين». فأشرف

أصحابه، فبعث أبا عبدة؛^{۳۲۰}

۳۱۸. التيسير بشرح الجامع الصغير: ۱ / ۱۳۶.

۳۱۹. همانند کتمان خبر عزل «خالد بن ولید» از فرماندهی لشکریان اسلام در جریان فتح شام که در ادامه خواهد آمد.

۳۲۰. صحیح البخاری: ۵ / ۲۱۶.

٣- حدّثني عباس بن الحسين، حدّثنا يحيى بن آدم، عن إسرائيل، عن أبي إسحاق، عن صلة بن زفر، عن حذيفة، قال: جاء العاقب والسيد - صاحبنا نجران - إلى رسول الله صلى الله عليه وآله يريدان أن يلاعنا، قال: فقال أحدهما لصاحبه: لا تفعل، فوالله لئن كان نبياً فلاعنا، لا نفلح نحن ولا عقبننا من بعدنا. قالوا: إنا نعطيك ما سألتنا، فابعث معنا رجلاً أميناً، ولا تبعثه معنا إلاّ أميناً.

فقال: لأبعثنّ معكم رجلاً أميناً حقّ أمين. فاستشرف له أصحاب رسول الله، فقال: «قم يا أبا عبيدة بن الجراح». فلما قام، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «هذا أمين هذه الأمة».

٤- حدّثني محمد بن بشر، حدّثنا محمد بن جعفر، حدّثنا شعبة، قال سمعت أبا إسحاق، عن صلة بن زفر، عن حذيفة، قال: جاء أهل نجران إلى النبي صلى الله عليه وآله فقالوا: «ابعث لنا رجلاً أميناً». فقال: لأبعثنّ إليكم رجلاً أميناً حقّ أمين. فاستشرف له الناس، فبعث أبا عبيدة.

٥- حدّثنا أبو الوليد، حدّثنا شعبة، عن خالد، عن أبي قلابة، عن أنس، عن النبي صلى الله عليه وآله، قال: «لكلّ أمة أمين، وأمين هذه الأمة أبو عبيدة بن الجراح».^{٣٢١}

٦- حدّثنا سليمان بن حرب، حدّثنا شعبة، عن أبي إسحاق، عن صلة، عن حذيفة: أنّ النبي صلى الله عليه وآله قال لأهل نجران: «لأبعثنّ إليكم رجلاً أميناً حقّ أمين». فاستشرف لها أصحاب النبي، فبعث أبا عبيدة.

٧- حدّثنا سليمان بن حرب، حدّثنا شعبة، عن خالد، عن أبي قلابة، عن أنس: قال النبي صلى الله عليه وآله: «لكلّ أمة أمين، وأمين هذه الأمة أبو عبيدة».^{٣٢٢}

مسلم نيشابوري نیز این روایت را به چند طریق روایت کرده است. وی می نویسد:

١- حدّثنا أبو بكر بن أبي شيبة، حدّثنا إسماعيل ابن عُلَيَّة، عن خالد. حدّثني زهير بن حرب، حدّثنا إسماعيل ابن عُلَيَّة، حدّثنا خالد، عن أبي قلابة، قال: قال أنس: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إنّ لكلّ أمة أميناً، وإنّ أميننا أيتها الأمة أبو عبيدة بن الجراح».

٢- حدّثني عمرو الناقد، قال: حدّثنا عفان، حدّثنا حمّاد، عن ثابت، عن أنس: إنّ أهل اليمن قدّموا على رسول الله صلى الله عليه وآله فقالوا: ابعث معنا رجلاً ...

٣- حدّثنا محمد بن المثنى وابن بشر، واللفظ لابن المثنى، قالوا: حدّثنا محمد بن جعفر، قال: سمعت أبا إسحاق يحدث عن صلة بن زفر، عن حذيفة، قال: جاء أهل نجران ...

٣٢١. همان: ٦ / ٥ - ٧ / ح ٣٧٣ - ٣٧٥.

٣٢٢. همان: ٩ / ١٥٨ / ح ٢٩ و ٣٠.

٤- حدیثنا إسحاق بن إبراهيم، قال: أخبرنا أبو داود الحفري، قال: حدیثنا سفیان، عن أبي إسحاق بهذا الإسناد.^{٣٢٣}

بررسی طرق بخاری

سند یکم

انس بن مالك

مدار این طریق بر انس بن مالك استوار است. از بزرگترین اشکال ها به وی، دشمنی او با امیرالمؤمنین علیه السلام است که در مباحث گذشته به آن پرداخته شد.

ابوقلابه عبدالله بن زید جرمی

وی نیز در زمره دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می رفته است؛ از این رو این خود بزرگترین جرم و بدترین گناهی است که به واسطه آن، هر شخصی را از عدالت و وثاقت ساقط می کند؛ بلکه موجب کفر او و جاودانه ماندن در آتش و عذاب الیم خواهد کرد. با این وجود، برخی از عالمان رجالی اهل سنت وی را توثیق کرده و وی را معتبر دانسته اند.

ابن حجر درباره وی می نویسد:

قال العجلي: بصري تابعي ثقة، وكان يحمل على عليّ، ولم يرو عنه شيئاً؛^{٣٢٤}

عجلی می گوید: وی تابعی، اهل بصره و ثقة است. وی بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام خرده می گرفت و هیچ روایتی از علی علیه السلام نقل نکرده است.

از دلایل عدم اعتبار او، می توان به مدلس بودن او اشاره کرد و شیعه و اهل سنت نیز بر بی اعتباری او مدلس اتفاق نظر دارند؛ حتی اگر او را يك بار دچار تدلیس شده باشد. ذهبی در باره مدلس بودن ابوقلابه می نویسد:

إمام شهير من علماء التابعين، ثقة في نفسه، إلا أنه يدلس عنّ لحقهم، وعمّن لم يلحقهم، وكان له صحف يحدث منها ويدلس؛^{٣٢٥}

پیشوای مشهور از علمای تابعان است. وی فی نفسه ثقة است، جز اینکه [در روایت منقول] از کسانی که آنان را درك کرده و یا نکرده است، دست برده و تغییر می داد. و نوشته هایی داشت که از آنها حدیث نقل کرده و تدلیس می کرد.

به همین روی، سبط ابن عجمی در کتاب خود، نام وی را در زمره مدلسان آورده است.^{٣٢٦}

٣٢٣. صحيح مسلم: ٧ / ١٢٩.

٣٢٤. تهذيب التهذيب: ٥ / ١٩٧.

٣٢٥. ميزان الاعتدال: ٢ / ٤٢٥ - ٤٢٦ / ش ٤٣٣٤.

علاوه بر آن – به تصریح عالمان و حافظان اهل سنت – وی در میان مردم به ابله و سفیه شناخته می شده است؛ از همین روی اهل سنت، از باطل کردن حکم قسامه ای که میان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و خلفاء چهارگانه ثابت بوده است، با استناد به سخن

ابوقلابه از سوی عمر بن عبدالعزیز شگفت زده شده اند که برای اطلاع بیشتر از این جریان، می توان به کتاب هایی همچون *عمدة القاری، إرشاد الساری* و همچنین در کتاب *تهذیب التهذیب* در شرح حال ابوقلابه مراجعه نمود.

به هر روی وی ثقه نیست و بهترین دلیل بر عدم وثاقت وی، دشمنی او با امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. وی نیز به مانند انس بن مالک با بیماری و مرض از دنیا رفته است. ذهبی در این باره می نویسد:

وأخبرني عبدالمؤمن بن خالد الحافظ، قال: وأبوقلابة ممن ابتلي في بدنه ودينه، أريد على القضاء بالبصرة، فهرب إلى الشام، فمات بعريش مصر سنة أربع، وقد ذهب يداه ورجلاه وبصره، وهو مع ذلك حامد شاکر؛^{۳۲۷}

حافظ عبدالمؤمن بن خالد به من خیر داد و گفت: ابوقلابه در زمره کسانی است که در دین و بدنش گرفتار شد. برای قضاوت در بصره خواسته شد، به شام گریخت و پس از مبتلا شدن به مرض جذام و از دست دادن دو دست و پا و چشمانش، در عریش مصر از دنیا رفت.

همچنین در کتاب *سیر أعلام النبلاء*، پس از ذکر متن *تذكرة الحفاظ*، می نویسد:

زاره عمر بن عبدالعزیز، فقال له: يا أبوقلابة، تشدد، لا يثمت بنا المنافقون؛^{۳۲۸}

عمر بن عبدالعزیز با او دیدار کرد و به او گفت: ای ابوقلابه، پایداری کن [در بیماری ات] که منافقان ما را مورد شماتت قرار ندهند.

خالد بن مهران حداء

از دیگر راویان سند نخست بخاری، خالد بن مهران است. وی نیز از سوی عالمان بزرگ رجالی اهل سنت جرح شده است. ابوحاتم درباره وی می گوید:

لا يحتج به؛^{۳۲۹}

به او احتجاج نمی شود.

۳۲۶. ر.ك: التبيين لأسماء المدلسين: ۶۵ / ش ۹۳.

۳۲۷. تذكرة الحفاظ: ۱ / ۹۴.

۳۲۸. سیر أعلام النبلاء: ۴ / ۴۶۸ / ش ۱۷۸.

۳۲۹. میزان الاعتدال: ۱ / ۶۴۲ / ش ۲۴۶۶؛ تهذیب التهذیب: ۳۰ / ۱۰۵.

در تقریب التهذیب نیز آمده است:

قد أشار حماد بن زيد إلى أن حفظه تغير لما قدم من الشام، وعاب عليه بعضهم دخوله في

عمل السلطان؛^{۳۳۰}

حماد بن زید اشاره کرده است به اینکه با آمدن وی به سوی شام، حافظ اش تغییر یافته است و برخی نیز به جهت ورود

وی به دستگاه سلطنتی، بر وی خرده گرفته اند.

عبدالأعلى بن الأعلى بصری

ذهبی درباره وی می نویسد:

قال محمد بن سعد: لم يكن بالقوي، ومات سنة تسع وثمانين ومائة. وقال أحمد: كان يرى

القدر، وقال بندار: والله ما كان يدري أي رجله أطول؛^{۳۳۱}

محمد بن سعد گفت: وی [در نقل حدیث] قوی نبود و در سال صد و هشتاد و نه مرد. احمد بن حنبل گفت: وی در

زمره قدریه بوده است. بندار نیز گفت: به خدا قسم نمی دانست کدام پایش بلندتر است.^{۳۳۲}

ذهبی همچنین نام وی را در *المغني في الضعفاء* آورده است.^{۳۳۳}

سیوطی نیز در کتاب *تدريب الراوي*، وی را در زمره «من رمي ببدعة ممن أخرج لهم البخاري

ومسلم، أو أحدهما» آورده است.^{۳۳۴}

سند دوم

بخاری این روایت را در کتاب مناقب صحیح خود آورده است.

أبو إسحاق سبيعي

نخستین روای که در این روایت قابل بررسی است، ابواسحاق سبیعی است.

ذهبی درباره وی می نویسد:

وروى جرير، عن مغيرة، قال: ما أفسد حديث أهل الكوفة غير أبي إسحاق والأعمش. وقال

الفسوي: قال ابن عيينة: ثنا أبو إسحاق في المسجد ليس معنا ثالث. قال الفسوي: قال بعض

أهل العلم: كان قد اختلط، وإنما تركوه مع ابن عيينة لاختلاطه؛^{۳۳۵}

۳۳۰. تقریب التهذیب: ۱ / ۲۶۴.

۳۳۱. میزان الاعتدال: ۲ / ۵۳۱ / ش ۴۷۲۸.

۳۳۲. مثلی است به مانند این مثل فارسی «دست چپ و راستش را نمی شناسد» که اشاره به کودنی شخص است.

۳۳۳. المغني في الضعفاء: ۱ / ۵۸۲ / ش ۳۴۴۵.

۳۳۴. ر.ك: تدريب الراوي: ۱ / ۳۲۹.

۳۳۵. میزان الاعتدال: ۳ / ۲۷۰ / ش ۶۳۹۳.

جریر به نقل از مغیره روایت می کند که گفت: حدیث مردم کوفه کسی جز ابواسحاق و اعمش را فاسد نکرد. فسوی نیز به نقل از ابن عیینه نقل می کند که گفت: ابواسحاق در مسجد برای ما حدیث نقل کرد و نفر سومی با ما نبود. فسوی گفت: یکی از اهل علم گفت: او دیوانه شده بود و وی را با ابن عیینه، بر اثر دیوانگی رها کردند.

وی همچنین مدلس بوده است.

ابن حجر در این باره می نویسد:

قال ابن حبان في كتاب الثقات: كان مدلساً؛

ابن حبان در کتاب ثقات می نویسد: وی مدلس بود.

حسین کرابیسی و ابوجعفر طبری نیز وی را در زمره مدلسان آورده اند.

ابن حجر در ادامه، به نقل انظار برخی از عالمان اهل سنت درباره این راوی پرداخته، می نویسد:

قال ابن المديني في العلل: قال شعبة: سمعت أبا إسحاق يحدث عن الحارث بن الأزعم بحديث، فقلت له: سمعت منه؟ فقال: حدثني به مجالد، عن الشعبي، عنه. قال شعبة: وكان أبو إسحاق إذا أخبرني عن رجل قلت له: هذا أكبر منك؟ فإن قال: نعم، علمت أنه لقي، وإن قال: أنا أكبر منه، تركته.

وقال أبو إسحاق الجوزجاني: كان قوم من أهل الكوفة لا تحمد مذاهبهم — يعني: التشيع — هم رؤوس محدثي الكوفة، مثل: أبي إسحاق، والأعمش، ومنصور، وزبيد، وغيرهم من أقرانه، احتملهم الناس على صدق أسنتهم في الحديث، ووقفوا عندما أرسلوا؛ لما خافوا أن لا تكون مخرجها صحيحةً.

فأما أبو إسحاق، فرؤى عن قوم لا يعرفون، ولم ينتشر عنهم عند أهل العلم إلا ما حكى أبو إسحاق عنهم، فإذا روى تلك الأشياء عنهم كان التوقف في ذلك عندي الصواب.

وقد حدثنا أبو إسحاق، ثنا جرير، عن مغيرة، قال: أفسد حديث أهل الكوفة الأعمش وأبو إسحاق. يعني: للتدليس؛^{۳۳۶}

ابن مديني در العلل به نقل از شعبه گفت: شنیدم ابواسحاق از حرث بن ارمع حدیثی نقل می کند. به او گفتم: از او شنیدی؟ گفت: مجالد از شعبی، از او برای من نقل کرد. شعبه گفت: آن گاه که ابواسحاق از مردی برای من خبر نقل می کرد، به او می گفتم: این شخص از تو بزرگ تر است؟ اگر می گفت آری، می دانستم که با او ملاقات کرده است و اگر می گفت من از او بزرگترم، او را رها می کردم!

ابواسحاق جوزجانی می گوید: گروهی از مردم کوفه بودند که مذهب آنان مورد قبول نبود — یعنی تشیع — و آنها بزرگان محدثان کوفه محسوب می شدند افرادی همچون: ابواسحاق، اعمش، منصور، زید و اشخاص دیگر. مردم آنان را بر اساس راستگو بودنشان در نقل حدیث پذیرفتند و در مقابل، آنچه را که به صورت مرسل نقل می کردند توقّف کردند؛ چرا که ترسیدند نقل صحیح نباشد. اما از این میان ابواسحاق از گروهی روایت می کند که شناخته شده نیستند و نزد اهل علم روایتی از آنان منتشر نشده است، مگر آنچه ابواسحاق از آنان حکایت کرده است. پس اگر روایات این گونه از آنان روایت شود، نزد من توقّف در آن صحیح است. ابواسحاق، از جریر، از مغیره نقل می کند که گفت:

اعمش و ابواسحاق حدیث مردم کوفه را با فریبکاری و تدلیس فاسد کردند.

سبط ابن عجمی نیز نام وی را در کتاب *التبیین لأسماء المدلسین* و در *الإغتیاط بمن رمی بالإختلاط*^{۳۳۷} آورده است.

از بزرگترین جرح های وی، نقل روایت از عمر بن سعد لعنه الله، قاتل مولای ما ابوعبدالله الحسین علیه السلام است. ذهبی در این باره می نویسد:

عمر بن سعد بن أبیوقاص: عن أبيه. وعنه: ابنه إبراهيم، وأبواسحاق. وأرسل عنه الزهري، وقتادة. قال ابن معين: كيف يكون من قتل الحسين ثقة؟! قتله المختار سنة ٦٥، أو سنة ٦٧؛ ٣٣٨

عمر بن سعد بن ابیوقاص، از پدرش و از او پسرش ابراهیم و ابواسحاق روایت کرده اند. همچنین زهری و قتاده از او مرسل روایت کرده اند.

ابن معین گفت: چگونه می شود آن کس که حسین علیه السلام را کشته است ثقة باشد؟! مختار وی را در سال ۶۵ یا ۶۷ هجری کشت.

و از آن بالاتر، وی از شمر بن ذی الجوشن نیز روایت کرده است! ذهبی در این باره می نویسد:

شمر بن ذی الجوشن أبوالسابق الضبابي: عن أبيه. وعنه أبواسحاق السبيعي. ليس بأهل للرواية؛ فإنه أحد قتلة الحسين رضي الله عنه، وقد قتله أعوان المختار. روی أبوبکر ابن عیاش، عن أبي إسحاق، قال: كان شمر يصلّي معنا ثم يقول: اللهم إنك تعلم أنني شريف، فاغفر لي!

قلت: كيف يغفر لك وقد أعنت على قتل ابن رسول الله صلى الله عليه وآله؟!

۳۳۷. ر.ك: التبیین لأسماء المدلسین: ٤٤ / ش ٥٤ ; الإغتیاط بمن رمی بالإختلاط: ٢٧٣ / ش ٨٠.

۳۳۸. الكاشف: ٢ / ٣٠٠. در همین کتاب، صفحه ٦٦ آمده است: «عن أبيه، وعنه: ابنه إبراهيم، وقتادة، والزهری، ولم يلحقاه، حظّ عليه ابن معین لقتال الحسين. وقد قتله المختار!»

قال: ويحك! فكيف نصنع؟ إن أمراءنا هؤلاء أمرونا بأمر فلم نخالفهم، ولو خالفناهم كنا شرّاً

من هذه الحمر السقاة!

قلت: إن هذا لعذر قبيح؛ فإتّما الطاعة في المعروف؛^{٣٣٩}

شمر بن ذی الجوشن ابوسابغه ضبابی، از پدرش، و از او ابواسحاق سبیعی. شایسته نقل روایت نیست. او یکی از قاتلان حسین علیه السلام می باشد و یاران مختار او را کُشتند. ابوبکر بن عیّاش از ابواسحاق روایت کرد که گفت: شمر با ما نماز می خواند و می گفت: خداوندا، تو می دانی که من شریفم، پس مرا ببخش! گفتم: چگونه تو را ببخشد، در حالی که بر کشتن فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه وآله یاری کردی؟ گفت: وای بر تو، پس چه باید کرد؟! این امراء ما را به کاری فرمان دادند و ما نیز با آنان مخالفت نکردیم و چنانچه با آنان مخالفت می کردم، از این الاغ های آب آور بدتر بودیم. گفتم: این عذر قبیحی است، اطاعت و پیروی فقط در کار نیک است.

سند سوم

بخاری این روایت را در کتاب مغازی از صحیح خود آورده است. در سند این روایت نیز ابواسحاق سبیعی وجود دارد که شرح حال وی گذشت.

إسرائيل بن یونس

از دیگر راویان این حدیث، اسرائیل بن یونس است. ابن مدینی — استاد بخاری — وی را تضعیف کرده است. یحیی بن قطان نیز از وی روایت کرده و رضایت به نقل از وی نداشته است. از احمد بن حنبل نقل شده است که درباره وی گفته است:

فيه نین عن أبي إسحاق؛

از ابواسحاق نقل شده است که وی را جدی نگیرید.

عبدالرحمان بن مهدی نیز درباره وی می نویسد:

لصّ يسرق الحديث؛^{٣٤٠}

سارقی است که حدیث را می دزدد.

عبّاس بن حسین قنطری

این راوی مجهول است. ابن حجر در باره وی می نویسد:

قال ابن أبي حاتم عن أبيه: مجهول؛^{٣٤١}

٣٣٩. میزان الاعتدال: ٢ / ٢٩ / ش ٣٧٤٢.

٣٤٠. تهذیب التهذیب: ١ / ٢٣١؛ الجرح والتعديل: ٢ / ٣٣٠ / ش ١٢٥٨؛ تهذیب الكمال: ٢ / ٥١٥ / ش ٤٠٢.

٣٤١. تهذیب التهذیب: ٥ / ١٠٢. همچنین ر.ك: الجرح والتعديل: ٦ / ٢١٥ / ش ١١٨٢.

ابن ابی حاتم از پدرش نقل می کند که گفت: [قنطری] مجهول است.

سند چهارم

محور سند روایت چهارم نیز ابواسحاق سبیعی است که در سطور گذشته عدم وثاقت وی ثابت

شد.

محمد بن جعفر غندر

راوی دیگر محمد بن جعفر غندر است. ذهبی درباره وی می نویسد:

وقیل: کان مغفلاً؛^{۳۴۲}

گفته شده است: او ساده لوح و زودباور است.

همو در تذکرة الحفاظ می نویسد:

مع إتيانه كان فيه تعقل. قال علي بن عثام: أتيت غندراً، فذكر من فضله وعلمه بحديث
شعبة، فقال لي: هات كتابك. فأبيت إلا أن يخرج كتابه، فأخرجه وقال: يزعم الناس أنني
اشتريت سمكاً، فأكلوه وأنا نائم ولطخوا به يدي، ثم قالوا: أكلت، فشم يدك. أفما كان يدني

بطني؟؛^{۳۴۳}

با وجود دقتی که داشت، نادان و جهالت در او بود. علی بن غنام گفت: نزد غندر رفتم، از فضل و دانش خود با حدیث
شعبه سخن گفت.

به من گفت: کتابت را بیاور. من کتابم را نیاوردم تا اینکه او کتابش را بیاورد. آن گاه آن را بیرون آورد و گفت: مردم
گمان می کنند من یک ماهی خریدم و آنان، در حالی که خواب بودم آن را خوردند و دستم را به آن آغشته کردند؛
آن گاه گفتند: خودت خوردی، دستت را بوکن! آیا شکم من بر خوردن آن مرا راهنمایی نمی کرد؟

و از چیزهایی که ضعیف بودنش را اقتضا دارد و او را از درجه اعتبار می اندازد، آن است
که ذهبی حکایت می کند و می گوید:

قال الدينوري في المجالسة: نا جعفر بن أبي عثمان، سمعت يحيى بن معين يقول: دخلنا
على غندر، فقال: لا أحدثكم بشيء حتى تمشوا إلى السوق، فيراكم الناس، فيكرموني.
فمشينا خلفه، فجعل الناس يقولون: من هؤلاء يا أبا عبد الله؟ فيقول: هؤلاء أصحاب الحديث،
جاؤوني من بغداد يكتبون عني

۳۴۲. میزان الاعتدال: ۳ / ۵۰۲ / ش ۷۳۲۴.

۳۴۳. تذکرة الحفاظ: ۱ / ۲۷۷؛ المجالسة وجواهر العلم: ۶ / ۲۷۸ / ح ۲۶۳۳.

دینوری در کتاب مجالسه گوید: جعفر بن ابوعثمان برای ما نقل کرد که شنیدم یحیی بن معین می گوید: بر غندر وارد شدم. گفت: برایتان حدیث نمی گویم مگر اینکه پشت سرم به بازار بروم و مردم شما را ببینند و مرا گرامی دارند! پس دنبالش به راه افتادم و مردم گفتند: ای ابوعبدالله، اینان چه کسانی هستند؟ او می گفت: اینان اصحاب حدیث هستند که از بغداد نزد من آمده اند تا از من [حدیث گرفته و] بنویسند.

ابن حجر نیز در شرح حال وی می نویسد:

قال ابن المدینی: كنت إذا ذكرت غندراً عند يحيى بن سعيد، عوّج فمه، كأنه يستضعفه؛^{۳۴۴}

ابن مدینی گفت: هر گاه در نزد یحیی بن سعید از غندر یاد می کردم، یحیی دهانش را کج می کرد، گویا وی را ضعیف می شمرد.

محمد بن بشّار بندار

برای وی قدح و جرح های بسیاری وارد شده است. وی هنگام یاد کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت را تمسخر می کرده است! زهبی در این باره می نویسد:

قال إسحاق بن إبراهيم القرّاز: كنا عند بندار، فقال في حديث عن عائشة: قال: قالت رسول

الله صلى الله عليه وآله! فقال رجل يمزح: أعيذك بالله ما أفضحك!!^{۳۴۵}

اسحاق بن ابراهیم قرّاز گفت: نزد بندار بودیم که در نقل حدیثی از عایشه، برای عایشه فعل مذکر و برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فعل مؤنث به کار برد. مردی گفت: آیا مزاح می کنی؟! تو را به خداوند پناه می دهم، چقدر بی پروایی!

از دیگر جرح هایی که به وی وارد شده است، دروغ گو بودن وی است. ابن حجر می نویسد:

قال عبدالله بن محمد بن سيّار: سمعت عمرو بن علي يحلف أن بنداراً يكذب فيما يروي عن

يحيى؛

عبدالله بن محمد بن سیار گفت: شنیدم که عمرو بن علی قسم می خورد که بندار آنچه را که از یحیی روایت می کند، دروغ می گوید.

وی از سوی عالمان رجالی اهل سنت نیز به صراحت تضعیف شده است. زهبی در این باره

می نویسد:

۳۴۴. تهذیب التهذیب: ۹ / ۸۶.

۳۴۵. میزان الاعتدال: ۳ / ۴۹۱.

قال عبدالله بن الدورقي: كُنَّا عِنْدَ ابْنِ مَعِينٍ، فَجَرَى ذَكَرَ بَنَدَارَ، فَرَأَيْتُ يَحْيَى بْنَ مَعِينٍ لَا يَعْأُ
بِهِ وَيَسْتَضَعِفُهُ؛^{٣٤٦}

عبدالله بن دورقي گفت: نزد ابن معین بودم، در این میان نام بندار به میان آمد، دیدم که یحیی بن معین به او توجه نکرده
و او را ضعیف می شمارد.

همچنین درباره وی آمده است:

وقد اتَّفَقَ البخاري ومسلم على إخراج حديث محمد بن بشار بنادر، وأكثرًا من الإحتجاج
بحديثه. وتكلم فيه غير واحد من الحفاظ، وأئمة الجرح والتعديل، ونُسب إلى الكذب، وحلف
عمرو بن علي الفلاس، شيخ البخاري، أنَّ بَنَدَارًا يَكْذِبُ فِي حَدِيثِهِ عَن يَحْيَى، وتكلم فيه
أبوموسى، وقال علي بن المديني في الحديث الذي رواه في السحور: هذا كذب. وكان يحيى
لا يَعْأُ بِهِ وَيَسْتَضَعِفُهُ، وكان القواريري لا يرضاه؛^{٣٤٧}

بخاری و مسلم بر نقل حدیث از محمد بن بشار بنادر اتفاق نظر دارند و در احتجاج به حدیث او زیاده روی کرده اند؛ در
حالی که چندین حافظ و پیشوای جرح و تعدیل درباره اش سخن گفته و دروغ گویی را به وی نسبت داده اند. عمر بن
علی فلاس — استاد بخاری — سوگند خورده است که بندار در نقل حدیثش از یحیی دروغ می گفت. همچنین ابوموسی
درباره او اشکال کرده است. علی بن مدینی درباره حدیثی که درباره خوردن سحری روایت کرده می گوید: این
[حدیث] دروغ است. یحیی نیز ارزشی برایش قائل نبود و او را ضعیف می شمرد. قواریری [روایات] او را نمی پذیرفت.

سند پنجم، ششم و هفتم

بخاری حدیث پنجم را در کتاب مغازی از صحیح خود آورده است. «ابوقلابه» و «خالد حداء»
در زمره راویان این روایت است که در مباحث پیشین ضعف این دو ثابت شد. از این رو روایت
معتبر نخواهد بود. سند هفتم نیز به جهت وجود این دو راوی معتبر نیست. حدیث ششم نیز به جهت
وجود ابواسحاق سبیعی که ضعیف است، معتبر نخواهد بود.

بررسی طرق مسلم

سند یکم

در نخستین روایتی که مسلم آورده است، دو راوی «ابوقلابه» و «خالد حداء» که در برخی
اسناد بخاری نیز وارد شده، در این روایت نیز وجود دارد. به همین روی این روایت نیز از اعتبار
برخوردار نیست.

٣٤٦. المغنی فی الضعفاء: ٢ / ٥٥٩؛ میزان الاعتدال: ٣ / ٤٩٠.

٣٤٧. الإمتاع فی أحكام السماع: مخطوط.

اسماعیل ابن علیّه

از دیگر روایان در این سند، «اسماعیل ابن علیّه» است. وی نیز توسط عالمان رجالی اهل سنت مورد جرح قرار گرفته است. ذهبی درباره وی می نویسد:

سهل بن شادویه، سمعت علی بن خشرم یقول: قلت لوكيع: رأيت ابن عليّة يشرب النبيذ حتّى يُحمل على الحمار يحتاج من يردّه إلى منزله. قال وكيع: إذا رأيت البصري يشرب فاتّهمه. [وإذا رأيت الكوفي يشرب فلا تتّهمه]. قلت: وكيف؟ قال: الكوفي يشربه تديناً والبصري يتركه تديناً. قال عفان: ثنا حماد بن سلمة: ما كنا نشبه شمائل ابن عليّة إلاّ بشمائل يونس بن

عبید حتّى دخل في ما دخل فيه. وقال مرّة: حتّى أحدث ما أحدث؛^{۳۴۸}

سهل بن شادویه به نقل از علی بن خشرم آورده است: به وکیع گفتم: دیدم ابن علیّه شراب می نوشد [و منتظر بود کسی] او را سوار الاغ کرده به متزلش برساند. وکیع گفت: اگر دیدی بصری می نوشد او را متهم بدان. گفتم: چگونه؟ گفت: کوفی آن را از روی تدين می نوشد و بصری آن را از روی تدين ترك می کند.

عفان گفت: حماد بن سلمه برای ما حدیث نقل کرد که: ما شمائل ابن علیّه را جز به شمائل یونس بن عبید تشبیه نمی کردیم، وارد کرد آنچه که وارد کرد، و بار دیگر گفت: کرد آنچه که کرد.

سند دوم

در سند دوم مسلم، «ثابت بنانی» قرار دارد که در مباحث پیشین مورد بررسی قرار گرفت و عدم اعتبار وی ثابت شد.

حماد بن سلمه

وی نیز از سوی عالمان اهل سنت مورد جرح قرار گرفته است. ابن حجر درباره وی می نویسد:

حماد بن سلمة بن دينار البصري، أبو سلمة: ثقة عابد، أثبت الناس في ثابت، وتغيّر حفظه بأخرة؛^{۳۴۹}

ابوسلمه حماد بن سلمه بن دينار بصری، ثقه و عابد است. در نقل از ثابت از تمامی مردم مورد اعتمادتر است و در آخرش عمرش حافظه اش تغییر یافت.

۳۴۸. میزان الاعتدال: ۱ / ۲۱۸ - ۲۱۹.

۳۴۹. تقریب التهذیب: ۱ / ۲۳۸.

ذهبی نیز در *الکاشف* درباره وی می نویسد:

هو ثقة صدوق یغلط، وليس في قوة مالك؛^{۳۰۰}

او ثقة و راستگو است و با این صفت که گاهی خطا نیز می کند. [در نقل حدیث] وی به قوت مالک نیست.

ابن جوزی در *موضوعات*، در باره حدیثی که «حماد بن سلمة» در آن قرار دارد می نویسد:
هذا حدیث لا یثبت؛ قال ابن عدي الحافظ: كان ابن أبي العوجاء ربيب حماد بن سلمة، وكان
یدس في كتبه هذه الأحادیث؛^{۳۰۱}

این حدیثی است که ثابت نمی شود. حافظ ابن عدی گفت: ابن ابی العوجاء ریب و ناپسری حماد بن سلمه است. وی
همواره در کتابهایش چنین احادیثی را وارد می کرد.

عمرو بن ناقد

یکی دیگر از راویان سند این روایت عمرو بن ناقد است. ابن حجر درباره وی می نویسد:

وأُتکر علی بن المدینی علیه روایتہ عن ابن عیینة، عن ابن أبي نجیح، عن مجاهد، عن
أبي معمر، عن ابن مسعود: أن ثقفياً وقرشياً وأنصارياً عند أستاذ الكعبة. الحدیث. وقال: هذا
كذب، لم یرو هذا ابن عیینة عن ابن أبي نجیح. قال الخطیب: والأصح أن حجاً سأل أحمد
عنه؟ فقال أحمد ذلك؛^{۳۰۲}

علی بن مدینی نقل روایتش را از ابن عیینه انکار کرد. از ابن ابی نجیح، از مجاهد، از ابومعمر، از ابن مسعود وارد شده
است که گفت: یک ثقفی، یک قرشی و یکی از انصار در کنار پرده های کعبه بودند — تا پایان حدیث — و گفت:
این روایت دروغ است و آن را ابن عیینه، از ابن ابی نجیح روایت نکرده است. خطیب گفت: صحیح تر این که حجاج
درباره احمد پرسید، آن گاه احمد آن را نقل کرد.

سند سوم

در طریق سوم مسلم، راویانی همچون «ابواسحاق سبیبی»، «محمد بن جعفر غندر» و
«محمد بن بشار بشار» قرار دارند که در مباحث گذشته به ضعف آنان پی بردیم.

سند چهارم

این سند نیز به جهت وجود «ابواسحاق سبیبی» معتبر نیست.
پس از بررسی تک تک اسناد روایت های صحیحین در فضیلت ابوعبیده، هیچ یک از این احادیث
معتبر نبوده و توان معارضه با حدیث «أنا مدینة العلم» را ندارند.

۳۰۰. *الکاشف*: ۱ / ۲۰۸ / ش ۱۱۲۸.

۳۰۱. *الموضوعات*: ۱ / ۱۲۲؛ *الکامل* (ابن عدی): ۲ / ۲۶۰ / ش ۴۳۱.

۳۰۲. *تهذیب التهذیب*: ۸ / ۸۶.

حدیث امانت ابو عبیده با عبارات دیگر نیز آمده است؛ اما از سوی عالمان اهل سنت تضعیف شده است و به بطلان آن اعتراف کرده اند.

ذهبی در این باره می نویسد:

الحسین بن محمد بن عبّاد: بغدادی، لا یعرف. روی البزّار عنه، عن محمد بن یزید بن سنان، ثنا کوثر بن حکیم، عن نافع، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّ أَمِينَ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَبُو عُبَيْدَةَ، وَإِنَّ حَبْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ ابْنَ عَبَّاسٍ». وَهَذَا بَاطِلٌ؛^{۳۵۳}

حسین بن محمد بن عبّاد: وی اهل بغداد بوده و ناشناخته است. بزّار از او، از محمد بن یزید بن سنان، از کوثر بن حکیم، از نافع، از ابن عمر روایت کرده است که گفت: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «امین این امت ابو عبیده است، حبر این امت ابن عباس است». و این حدیث باطل است.

ابن حجر عسقلانی نیز در این باره می نویسد:

الحسین بن محمد بن عبّاد: بغدادی، لا یعرف. روی البزّار عنه ... وَهَذَا بَاطِلٌ. وَهَذَا لَا ذَنْبَ فِيهِ لِشَيْخِ الْبَزَّارِ، وَالْحَمْلُ فِيهِ عَلَى كُوْثَرَ بْنِ حَكِيمٍ؛ فَإِنَّهُ مَتَّهَمٌ بِالْكَذْبِ؛^{۳۵۴}

حسین بن محمد بن عبّاد: وی اهل بغداد بوده و ناشناخته است. بزّار از او روایت کرده است ... این سخن باطلی است. و در نقل این روایت بر شیخ بزّار گناهی نیست؛ بلکه سنگینی بر کوثر بن حکیم است که متهم به دروغ است.

بطلان حدیث از جهت معنا

علاوه بر بطلان سند روایت امانت ابو عبیده، این روایت از جهت دلالت نیز مخدوش و باطل است که به برخی از این وجوه اشاره می کنیم:

وجه یکم: احادیث معارض با این حدیث

۱. خیانت ابو عبیده در کتمان خبر عزل خالد بن ولید

یکی از وقایع تاریخی که به خیانت ابو عبیده اشاره دارد، کتمان کردن نامه عزل خالد بن ولید از فرماندهی لشکریان مسلمان در فتح شام است که تاریخ نویسان مورد اعتماد نوشته اند که عمر به ابو عبیده درباره این عزل نامه نوشت؛ ولی او از ابلاغ آن به خالد و مسلمانان سر باز زده و آن را مخفی داشت.

پس از فتح دمشق، خالد نامه ای مفصل نوشت که در آن از پیروزی لشکر مسلمانان بر دشمنشان سخن گفته بود و نامه را به سوی مدینه فرستاد.

آنگاه که عمر نامه را گشود، دید در تیتر نامه نوشته شده است:

۳۵۳. میزان الاعتدال: ۱ / ۵۴۷ / ش ۲۰۴۵.

۳۵۴. لسان المیزان: ۲ / ۳۰۹ / ش ۱۲۶۹.

من خالد بن الوليد المخزومي إلى أبي بكر!

از خالد بن ولید مخزومی به ابوبکر!

پس از دیدن این عنوان، چهره عمر دگرگون شد و رنگش پرید. عمر دانست که مسلمانان از نامه نخستی که در آن از مرگ ابوبکر آگاهی و ابوعبیده را والی شام و فرمانده لشکر مسلمانان قرار داده، آگاه نشده اند. از این رو خشمگین شد و پس از جمع کردن مردم، منبر رفت و این مطلب را برای مسلمانان فاش کرد.

و اقدی این داستان را در *فتوح الشام* آورده است.^{۳۵۵}

طبری برای این خیانت ابوعبیده دست به توجیه زده است. وی حیاء ابوعبیده را موجب چنین رفتاری از سوی او می داند. وی می نویسد:

فاستحیی أبوعبیده أن یقرئ خالدًا الكتاب حتی فتحت دمشق؛^{۳۵۶}

ابوعبیده حیا کرد که نامه را برای خالد بخواند، تا اینکه دمشق فتح شد.

لیکن این عذر قابل قبول نیست؛ زیرا در امور دینی به ویژه در حکومت، حیا کردن معنا ندارد و بلکه مذموم است. از سویی دیگر، با رجوع به نامه ای که عمر برای ابوعبید نگاشته است، جایی برای این توجیه باقی نمی گذارد؛ زیرا در نامه عمر آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم: من عبدالله عمر بن الخطاب أمير المؤمنين وأجير المسلمين، إلى
أبي عبيدة عامر بن الجراح. سلام عليك، فإني أحمد الله الذي لا إله إلا هو، وأصلي على نبيه
محمد صلى الله عليه وآله. وبعد: فقد وليتكم أمور المسلمين، فلا تستحي، فإن الله لا يستحي من
الحق؛^{۳۵۷}

بسم الله الرحمن الرحيم: از بنده خدا امیرالمؤمنین عمر بن خطاب و اجیر مسلمانان به ابوعبیده عامر بن جراح — سلام
علیک، سپاس می گویم خداوندی را که پروردگاری جز او نیست و درود می فرستم بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وآله.
تو را عهده دار کارهای مسلمانان کردم. از این رو حیا نکن، چرا که خداوند نسبت به چیزی از حق حیا نمی نماید.

۳۵۵. ر.ک: *فتوح الشام*: ۱ / ۹۵ — ۹۸.

۳۵۶. *تاریخ الطبری*: ۲ / ۳۵۶.

۳۵۷. *فتوح الشام*: ۱ / ۹۶.

سبب این جوزی نیز برای این رفتار ابوعبیده دست به توجیه زده است. وی علاوه بر اینکه حیا را موجب این کار ابوعبیده می‌داند، ترس از اضطراب در لشکر مسلمانان را نیز از دلایل آن بر می‌شمرد. وی می‌نویسد:

فوصل الكتاب إلى أبي عبدة، فكتّم الحال حياءً من خالد، وخوفاً من اضطراب الأمور؛^{۳۵۸}

نامه [عمر] به ابوعبیده رسید، آنگاه وی به جهت حياء از خالد و خوف از اضطراب امور مسلمانان محتوای نامه را پنهان کرد.

این عذر این جوزی نیز به وجوه مختلف قابل قبول نیست که به برخی از این وجوه اشاره می‌کنیم:

اولاً اینکه اگر ترس از آشفتگی مسلمانان بوده است، این فرمان از سوی عمر صادر نمی‌شد. عمری که اهل سنت، تردیدی در آگاهی و بصیرت او در امور مسلمانان ندارند؛ بلکه از گفته‌های آنان می‌توان استفاده نمود که وی از ابوبکر نیز برتر است!

ثانیاً اگر ترس از آشفتگی عذری حقیقی برای ابوعبیده بوده است، عمر از این کار وی خشمگین نمی‌شد؛ بلکه برای این کار وی نیز باید از وی تشکر می‌کرد.

۲. سستی ابوعبیده در اجرای حدّ شرعی، خیانتی بزرگ

از موارد دیگری که با امانت داری منافات داشته و بر ساختگی بودن روایت امانت داری ابوعبیده تأکید دارد، بی‌اهمیت شمردن او در اجرای حدّ شراب خواری ابوجندل و دو دوست او است؛ چرا که بی‌اهمیت دانستن حدود الهی خیانتی بس بزرگ و گناهی عظیم است. ابن عبدالبر در شرح حال ابوجندل می‌نویسد:

نکر عبدالرزاق عن ابن جریج، قال: أُخبرت أنّ أبا عبدة بالشام وجد أبا جندل بن سهيل وضرار بن الخطاب وأبا الأزور - وهم من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله - قد شربوا الخمر. فقال أبو جندل: (لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا).^{۳۵۹} الآية كلّها. فكتب أبو عبدة إلى عمر: إنّ أبا جندل خصمني بهذه الآية. فكتب عمر: إنّ الذي زين لأبي جندل الخطيئة زين الخصومة، فاحدهم.

۳۵۸. نفحات الاثرهار: ۱۱ / ۳۲۷ - ۳۲۸، به نقل از سبط ابن جوزی.

۳۵۹. سوره مائده، آیه ۹۳.

قال أبو الأزور: أتحدوننا؟ قال أبو عبيدة: نعم. قال: فدعونا نلقى العدو غداً، فإن قتلنا فذاك، وإن رجعنا إليكم فحدونا.

فلقى أبو جندل وضرار وأبو الأزور العدو، فاستشهد أبو الأزور وحد الآخرون؛^{٣٦٠}

عبدالرزاق از ابن جریج آورده است که گفت:

اطّلاع یافتیم که ابو عبیده در شام، ابو جندل بن سهیل، ضرار بن خطاب و ابو ازور — که در زمره اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند — را یافت که شراب نوشیده اند. ابو جندل گفت: (لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا)^{٣٦١} تا پایان آیه. ابو عبیده به عمر نوشت: ابو جندل با این آیه با من مخاصمه کرد. عمر نوشت: کسی که گناه را برای ابو جندل بیاراست، مخاصمه را نیز آراسته است. آنان را حد زن.

ابو ازور گفت: آیا ما را حد می زنید؟ ابو عبیده گفت: آری. گفت: بگذارید فردا با دشمن روبه رو شویم؛ اگر کشته شدیم که هیچ و اگر نزد شما بازگشتیم ما را حد زنید. پس ابو جندل، ضرار و ابو ازور با دشمن روبه رو شدند. ابو ازور کشته شد و دو نفر دیگر حد زده شدند.

این جریان را ابن حجر عسقلانی،^{٣٦٢} ابن اثیر،^{٣٦٣} طبری در حوادث سال ١٨،^{٣٦٤} متقی هندی^{٣٦٥} و حلبی در سیره خود^{٣٦٦} نقل کرده اند.

٣. دیدگاه ابو عبیده درباره اهل حمص، منافی با امانت و دیانت

مورخان آورده اند که ابو عبیده با مردم حمص مصالحه کرد. از این رو آنان را از دیارشان بیرون نراند؛ اما پس از آن به فکر پیمان شکنی افتاد تا آنان را از وطنشان بیرون کند؛ ولی اطرافیان وی او را از این کار منع کردند. از جمله آنان شرحبیل است که به او گفت:

إنه ليس لك، ولا لنا معك، أن نخرجهم من ديارهم وقد صالحناهم عليها وعلى أموالهم إلا نخرجهم منها؛^{٣٦٧}

نه تو و نه ما حق داریم که آنان را از دیارشان بیرون کنیم، در حالی که با آنان و بر اموالشان مصالحه کردیم که آنان را از شهرشان بیرون نکنیم.

٣٦٠. الإستيعاب: ٤ / ١٦٢٢.

٣٦١. سوره مائده، آیه ٩٣.

٣٦٢. ر.ك: الإصَابِيَّة: ٧ / ٩ / ش ٩٥١٨.

٣٦٣. ر.ك: أَسَدُ الْغَابِيَةِ: ٥ / ٥٥.

٣٦٤. ر.ك: تَارِيخُ الطَّبْرِيِّ: ٢ / ٥٠٧.

٣٦٥. ر.ك: كَنْزُ الْعَمَالِ: ٥ / ٥٠٠ / ح ١٣٧٣٩.

٣٦٦. ر.ك: السِّيْرَةُ الْحَلْبِيَّةُ: ٢ / ٤٦٩.

٣٦٧. فتوح الشام: ١٣٥ — ١٣٦.

ازدی در کتاب فتوح الشام، به تفصیل به این جریان پرداخته است.^{۳۶۸}

وجه دوم:

بر فرض پذیرش این حدیث، باز مقصود عاصمی برآورده نمی شود؛ چرا که اگر منظور از اختصاص ابوعبیده به امانت این باشد که هیچ يك از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله به صفت امانت متّصف نیستند؛ این سخن به روشنی باطل است. و اگر منظور این باشد که ابوعبیده به جهت اینکه این صفت در او بیشتر از دیگر صحابه تبلور یافته است، این نیز باطل است؛ زیرا هیچ شخص خردمندی از میان مسلمانان تصدیق نمی کند که کسی از امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر اصحاب پاکی همچون سلمان، ابوذر، مقداد و عمار در امانت داری بالاتر باشد.

همچنین بعید است که کسی از اهل سنت، ابوعبیده جراح را از شیخین امانت دارتر دانسته و او را در این صفت برتر از آن دو قرار دهد.

به هر روی ابوعبیده در این صفت مزیتی بر دیگر اصحاب ندارد که او را باب پیامبر صلی الله علیه وآله و یکی از درهای شهر دانش قرار دهیم.

وجه سوم:

سخن عاصمی است که گوید: «امانت داری جز با دانش به دست نمی آید» این ادّعا صحیح نیست و اصلاً چه ملازمی میان علم و امانت است؟ به یقین امانت داری از علم جدا است و اگر پذیرفتیم که ابوعبیده امین است، دلیلی ندارد که ادای امانت وی از روی علم باشد.

وجه چهارم:

با چشم پوشی از تمام آن چه اشاره شد، اگر ابوعبیده «باب مدینه العلم» در امانت داری است، شایسته بود که در دیدی حداقلی اخبار و احکام مربوط به امانت داری از شهر دانش به وسیله ابوعبیده می رسید و یا بیشترش از طریق او می رسید؛ ولی در این باره، نه چیزی از ابوعبیده باقی مانده و نه هیچ کس از اهل سنت در این باره ادعایی کرده است؛ پس چگونه ممکن است که وی «باب مدینه العلم» در امانت داری باشد؟

و در آخر اینکه ابو عبیده جراح نباید هیچ عمل که منافی با امانت داری است انجام دهد، و باید با رجوع به سیره و شرح حال وی به این مطلب دست یافت؛ ولی — همانطور که اشاره شد — با رجوع به منابع تاریخی و سیره، خلاف این مدعا ثابت است.

۴. «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»

دهلوی پس از ایراد مناقشاتی در دلالت این حدیث، اشاره ای به قصیده بوصیری در مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می کند. وی بلافاصله پس از ذکر ابیاتی از این قصیده، به حدیث «أصحابي كالنجوم» استشهاد می کند!

قصیده بوصیری معروف به «قصیده برده»، توسط شرف الدین محمد بن سعید بوصیری سروده شده است. گفته اند که او سخت مریض و گویا فلج بوده است. وی قصیده ای خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سرود و در آن قصیده، حضرتش را مدح کرد و این قصیده را «الکواكب الدرية في مدح خير البرية» نام نهاد. او پیوسته این قصیده را می خواند و از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله طلب شفاء می کرد. شبی در خواب، آن حضرت را در خواب دید که دستی بر روی وی کشید و لباس بلند عربی (بُرده) به وی مرحمت فرمود. وقتی بوصیری از خواب بیدار شد، خود را صحیح و سالم یافت؛ از این رو نام این قصیده را «برده» گذاشت. این قصیده را می توان به جرأت یکی از بی نظیرترین قصائد سروده شده در مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دانست. برخی از ابیات این قصیده زیبا چنین است:

فاق النبيين في خلق وفي خلق *** ولم يدانوه في علم ولا كرم

وكلهم من رسول الله ملتمس *** غرقاً من البحر أو رشفاً من الدم

وواقفون لديه عند حدهم *** من نقطة العلم أو من شكلة الحكم

در باره حدیث «أصحابي كالنجوم» باید گفت که این حدیث، علاوه بر اینکه در بسیاری از کتب حدیثی اهل سنت آمده است، در کتب اصولی، کلامی و تفسیری اهل سنت نیز به مناسبت ذکر شده است. در کتب اصولی تحت عنوان «آیا قول صحابی و یا خبر واحد صحابی حجت است یا خیر؟» آمده است.

همچنین به عنوان نمونه در کتب تفسیری، زمخشری ذیل آیه (... تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ ...) ^{۳۶۹} اشکال و جوابی را مطرح می کند. وی در جواب این سؤال که «چگونه در قرآن تمامی احکام موجود است؟» می نویسد:

«قسمی از احکام در خود قرآن است، قسمی از احکام را نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باید اخذ کنیم که قرآن فرموده است: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) و قسمی از احادیث و احکام شرعی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بیان نکردند، به دستور خود پیامبر اکرم که (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) ^{۳۷۰} باید از صحابه اخذ کنیم! آن گاه استشهاد می کند به این حدیث که: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»!

جواب:

در جواب به این استدلال زمخشری باید گفت که: اولاً در بحث سندی، بیش از سی نفر از بزرگان اهل سنت این حدیث را ضعیف، کذب، موضوع، خطا و یا باطل شمرده اند. در کتاب تیسیر، از قول احمد بن حنبل اینگونه نقل شده است:

حدیث لا یصح؛ ^{۳۷۱}

این حدیث صحیح نیست.

علمایی همچون ابوالبراهیم فرنی، ^{۳۷۲} ابوبکر بزّار، ^{۳۷۳} ابن حزم اندلسی، ^{۳۷۴} ابوالحسن دارقطنی، ^{۳۷۵} بیهقی، ^{۳۷۶} ابن عبدالبر، ^{۳۷۷} حافظ ابن عساکر دمشقی، ^{۳۷۸} ابن جوزی، ^{۳۷۹} ابن تیمیه، ^{۳۸۰} ابوحیان اندلسی، ^{۳۸۱} تاج الدین ابن مکتوم، ^{۳۸۲} ذهبی، ^{۳۸۳} ابن قیم جوزیه، ^{۳۸۴} ابن حجر

۳۷۰. سوره نجم، آیه ۳ - ۴.

۳۷۱. تیسیر التحرير: ۳ / ۲۴۳.

۳۷۲. ر.ك: جامع بیان العلم وفضلہ: ۲ / ۸۹ - ۹۰، به نقل از فرنی.

۳۷۳. ر.ك: همان: ۲ / ۹۰، به نقل از بزّار.

۳۷۴. ر.ك: البحر المحيط: ۵ / ۵۱۱.

۳۷۵. ر.ك: الكاف الشاف في تخریج أحادیث الكشاف: ۲ / ۶۲۸، به نقل از دارقطنی.

۳۷۶. همان: ۲ / ۶۲۸، به نقل از بیهقی.

۳۷۷. ر.ك: جامع بیان العلم وفضلہ: ۲ / ۹۱.

۳۷۸. ر.ك: فیض القدير: ۴ / ۱۰۱ / ح ۴۶۰۳.

۳۷۹. ر.ك: العلل المتناهية: ۱ / ۲۸۳ / ش ۴۵۷.

۳۸۰. ر.ك: منهاج السنة: ۸ / ۳۶۴.

۳۸۱. ر.ك: البحر المحيط: ۵ / ۵۱۱.

۳۸۲. ر.ك: الدرر اللقيط من البحر المحيط: ۵ / ۵۲۷.

۳۸۳. ر.ك: میزان الاعتدال: ۱ / ۴۱۳ و ۲ / ۱۲۰.

۳۸۴. ر.ك: إعلام الموقعين: ۲ / ۱۷۱.

عسقلانی،^{۳۸۵} ابن همام^{۳۸۶}، ابن امیر الحاج^{۳۸۷}، حافظ سخاوی،^{۳۸۸} جلال الدین سیوطی،^{۳۸۹} مناوی،^{۳۹۰} متقی هندی،^{۳۹۱} ملا علی قاری،^{۳۹۲} حافظ شوکانی^{۳۹۳} و دیگران قائل به بی اعتباری این حدیث شده اند. بر فرض پذیرش سند این حدیث، باز هم از جهت دلالی مشکل دارد و این استشهاد و احتجاج صحیح نیست؛ زیرا اگر تمامی اصحاب مورد نظر باشند، با عقل و گواه تاریخی قابل جمع نیست — که در ادامه توضیح بیشتری خواهد آمد — و اگر نیز برخی صحابه مورد نظر باشند، در رأس آنها ابوبکر، عمر و عثمان قرار دارند که در مورد این سه شخص گذشت که نه تنها علمشان ظاهر نگشته است، بلکه جهل و اشتباهات آنان به فراوانی در کتب اهل سنت نقل شده است.

اما در این باره که مرادشان جمیع صحابه باشد، باید گفت:

ابن حجر عسقلانی در کتاب *فتح الباری*، صحابی را اینگونه تعریف کرده است:

من صحب النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ رَأَاهُ وَلَوْ سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، فَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛^{۳۹۴}

هر کس با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ همراهی کرده و یا او را دیده باشد — ولو به مقدار يك ساعت از روز — پس او در

زمره اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است.

طبق این تعریف، هر کسی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را هر چند يك لحظه دیده باشد و یا آن حضرت او را لحظه ای دیده باشد و با شهادتین و اسلام از دنیا رفته باشد، از یاران پیامبر محسوب شده و مشمول این حدیث است!

این تعریف از لحاظ مصداقی شامل تمامی اهل مکه، مدینه و همه آنهایی که برای انجام هر کاری (مثل تجارت) به مکه یا مدینه می آمدند و با پیامبر، هر چند برخوردی اتفاقی و مختصر

۳۸۵. ر.ك: الكاف الشاف في تخریج احادیث الكشاف: ۲ / ۶۲۸.

۳۸۶. ر.ك: تیسیر التحرير: ۳ / ۳۰۵.

۳۸۷. ر.ك: التقرير والتحییر: ۱۲۶.

۳۸۸. ر.ك: المقاصد الحسنة: ۱ / ۶۹.

۳۸۹. ر.ك: الجامع الصغير: ۲ / ۹۵۱ / ش ۴۶۰۳.

۳۹۰. ر.ك: فیض القدير: ۴ / ۱۰۱.

۳۹۱. ر.ك: كنز العمال: ۱ / ۱۰۴ / ح ۹۱۳.

۳۹۲. ر.ك: مرقاة المفاتیح شرح مشكاة المصابيح: ۱۷ / ۳۱۴ — ۳۱۵.

۳۹۳. ر.ك: إرشاد الفحول: ۸۳.

۳۹۴. فتح الباری: ۷ / ۳.

داشته اند، می شود. حتی این تعریف شامل کودکان پنج و شش ساله ای که در آغوش مادر یا پدر خود، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را مشاهده نموده اند نیز می شود.

برخی دیگر از اهل سنت همچون ابن عبدالبر در کتاب *الإستیعاب*، کلام را از این فراتر برده و در باره برخی از افراد می گوید:

«این شخص در زمره صحابه است؛ چرا که معاصر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده است.»^{۳۹۵}
یعنی اگر به همین اندازه که کسی در زمان پیامبر اکرم بوده و مسلمان از دنیا رفته است، حتی اگر پیامبر اکرم را اصلاً ندیده باشد، صحابی محسوب می شود!

آیا عقل انسان می تواند حکم کند تمام کسانی که هم عصر پیامبر و یا حداکثر پیامبر را مشاهده نموده اند، دارای چنین شأنی باشند؟ یعنی آیا تمام این افراد همانند نوری هستند که اقتدای به هر کدامشان انسان را به سمت و سوی هدایت رهنمون خواهد کرد؟

از جهت تاریخی نیز وقتی به منابع اهل سنت مراجعه می کنیم، در می یابیم که در میان صحابه، افرادی بوده اند که گناهان کبیره انجام داده و تاریخ گناه آنان را ثبت کرده است که به برخی از این موارد اشاره می کنیم:

صحابه و گناهان کبیره

زنا

از یکی از آن موارد گناهان زناست. در زمان خلافت عمر، سه نفر شهادت به زنا ی مغیره دادند. آنگاه که نفر چهارم برای ادای شهادت آمد، عمر که نمی خواست مغیره حد بخورد، نفر چهارم را از این کار منصرف نمود. سپس دستور داد بر آن سه نفر قبلی حد جاری کنند!

جریان خالد بن ولید با مالک بن نویره نیز در زمره ضروریات تاریخی است و کسی نمی تواند آن را منکر شود. خالد عده ای از مسلمانان از جمله مالک بن نویره که رئیس قبیله بود را کشت و همان شب با زن مالک بن نویره زنا کرد! و این خود واقعه ای است که اهل سنت را متحیر کرده است؛ از این رو نوشته اند کسانی که همراه خالد بودند، هر چه خواستند او را از این جنایت مانع شوند، اثر نکرد! و از او جدا شدند.

پس از این داستان، امیرالمؤمنین علی علیه السلام، عمر و جمعی از صحابه به ملاقات با ابوبکر رفتند که باید خالد را رجم کنی؛ اما ابوبکر از این کار سر باز زد و حد الاهی را بر خالد جاری نکرد!^{۳۹۶}

شهادت دروغ

آنگاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به عائشه فرمودند:

ولا تكوني صاحبة كلاب الحوآب.^{۳۹۷}

حضرت به برخی از همسران خود (که در واقع منظور عائشه بود) تذکر دادند که مبادا سگ های حوآب^{۳۹۸} بر شما پارس کنند. در واقع این پیشگویی آن حضرت درباره جنگ جمل بود که عائشه دست خود را به خون بسیاری آغشته نکند.

در مسیر بصره که برای جنگ جمل به راه افتاده بودند، به منطقه حوآب رسیدند. در آنجا و در کنار آبی سگهایی شروع به پارس کردند! عائشه به یاد سخن پیامبر افتاد. ایستاد و از ساریبان شترها و راهنمای راه و جاده پرسید: نام اینجا چیست؟ گفت: اینجا را حوآب گویند! آن عرب هم نمی دانست که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به عائشه چه فرموده اند. عائشه گفت که عجب! پس مخاطب پیامبر من هستم. از این رو صدا زد که مرا باز گردانید، مرا باز گردانید!

چه کار باید بکنند؟ از سویی در صدد جنگند و از سویی دیگر عائشه که پیشقراول اصحاب جمل است می گوید مرا باز گردانید! از این رو چاره ای اندیشیدند. در منابع آمده است کسانی همچون طلحه، زبیر، عبدالله بن زبیر، محمد بن طلحه و دیگران که در خدمت عائشه بودند، عده ای عرب را جمع کردند و قسم خوردند که اینجا حوآب نیست و این عرب اشتباه کرده است! شهادت اقامه کردند که اینجا حوآب نیست! به هر روی برای جنگ حرکت کردند. در منابع آمده است که:

أول شهادة زور في الإسلام;^{۳۹۹}

نخستین شهادت دروغی که در اسلام داده شد، شهادت در حوآب بود!

۳۹۶. برای اطلاع بیشتر از این داستان ر.ك: الكامل (ابن اثیر): ۲ / ۳۵۹; كنز العمال: ۵ / ۶۱۹ / ح ۱۴۰۹۱; البداية والنهاية: ۲۳ / ۷ و منابع دیگر.

۳۹۷. الفتوح: ۲ / ۴۵۵; تاريخ الطبري: ۳ / ۴۷۵.

۳۹۸. حوآب مکانی است در مسیر بصره.

۳۹۹. الفتوح: ۲ / ۴۵۸; العواصم من القواصم: ۱۴۸.

تمامی اینان در زمره صحابه بودند و شهادت زور نیز در زمره گناهان کبیره است. حال می توان آن را با عدالت صحابه جمع کرد؟!

گناهان دیگر

گناهان دیگری را نیز برخی دیگر از صحابه مرتکب شده اند که به تفصیل در بحث عدالت صحابه و در ذیل همین روایت به آن خواهیم پرداخت.

لازم به ذکر است که حدیث «أصحابي كالنجوم» در روایات شیعه نیز یافت می شود؛ ولی ذیل آن با روایات منقول از اهل سنت متفاوت است. در همین روایت است که مصداق به حق صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله معین شده است. در این روایت آمده است:

قيل: يا رسول الله، ومن أصحابك؟ قال صلى الله عليه وآله: «هم أهل بيتي»؛^{٤٠٠}

گفته شد: ای پیامبر خدا، اصحاب شما کیانند؟ فرمود: «آنان اهل بیت من هستند».

بنابر روایت فوق، مراد از اصحاب، امامان معصوم علیهم السلام می باشند که به جهت دارا بودن مقام عصمت شایسته این مقام و تجلیگاه خیرات، مبرّات و انوار رسول خدا صلی الله علیه وآله می باشند.

۵. حدیث لبّ

از دیگر احادیثی که برخی آن را معارض با حدیث شریف «مدینة العلم» می دانند، حدیث لبّ است. این حدیث را ولی الله دهلوی، از کتاب بخاری به عنوان معارض ذکر می کند. بخاری در چند باب از صحیح خود، به نقل این روایت پرداخته است که به یکی از این روایات اشاره کرده و به بررسی آن خواهیم پرداخت.

حدثنا سعيد بن عفیر، قال: حدثني الليث، قال: حدثني عقيل، عن ابن شهاب، عن حمزة بن عبدالله بن عمر: أن ابن عمر قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «بيننا أنا نائم أتيت بقدح لبن، فشربت حتى أتي لأرى الرى يخرج في أظفاري، ثم أعطيت فضلي عمر بن الخطاب».

قالوا: فما أولته يا رسول الله؟ قال: «العلم»؛^{٤٠١}

سعيد بن عفیر از حمزة بن عبدالله بن عمر برای ما روایت کرد که ابن عمر گفت: شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «درحال خواب، ظرف شیری برام آورده شد. از آن نوشیدم تا دیدم شیر تازه از ناخن هام فرو می ریزد، آن گاه اضافه اش را به عمر بن خطاب دادم!» گفتند: ای رسول خدا، آن را به چه چیز تأویل فرمودید؟ فرمود: «علم و دانش».

٤٠٠. معانی الأخبار: ١٥٧.

٤٠١. صحیح البخاری: ١ / ٥٢ / ح ٢٤، کتاب العلم.

نکته جالب این است که بخاری این حدیث را در شش جای کتابش و با شش عنوان ذکر کرده است. این روش بخاری، یکی از شیوه های جا انداختن و بزرگ نشان دادن يك حدیث است. عناوینی که این حدیث در کتاب بخاری آورده شده عبارتند از: «باب فضل العلم»، «باب مناقب عمر»، «باب لبن»، «باب اذا جَرِيَ اللبن في أطرافه أو أظافيره»، «باب إذا أعطي فضله غيره في النوم» و «باب القدح في النوم».

حدیث فوق هم به عنوان معارض با حدیث «أنا مدينة العلم» ذکر شده و هم به عنوان دلیلی بر افضیلت عمر.

حال آیا می توان گفت که این حدیث معارض با حدیث «أنا مدينة العلم» است؟ یعنی می توان گفت همانطور که باب علم پیامبر صلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، علوم پیامبر صلی الله علیه وآله در این قدح شیری که در عالم رؤیا به عمر داده اند، جمع بوده است؟ همچنین همانطور که در آن حدیث، باب علم اختصاص به امیرالمؤمنین علی علیه السلام داشت، در این حدیث نیز حضرت رسول صلی الله علیه وآله قدح را فقط به عمر دادند؛ از این رو این حدیث را می توان معارض با حدیث «أنا مدينة العلم» قرار داد؟

در جواب باید گفت که:

اولاً هر آنچه بخاری آن را نقل کرده، دلیل بر صحتش نخواهد بود؛ زیرا به اقرار عالمان اهل سنت، در این کتاب دروغ های زیادی وجود دارد که این مطلب در شرح های بخاری تصریح شده است.^{۴۰۲}

ثانیاً عمده اسانید این روایت در بخاری وجود دارد و عمده رجال این حدیث سه نفرند که عبارتند از: «عبدالله بن عمر»، «حمزة بن عبدالله» (فرزند ابن عمر) و «محمد بن شهاب زهري» که هر سه این روایت مورد قدح و جرح قرار گرفته اند.

بررسی سند روایت بخاری

عبدالله بن عمر

پیرامون عبدالله بن عمر و عدم اعتبار وی، به تفصیل در مباحث گذشته سخن گفتیم و از تکرار آن در این مجال خودداری می کنیم.^{۴۰۳}

۴۰۲. برای اطلاع برخی از این گونه اعترافات ر.ك: جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام: ۱ / ۷۸ به بعد.

۴۰۳. ر.ك: جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام: ۱ / ۲۴۶ به بعد.

حمزة بن عبدالله بن عمر

امّا در جرح حمزة بن عبدالله بن عمر همین بس که با یزید بن معاویه بیعت کرده و در مشروعیت حکومت او نقش داشته است.

بخاری در کتاب صحیح خود می نویسد:

حدثنا سليمان بن حرب، حدثنا حماد بن زيد، عن أيوب، عن نافع، قال: لما خلع أهل المدينة يزید بن معاوية، جمع ابن عمر حشمه وولده فقال: إني سمعت النبي صلى الله عليه وآله يقول: «ينصب لكل غادر لواء يوم القيامة، وإننا قد بايعنا هذا الرجل على بيع الله ورسوله، وإني لا أعلم غدرًا أعظم من أن يبايع رجل على بيع الله ورسوله، ثم ينصب له القتال، وإني لا أعلم أحدًا منكم خلعه ولا بايع في هذا الأمر إلا كانت الفیصل بيني وبينه»^{٤٠٤}

سليمان بن حرب، از حماد بن یزید، از أيوب، از نافع برای ما روایت کرد که گفت: آن گاه که مردم مدینه یزید بن معاویه را [از خلافت] خلع کردند، عبدالله بن عمر نوکران و فرزندان را جمع کرد و گفت: شنیدم پیامبر صلی الله علیه وآله می فرمود: «برای هر خائنی روز قیامت پرچمی برپا می شود و ما بر بیعت های الهی و فرستاده اش با این مرد بیعت کردم و من خیانتی بزرگتر از این نمی دانم که با مردی بر بیعت و فرستاده اش بیعت شود، آن گاه جنگ در برابرش برپا شود؛ از این رو هیچ يك از شما او را خلع نکرده و بیعت او را نشکسته اید، مگر این که شمشیر بر آن میان من و او خواهد بود.

محمد بن شهاب زهري

محمد بن شهاب زهري از راویان این روایات است. اهل سنت نقدها و قدح های جدی به وی وارد کرده اند که در ذیل به برخی از این جرح ها اشاره می کنیم:

۱ – وی در زمره منحرفان از امیرالمؤمنین علیه السلام قرار دارد. ابن ابی الحدید در این باره

می نویسد:

وكان الزهري من المنحرفين عنه. وروى جرير بن عبد الحميد، عن محمد بن شيبه، قال: شهدت مسجد المدينة، فإذا الزهري وعروة بن الزبير جالسان يذكران علياً، فنالا منه، فبلغ ذلك علي بن الحسين – عليهما السلام – فجاء حتى وقف عليهما، فقال: أما أنت يا عروة، فإنّ أبي حاكم أباك إلى الله، فحكم لأبي علي أبيك. وأما أنت يا زهري، فلو كنت بمكة لأريتك كير أبيك^{٤٠٥}

٤٠٤. صحیح البخاری: ٩ / ١٠٣ / ح ٥٥.

٤٠٥. شرح نهج البلاغة: ٤ / ١٠٢.

زهري در زمرة منحرفان از اميرالمؤمنين عليّ بن ابي طالب عليه السلام بود. جرير بن عبدالحميد، از محمدبن شيبه روايت کرد و گفت: در مسجد مدينه حاضر شدم در حالي که زهري و عروة بن زبير نشسته بودند و از علي ياد می کردند. آن گاه او را دشنام دادند! خير به عليّ بن الحسين عليه السلام رسيد. ايشان آمد تا اينکه بالای سرشان ايستاد و فرمود: «اما تو ای عروة! پدرم، پدريت را نزد خداوند به داوری برد، آن گاه خداوند به نفع پدرم و بر ضدّ پدريت حکم کرد و اما تو ای زهري، اگر در مکه بودم، به تو نشان می دادم پدريت چه کاره بود!».

وی با اميرالمؤمنين عليه السلام دشمني داشته است؛ از اين رو چگونه می توان حديثی را که کسی جز او نقل نکرده، برای حديث «أنا مدينة العلم وعلي بابها» معارض قرار داد؟^{۴۰۶}

از جمله انحرافات وی اين است که او تنها کسی است که زید بن حارث را نخستين کسی دانسته که اسلام آورده است! ابن عبدالبر در همين باره به نقل از زهري می نويسد:

ما علمنا أحداً أسلم قبل زيد بن حارثة! قال عبدالرزاق: وما أعلم أحداً ذكره غير الزهري؛^{۴۰۷}

کسی را نمی دانيم که قبل از زید بن حارثه اسلام آورده باشد! عبدالرزاق گفت: نمی دانم کسی غير از زهري اين سخن را گفته باشد.

۲ — وی در زمرة راويان روايت از عمر بن سعد است. ذهبي در اين باره می نويسد:

قال ابن معين: كيف يكون من قتل الحسين ثقة؟!^{۴۰۸}

زهري و قتاده ابن معين گفت: چگونه کسی که حسين عليه السلام را کشته است ثقه باشد؟!

۳ — وی همچنين از هم مجالسان بنی اميّه محسوب می شده و به آنان خدمت می کرده است. ذهبي در اين باره می نويسد:

قال سعيد بن عبدالعزيز: أدي هشام عن الزهري سبعة آلاف دينار ديناً، وكان يؤدب ولده ويجالسه. قلت: وفد في حدود سنة ٨٠ على الخليفة عبدالمك، فأعجب بعلمه ووصله وقضى دينه؛^{۴۰۹}

سعيد بن عبدالعزيز گفت: هشام از سوی زهري هفت هزار دينار بدهی او را پرداخت، و او فرزندش را تربيت و با او هم نشين می کرد. گفتم: وی حدود سال ٨٠ بر خليفه عبدالمك وارد شد، آن گاه از علم او به شگفت آمد و به او بخشش ها کرد و بدهی اش را پرداخت.

ابن حجر نیز در شرح حال اعمش می نويسد:

۴۰۶. برای اطلاعات بیشتر درباره مطاعن زهري، به کتاب «شيبه المطاعن» مراجعه شود.

۴۰۷. الإستيعاب: ۲ / ۵۴۶.

۴۰۸. الكاشف: ۲ / ۳۰۱. همچنین ر.ك: تهذيب التهذيب: ۷ / ۴۵۱؛ خلاصة تهذيب الكمال: ۲ / ۲۷۰.

۴۰۹. تذكرة الحفاظ: ۱ / ۱۰۹.

حكى الحاكم عن ابن معين أنه قال: أجود الأسانيد: الأعمش عن إبراهيم عن علقمة عن عبدالله. فقال له إنسان: الأعمش مثل الزهري. فقال: برئت من الأعمش أن يكون مثل الزهري! الزهري يرى العرض والإجازة، ويعمل لبني أمية. والأعمش فقير صبور مجانب للسلطان، ورع عالم بالقرآن؛^{٤١٠}

حاکم نیشابوری از ابن معین روایت کرد که گفت: بهترین اسنادها اعمش، از ابراهیم، از علقمه، از عبدالله است. شخصی به او گفت: اعمش مانند زهری است. گفت: از اعمش اراده کرده ای مانند زهری باشد! زهری نظرش «عرض» و «اجازه» بود. وی برای بنی امیه کار می کند [و عامل آنان است]. ولی اعمش فقیر و صبور بود و از حاکم دوری می کرد، پرهیزکار و عالم به قرآن بود.

عبدالحق دهلوی نیز در زمره کسانی است که در این باره اظهار نظر کرده است. وی می نویسد:

ويقال: إنه قد ابتلي بصحبة الأمراء بقلة الديانة، لضرورات عرضت له، وكان أقرانه من العلماء والزهاد يأخذون عليه وينكرون ذلك منه، وكان يقول: أنا شريك في خيرهم دون شرهم. فيقولون: ألا ترى ما هم فيه وتسكت؛^{٤١١}

گفته شده است که زهری به جهت کمی دیانتش، دچار همنشینی با امرا و حکام شده است، و هم عصران وی که در زمره علما و زاهدان قرار دارند بر او خرده گرفته اند و این همنشینی وی را زشت شمرده اند. وی [در توجیح این رفتارش] همواره می گفت: من در خیر آنان شریکم نه در شرشان! به او می گفتند که مگر رفتار حکام را نمی بینی در حالی که در قبال آن سکوت می کنی! [کنایه از اینکه سکوت تو خود تأییدی است بر رفتار ناصواب آنان و همین مشارکت در جرم و جنایت آنان است].

محمد بن شهاب زهری اساساً آخوند دربار بنی امیه بوده و در این دربار، بسیار مؤثر بوده است تا جایی که در شرح حال وی نوشته اند:

كان يعمل لبني أمية؛^{٤١٢}

وی از عمال بنی امیه است [کنایه از این که به طور کامل در خدمت بنی امیه بوده است].

زهري به جهت مقام علمی نزد عوام مردم، توانسته مردم را فریب داده و ظلم های بنی امیه را توجیه نماید و با این روش، به حکومت ظالمانه بنی امیه خدمت کرده است. او شخصی دروغگو بوده که احادیث زیادی از قول اهل بیت علیهم السلام جعل کرده است که از جمله می توان به این

٤١٠. تهذيب التهذيب: ٤ / ١٩٧.

٤١١. رجال المشكاة، ترجمه زهری.

٤١٢. معرفة علوم الحديث: ٥٤؛ تاريخ مدينة دمشق: ٢٠ / ٥٩.

روایت اشاره کرد که او از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که حضرت خطاب به عبدالله بن عباس فرمود: «تو گمراه هستی و اشتباه می کنی که متعه حلال است؛ بلکه متعه حرام است! چرا بر حلیت متعه اصرار می‌ورزی؟!»^{۴۱۳}

این روایت جعلی زهری در صورتی است که اهل بیت علیهم السلام بر حلیت متعه اصرار داشته اند.

از این احادیث جعلی از او بسیار یافت می شود. به همین جهت است که مورد تمجید و تجلیل ابن تیمیه قرار گرفته است، به گونه ای که وی را از امام باقر علیه الصلاة والسلام اعلم دانسته است!^{۴۱۴} امام سجاد علیه السلام در ضمن نامه ای، به موعظه او پرداخته و او را نصیحت نموده است. این نامه که آکنده از مذمت و طعن محمد بن شهاب و زهری است، علاوه بر منابع شیعه،^{۴۱۵} در منابع اهل سنت نیز موجود است. غزالی در کتاب اخلاقی خود با عنوان *إحياء علوم الدين*، متن این نامه را آورده، ولی نام نگارنده نامه را اینگونه مخفی نموده است:

كتب اليه أخ في الدين!^{۴۱۶}

به هر روی این روایت ها به جهت وجود این سه نفر صحیح نمی باشند. ثالثاً این حدیث از جهت معنا و دلالت نیز صحیح نیست؛ زیرا عمر نه تنها در مسائل دقیق علمی آگاهی نداشته، بلکه در برخی موارد، در مسائل ابتدایی نیز بی بهره بوده است. وقتی مسائل جزئی از او پرسیده می شد، به این طرف و آن طرف نگاه می کرده است. عمر در جایی گفته است:

وإني لا أدع بعدي شيئاً أهم إليّ من الكلاله، وما أغلظ لي رسول الله صلى الله عليه وآله في شيء منذ صاحبه ما أغلظ لي في الكلاله، وما راجعته في شيء ما راجعته في الكلاله، حتى طعن بإصبعه في صدري؛^{۴۱۷}

من پس از خود چیزی مهم تر از کلاله برای خودم باقی نمی گذارم. از زمان که با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مصاحبت کردم، پیامبر نسبت به چیزی به تندی با من سخن نگفت، آن گونه که پیرامون کلاله به تندی سخن گفت! و درباره چیزی به ایشان مراجعه نکردم، آن گونه که درباره کلاله مراجعه کردم، تا این که با انگشتش محکم به سینه ام زد.

همچنین وی در جایی دیگر، در باره کلاله گفته است:

۴۱۳. رك: صحيح مسلم: ۴ / ۱۳۴؛ فتح الباري: ۹ / ۱۴۴؛ المعجم الأوسط: ۲ / ۳۶۴ و منابع دیگر.

۴۱۴. رك: منهاج السنة: ۲ / ۲۸۲.

۴۱۵. رك: تحف العقول: ۲۷۵ - ۲۷۷؛ بحار الأنوار: ۷۵ / ۱۳۲ - ۱۳۴ / ح ۲.

۴۱۶. إحياء علوم الدين: ۲ / ۲۲۵، كتاب الحلال والحرام.

۴۱۷. مسند أحمد: ۱ / ۲۷.

ما أراني أعلمها أبداً، وقد قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا قَالَ؛^{٤١٨}

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ امیدى نداشت که من کلاله را بفهمم و پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود آن چه که فرمود.

٦. حدیث قمیص

این حدیث معارض را ولی الله دهلوی از کتاب بخاری و به نقل از زهری اینگونه روایت کرده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ بْنِ سَهْلٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاسِعِيدَ الْخَدْرِي يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ يَعْضُونَ عَلِيَّ وَعَلَيْهِمْ قَمِيصٌ، مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثَّدْيَ وَمِنْهَا مَا دُونَ ذَلِكَ، وَعَرَضَ عَلِيٌّ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجْرَهُ».

قالوا: فما أوكت ذلك يا رسول الله؟ قال: «الدين»؛^{٤١٩}

محمد بن عبدالله به سند خود از ابو امامه بن سهل نقل می کند که شنید ابوسعید خدری می گفت: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، مردم را دیدم که بر من عرضه می شوند و در تن آنان پیراهن هایی است. برخی به سینه و برخی به پایین تر از آن می رسند و عمر بن خطاب بر من عرضه شد و در تن او پیراهنی بود که بر زمین می کشید». گفتند: ای رسول خدا، تأویل آن چیست؟ فرمود: «دین»!

در حدیث قبلی عبارت «العلم» آمده بود؛ ولی در این حدیث کلمه «الدين» آمده است.

جواب:

اولاً سند این حدیث همانند حدیث گذشته مخدوش است و مهم ترین رجال آن زهری است که در حدیث «ابن»، شرح حال او گذشت.

ثانیاً دلالت این حدیث از دو جهت دچار اشکال است:

٤١٨. در کنز العمال، جلد ١١، صفحه ٧٨، حدیث ٣٠٦٨٨ آمده است: «عن سعيد بن المسيب: أن عمر سأل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كيف يورث الكلاله؟ قال: «أوَ ليس قد بين الله ذلك؟» ثم قرأ: (وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورِثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً) ... إلى آخر الآية. وكان عمر لم يفهم. فأنزل الله: (يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللهُ يُفْتِكُمْ فِي الْكَلَالَةِ) ... إلى آخر الآية. فكان عمر لم يفهم. فقال لحفصة: إذا رأيت من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طيب نفس أسأله عنها! [فأرت منه طيب نفس، فسألته عنها؟] فقال: أبوك ذكر لك هذا؟ ما أرى أباك يعلمها أبداً! فكان يقول: ما أراني أعلمها أبداً وقد قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا قَالَ. ابن راهويه وابن مردويه. وهو صحيح». همچنین ركب: أحكام القرآن (جصاص): ٢ / ١١٠؛ تفسير ابن كثير: ١ / ٦٠٦ - ٦٠٨؛ سبل الهدى والرشاد: ٩ / ٢٨٧.

٤١٩. صحيح البخاري: ١ / ٢١ / ح ٢٢، كتاب الإيمان.

جهت نخست: بلند بودن لباس در مورد زنها صحیح است، اما در باره مردها آن هم به شکلی که روی زمین کشیده شود حُسن و فضیلتی نیست؛ به همین روی ابن حجر عسقلانی در کتاب *فتح الباری* که به نظر عالمان اهل سنت بهترین شرح صحیح بخاری است، مطلب را اینگونه توجیه می کند:

وهذا من أمثلة ما يحمد في المنام ويذم في اليقظة شرعاً، أعني: جرّ القميص؛ لما ثبت من الوعيد على تطويله؛^{٤٢٠}

این خواب در زمره مثال هایی است که شرعاً در خواب ستوده، ولی در بیداری مذمت می شود؛ یعنی منظور بر زمین کشیدن پیراهن است. از این جهت عذاب بر بلند بودن پیراهن ثابت شده است.

جهت دوم: اگر بنا باشد که این امتیاز را عمر بر سایر اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله داشته باشد، پس عمر از همگان حتی بر ابوبکر در دین و دیانت برتر می شود و حال این که اجماع آنان بر افضلیت ابوبکر بر عمر شکل گرفته است. ابن حجر این اشکال را مطرح کرده و با کلمه «لعل» به توجیه آن پرداخته است. وی می نویسد:

وقد استشكل هذا الحديث بأنه يلزم منه أن عمر أفضل من أبي بكر الصديق. وتخصيص أبي بكر من عموم قوله: عرض عليّ الناس؛ فلعلّ الذين عرضوا إذ ذاك لم يكن فيهم أبو بكر. وإنّ كون عمر عليه قميص يجرّه لا يستلزم أن لا يكون على أبي بكر قميص أطول منه وأسيغ، فلعله كان كذلك، إلاّ أنّ المراد كان حينئذ بيان فضيلة عمر، فاقصر عليها. والله أعلم؛^{٤٢١}

به این حدیث اشکال کرده اند که این حدیث موجب برتری عمر از ابوبکر صدیق می شود. پاسخ آن چنین است: ابوبکر از عمومی که در عبارت «مردم بر من عرضه شدند» است تخصیص می خورد. پس شاید ابوبکر در میان کسانی که آن گاه بر پیامبر عرضه شدند نبوده و این که در تن عمر پیراهنی بود که بر زمین می کشید، لازمه اش این نیست که بر ابوبکر پیراهنی بلندتر و بهتر نباشد! شاید که چنین بوده است؛ بلکه چون در گاه بیان فضیلت عمر بوده، پس به آن بسنده کرده است. والله اعلم.

٧. «خذوا شطر دينكم عن الحميراء»

معارض دیگری که توسط ولی الله دهلوی برای حدیث «أنا مدينة العلم» ذکر شده است، حدیثی در فضیلت عایشه است. به نظر دهلوی، همانطور که در حدیث «أنا مدينة العلم»، پیامبر

٤٢٠. فتح الباری: ١٢ / ٤٩٠. همچنین ر.ك: إرشاد الساری: ١٠ / ١٤١.

٤٢١. فتح الباری: ٧ / ٦٣.

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَرْدَمِ دَسْتُورِ دَادِهْ اَنْدْ كِهْ بِهْ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ رَجُوعِ كَنْدَنْدْ، دَرِ اَيْنِ حَدِيثِ هَمْ بِهْ عَائِشَهْ مَرْجِعِيَّتِ دَادِهْ وَ دَسْتُورِ رَجُوعِ بِهْ اَوْ رَا صَادِرِ كَرْدِهْ اَنْدْ. پَسْ حَدِيثِ «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ» اَزِ دِلَالَتِ بَرِ اَعْلَمِيَّتِ وَ اِنْحِصَارِ بَابِيَّتِ بِهْ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ خَارِجِ مِي شُودْ. دَرِ ذِيلِ بِهْ اَيْنِ رِوَايَتِ هَائِي كِهْ دَهْلُوي بِهْ اَنْ اِسْتِنَادِ كَرْدِهْ اِسْتِ مِي پَرْدَازِيْمْ. دَرِ حَدِيثِي اَمْدِهْ اِسْتِ كِهْ پِيَامْبِرِ خُدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرْمُودْ:

خُذُوا شَطْرَ دِينِكُمْ عَنِ الْحَمِيرَاءِ؛^{٤٢٢}

نصف دینتان را از حمیرا بگیرد.

شَطْرُ بِهْ مَعْنَايِ نِصْفِ اِسْتْ. دَرِ اِسَانِيدِ دِيْگَرْ، بِهْ جَايِ کَلْمَهْ شَطْرُ، ثَلْثُ وَ يَا رِبْعِ اَمْدِهْ اِسْتْ:

خُذُوا رِبْعَ الْعِلْمِ عَنِ هَذِهِ الْحَمِيرَاءِ؛^{٤٢٣}

یک چهارم دینتان را از این حمیرا بگیرد.

وَ يَا اَمْدِهْ اِسْتْ:

خُذُوا ثَلْثَ دِينِكُمْ مِنْ بَيْتِ الْحَمِيرَاءِ؛^{٤٢٤}

یک سوم دینتان را از خانه حمیرا بگیرد.

دَرِ جِوَابِ اَيْنِ حَدِيثِ نِيْزِ بَايْدِ كَگْفتْ كِهْ اَوَّلًا گَرُوهْ بَسِيَاْرِي اَزِ عِلْمَايِ اَهْلِ سَنَتِ هَمْچُونِ حَافِظِ مَزِّي، ذَهَبِي، اِبْنِ قِيْمِّ، اِبْنِ كَثِيْر، سَخَاوِي، جَلَالِ الدِّيْنِ سِيُوْطِي، مَلَّا عَلِي قَاْرِي، اِبْنِ حَجْرِ عَسْقَلَانِي، مَتِّي هِنْدِي، زَرْقَانِي مَالِكِي وَ حَافِظِ شُوْكَانِي، بِهْ دَرْوْغِ وَ جَعْلِي بُوْدَنْ اَيْنِ حَدِيثِ تَصْرِيْحِ كَرْدِهْ اَنْدْ.^{٤٢٥}

ثَانِيًا اَيْنِ حَدِيثِ — بَرِ فَرْضِ چِشْمِ پُوْشِي اَزِ سَنَدِ اَنْ — بَرِ رَجُوعِ بِهْ يَكِ چِهَارْمِ، يَا يَكِ سُوْمِ وَ يَا نِصْفِ دِيْنِ عَائِشَهْ دِلَالَتِ دَارْدْ؛ دَرِ حَالِي كِهْ حَدِيثِ «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ» عِلَاوَهْ بَرِ اِطْلَاقِ اَزِ حَيْثِ عِلْمِ، بَرِ اِنْحِصَارِ رَجُوعِ بِهْ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ نِيْزِ دِلَالَتِ دَارْدْ وَ اَعْلَمِيَّتِ اَيْشَانِ بَرِ تَمَامِي صَحَابَهْ رَا بِهْ اَثْبَاتِ مِي رَسَانْدْ.

٨. حَدِيثِ خُوْخِهْ اَبُوْبَكْرٍ

٤٢٢. المنار المنيف في الصحيح والضعيف: ٥٩ - ٦٠؛ القاري في الموضوعات الكبرى: ١٩٠ - ١٩١.

٤٢٣. نفحات الأثرهار: ١٢ / ٢٢٩، به نقل از قرّة العينين: ٢٢٤.

٤٢٤. تحفة الأحوذى: ١٠ / ٢٥٩؛ تذكرة الموضوعات (فتنى): ١٠٠؛ الموضوعات الكبرى (ملاً على قارى): ١٩٩ و منابع ديگر.

٤٢٥. رك: التقرير والتحبير: ٣ / ١٣٢؛ المقاصد الحسنة: ٣٢١؛ الدرر المنتشرة في الأحاديث المشتهرة: ١١٣؛ تذكرة الموضوعات:

١٠٠؛ الموضوعات الكبرى: ١٩٩؛ شرح المواهب اللدنية: ٣ / ٢٣٣؛ فتح الباري: ٣ / ٩٦؛ كشف الخفاء: ١٠ / ٣٧٥ و منابع

ديگر.

یکی از احادیث دیگری که اهل سنت، از منظر معارض با حدیث شریف «أنا مدينة العلم» به آن نگریسته اند، حدیث «خوخه ابوبکر» است.

این حدیث — که به تفصیل در بحث ادله خلافت ابوبکر به آن خواهیم پرداخت و بطلان آن را به اثبات خواهیم رساند — در برخی منابع اهل سنت روایت شده است که در این میان، برخی از عالمان اهل سنت با توجه به این حدیث، دلالت حدیث «أنا مدينة العلم» را مقید کرده و فضیلت اختصاصی این روایت برای امیرالمؤمنین علیه السلام را بر نتافته اند. از جمله کسانی که به این بحث پرداخته، قمرالدین اورنگ آبادی است. وی در کتاب *نور الکریمتین* می نویسد:

وحدیث «أنا مدينة العلم وعلی بابها»، و«سَدُوا كُلَّ خُوخَةٍ إِلَّا خُوخَةَ أَبِي بَكْرٍ»، و«سَدُوا كُلَّ خُوخَةٍ إِلَّا بِابِ عَلِيٍّ»، اشارت بکلیه این بیت و بابواب این بیت است؛ لکن اضافت باب بسوی علی کرم الله وجهه بیانیه تواند بود که علی خود بابست چنانچه عمر رضی الله عنه خود باب بود در حدیث حذیفه رضی الله عنه و در حدیث «أنا مدينة العلم» اشارتست بآنکه متاع بیت النبوة آنچه بود همین علم بود و اجناس و نقود همه آنجا معدوم و مفقود و همین عدم و فقدان نقود و اجناس حقیقت بی حقیقت فقر و افلاسست لهذا فرمود: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يورثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا، إِنَّمَا وُورثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَاقِرٍ»؛^{۴۲۶}

این سخن اورنگ آبادی سخن باطلی است که با چند وجه می توان به بطلان سخن وی پی برد: نخست: اینکه اگر آن طور که او مدعی است، حدیث «مدينة العلم» اشاره به کلیت آن خانه دارد، لازم می آید که پیامبر صلی الله علیه وآله خانه ای کلی برای نبوت بوده و از اهل بیت نبوت نباشد؛ لیکن به این لازمه، هیچ يك از مسلمانان ملتزم نمی شوند؛ چرا که حضور ایشان صلی الله علیه وآله در میان اهل بیت از امور قطعی و ضروری است و اگر نبوت در خانه ای شکل گیرد، بی تردید وجود او و خانواده اش در آن خانه ثابت است.

دوم: این حدیث اشاره به درهای خانه دارد و دانسته شد که این حدیث اشاره به حقیقتی نیست، بلکه تصریحی صریح است بر این که تنها امیرالمؤمنین علیه السلام «باب مدينة العلم» است و این شهر دارای درهای متعددی نیست، مگر ائمه اطهار علیهم السلام که در عین تعدد و کثرت، یگانگی در آنان متحقق است.

سوم: حدیث خوخه در زمره احادیث ساختگی است که جعل کننده، آن را برای مقابله با حدیث بستن درها مگر درب امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده، ساخته است که در این مجال، ابتدا این

روایت جعلی را از صحیح بخاری نقل کرده و آن گاه به بررسی سندی آن خواهیم پرداخت. بخاری می نویسد:

حدَّثنا عبدالله بن محمد الجعفی، قال: حدَّثنا وهب بن جریر [بن حازم]، قال: حدَّثنا أبي، قال: سمعت يعلى بن حكيم، عن عكرمة، عن ابن عباس، قال: خرج رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، عَاصِباً رَأْسَهُ بِخِرْقَةٍ، فَقَعَدَ عَلَى الْمَنْبَرِ، فَحَمَدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَنَ عَلَيَّ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِي بَكْرٍ بِنِ ابْنِ أَبِي قَحَافَةَ، وَلَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا، وَلَكِنْ خَلَّةَ الْإِسْلَامِ أَفْضَلَ، سَدَّوْا عَنِّي كُلَّ خَوْخَةٍ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرِ خَوْخَةِ أَبِي بَكْرٍ»؛^{٤٢٧}

عبدالله بن محمد جعفی به سند خود از ابن عباس نقل می کند که گفت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مرضی که بر اثر آن درگذشت بیرون آمد، در حالی که سرش را با پارچه ای بسته بود. آن گاه بر منبر نشست و حمد و ثنای الهی را گفت و فرمود: «کسی از مردم نیست که بیشتر از ابوبکر بن ابی قحافه با جان و مالش بر من منت نهاده باشد، و اگر از مردم دوستی می گزیدم، ابوبکر را به دوستی می گرفتم؛ ولی دوستی اسلام افضل است. هر دریچه ای از این مسجد را ببندید جز دریچه ابوبکر».

بخاری در حدیثی دیگر آورده است:

حدَّثنا إسماعيل بن عبدالله، قال: حدَّثني مالك، عن أبي النضر مولى عمر بن عبدالله، عن عبيد، يعني: ابن حنين، عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه: أن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَلَسَ عَلَى الْمَنْبَرِ فَقَالَ: «إِنَّ عَبْدًا خَيْرَهُ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا مَا شَاءَ، وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَهُ».

فبكى أبو بكر وقال: فدينك بآبائنا وأمهاتنا. فعجبنا له، وقال الناس: انظروا إلى هذا الشيخ، يخبر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عن عبد خير له الله بين أن يؤتية من زهرة الدنيا وبين ما عنده، وهو يقول: فدينك بآبائنا وأمهاتنا. فكان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هو المخير وكان أبو بكر هو أعلمنا به. وقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّ مِنْ أَمَنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صَحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبَا بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا مِنْ أُمَّتِي لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، إِلَّا خَلَّةَ الْإِسْلَامِ، لَا يَبْقَيْنَ فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلَّا خَوْخَةُ أَبِي بَكْرٍ»؛^{٤٢٨}

اسماعیل بن عبدالله به سند خود از ابوسعید خدری نقل کرده است که گفت: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بر منبر نشست و فرمود: «خداوند بنده ای را محبیب کرد بین این که هر چه از زیبایی های دنیا می خواهد به او بدهد یا اینکه آن چه را نزد

٤٢٧. صحیح البخاری: ١ / ٢٠١ / ح ١٢٦، باب الخوخة والمر في المسجد.

٤٢٨. همان: ٥ / ١٥٣ / ح ٣٨٦، باب هجرة النبي وأصحابه إلى المدينة.

خودش است برگزیند، پس آن چه نزد او است را برگزید.» ابوبکر گریست و گفت: پدر و مادرايمان فدای تو باد! از او تعجب کردم و مردم گفتند: به این پیرمرد بنگرید! پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از بنده ای خبر می دهد که خداوند او را محبّر کرده است میان این که از زیبایی های دنیا به او بدهد، یا از آن چه نزد اوست، در حالی که او می گوید: پدران و مادرايمان به فدای تو باد. پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «کسی که در هم نشینی و مالش بر من ممت نهاد ابوبکر است، و اگر دوستی از امتم برمی گزیدم، ابوبکر را برمی گزیدم، به دوستی اسلام. دریچه ای از مسجد جز دریچه ابوبکر باقی گذاشته نشود».

سند حدیث

جریر بن حازم

جریر بن حازم در زمره راویان این حدیث در طریق نخست است. وی از سوی بخاری و دیگر بزرگان اهل سنت جرح شده است. ذهبی در این باره می نویسد:

جریر بن حازم: ثقة إمام، تغیر قبل موته، فحجبه ابنه وهب، فما حدّث حتّى مات. قال

ابن معین: هو في قتادة ضعيف. وقال البخاري: ربّما يهّم^{٤٢٩}؛

جریر بن حازم ثقة و پیشواست. پیش از مرگش تغییر کرد؛ از این رو پسرش وهب او را مخفی کرد، [و برای کسی] حدیث نگفت تا این که درگذشت. ابن معین گفت: او در نقل از قتاده ضعیف تر است. و بخاری نیز گفته است: چه بسا که اشتباه می کند.

ذهبی همچنین می نویسد:

وقال يحيى القطان: كان جرير يقول في حديث الضبع: عن جابر، عن عمر. ثم جعله بعد: عن

جابر، عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ... أن رسول الله سئل عن الضبع؟ فقال: هي من الصيد.

وجعل فيها إذا أصابها المحرم كبشاً. تابعه: ابن جريج عن عبدالله.

وفي الجملة: لجرير عن قتادة أحاديث منكرة. قال عبدالله بن أحمد: سألت يحيى عن

جرير بن حازم؟ فقال: ليس به بأس. فقلت: إنه يحدث عن قتادة عن أنس بمناكير! فقال: هو

عن قتادة ضعيف.

ثم قال: وقال البخاري: ربّما يهّم في الشيء^{٤٣٠}؛

٤٢٩. المغني في الضعفاء: ١ / ٢٠٣.

٤٣٠. ميزان الاعتدال: ١ / ٣٩٢ - ٣٩٣.

یحیی قطان گفت: جریر در حدیث ضبع می گفت: از جابر از عمر — پس از آن، از جابر نقل شده است — ... که از پیامبر خدا درباره «ضبع» پرسیده شد.

پیامبر فرمود: در زمره شکارها است. و در این باره دروغ ساخت که اگر مُحرم آن را کُشت، یک قوچ بدهد. این جریح از او به نقل از عبدالله پیروی کرد. به طور کلی جریر از قتاده حدیث های منکر و ناشناخته ای نقل کرده است. عبدالله بن احمد گفت: از یحیی درباره جریر بن حازم پرسیدم، گفت: مشکلی ندارد. گفتم: او از قتاده، از انس حدیث منکر روایت می کند! گفت: او در نقل از قتاده ضعیف است. همچنین گفت: بخاری گفت: چه بسا که در چیزی اشتباه می کند.

ابن حجر نیز در کتاب *تهذیب التهذیب*، به مجموعه ای از تضعیف های عالمان رجالی پیرامون وی اشاره کرده است.^{۴۳۱}

عکرمه

از دیگر راویان این حدیث، عکرمه بربری است که شرح حال وی در مباحث گذشته بررسی و عدم وثاقت وی ثابت شد.^{۴۳۲}

اسماعیل بن ابی اویس

در طریق دوم، اسماعیل بن عبدالله اصبحی، معروف به «ابن ابی اویس» قرار دارد که پسر خواهر مالک است. با رجوع به منابع رجالی اهل سنت، به روشنی می توان به ضعف و عدم اعتبار وی پی برد.

نسائی در *الضعفاء والمتروکین* می نویسد:

إسماعیل بن أبي أویس ضعيف؛^{۴۳۳}

اسماعیل ابی اویس ضعیف است.

ذهبی در باره وی می نویسد:

وقال ابن عدي: قال أحمد بن أبي يحيى: سمعت ابن معين يقول: هو وأبوه يسرقان الحديث. وقال الدولابي في الضعفاء: سمعت النضر بن سلمة المروزي يقول: كذاب؛ كان يحدث عن مالك بمسائل ابن وهب وقال العقيلي: حدثني أسامة الدقاق بصري، سمعت يحيى بن معين يقول: إسماعيل بن أبي أویس يسوي فلسين فلسين.

۴۳۱. *تهذیب التهذیب*: ۲ / ۶۱ به بعد.

۴۳۲. ر.ك: *جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام*: ۱ / ۲۶۲ به بعد.

۴۳۳. *الضعفاء والمتروکین*: ۱۵۲ / ش ۴۲.

قلت: وساق له ابن عدي ثلاثة أحاديث ثم قال: روی عن خاله مالك غرائب لا يتابعه عليها أحد؛^{٤٣٤}

ابن عدی به نقل از احمد بن ابویحیی می گوید: شنیدم که ابن معین می گوید: او و پدرش دزد حدیث اند. دولابی نیز در کتاب ضعفاء می گوید: شنیدم نضر بن سلمه مروزی می گفت: وی بسیار دروغ گو است. او مسائل ابن وهب را از مالک حدیث می کرد. عقیلی نیز گفت: اسامة بن دقاق بصری برای من نقل کرد که از یحیی بن معین شنیدم که می گفت: [روایات] اسماعیل بن ابی اویس چهار فلس می ارزد. به یحیی گفتم: ابن عدی سه حدیث به دنبال هم نقل کرد. در جواب گفت: از دایی خود مالک، روایت های عجیب و غریبی نقل کرد که هیچ کس در باره آن از او پیروی نمی کنند. ابن حجر عسقلانی و مزنی نیز به تفصیل با استفاده از انظار عالمان بزرگ رجالی اهل سنت، به جرح وی پرداخته و در اعتبار او خدشه کرده اند.^{٤٣٥}

مالك بن انس

از دیگر راویان مالک بن انس است و در طریق دوم قرار دارد که در مباحث گذشته، به جرح او پرداختیم. به هر روی، هر دو سند صحیح نیستند تا بتوان آن دو را معارض و یا مقید حدیث «أنا مدينة العلم» قرار داد.

اما متن و دلالت حدیث نیز ضعیف تر و موهون تر از سند حدیث است که در مباحث آینده، به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.^{٤٣٦}

راههای دیگر مبارزه با حدیث «أنا مدينة العلم»

تحریف و تصرف

یکی از راههایی که اهل سنت برای رد احادیث امامت اهل بیت و امیرالمؤمنین علیهم السلام طی می کنند، تحریف کتب و روایات است. البته روشن است که این گونه تحریفات اختصاص به حدیث «أنا مدينة العلم وعلی بابها» ندارد، بلکه در هنگام بررسی مباحث مختلف، این گونه تصرفات در کتب، روایات، عبارات و سخنان عالمان آنان مشاهده می شود!

اما درباره حدیث «أنا مدينة العلم وعلی بابها»، عده ای از بزرگان اهل سنت این حدیث را از سنن ترمذی که معروف است به صحیح ترمذی روایت می کنند؛ لیکن با بررسی کتاب موجود، این

٤٣٤. میزان الاعتدال: ١ / ٢٢٣.

٤٣٥. رك: تهذيب التهذيب: ١ / ٢٧١ به بعد؛ تهذيب الكمال: ٣ / ١٢٤ - ١٢٩ / ش ٤٥٩.

٤٣٦. در گاه بررسی ادله خلافت ابوبکر، به تفصیل به این حدیث خواهیم پرداخت و ضعف سند و دلالت آن به روشنی ثابت خواهد شد.

حدیث در این کتاب دیده نمی شود! اما از میان عالمانی که به نقل این روایت از سنن ترمذی اقدام کرده اند، می توان به عالمان زیر اشاره نمود:

۱. ابن طلحه شافعی

ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل می نویسد:

ولم یزل بملازمة رسول الله صَلَّى الله عليه وآله یزیده الله تعالی علماً، حتی قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله - فی ما نقله الترمذی فی صحیحه بسنده عنه - : «أنا مدینة العلم وعلیّ بابها»؛^{۴۳۷}

همواره ملازم پیامبر خدا صَلَّى الله عليه وآله بود و خداوند تعالی بر علم او می افزود تا اینکه پیامبر خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: «من شهر علم و علی در آن است».

۲. ابن تیمیه

ابن تیمیه این روایت را از صحیح ترمذی نقل و به آن استدلال کرده است. وی در منهاج السنّة می نویسد:

وحدیث «أنا مدینة العلم» أضعف وأوهی، ولهذا إنّما یعدّ فی الموضوعات وإن رواه الترمذی، وذكره ابن جوزی وبین أنّ سائر طرقه موضوعة؛^{۴۳۸}

حدیث «أنا مدینة العلم» ضعیف تر و سست تر است؛ از این رو در زمره روایات ساختگی به حساب می آید. هر چند که ترمذی آن را روایت کرده است؛ ولی ابن جوزی آن را در موضوعات آورده و روشن ساخته که دیگر نقل های این روایت نیز ساختگی است.

وی دیگر بار می نویسد:

ومما یروونه عن النبی أنّه قال: «أنا مدینة العلم وعلیّ بابها»، فأجاب: هذا حدیث ضعیف بل موضوع عند أهل المعرفة بالحدیث. لكن قد رواه الترمذی و غیره ومع هذا فهو کذب؛^{۴۳۹}

و از آنچه که از پیامبر خدا صَلَّى الله عليه وآله روایت کرده اند که فرمود: «من شهر علم و علی در آن است»، این جواب داده می شود که این حدیث در نزد عارفان به حدیث ضعیف، بلکه جعلی است؛ لیکن با وجود نقل این روایت از سوی ترمذی و دیگران، روایت دروغ است!

۳. ابن روزبهان

ابن روزبهان نیز این روایت را به نقل از سنن ترمذی روایت کرده است.^{۴۴۰}

۴۳۷. مطالب السؤل: ۶۸.

۴۳۸. منهاج السنّة: ۷ / ۵۱۵.

۴۳۹. مجموع الفتاوی: ۱۸ / ۲۱۶؛ أحادیث القصاص: ۵۴.

۴. میبدی

حسین میبدی نیز حدیث «أنا مدينة العلم» را در کتاب *الفواتح*، از صحیح ترمذی روایت کرده و به آن احتجاج کرده است.^{۴۴۱}

۵. محمد بن یوسف شامی

وی نیز این روایت را از ترمذی روایت کرده و می نویسد:

روی الترمذی وغيره مرفوعاً: «أنا مدينة العلم وعلیّ بابها». والصواب: الحديث حسن.^{۴۴۲}

۶. ابن حجر مکی

ابن حجر مکی نیز در زمره ناقلان روایت از ترمذی است. وی در کتاب *الصواعق المحرقة* به نقل این روایت از ترمذی مبادرت کرده است.^{۴۴۳}

۷. میرزا مخدوم

میرزا مخدوم حدیث «مدینه العلم» را در کتاب *نواقض خود*، از ترمذی و در باب فضائل امیر المؤمنین علیه السلام آورده است. وی می نویسد:

إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «أنا مدينة العلم وعلیّ بابها»، أخرجه الترمذی.^{۴۴۴}

۸. عیدروس یمنی

این روایت را عیدروس یمنی در *العقد النبوی*، به نقل از ترمذی در «فضائل سیدنا امیر المؤمنین علیه السلام» آورده است.^{۴۴۵}

۹. شیخانی قادری

همچنین شیخانی قادری در کتاب *الصراط السوی*، روایت را به نقل از ترمذی آورده است.^{۴۴۶}

۱۰. عبدالحق دهلوی

شیخ عبدالحق دهلوی نیز حدیث «أنا مدينة العلم» را به نقل از ترمذی آورده است.^{۴۴۷}

۱۱. شبراملسی

نورالدین شبراملسی در کتاب *تیسیر المطالب* می نویسد:

قوله: (مدینه العلم): روی الترمذی وغيره مرفوعاً.^{۴۴۸}

۴۴۰. *دلایل الصدق و نهج الحق*: ۲ / ۵۱۵ و ۶ / ۳۳۱، به نقل از ابن روزبهان.

۴۴۱. ر.ک: *عقبات الأنوار*: ۱۴ / ۵۸۷، به نقل از *فواتح*.

۴۴۲. *سبل الهدی والرشاد*: ۱ / ۵۰۹.

۴۴۳. ر.ک: *الصواعق المحرقة*: ۲ / ۱۲۲.

۴۴۴. *النواقض لظهور الروافض*: مخطوط.

۴۴۵. ر.ک: *العقد النبوی والسر المصطفوی*: مخطوط.

۴۴۶. ر.ک: *الصراط السوی فی مناقب آل النبوی*: مخطوط.

۴۴۷. ر.ک: *اللمعات فی شرح المشکاة*: مخطوط.

۱۲. کردی

ابراهیم کردی کورانی در *نبراس* می نویسد:

وأما أنه باب مدينة علمه، ففي قوله صلى الله عليه وآله: «أنا مدينة العلم وعلى بابها». رواه
البزّار والطبراني في الأوسط عن جابر بن عبدالله، والترمذي والحاكم عن علي.^{٤٤٩}

۱۳. زرقانی مالکی

همچنین این روایت را محمد بن عبدالباقی زرقانی در *شرح المواهب اللدنیة*، به نقل از ترمذی
روایت کرده است.^{٤٥٠}

۱۴. صبان

صبان مصری در *إسعاف الراغبین*، با توجه به روایت ترمذی، در صدد اثبات این روایت بر
آمده است.^{٤٥١}

۱۵. عجیلی

عجیلی نیز در *نخيرة المال* می نویسد:

وأخرج الترمذي أنه قال صلى الله عليه وآله: «أنا مدينة العلم...».^{٤٥٢}

۱۶. جلال الدین سیوطی

سیوطی در موارد متعدد این روایت را از ترمذی روایت کرده است. وی این روایت را در
النكت البديعات على الموضوعات،^{٤٥٣} *جمع الجوامع*،^{٤٥٤} و *تاريخ الخلفاء*،^{٤٥٥} آورده است.

۱۷. شوکانی

وی در *الفوائد المجموعه* می نویسد:

أخرجه الترمذي عن علي مرفوعاً؛^{٤٥٦}

این روایت را ترمذی به صورت مرفوع از علی علیه السلام روایت کرده است.

۱۸. ابن اثیر جزری

٤٤٨. *تيسير المطالب السنية*: مخطوط.

٤٤٩. *النبراس لكشف الإلتباس الواقع في الأساس*: مخطوط.

٤٥٠. ر.ك: *شرح المواهب اللدنية*: ٤ / ٢١٥.

٤٥١. ر.ك: *إسعاف الراغبين* (چاپ شده در *حاشیه نور الأبصار*): ١٧٠ - ١٧١.

٤٥٢. *نخيرة المال*: مخطوط.

٤٥٣. ر.ك: *النكت البديعات على الموضوعات*: ٣٣٣.

٤٥٤. ر.ك: *جمع الجوامع*: ١ / ٣٧٣.

٤٥٥. ر.ك: *تاريخ الخلفاء*: ٢٠٢.

٤٥٦. ر.ك: *الفوائد المجموعه*: ٣٤٩ / ح ٥٢.

همچنین ابن اثیر جزری در کتاب جامع الأصول و أسنى المطالب می نویسد:

عليّ بن أبي طالب - رضي الله عنه - : أن رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله - قال: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها». أخرجه الترمذي.^{٤٥٧}

پس از دانستن این نکته که بسیاری از عالمان اهل سنت به نقل از سنن ترمذی، این حدیث را روایت کرده اند؛ اما با رجوع به سنن ترمذی، حدیث «أنا مدينة العلم وعليّ بابها» در کتاب کنونی موجود نیست!

عجیب تر از آن این است که برخی از عالمان اهل سنت، روایت را از صحیح ترمذی نقل کرده اند، و در پایان اینگونه نوشته که ترمذی در صحیح خود و پس از نقل این حدیث گفته است: «إنه منكر».

در کتاب المرقاة في شرح المشكاة آمده است:

ورواه الترمذي في المناقب من جامعه وقال: إنه منكر;^{٤٥٨}

ترمذی روایت کرده است در باب مناقب از کتاب جامع صحیحش و گفته است: این حدیث منکر است!

حال باید پرسید که با توجه به پذیرش این ادعای ملاً علی قاری که ترمذی در سند روایت خدشه کرده و آن را منکر دانسته است، پس چرا هم اکنون در صحیح ترمذی موجود نیست؟ با این اشکال می توان به دستبرد و تحریف دیگری از سوی اهل سنت در این حدیث شریف پی برد. اینکه روایتی حذف می شود، نشان گر این است که در نزد ترمذی روایت منکر نبوده است؛ از این رو برخی روایت را حذف کرده اند و برخی با

وجود نقل روایت از ترمذی، به دروغ خدشه در سند را به ترمذی نسبت داده اند!

اما برخی در این باره خیانت نکرده و آنگونه ترمذی نقل کرده، آورده اند که محبّ الدین طبری در زمره همین اشخاص است. وی در کتاب الرياض النضرة می نویسد:

عن عليّ، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله: «أنا دار الحكمة وعليّ بابها». أخرجه الترمذي، وقال حسن غريب.^{٤٥٩}

عبدالحق دهلوی نیز در کتاب اللمعات، این قول را به ترمذی نسبت داده است.^{٤٦٠}

٤٥٧. جامع الأصول: ٨ / ٦٥٧ / ح ٦٥٠١؛ أسنى المطالب في مناقب عليّ بن أبي طالب عليه السلام: ٧١، با اندکی تفاوت در عبارات.

٤٥٨. مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح: ٩ / ٣٩٤١.

٤٥٩. الرياض النضرة في مناقب العشرة: ٣ / ١٣٧ / ح ١٤٣٨.

٤٦٠. ر.ك: اللمعات في شرح المشكاة: مخطوط.

معنای «حسن غریب» در نظر ترمذی این است که سندش حسن و نیکو است؛ اما روایت معروف و شناخته شده از این طریقی که ترمذی روایت کرده نیست؛ چرا که «غریب» در علم حدیث به روایاتی گفته می شود که به سندهایی خاص روایت شده است، همچون خبر واحدی که از جهت سندی، مشهور و معروف در میان حدیث نگاران نیست.

پس در کتاب ترمذی، از حدیث «أنا دار الحکمة وعلیُّ بابها» به حسن غریب تعبیر شده که این تعبیر مضرّ به اعتبار حدیث نیست.

همین رفتار با این روایت، در کتاب *مصابیح السنّة* بغوی نیز صورت گرفته است. مرحوم صاحب *عقبات* می نویسد:

جمعی حدیث «أنا مدینة العلم وعلیُّ بابها» را از کتاب *مصابیح السنّة* بغوی روایت کرده اند. بعد می فرماید که ما نسخه های *مصابیح* را نگاه کردیم؛ ولی حدیث «أنا مدینة العلم وعلیُّ بابها»، در این کتاب موجود نیست!

از سویی باید دانست که کتاب *مصابیح السنّة* بغوی دو قسم احادیث را در بر دارد: نخست احادیث صحاح و دیگری احادیث حسان. به عبارت دیگر، وی احادیث صحیح و حسن را در این کتاب جمع کرده است و این کتاب از روایت های ضعیف و جعلی خالی است. وی در این باره می نویسد:

وتجد أحادیث کلّ باب منها تنقسم إلی: صحاح، وحسان.
وأعني بالصحاح: ما أخرجه الشيخان ابوعبدالله محمد بن إسماعيل الجعفي البخاري، وأبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري - رحمهما الله - في جامعیهما.
وأعني بالحصان: ما أورده أبوداود سليمان بن الأشعث السجستاني، وأبو عيسى محمد بن عيسى الترمذي، وغيرهما من الأئمة في تصانیفهم - رحمهم الله - . وأكثرها صحاح بنقل العدل عن العدل، غير أنّها لم تبلغ غاية شرط الشيخين في علوّ الدرجة من صحّة الإسناد؛ إذ أكثر الأحكام ثبوتها بطريق حسن.

وما كان فيها من ضعيف أو غريب أشرت إليه، وأعرضت عن ذكر ما كان منكراً أو موضوعاً؛^{٤٦١}

حدیث های هر باب را بر دو قسم «صحیح» و «حسن» می یابی و منظورم از صحیح،

روایتی است که دو استاد ابوعبدالله محمد بن اسماعیل جعفی بخاری، و ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری در دو

جامعشان آورده اند. و منظوم از «حسن»، آن روایتی است که ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی، ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی و دیگر پیشوایان حدیث در کتاب هایشان آورده اند و بیشتر آن ها به نقل عادل از عادل، صحیح اند مگر این که آن ها به درجه شرط شیخین در علو درجه، در صحّت و اسناد نرسیده اند؛ چرا که ثبوت بیشتر حکم ها از طریق روایات حسن است.

و هر روایت ضعیف و یا غریبی که در آن ها بوده است، به آن اشاره کرده ام و از آن چه منکر یا ساختگی بود دوری گزیدم.

و از سویی دیگر مرحوم علامه حلّی در کتاب نهج الحق می نویسد:

وروی البغوی فی الصحاح: أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: «أنا دار الحكمة وعلي بابها»؛^{۴۶۲}

بغوی در قسمت احادیث صحیح روایت کرده است که پیامبر اکرم صلّى الله عليه وآله فرمود: «أنا دار الحكمة وعلي بابها».

همین عبارت در کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، اثر محمد بن طلحه شافعی نیز آمده است.^{۴۶۳}

پس يك عالم شیعی و همچنین يك عالم سنی روایت را از مصابیح السنّه نقل کرده اند؛ لیکن آنگاه که به مصابیح السنّه موجود مراجعه می کنیم، به دنبال روایت اینگونه آمده است:

حدیث غریب؛

حدیث غریب است!

صاحب عیقات می فرماید: کلمه «حدیث غریب» به کتاب مصابیح السنّه بغوی اضافه شده است.

نکته قابل توجه اینکه نه در کتاب محمد بن طلحه شافعی و نه در عبارت مرحوم علامه این لفظ وجود ندارد! پس به روشنی می توان دریافت که در روایت تصرف شده و به دنبال حدیث، این عبارت را اضافه کرده اند تا بگویند بغوی بر این حدیث ایراد گرفته است! البته همان طور که اشاره شد، «غریب» نشان گر ضعف روایت نیست. غریب یعنی این حدیث مشهور و معروف نیست و به يك سند روایت شده است. با این وجود، حدیث «أنا دار الحكمة وعلي بابها»، حدیث معروف و مشهوری است که ما راویان این حدیث و اسانیدش را نقل کردیم.

۴۶۲. دلائل الصدق لنهج الحق: ۶ / ۳۲۰.

۴۶۳. ر.ك: مطالب السؤل: ۹۸.

مرحوم صاحب عقبات رحمة الله عليه، در ادامه و پس از تتبع بسیار می فرماید:
 شاهد بر این دستبرد، روایتی در مصابیح السنه است که در انتهای آن کلمه منکر آمده است و
 آن حدیثی است در مدح قبیله «حمیر». وی در باب «فی مناقب قریش و ذکر القبائل» می نویسد:
**عن أبي هريرة قال: كنا عند النبي عليه السلام، فجاءه رجل أحسبه من قریش فقال: يا رسول
 الله، ألعن حميراً! فقال النبي عليه السلام: رحم الله حميراً، أفواههم سلام، وأيديهم طعام، وهم
 أهل أمن وإيمان. منكر؛^{٤٦٤}**

از ابوهریره نقل شده است که گفت: نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بودم که مردی
 که می پندارم از قبیله قیس بود، آمد و گفت: ای پیامبر خدا، حمیر را لعنت کنم؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «خداوند
 حمیر را رحمت کند. دهانشان سلام، دستانشان طعام و خودشان اهل امن و ایمان می باشند». این روایت منکر و ناشناخته
 است.

ولو این روایت ارتباطی به اهل بیت عليهم السلام ندارد، با این وجود عبارت منکر را به آن اضافه
 کرده اند!

این رفتارهای مدلسانه در صورتی است که بغوی خود را ملزم کرده که در کتابش هیچ حدیث
 منکری را روایت نکند. با این وجود در کتاب مصابیح السنه موجود، این عبارت وجود دارد؛ به
 همین روی شارحان مصابیح ناچار شده اند که تصریح کنند این عبارت اضافه است.
 خلخالی که یکی از شارحان مصابیح السنه است، در شرح خود می نویسد:

**قوله: منكر. أي: هذا الحديث منكر، يحتمل أن إلحاق لفظ المنكرها هنا من غير المؤلف، من
 بعض أهل المعرفة بالحديث؛ لأنه لو كان يعلم أنه منكر لم يتعرض له، لأنه قد التزم الإعراض
 عن ذكر المنكر في عنوان الكتاب؛^{٤٦٥}**

عبارت «منکر» یعنی این حدیث منکر است، احتمالاً، الحاقی است که از سوی غیر مؤلف به آن اضافه شده است؛ زیرا
 مؤلف اگر می دانست که آن حدیث ناشناخته است، متعرض آن نمی شد؛ چرا که در آغاز کتابش ملتزم شده است که از
 نقل حدیث منکر دوری گیرند.

در مرقاة المفاتیح نیز آمده است:

وقال شارح المصابيح: قوله منكر، هذا إلحاق من بعض أهل المعرفة بالحديث؛^{٤٦٦}

شارح مصابیح می گوید: این گفته وی که «منکر» است، افزوده ای از برخی اهل معرفت به حدیث است!

٤٦٤. مصابیح السنه: ٤ / ١٤١ / ح ٤٦٩٣.

٤٦٥. المفاتیح فی شرح المصابیح: مخطوط.

٤٦٦. مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح: ٩ / ٣٨٦٩ / ح ٥٩٩٦.

به هر روی یکی دیگر از ترفندهای اهل سنت در هنگام برخورد با روایات امامت امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام، تصرف در کتب است که به روشنی به یکی از آنها اشاره شد.

نفرین، تهدید، ضرب و شتم

از راهکارهای دیگر اهل سنت در برخورد با روایات امیرالمؤمنین علیه السلام، توهین و ناسزا گفتن به راوی آن است!

ابن جوزی در فتوحات خود، راجع به حدیث «أنا مدينة العلم» می گوید:

قَبِحَ اللهُ أَبَا الصَّلْتِ!

حدا ابوصلت را نفرین کرده است!

چرا ابن جوزی این گونه سخن می گوید؟ زیرا ابوصلت این حدیث را روایت کرده است!

ابن تیمیه پای توهین را از این فراتر می گذارد. وی می گوید:

فَعَلِمَ أَنَّ هَذَا الْحَدِيثَ إِنَّمَا افْتَرَاهُ زَنْدِيقٌ جَاهِلٌ ظَنَّهُ مَدْحًا، وَهُوَ يَطْرُقُ الزَّنَادِقَةَ إِلَى الْقَدْحِ فِي دِينِ

الإسلام؛^{۴۶۷}

پس دانسته شد که این حدیث [أنا مدينة العلم وعليّ بابها] زندیق جاهل، به دروغ به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله افتراء

بسته، و این روش زنداقه در قدح در دین اسلام است!

پس با توجه به این سخن ابن تیمیه، تمامی عالمان بزرگ سنی که حدیث «أنا مدينة العلم وعليّ

بابها» را روایت کرده اند و یا آنانی که این روایت را تصحیح و یا تحسین کرده اند، مثل یحیی بن

معین، حاکم نیشابوری و دیگران همگی زندیق اند!

و زندیق کسی است که کاری کرده و یا حرفی بزند که در صدد از میان بردن اصل و اساس

اسلام باشد. زندیق کسی است که در اسلام رخنه ایجاد می کند.

به هر روی پس از نقل و بررسی حدیث شریف «أنا مدينة العلم وعليّ بابها» و اثبات صدور

این حدیث از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و بررسی دلالت آن و رفع معارضاتی که برخی از

عالمان اهل سنت به آن پرداخته اند، یکی دیگر از احادیثی که در راستای اثبات افضلیت حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد شده است به اثبات رسید و به این

روی، صغرای قضیه بر کبرای کلی که همانا افضلیت است تطبیق داده شده و حضرت امیرالمؤمنین

عليه السلام با توجه به اين حديث شريف، افضل از ديگر صحابه بوده و شايبته امامت بلافصل پس از
پيامبر خدا صلی الله عليه وآله است.

حدیث طیر مشوی

حدیث طیر مشوی

حدیث طیر مشوی

یکی از مهم ترین احادیثی که می توان از آن برای اثبات برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگر صحابه و یاران پیامبر بهره جست، حدیث مشهور «طیر مشوی» است.

این حدیث در زمره احادیث مشهوری است که بزرگان اهل سنت به نقل آن پرداخته اند. صدور این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به زمانی باز می گردد که شخصی مرغی بریان را به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد تا آن جناب میل نماید؛ اما رسول خدا پیش از شروع غذا، دست به دعا برداشت و عرضه داشت: «پروردگارا، اکنون شخصی را که محبوب ترین افراد نزد تو و من است بفرست تا با من هم غذا شود.»

پس از این دعا، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام سر رسید و همراه پیامبر از آن غذا میل نمود.

این روایت اثبات می نماید که امیرالمؤمنین علیه السلام تنها مصداق دعای پیامبر و در نتیجه برترین افراد پس از رسول خدا خواهد بود و همانگونه که پیش از این بیان شد، آنگاه که افضلیت و برتری آن حضرت اثبات شود، در حقیقت صغرای استدلال ما تکمیل گردیده و این صغرا در کنار کبرای عقلی «قبیح تقدم مفضول بر فاضل»، منتج به اثبات خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد شد؛ زیرا پیش تر بیان کردیم که اگر افضلیت و برتری شخصی اثبات شود، گزاره عقلی «قبیح تقدم مفضول بر فاضل» حکم می کند که با وجود شخص برتر، نوبت به پیشوایی شخص مادون او نخواهد رسید؛ از این رو این روایت حقیقت برتری امیرالمؤمنین را ترسیم می کند تا در مرحله بعد بتواند به عنوان صغرا برای کبرای عقلی جای بگیرد.

به عبارت روشن تر، حدیث طیر مشوی با اثبات این نکته که امیرالمؤمنین علیه السلام محبوب ترین افراد نزد خداوند و پیامبر است، این امکان را به ما می دهد تا با استناد به سخن پیامبر، آن حضرت را نزدیک ترین و محبوب ترین شخص نزد خدا و رسول خدا معرفی نماییم و از این راه ثابت کنیم که امیرالمؤمنین علیه السلام در میان صحابه بی همتا و دارای جایگاه ویژه ای بوده است و اگر برتری

آن حضرت به اثبات رسد، با ضمیمه کردن قاعده «قبیح تقدّم مفضول بر فاضل» که گزاره ای عقلی است، نتیجه خواهیم گرفت که خلافت از آن امیرالمؤمنین علیه السلام است.

هدف از بررسی حدیث طبر، در حقیقت به نوعی تقویت احبیت امیرالمؤمنین نزد خداوند و پیامبر است و پیش از این، در ذیل آیه مباحله نیز به این نکته اشاره نمودیم. پس در واقع حدیث طبر تقویت کننده موضوعی است که پیش از این نیز به آن پرداخته شد.

در ذیل آیه مباحله گذشت که این آیه در مقام نخست دلالت می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام جهات کمالی به استثنای نبوت، همتای رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و از این جهت حتی از تمام انبیای گذشته نیز برتر است و عبارت فخر رازی نیز مطرح شد که بر اساس آن، امیرالمؤمنین علیه السلام از تمام پیامبران گذشته افضل و برتر خواهد بود. با این وجود، سخن از برتری امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به دیگر صحابه از اساس تحت الشعاع قرار خواهد گرفت چرا که سخن از برتری میان ایشان بر انبیای معصوم گذشته است و با این کیفیت، به طریق اولی برتری ایشان بر دیگر صحابه نیز متعین خواهد بود.

نکته دوم قابل استفاده از آیه مباحله، همراهی پیامبر با امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام بود که خود دلالت بر این دارد که این ذوات پاک، محبوب ترین خلق نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. بزرگانی از اهل سنت همچون زمخشری، قاضی بیضاوی و گروهی دیگر به این سخن اعتراف کرده اند.

از دیگر نکات قابل استفاده از آیه مباحله، همراهی امیرالمؤمنین علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله است که نشان گر این نکته است که ایشان در تثبیت و استقرار حقانیت اسلام، شریک رسول خداست. به هر روی هم اکنون نیز هدف از استناد به حدیث طبر مشوی، اثبات محبوب تر بودن امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خدا و رسول خداست و در واقع این روایت می تواند تقویت گر آیاتی از قبیل آیه مباحله باشد.

نکته مهم دیگری که نباید مورد غفلت قرار گیرد آن است که حدیث طبر علاوه بر داشتن متنی آشکار بر برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران، از سند قابل ملاحظه و زیادی برخوردار است که خود بر اهمیت این روایت می افزاید تا آنجا که حدیث نگار زبردستی همچون حاکم نیشابوری می نویسد که این حدیث را بالغ بر سی نفر از انس بن مالک روایت کرده اند و نه تنها حدیث طبر به روایت انس، بلکه به روایت علی بن ابی طالب علیه السلام، ابوسعید خدری و سفینه نیز به صورت صحیح نقل شده است در حالی که شیخین؛ یعنی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

راویان حدیث طبر

حدیث طبر توسط حدیث نگاران بسیاری ثبت و ضبط شده و از سند شفاف و روشن و در عین حال معتبری نیز برخوردار است. هم اینک طبقه راویان این حدیث را واکاوی خواهیم نمود. این حدیث را گروهی از صحابه و همچنین جمعی از تابعان روایت نموده اند و این مهم خود حاکی از عظمت و شهرت این روایت است؛ از این رو سزاوار است تا به ترتیب از افراد نام برده یاد شود و سپس حدیث نگارانی که به ذکر و ضبط این روایت پرداخته اند نیز بر حسب طبقه مطرح گردند.

راویان حدیث از طبقه صحابه

اما از میان صحابه و یاران پیامبر، نام گروهی از ایشان در زمره روایت کنندگان این حدیث به چشم می خورد که البته برخی از اینان نیز شخصیت های مشهور و قابل توجهی هستند که اینک به ذکر نام آنان می پردازیم:

۱. نخستین روایت گر و البته برترین آنان، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است. عده ای از حدیث نگاران معتبر همچون ابن عقیله، حاکم نیشابوری، ابن مردویه، ابن مغزلی، خوارزمی و گنجی شافعی، این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند.

۲. عبدالله بن عباس که حدیث نگارانی همچون خوارزمی، گنجی، طبرانی و قندوزی از او روایت کرده اند.

۳. ابوسعید خدری. حاکم نیشابوری، گنجی و ابن کثیر از او روایت کرده اند.

۴. سفینه مولای رسول خدا صلی الله علیه و آله که حدیث نگارانی همچون احمد بن حنبل، بغوی، محاملی، محبّ الدین طبری، حموی، صنعانی و سبط ابن جوزی این حدیث را به نقل از او روایت کرده اند.

۵. ابوظیفیل عامر بن وائله مکی که وی را آخرین صحابی دانسته اند که از دنیا رفته است^{۴۶۸} و حدیث نگارانی مانند ابن عقده، حاکم نیشابوری، ابن مردویه، خوارزمی و ابن مغزلی از او روایت کرده اند.

۶. انس بن مالک که بسیاری از اسانید این روایت به او باز گشته و این روایت نیز بیشتر با نام او شناخته می شود؛ چرا که او خود در متن جریان بوده و ماجرا را مشاهده نموده است.

حدیث نگارانی که از انس بن مالک روایت کرده اند بسیارند که از آن میان می توان به عالمان بزرگی همچون ترمذی، نسائی، ابویعلی، طبری، حاکم نیشابوری، ابونعیم اصفهانی، ابن عساکر، ابن حجر عسقلانی، سبط ابن جوزی و ابن صباغ مالکی اشاره نمود.

۷. سعد بن ابیوقاص که ابونعیم اصفهانی از او روایت کرده است.

۸. عمرو بن عاص. وی در نامه ای خطاب به معاویه بن ابی سفیان، به ذکر بخشی از فضائل حضرت پرداخته است که از آن جمله، حدیث طیر را ذکر نموده است. خوارزمی ناقل این ماجرا از او است.

۹. ابومرازم یعلی بن مرّه که گنجی شافعی از او روایت کرده است.

۱۰. جابر بن عبدالله انصاری که ابن عساکر از او روایت نموده است.

۱۱. ابورافع که ابن کثیر از او روایت کرده است.

۱۲. حبشی بن جناده که ابن کثیر از او نقل کرده است.

تا به این جا، اسامی تعدادی از صحابه و یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله را بیان نمودیم و همان گونه که مشاهده می شود، در میان آنان — جدای از شخصیت ممتاز امیرالمؤمنین علیه السلام — شخصیت های برجسته ای دیده می شوند که همه اهل سنت با دیده احترام به آنان می نگرند. بنابراین می توان استفاده نمود که حدیث طیر در میان طبقه صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله، کاملاً شناخته شده و معروف بوده تا به آنجا که حتی به آن استناد می شده است. البته به زودی توضیحاتی را پیرامون این موضوع در قسمت بررسی دلالت حدیث مطرح خواهیم نمود.

راویان حدیث از طبقه تابعان

۴۶۸. ابن حجر درباره وی می نویسد: «وقد اتفق أهل الحديث على أن آخر من رأى النبي صلی الله علیه وآله موتاً ابوظیفیل عامر بن وائله»؛ الإصابه: ۲ / ۴۳۸.

پس از طبقه صحابه، نوبت به طبقه تابعان می‌رسد. از میان تابعان، تعداد بسیاری حدیث طیر را روایت کرده‌اند که تعداد آنان به نود و یک نفر می‌رسد که برای جلوگیری از اطاله کلام، به نام چند تن از بزرگان آنان اکتفا می‌کنیم:

۱. ابوسعید ابان بن تغلب کوفی؛
۲. ابواسماعیل ابان بن ابی عیاش بصری؛
۳. ابواسحاق ابراهیم بن مهاجر بجلي؛
۴. ابوهديه ابراهیم بن هدبه؛
۵. ابویحیی اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه مدنی انصاری؛
۶. اسماعیل بن سلیمان؛
۷. بریده بن سفیان اسلمی؛
۸. ابوالحسن بسّام بن عبدالله صیرفی کوفی؛
۹. ابومحمّد ثابت بن اسلم بنانی بصری؛
۱۰. ثمامة بن عبدالله بن انس بن مالک؛
۱۱. حسن بن ابی الحسن بصری؛
۱۲. سعید بن مسیب قرشی مخزومی؛
۱۳. عبدالأعلی بن عامر ثعلبی کوفی؛
۱۴. عبدالله قشیری؛
۱۵. عبدالرحمان بن ابی لیلی انصاری.^{۴۶۹}

نقل حدیث طیر در قرون متمادی

از طبقه تابعان که بگذریم، ناگزیر از بیان نام کسانی هستیم که حدیث طیر را در کتب خود روایت نموده‌اند. بنابراین به ذکر نام مشاهیر عالمان و حدیث نگاران اهل سنت که طی قرن‌های متمادی به ذکر و بیان این حدیث پرداخته‌اند، اشاره می‌کنیم. لازم به ذکر است که از هر طبقه، تنها به شخصیت‌های شاخص اکتفا شده است.

در میان پیشوایان و پیشکسوتان مذاهب اهل سنت، ابوحنیفه، مالک بن انس و احمد بن حنبل حدیث طیر را روایت کرده‌اند و با این حساب می‌توان ادعا نمود که اکثر قریب به اتفاق پیشوایان فقهی

۴۶۹. برای اطلاع بیشتر از نام این تابعان ر.ک: *نفحات الأزهار*: ۱۳ / ۷۹ - ۸۳.

مذاهب چهارگانه اهل سنت به ذکر این روایت همت گماشته اند و این مهم، حاکی از اعتبار برجسته حدیث طبر است.

پس از این پیشوایان اهل سنت، می توان از چهره های برجسته ای همچون:

ابوحاتم رازی (متوفای ۲۷۷)،

ابوعیسی ترمذی (متوفای ۲۸۹)،

ابوبکر بزار صاحب یکی از کتاب های مسانید (متوفای ۲۹۲)،

نسائی (متوفای ۳۰۳)،

ابویعلی (متوفای ۳۰۶)،

ابوجعفر طبری (متوفای ۳۱۰)،

ابوالقاسم طبرانی (متوفای ۳۶۰)،

ابوالحسن دارقطنی (متوفای ۳۸۵)،

حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵)،

ابن مردویه (متوفای ۴۱۰)،

ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۳۰)،

ابوبکر بیهقی (متوفای ۴۵۸)،

ابن عبدالبر قرطبی (متوفای ۴۶۳)،

ابوبکر خطیب بغدادی (متوفای ۴۶۳)،

محبی السنة بغوی (متوفای ۵۱۶)،

ابن عساکر دمشقی (متوفای ۵۷۱)،

ابن جزری (متوفای ۶۰۶)،

محبی الدین مکی (متوفای ۶۹۴)،

خطیب تبریزی صاحب کتاب *مشکات المصابیح* (متوفای ۷۴۱)،

شمس الدین ذهبی (متوفای ۷۴۸)،

جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱)،

و ابن حجر مکی (متوفای ۹۷۳) نام برد.

حدیث طبر در قالب کتابی مستقل

نظر به اهمیت و جایگاه والای حدیث طبر، بازتاب حدیثی این روایت متفاوت بوده است؛ زیرا

در مواردی، برخی مصادر این حدیث ناپدید گشته است. به عنوان نمونه طبری، شخصیت برجسته و

مهم اهل سنت کتاب مستقل و جامعی پیرامون حدیث طیر به نگارش درآورده است که تا زمان ابن کثیر این کتاب موجود بوده است. در همین راستا ابن کثیر در کتاب *البدایة والنهایة*، به تألیف طبری اشاره کرده، می نویسد:

وقد جمع الناس في هذا الحديث مصنّفات مفردة، منهم: أبوبکر بن مردويه، والحافظ أبوطاهر محمد بن أحمد بن حمدان، في ما رواه شيخنا ابو عبدالله الذهبي ورأيت فيه مجلداً في جمع طرقه وألفاظه لأبي جعفر بن جرير الطبري المفسر صاحب التاريخ؛^{٤٧٠}

گروهی از دانشوران در مورد حدیث طیر اقدام به تگ نگاری نموده اند که از جمله آنان می توان به ابوبکر بن مردويه، حافظ ابوطاهر محمد بن احمد بن حمدان — بنابر گزارش استاد ما ذهی — و من کتابی را دیدم که نوشته ابو جعفر محمد بن جریر طبری مفسر و صاحب تاریخ بود و در آن اسناد حدیث طیر را گردآوری کرده بود.

اما هم اکنون اثری از کتاب طبری نیست، در حالی که حداقل تا قرن هشتم و در زمان حیات ابن کثیر (م ۷۷۴) این کتاب موجود بوده است.

همچنین یکی دیگر از مصادری که ناپدید گشته و به دست ما نرسیده است، متعلق به حاکم نیشابوری است که ذهبی از محمد بن طاهر نقل کرده که وی درباره آن می گوید:

ورأيت أنا حديث الطير جمع الحاكم بخطه في جزء ضخم، فكتبت له للتعجب!^{٤٧١}

کتابی را از حاکم نیشابوری رونویسی کردم که با ضخامت و قطور بود و در آن، به اسناد حدیث طیر اشاره و من از زیادی اسنادی که روایت کرده بود، شگفت زده شدم.

البته از عبارت صاحب *کفایة الطالب* استفاده می شود که کتاب حاکم نیشابوری به دست وی رسیده و این بدان معناست که این کتاب تا قرن هفتم موجود و در دسترس بوده است و به تعبیر صاحب *کفایة الطالب*، حاکم این روایت را از هشتاد و شش نفر نقل کرده که همگی آن را از انس روایت کرده اند. نکته مهم تر اینجاست که در کتاب نام برده، داستان محاجّه امیرالمؤمنین علیه السلام با اهل شورای شش نفره نیز به نقل از عامر بن واثله روایت شده که می گوید در روز شورا، از پشت درب صدای امیرالمؤمنین علیه السلام را می شنیدم که بر عثمان، طلحه، زبیر و سعد محاجّه می کرد و فضائل خویش را بر می شمرد و در همین میان، به حدیث طیر اشاره نمود و فرمود: آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه وآله در حق او فرموده باشد: «اللهم انتني باحبّ خلقك إلى يأكل معي هذا الطير؟». همگی در پاسخ گفتند: خیر.

٤٧٠. البدایة والنهایة: ٧ / ٢٨١.

٤٧١. سیر أعلام النبلاء: ١٧ / ١٧٦؛ تاریخ الإسلام: ٢٨ / ١٣٢.

اساساً حاکم نیشابوری از کسانی است که به حق، به صحت حدیث طیر اصرار دارد و تصریح می کند که به شرط بخاری و مسلم، این روایت صحیح خواهد بود و بابت این نظر علمی خود نیز بهای سنگینی را پرداخته است تا به آنجا که محمد بن طاهر مقدسی، او را به تعصب در تشیع متهم کرده است.^{۴۷۲}

در پی این سخن حاکم، وی دچار مشکلات بسیاری شده است. مثلاً ابوالحسن دارقطنی بر مستدرک او خرده گرفته است؛ چرا که حدیث طیر در این کتاب نقل شده است! تندروی و هجمه علیه حاکم به قدری بوده است که ذهبی در مقام دفاع از حاکم برآمده و این اتهامات را زیاده روی بر وی شمرده و اساساً گفته است که کتاب مستدرک پس از مرگ دارقطنی تألیف شده است.

حاشیه سازی ها علیه حاکم نیشابوری در مورد نقل حدیث طیر به بررسی مستقلی نیاز دارد؛ اما در این مقام سزاوار است تا سخن سبکی در کتاب الطبقات الشافعیة الكبرى را نقل نماییم؛ زیرا سخن وی و تحلیل او از ماجرای خرده گیری های عالمان عامه، به ویژه دارقطنی علیه حاکم جای تأمل دارد. سبکی بحث مستقلی در این زمینه انجام داده و با عنوان:

ذکر البحث عما رمي به الحاکم من التشيع؛^{۴۷۳}

ذکر بحث در مورد اتهام تشیع به حاکم نیشابوری.

بحث خویش را آغاز نموده است. از آنجا که سخن سبکی طولانی و دامنه دار است، ما تنها قسمتی از سخن وی را که مربوط به حدیث طیر می باشد را نقل می کنیم:

وأنه قال أيضا سمعت أبا محمد بن السمرقندي يقول: بلغني أنّ مستدرک الحاکم ذکر بين يدي الدارقطني فقال: نعم، يستدرک عليهما حدیث الطیر، فبلغ ذلك الحاکم فأخرج الحدیث من الكتاب ... وأما ما رواه الرواة عن الدارقطني إن صحّ فليس فيه ما يرمي به الحاکم، بل غاية أنه استقبح منه ذکر حدیث الطیر في مستدرک وليس هو بصحيح، فهو يكثر من الأحاديث التي أخرجها في مستدرک واستدرکت عليه، ثم قول ابن طاهر إن الحاکم أخرج حدیث الطیر من مستدرک فيه وقفة، فإن حدیث الطیر موجود في مستدرک إلى الآن وليته أخرج منه، فإن إدخاله فيه من الأوهام التي تستقبح؛^{۴۷۴}

۴۷۲. ر.ک: تذكرة الحفاظ: ۳ / ۱۰۴۵؛ سير أعلام النبلاء: ۱۷ / ۱۷۴. ذهبي به نقل از مقدسي می نويسد: «كان شديد التعصب

للشيعة في الباطن؛ وی در باطن تعصب شدیدی به تشیع داشت.»

۴۷۳. الطبقات الشافعية الكبرى: ۴ / ۱۶۱.

۴۷۴. همان: ۴ / ۱۶۳ — ۱۶۴.

و نیز می گوید: از ابو محمد بن سمرقندی شنیدم که می گفت: به من خبر رسیده که کتاب *مستدرک* حاکم را برای دارقطنی قرائت نمودند و او گفت: آری، حاکم حدیث طبر را به شیخین [بخاری و مسلم] نسبت داده [یعنی استدراک او از حدیث طبر صحیح نیست]. سپس سخن دارقطنی به حاکم رسید و او حدیث طبر را از کتاب خود حذف نمود ... [سبکی می گوید: اما این ماجرا اگر صحیح باشد تنها دلالت می کند که دارقطنی، نقل حدیث طبر را تقبیح نموده و از سوی دیگر نیز حدیث طبر از جمله احادیثی است که حاکم آن را در *مستدرک* روایت کرده و تا زمان حال این روایت در *مستدرک* موجود است. بنابراین سخن ابن طاهر که گفته حاکم این حدیث را از *مستدرک* حذف نموده، به هیچ عنوان قابل قبول نمی باشد.

همان گونه که مشاهده شد، سبکی اشاره نموده که حاکم به واسطه نقل حدیث طبر مورد سرزنش قرار گرفته و نقل این ماجرا نشان می دهد که فضای منفی علیه حاکم شکل گرفته بود. در هر حال ایجاد اختلاف و دعوا میان حاکم و دارقطنی در مورد حدیث طبر، در صورتی توسط کینه توزان شعلهور گردیده که ذهبی می نویسد اساساً حاکم کتاب *مستدرک* خویش را مدتها پس از مرگ دارقطنی به نگارش درآورده است.

وی می نویسد:

إِنَّ الْحَاكِمَ إِنَّمَا أَلْفَ مُسْتَدْرِكٍ فِي أَوَاخِرِ عَمْرِهِ، بَعْدَ مَوْتِ الدَّارِقُطْنِيِّ بِمَدَّةٍ؛^{٤٧٥}

همانا حاکم کتاب *مستدرک* را مدتها پس از مرگ دارقطنی به نگارش درآورده است.

نکته بسیار حیرت انگیز دیگری را سبکی بررسی کرده است. وی به نقل از ذهبی می نویسد:

لا يَصِحُّ، وَلَوْ صَحَّ لَمَا كَانَ أَحَدٌ أَفْضَلَ مِنْ عَلِيٍّ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ. ثُمَّ قَالَ شَيْخُنَا: وَهَذِهِ الْحِكَايَةُ سَنَدُهَا صَحِيحٌ، فَمَا بَالُهُ أُخْرِجَ حَدِيثُ الطَّيْرِ فِي مُسْتَدْرِكٍ. قَدْ جُوزَتْ أَنْ يَكُونَ زَيْدٌ فِي كِتَابِهِ ... وَبَحْتٌ عَنِ نَسْخِ قَدِيمَةٍ مِنْ مُسْتَدْرِكٍ فَلَمْ أَجِدْ مَا يَنْشُرُحُ الصِّدْرَ بَعْدَهُ، وَتَذَكَّرْتُ الدَّارِقُطْنِيَّ إِنَّهُ يَسْتَدْرِكُ حَدِيثَ الطَّيْرِ، فَغَلَبَ عَلَيَّ ظَنِّي إِنَّهُ لَمْ يَوْضِعْ عَلَيْهِ، ثُمَّ تَأَمَّلْتُ قَوْلَ مَنْ قَالَ: إِنَّهُ أُخْرِجَهُ مِنَ الْكِتَابِ، فَإِنْ ثَبَتَ هَذَا صَحَّتْ الْحِكَايَاتُ، وَيَكُونُ خُرْجُهُ فِي الْكِتَابِ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ لَهُ بَطْلَانُهُ، ثُمَّ أُخْرِجَهُ مِنْهُ لِإِعْتِقَادِهِ عَدَمَ صِحَّتِهِ كَمَا فِي هَذِهِ الْحِكَايَةِ الَّتِي صَحَّحَ الذَّهَبِيُّ سَنَدَهَا، وَلَكِنَّهُ بَقِيَ فِي بَعْضِ النُّسَخِ، إِمَّا لِإِتِّشَارِ النُّسَخِ بِالْكِتَابِ، أَوْ لِإِدْخَالِ بَعْضِ الطَّاعِنِينَ فِي الشَّيْخِينَ إِيَّاهُ فِيهِ. فَكُلُّ هَذَا جَائِزٌ؛^{٤٧٦}

[از حاکم در مورد حدیث طبر سؤال شد و او در پاسخ گفت: صحیح نیست؛ زیرا اگر این حدیث صحیح باشد، دلالت

دارد بر اینکه پس از رسول خدا هیچ احدی افضل از علی نبوده است. استاد ما می گوید: سند این حکایت صحیح است؛

٤٧٥. سیر أعلام النبلاء: ١٧ / ١٧٥.

٤٧٦. طبقات الشافعية الكبرى: ٤ / ١٦٩.

اما چرا حاکم با وجود چنین اعتقادی، باز حدیث طیر را نقل نموده و آن را تصحیح کرده است! [یعنی حاکم با وجود اعتقاد به افضلیت شیخین پس از رسول خدا، چرا حدیث طیر را روایت کرده است؟!]. [سبکی گوید:] به نظر من رسید که احتمالاً این روایت را پس از حاکم در کتاب او وارد کرده اند بنابراین من در نسخه های قدیمی کتاب **المستدرک علی الصحیحین** جست و جو کردم و نتوانستم خودم را قانع کنم که این روایت، در نسخه های اصلی این کتاب نبوده است. [یعنی این حدیث را در تمام نسخه های آن دیدم] سپس این موضوع را به دارقطنی یادآوری کردم که حاکم، حدیث طیر را در **المستدرک علی الصحیحین** آورده است از این رو به گمانم رسید که این روایت بعدها به کتاب حاکم افزوده نشده است.

برخی گفته اند: حاکم آن را از کتاب خود حذف کرده است. چنان چه درستی این گفته ثابت شود، حکایات پیشین مبنی بر وجود این حدیث در **المستدرک علی الصحیحین**، و از سوی دیگر عدم اعتقاد حاکم به درستی این حدیث نیز صحت پیدا می کند. به این معنا که او قبل از آشکار شدن نادرستی حدیث، آن را نقل کرده است. اما پس از روشن شدن این مطلب که برتری علی علیه السلام بر شیخین مدلول حدیث است، حدیث یاد شده را از کتاب خود حذف کرده، همان گونه که ذهی نیز این سخن را — که حاکم به عدم صحّت روایت طیر معتقد بوده — تأیید کرده و آن را داستانی حقیقی می داند. اما حدیث در برخی نسخه ها باقی ماند؛ خواه به صورت چاپ شده نسخه ها به صورت کتاب و یا غرضورزی و دشمنی برخی با ابوبکر و عمر، موجب شده آنان روایت یاد شده را به **المستدرک علی الصحیحین** بیفزایند. هر دو حالت ممکن است.

همان گونه که مشاهده شد، روایت حاکم آن قدر چالش برانگیز بوده که امثال سبکی تلاش نموده اند تا به شکلی، حواشی آن را از بین ببرند. این مشکل تا به آنجا گسترش یافت که عده ای حاکم را به باد ناسزا گرفتند و او را رافضی خطاب کردند.^{۴۷۷} از این رو ابن حجر عسقلانی در دفاع از حاکم می نویسد:

الله یحب الإنصاف، ما الرجل برافضی؛^{۴۷۸}

خداوند انصاف را دوست دارد، این مرد رافضی نیست.

همچنین بنا به گزارش ابن کثیر — که پیش از این گذشت — ابن مردویه نیز کتابی درباره حدیث طیر نگاشته که مفقود شده و به دست ما نرسیده است.

شاهد دیگر بر این ادعا، سخن ابن حجر عسقلانی در شرح حال «ابراهیم بن ثابت قصار» است. وی درباره ابراهیم بن ثابت می نویسد:

قد جمع طرق حدیث الطیر ابن مردویه والحاکم وجماعة؛^{۴۷۹}

۴۷۷. تعبیر «رافضی» نوعی اهانت از سوی عامه است.

۴۷۸. *لسان المیزان*: ۵ / ۲۳۳.

ابن مردویه، حاکم و گروهی دیگر، اسناد حدیث طبر را جمع آوری نموده اند.

موفق الدین خوارزمی به صورت دقیق تر به این تألیف مفقود شده اشاره نموده و نوشته است:

وأخرج الحافظ ابن مردويه هذا الحديث بمائة وعشرين إسناداً؛^{۴۸۰}

حافظ ابن مردویه، حدیث طبر را به یکصد و بیست سند روایت کرده است.

ابن تیمیه نیز نتوانسته این واقعیت را انکار نماید و اعتراف کرده که حاکم نیشابوری، ابونعیم

و ابن مردویه اسناد حدیث طبر را جمع آوری نموده اند.^{۴۸۱}

این مسأله آن قدر مهم و غیر قابل انکار است که ابن حجر مکی نیز با صراحت، به سند محکم

حدیث طبر اشاره و از تك نگاری ابن مردویه یاد کرده، می نویسد:

فالحق ما سبق أن كثرة طرقه – أي كثرة طرق حديث الطبر – صيرته حسناً

يحتج به، ولكنها جداً خرج الحافظ أبو بكر ابن مردويه فيها جزءاً؛^{۴۸۲}

حق آن است که انبوه اسناد حدیث طبر باعث شده تا این روایت حسن گردد و قابل احتجاج و استدلال شود و به دلیل

زیادی اسناد آن، حافظ ابن مردویه کتاب مستقلی در این موضوع نگاشته است.

ابن حجر عسقلانی نیز به همین مطلب اعتراف کرده است.^{۴۸۳}

از دیگر حدیث نگاران برجسته ای که از آنان تك نگاری هایی گزارش شده و متأسفانه به

دست ما نرسیده است، ابونعیم اصفهانی است که ابن تیمیه نیز وی را در زمره کسانی که درباره

حدیث طبر کتاب نگاشته است، نام می برد.^{۴۸۴} همچنین ذهبی، ابن کثیر و سیوطی از شاگرد حاکم

نیشابوری، یعنی ابوطاهر محمد بن احمد بن حمدان، کتابی در حدیث طبر نام می برند که هم

اکنون در دسترس نیست.^{۴۸۵}

واکنش محافل علمی عامه نسبت به حدیث طبر

واکنش محافل علمی و مردمی نیز نسبت به این حدیث قابل توجه و بررسی است و گاهی مشاهده

شده که واکنش ها با تنش همراه بوده و برخی حدیث نگاران به واسطه نقل حدیث طبر مورد تعرض

۴۷۹. همان: ۱ / ۴۲.

۴۸۰. مقتل الحسين: ۱ / ۸۰.

۴۸۱. ر.ك: منهاج السنة: ۷ / ۳۷۲.

۴۸۲. المنح المكنية شرح القصيدة الهمزية: ۳۰۶.

۴۸۳. ر.ك: لسان الميزان: ۱ / ۴۲.

۴۸۴. ر.ك: منهاج السنة: ۷ / ۳۷۲.

۴۸۵. ر.ك: تذكرة الحفاظ: ۳ / ۱۱۱۲؛ البداية والنهاية: ۷ / ۲۷۹ – ۲۸۱؛ طبقات الحفاظ: ۴۲۶.

قرار گرفته اند که از باب نمونه می توان به حافظ ابن سقاء واسطی اشاره نمود. واسط نام شهری در وسط عراق است که توسط حجّاج بن یوسف ثقفی بنیان نهاده شد و ابن سقاء در این شهر، حدیث طیر را بیان و به تدریس آن پرداخت تا اینکه کار به جایی رسید که به مسجد او یورش بردند و او را به

باد كَتَك گرفتند و پس از شکستن منبر تدریسش، او را فراری دادند. وی به گونه ای منزوی شد که در خانه خود به گوشه گیری روی آورد و دیگر نتوانست به طور جدی به فعالیت حدیثی خود ادامه دهد،^{۴۸۶} در حالی که ابن سقاء انسان موجه و با شخصیتی در واسط به حساب می آمده و از نظر مالی نیز در سطح بالایی قرار داشته؛^{۴۸۷} اما به جهت نقل حدیث طیر، گرفتار چنان برخورد تنّدی از سوی مخالفان شده، در حالی که بزرگان اهل سنت همچون ذهبی و سیوطی وی را حافظ و پیشوای محدثان واسط و مرد فهم و دقت در حدیث معرفی می کنند.

سیوطی درباره وی می نویسد:

ابن السقاء: الحافظ الامام، محدث واسط ... وكان من أئمة الواسطيين، والحفاظ المتقين
ونوي المروّة والوجاهة؛^{۴۸۸}

ابن سقا پیشوای حافظ و محدث شهر واسط است... و حافظ استوار و وی از پیشوایان واسطیان دارای وجاهت و مروت است.

سمعانی نیز او را به آگاهی بر حدیث می ستاید. وی می نویسد:

كان من أهل الفهم والحفظ ومعرفة الحديث؛^{۴۸۹}

وی اهل فهم، حفظ و شناخت حدیث بود.

از سوی دیگر نیز مشاهده می شود که حدیث نگاران، در مواردی نسبت به نقل این حدیث کم توجهی کرده و یا از روی عمد کوشیده اند تا با حذف جزئیات این حدیث، از گستره دلّالی آن بکاهند. حدیث نگار مشهور و معتبر اهل سنت، محمد بن اسماعیل بخاری از نقل حدیث طیر در کتاب صحیح خویش خودداری ورزیده است؛ اما در اثر دیگر خود به نام *التاریخ الکبیر* که در علم رجال نگاشته است، به حدیث طیر به صورت کاملاً مختصر اشاره کرده است که مرغ بریانی را برای رسول خدا صلی الله علیه وآله آوردند و حضرت دعا فرمود تا

۴۸۶. ر.ك: سير أعلام النبلاء: ۱۶ / ۳۵۲ / ش ۲۵۲؛ تنكرة الحفاظ: ۳ / ۹۶۵.

۴۸۷. همان.

۴۸۸. طبقات الحفاظ: ۳۸۵.

۴۸۹. الأنساب: ۳ / ۲۶۲.

محبوب ترین مخلوقات بیاید و علی آمد! اما هیچ اشاره ای به آنچه که در حاشیه اتفاق افتاده نکرده است.

بخاری می نویسد:

عن أنس: أهدى للنبي صلى الله عليه وآله طائر، فقال: «اللهم انتني بأحبّ خلقك». فجاء علي! ^{٤٩٠}
از این رو حاکم نیشابوری در کتاب خود به نام *معرفة علوم الحديث*، به شیوه بخاری و مسلم اعتراض، و بیان کرده که چه بسیار احادیث مشهوری که بخاری و مسلم آن را روایت نکرده اند و من در مورد آن روایات با بزرگان و حدیث شناسان مذاکره کردم و به صحت آنها پی بردم که از جمله آن احادیث، کلام پیامبر است که فرمود: «طلب العلم فريضة...» و همچنین «الخوارج كلاب النار»، و نیز حدیث «رایت»، حدیث «منزلت» و حدیث «من كنت مولاة فهذا علي مولاة» ^{٤٩١} است.
وی می نویسد:

فربّ حدیث مشهور لم یخرّج في الصحيح، من ذلك قوله صلى الله عليه وآله: طلب العلم فريضة... الخوارج كلاب النار... فكلّ هذه الأحاديث مشهورة بأسانيدھا وطرقھا، وأبواب یجمعھا أصحاب الحديث، وكلّ حدیث منها تجمع طرقه في جزء أو جزءین. ومن الطوالات المشهورة التي لم تخرّج في الصحيح: حدیث الطير; ^{٤٩٢}

چه بسیار احادیثی مانند «طلب العلم فريضة...» و «الخوارج كلاب النار...» که مشهور هستند اما در کتاب صحیح نقل نشده اند در حالی که این احادیث نیز دارای سند مشهور هستند و حدیث نگاران آنها را روایت کرده اند و برخی از آنها دارای سند به اندازه يك مجلد یا دو مجلد است... و از احادیث طولانی مشهور می توان به حدیث طیر اشاره کرد که در کتاب صحیح نقل نشده است.

همچنین ابوالشیخ اصفهانی در کتاب *طبقات المحدثین*، حدیث طیر را به صورت ناقص روایت کرده است. وی می نویسد:

حدثنا ابراهيم، قال: ثنا أحمد بن الوليد بن برد، قال: قال عبدالله بن ميمون، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن أنس بن مالك، قال: أهدى لرسول الله صلى الله عليه وآله طير، فقال: «اللهم انتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي هذا الطير»، فجاء علي، فأكل معه; ^{٤٩٣}

٤٩٠. التاريخ الكبير: ١ / ٣٥٧ - ٣٥٨.

٤٩١. ر.ك: معرفة علوم الحديث: ٩٢ - ٩٣.

٤٩٢. ر.ك: معرفة علوم الحديث: ٩٣.

٤٩٣. طبقات المحدثين بأصبهان: ٣ / ٤٥٣ - ٤٥٤.

ابراهیم به سند خود از انس بن مالک نقل می کند که گفت: برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرنده ای هدیه داده شد. از این رو پیامبر فرمود: «خدایا، محبوب ترین مخلوق را نزد من بفرست تا این پرنده را همراه من بخورد»؛ آن گاه علی آمد و آن پرنده را به همراه پیامبر صرف نمود.

از آنجا که برخی در نقل حدیث طیر به فقره اخیر آن یعنی تعبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «لا یلام الرجل علی قومه»، یعنی انس را سرزنش نکنید؛ زیرا انگیزه قوم گرایی داشته اکتفا کرده اند. از این رو ابن حجر می نویسد:

وهذا طرف من حدیث الطیر؛^{۴۹۴}

واین گونه روایت تنها بیان بخشی از حدیث است.

اما به راستی چرا وی تمام حدیث را روایت نکرده است؟

سخن ابن حجر به روشنی نشان می دهد که برخی از روایت گران حدیث طیر، به صورت آگاهانه به گزینش فقرات حدیث طیر دست زده و این حدیث را ناقص بیان نموده اند. از موارد ذکر شده استفاده می شود که حدیث طیر دارای بار ویژه ای بوده و انگیزه برای تحریف و جلوگیری از نقل آن نیز بسیار بوده است و از همین رو، انس اصرار داشته است تا امیرالمؤمنین علی علیه السلام مصداق این روایت قرار نگیرد، چه اینکه خود به نیکی می دانسته که چنین فضیلتی به برتری آن حضرت دلالت می کند و به همین دلیل خیانت کرده تا این روایت به صورت صحیح در دسترس عموم مردم قرار نگیرد.

تا به اینجا کوشیدیم تا برحسب طبقه، از کسانی یاد کنیم که حدیث طیر را روایت کرده اند؛ به همین روی ابتدا از صحابه آغاز کردیم که نزدیک ترین افراد به عصر صدور این روایت بوده اند و سپس تابعان و پس از آنان، حدیث نگارانی که پشت به پشت حدیث طیر را روایت کرده اند و هدف ما از این مطلب اثبات این نکته است که در نقل حدیث طیر، کوچک ترین ابهام و تیرگی دیده نمی شود و در صدر نخست که از اعتبار ویژه ای برخوردار است، این روایت به صورت شفاف نقل و روایت گردیده است.

متن حدیث طیر

متن حدیث طیر به طرق مختلفی روایت شده است؛ از این رو لازم می‌نماید تا لااقل چند نمونه از روایت‌های مشهور این حدیث را از نظر بگذرانیم تا موارد اختلاف در نقل این روایت نیز مشخص شود. بنابراین، غرض از نقل روایت‌های مختلف حدیث طیر، اشاره به تفاوت‌هایی است که در متن حدیث روایت شده است.

۱. روایت ابوحنیفه [م ۱۵۰]

وی پیشوای مذهب حنفی و صاحب یکی از چهار مکتب فقهی مهم اهل سنت که شهرت و بزرگی او در میان اهل سنت نیازمند توضیح نیست. ابن اثیر جزری در *أسد الغابه* به نقل این حدیث از سوی ابوحنیفه پرداخته و می‌نویسد:

أَبَانَا أَبُو الْفَرَجِ الثَّقَفِيُّ، أَبَانَا الْحَسَنُ بْنُ عَيْسَى، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ وَأَنَا حَاضِرٌ أَسْمَعُ،
أَبَانَا أَحْمَدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظِ، ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَهْوَازِيِّ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ
عَيْسَى، ثَنَا الْحَسَنُ بْنُ السَّمِيدِعِ، ثَنَا مُوسَى بْنُ أَيُّوبَ، عَنْ شَعِيبِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ
أَبِي حَنِيفَةَ، عَنْ مَسْعَرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: أَهْدِيَ إِلَى النَّبِيِّ طَيْرَ طَيْرٍ فَقَالَ:
«اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ»، فَجَاءَ عَلِيٌّ، فَأَكَلَ مَعَهُ؛^{۴۹۵}

ابوالفرج ثقفی به سند خود به نقل از انس می‌نویسد: شخصی مرغی را به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله هدیه کرد. آن‌گاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «بارها، محبوب‌ترین خلق خود را نزد من بفرست». در این هنگام علی آمد و از آن غذا صرف نمود.

۲. روایت احمد بن حنبل [م ۲۴۱]

وی پیشوای حنبلیان است که حدیث‌شناسان، اعتبار ویژه‌ای برای وی قائلند و به تعبیر خوارزمی، سخن وی در حدیث مورد پیروی حدیث‌پژوهان قرار گرفته است^{۴۹۶}. وی در کتاب *فضائل علی بن ابی طالب* علیه السلام می‌نویسد:

۴۹۵. *أسد الغابة*: ۳ / ۶۰۸.

۴۹۶. ر.ک: *مناقب علی بن ابی طالب* علیه السلام: ۳۳ / ح ۳ و ۴.

حدثنا عبدالله بن محمد، نا عبدالله بن عمر، نا يونس بن أرقم، قال: حدثنا مطير بن أبي خالد، عن ثابت البجلي، عن سفينة، قال: أهدت امرأة من الأنصار إلى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ طيرين بين رغيفين، فقدمت إليه الطيرين. فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «اللهم انتني بأحبّ خلقك إليك وإلى رسولك». ورفع صوت، فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «من هذا؟» فقال: عليّ. قال: «فافتح له». ففتحت، فأكل مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ من الطيرين حتى فنيا؛^{٤٩٧}

عبدالله بن محمد به سند خود به نقل از سفینه آورده است که می گوید: زنی از انصار دو قرص نان برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هدیه کرد که در میان این دو قرص نان، دو مرغ قرار داشت و من آنها را خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ کردم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صدای مبارک خود را به دعا بلند نمود و فرمود: «پروردگارا، شخصی را که محبوب ترین افراد نزد تو و رسول تو است، بفرست». تا اینکه درب خانه نواخته شد و پیامبر فرمود: «چه کسی است؟». عرض شد: علی علیه السلام و درب به روی او باز گردید و علی همراه پیامبر از آن غذا میل نمود تا غذا به اتمام رسید.

این روایت به همین صورت از سبط ابن جوزی^{٤٩٨} و محبّ الدین طبری^{٤٩٩} نیز نقل شده است.

٣. روایت ابوبکر بزّار [م ٢٩٢]

احمد بن عمرو بن عبدالخالق بصری، مشهور به ابوبکر بزّار که ذهبی او را پیشوا و از حافظان برجسته حدیث برمی شمرد،^{٥٠٠} می نویسد:

حدثنا أحمد بن عثمان بن حكيم، ثنا عبيدالله بن موسى، ثنا إسماعيل بن سلمان الأزرق، عن أنس بن مالك، قال: أهدى لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أطيار، فقسّمها بين نساءه، فأصاب كل امرأة منها ثلاثة، فأصبح عند بعض نساءه - صفية أو غيرها - فأتته بهنّ، فقال: «اللهم انتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا». فقلت: اللهم رجلاً من الأنصار. فجاء عليّ - رحمة الله عليه - فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يا أنس! أنظر من على الباب». فنظرت فإذا عليّ، فقلت: إن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ على حاجة، ثم جئت فقمّت بين يدي رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقال: «أنظر من على الباب». فنظرت فإذا عليّ، حتى فعل ذلك ثلاثاً، فدخل يمشي وأنا خلفه، فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «من حبسك رحمك الله؟» فقال: هذا آخر

٤٩٧. فضائل عليّ بن أبي طالب عليه السلام: ٢ / ٦٩٢ - ٦٩٣.

٤٩٨. ر.ك: تذكرة خواص الأمة: ٣٨.

٤٩٩. ر.ك: الرياض النضرة في مناقب العشرة: ٣ / ١١٤ - ١١٥.

٥٠٠. ر.ك: سير أعلام النبلاء: ١٤ / ٥٥٤ / ش ٢٨١.

ثلاث مرّات، یردّنی أنس، یزعم أنك علی حاجة! فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «ما حملك علی ما صنعت؟» قلت: یا رسول الله، سمعت دعاءك، فأحببت أن يكون من قومي. فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إنّ الرجل قد يحبّ قومه، إنّ الرجل قد يحبّ قومه». قالها ثلاثاً؛^{٥٠١}

احمد بن عثمان بن حكيم به سند خود از انس بن مالك نقل می کند که گفت: مرغانی را برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به رسم تحفه و هدیه تقدیم داشتند و رسول خدا آنها را میان زن های خویش تقسیم نمود و به هر زنی سه عدد رسید. رسول خدا در منزل صفیه و یا شاید زن دیگری حضور داشت و از آن مرغ برای حضرت آوردند و آن حضرت فرمود: «خداوندا، محبوب ترین خلق خود را نزد من بفرست تا همراه من از این غذا صرف نماید».

انس می گوید: من از خداوند خواستم تا این شخص را مردی از انصار قرار دهد. در این هنگام علی علیه السلام آمد و درب را نواخت. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «انس بنگر که چه کسی پشت درب است». من نگریستم و علی را دیدم و عرضه داشتم: رسول خدا مشغول کاری است و او را رد کرده و به محضر رسول خدا بازگشتم. پیامبر دوباره امر فرمود که «بنگر چه کسی پشت درب خانه است». من نگریستم و باز علی را دیدم و او را رد کردم تا اینکه این ماجرا سه مرتبه تکرار شد و بار سوم علی به داخل منزل آمد و من نیز پشت سر او به راه افتادم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از علی علیه السلام پرسید: «رحمت خداوند بر تو باد، چه کسی مانع آمدنت شد؟». علی علیه السلام عرضه داشت: این بار سومی است که به محضر شما

شرفیاب گردیدم و انس هر بار مرا رد می کرد و گمان کرد که شما مشغول کاری هستید.

[انس می گوید]: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به من فرمود: «چه عاملی باعث شد که چنین کنی؟!». عرضه داشتم: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، دعای شما را شنیدم و دوست می داشتم که مردی از قوم من مصداق آن قرار گیرد. رسول خدا فرمود: «همانا این مرد، قوم و طایفه خویش را دوست می دارد» و این جمله را سه مرتبه تکرار فرمود.

٤. روایت نسائی [م ٣٠٣]

نسائی این روایت را در کتاب خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام که قطعه ای از کتاب السنن الکبری — یکی از صحاح سته — است، آورده و می نویسد:

أخبرني زكريا بن يحيى، قال: أخبرنا الحسن بن حمّاد، قال: ثنا مسهر بن عبدالمك، عن عيسى بن عمر، عن السدي، عن أنس بن مالك: إنّ النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كان عنده طائر

٥٠١. مسند البزار: ٩ / ٢٨٧ / ح ٣٨٤١ و ١٤ / ٨٠ — ٨١. همچنين ر.ك: كشف الأستار عن زوائد البزار: ٣ / ١٩٣ — ١٩٤ / ح ٢٥٤٧ و ٢٥٤٨.

فقال: «اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا الطائر». فجاء أبوبكر فردّه، ثمّ جاء عمر فردّه، ثمّ جاء عليّ فأذن له؛^{٥٠٢}

زكريا بن يحيى به سند خود از انس بن مالك نقل می کند که گفت: در محضر رسول خدا صلّى الله عليه وآله مرغی حاضر بود. حضرت دعا فرمود و از خداوند درخواست نمود که: «خدایا، محبوب ترین خلق خود را نزد من بفرست تا همراه من از این غذا صرف نمایم». در این هنگام ابوبکر وارد شد و رسول خدا صلّى الله عليه وآله او را رد نمود؛ پس از وی عمر وارد شد و رسول خدا صلّى الله عليه وآله او را نیز رد کرد، و در نهایت علی علیه السلام آمد و رسول خدا به او اجازه فرمود تا وارد شود.

لازم به ذکر است که در روایت ابويعلى موصلى آمده است که عثمان نیز وارد شده و رسول خدا صلّى الله عليه وآله او را رد نموده است.

٥. روایت ابوالقاسم طبرانی [م ٣٦٠]

طبرانی این روایت را در دو کتاب المعجم الكبير و المعجم الأوسط خود آورده است. وی در کتاب المعجم الكبير می نویسد:

حدثنا عمرو بن أبي الطاهر بن السرح المصري، ثنا يوسف بن عدي، ثنا حماد بن المختار، عن عبدالمك بن عمير، عن أنس - رضي الله عنه - قال: أهدى لرسول الله صلّى الله عليه وآله طائر، فوضع بين يديه، فقال: «اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي». فجاء عليّ بن أبي طالب - رضي الله عنه - فدقّ الباب، فقلت: [من] ذا؟ فقال: أنا علي. فقلت: النبي صلّى الله عليه وآله على حاجة... فرجع ثلاث مرار، كلّ ذلك يجيء... قال: فضرب الباب برجله، فدخل، فقال النبي صلّى الله عليه وآله: «ما حبسك؟» قال: قد جئت ثلاث مرّات، كلّ ذلك يقول [انس]: النبي - صلّى الله عليه وآله - على حاجة؛ فقال النبي صلّى الله عليه وآله: «ما حملك على ذلك؟» قلت: كنت أردت أن يكون رجل من قومي؛^{٥٠٣}

انس گوید: در محضر رسول خدا صلّى الله عليه وآله بودم که مرغی را برای آن جناب هدیه آوردند. رسول خدا صلّى الله عليه وآله دعا فرمود و از خداوند متعال درخواست

نمود تا محبوب ترین خلقش را نزد رسول خدا بفرستد تا همراه آن حضرت از آن غذا صرف کند. در این هنگام علی علیه السلام سررسید و درب خانه را کوبید. من پشت درب رفتم و پرسیدم کیستی؟ فرمود: من علی هستم. عرضه داشتم که رسول خدا مشغول کاری هستند و [به این ترتیب] او را رد کردم. این اتفاق تا سه مرتبه تکرار شد و بار سوم علی با

٥٠٢. خصائص أمير المؤمنين: ٥١ - ٥٢؛ السنن الكبرى: ٥ / ١٠٧ / ح ٨٣٩٨.

٥٠٣. المعجم الكبير: ١ / ٢٥٣ - ٢٥٤ / ح ٧٣٠.

پای خود به درب زد و بر رسول خدا وارد شد. پیامبر صلی الله علیه وآله از او پرسید: «چه عاملی مانع آمدنت شد؟»
عرضه داشت: سه مرتبه آمدم و هر بار انس من را رد کرد و گفت که شما مشغول کاری هستید. رسول خدا
صلی الله علیه وآله به من فرمود: «چرا چنین کردی؟». عرضه داشتم: می خواستم مردی از قوم خود بر شما وارد شود.

۶. روایتی دیگر از طبرانی

وی در کتاب المعجم الأوسط خود نیز این گونه روایت کرده است:

حدثنا أحمد، قال: حدثنا سلمة بن شبيب، قال: حدثنا عبدالرزاق، قال: أخبرنا الأوزاعي، عن
يحيى بن أبي كثير، عن أنس بن مالك قال: أهدت أم أيمن إلى النبي صلى الله عليه وآله طائراً
بين رغيفين، فجاء النبي صلى الله عليه وآله فقال: «هل عندكم شيء» فجاءته بالطائر، فرفع يديه،
فقال: «اللهم انتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا الطائر». فجاء علي، فقلت: إن رسول
الله صلى الله عليه وآله مشغول، وإنما دخل النبي صلى الله عليه وآله آنفاً النبي من الطائر شيئاً، ثم
رفع يده، فقال: «اللهم انتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا الطائر». فجاء علي، فارتفع
الصوت بيني وبينه، فقال النبي: «أدخل من كان» فدخل، فقال النبي صلى الله عليه وآله: «وإلي يا
رب - ثلاث مرّات -». فأكل مع رسول الله حتى فرغاً؛^{٥٠٤}

احمد به سند خود از انس بن مالك روایت می کند که گفت: أم ایمن مرغی را میان دو قرص نان قرار داد و آن را به محضر
رسول خدا صلی الله علیه وآله آورد. رسول خدا صلی الله علیه وآله دو دست مبارك را بلند نمود و عرضه داشت:
«خداوندا، محبوب ترین خلق خود را نزد من بفرست تا همراه من از این غذا صرف کند». در این هنگام علی علیه السلام
وارد شد و من به او گفتم که پیامبر خدا مشغول است. رسول خدا قسمتی از مرغ را در دست گرفت و دوباره دست به
دعا بلند نمود و دعای خود را تکرار کرد و باز علی علیه السلام سر رسید. میان من و او نزاعی درگرفت و صدایمان بالا
رفت. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر که هست بگذار وارد شود». پیامبر صلی الله علیه وآله سه
بار عرضه داشت: «الّی یا ربّ» و علی علیه السلام وارد شد و با پیامبر از آن غذا صرف نمود.

۷. روایت ابوحنیفه عمر بن احمد بن شاهین بغدادی [م ۳۸۵]

أخبرنا أبو طالب بن محمد بن علي بن الفتح الحربي البغدادي، في ما كتب به إليّ: أنّ
أباحنف عمر بن أحمد بن شاهين حدّثهم، قال: نا نصر بن القاسم الفرضي، نا عيسى بن
مُساور الجوهري، قال: قال لي يغنم بن سالم بن قنبر - ولقيته سنة تسعين ومائة، وقال
يغنم بن سالم: لي اثنتا عشرة ومائة سنة - : قال لي أنس بن مالك:

أهدي إلى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ طَيْرٌ مَشْوِيٌّ، فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «اللهم انتني بأحبّ خلقك إليك - أو: بمن تحبّه»؛ الشك من عيسى بن مساور الجوهري - فجاء عليّ، فرددته، فدخل في الثالثة - أو في الرابعة - فقال له النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «ما حبسك عني - أو: ما أبطأك - عني - يا عليّ؟». قال: جئت فردني أنس، ثمّ جئت فردني أنس، ثمّ جئت فردني أنس! قال: «يا أنس، ما حملك على ما صنعت؟ أرجوت أن يكون رجلاً من الأنصار؟!». فقلت: نعم. فقال: «يا أنس، أو في الأنصار خير من عليّ؟! أو في الأنصار أفضل من عليّ؟»؛^{٥٥}

ابوطالب بن محمد بن علي بن فتح حربي بغدادی به سند خود از انس بن مالك نقل می کند که گفت: مرغ بریان را به محضر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هدیه آوردند. رسول خدا عرضه داشت: «پروردگارا، محبوب ترین خلق خود را نزد من بفرست». در این هنگام علی آمد و من او را رد کردم و این ماجرا سه یا چهار مرتبه تکرار شد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطاب به علی علیه السلام فرمود: «چه عاملی مانع آمدنت شد؟». علی علیه السلام عرضه داشت: من چند مرتبه شرفیاب حضور شدم، اما انس مانع آن شد تا خدمت شما برسم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «ای انس، چرا چنین کردی؟». عرضه داشتم: امیدوار بودم که مردی از انصار بیاید. رسول خدا فرمود: «آیا در انصار افضل از علی وجود دارد؟. آیا در میان انصار افضل از علی وجود دارد؟».

ابن مغزلی^{٥٦} و محبّ الدین طبری^{٥٧} نیز این روایت را نقل کرده اند. در روایت محب الدین طبری به جای واژه «افضل»، از کلمه «خیر» استفاده شده است.

٨. روایت ابن مردویه [م ٤١٠]

پیش از بیان این روایت بیان این نکته ضروری است که پیش تر بیان شد که ابن مردویه حدیث طیر را در قالب سندهای بسیاری روایت کرده و متأسفانه هم اکنون اثری از کتاب وی در دسترس نیست؛ اما ابوالفرج ابن جوزی در کتاب خود به نام *العلل المتناهية*، این روایت را به چند طریق از ابن مردویه روایت کرده است. در یکی از طریق ها آمده است:

نا فهد بن إبراهيم البصري، قال: نامحمد بن زكريا، قال: نا العباس بن بكار الضبي، قال: نا عبدالله بن المثنى الأنصاري، عن عمه ثمامة بن عبدالله، عن أنس بن مالك: إن أم سلمة صنعت لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ طيراً - أو أظباعاً - فبعثت به إليه، فلما وضع بين يديه قال: «اللهم جنني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا الطائر»، فجاء عليّ بن أبي طالب، فقال

٥٥. المناقب (ابن مغزلی): ١٣٨ - ١٣٩ / ح ١٧٠، به نقل از عمر بن احمد بن شاهین.

٥٦. ر.ك: همان.

٥٧. ر.ك: الرياض النضرة في مناقب العشرة: ٣ / ١١٤ - ١١٥.

له أنس: إن رسول الله صلى الله عليه وآله على حاجة، فرجع علي (فدعا النبي صلى الله عليه وآله فقال: «اللهم جنني بأحب خلقك يأكل معي من هذا الطائر»). فجاء علي بن أبي طالب، فقال له أنس: إن رسول الله صلى الله عليه وآله على حاجة فرجع علي. (ظ) واجتهد النبي في الدعاء، قال: «اللهم جنني بأحب خلقك إليك وأوجههم عندك». فجاء علي، فقال له أنس: إن رسول الله صلى الله عليه وآله على حاجة، قال أنس: فرجع علي يده فوكز في صدري ثم دخل، فلما نظر إليه رسول الله صلى الله عليه وآله قام قائماً فضمه إليه قال: «يا رب وإلي يا رب وإلي». ما أبطأ بك يا علي؟». قال: يا رسول الله، قد جئت ثلاثاً كل ذلك يردني أنس! قال أنس: فرأيت الغضب في وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال: «يا أنس، ما حملك على رده؟». قلت: يا رسول الله، سمعتك تدعو فأحببت أن تكون الدعوة في الأنصار. قال: لست بأول رجل أحب قومه، أبي الله - يا أنس - إلا أن يكون ابن أبي طالب؛^{٥٠٨}

فهد بن ابراهيم بصرى به سند خود از انس بن مالك نقل می کند که گفت: ام سلمه برای رسول خدا صلى الله عليه وآله مرغ بریانی آورد و هنگامی که مرغ را در محضر رسول خدا گذاشت، حضرت دست به دعا بلند کرد و عرضه داشت: «پروردگارا، محبوب ترین خلق خود را بفرست تا همراه من از این غذا تناول نماید». در این هنگام علی علیه السلام سر رسید و من به بهانه اینکه رسول خدا مشغول به کاری هستم، او را رد نمودم! بار دوم رسول خدا دست به دعا بلند کرد و علی آمد و من مانند سابق او را رد کردم. بار سوم رسول خدا دست به دعا بلند نمود و دعای خویش را با اصرار بیان کرد و عرضه داشت: «پروردگارا، محبوبترین و با آبروترین خلق خود را بفرست تا همراه من از این غذا صرف نماید». در این هنگام علی علیه السلام سر رسید و من خواستم او را رد کنم؛ اما ایشان با دست خود به سینه من زد و وارد شد. رسول خدا صلى الله عليه وآله با دیدن علی علیه السلام برخاست و او را در آغوش کشید و در کنار خود جای داد و فرمود: «چه عاملی مانع از آمدنت شد؟». علی علیه السلام عرضه داشت: سه مرتبه شرفیاب حضورتان گردیدم، اما هر بار انس من را رد کرد. انس می گوید در این هنگام آثار غضب و خشم در چهره رسول خدا صلى الله عليه وآله هویدا شد و فرمود: «ای انس! چرا چنین کردی؟». عرضه داشتم: ای رسول خدا صلى الله عليه وآله، دعای شما را شنیدم و دوست داشتم مردی از انصار مصداق دعای شما گردد. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «تو نخستین مردی نیستی که قوم خود را دوست دارد؛ اما خداوند می خواست که علی بن ابی طالب علیه السلام مصداق دعای من باشد».

۹. روایت دیگری از ابن مردویه به نقل از امام باقر

ابن مردویه در حدیثی دیگر، به نقل از امام باقر علیه السلام می نویسد:

أنا محمد بن الحسين، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عبد الرحمن، قال: نا علي بن الحسن الساملي، قال: حدثني محمد بن الحسن بن الجهم، عن عبدالله بن ميمون، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن أنس، قال: أهدى لرسول الله صلى الله عليه وآله طير، فأعجبه، فقال النبي

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «اللَّهُمَّ أَنْتَنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ وَإِلِيَّ يَأْكُلُ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّيْرِ». قَالَ أَنَسٌ قُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مَنَّا حَتَّى نَشْرَفَ بِهِ، قَالَ: فَإِذَا عَلِيَ، فَلَمَّا أَنْ رَأَيْتَهُ حَسَدْتَهُ، فَقُلْتُ: النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَشْغُولٌ، فَرَجَعُ. قَالَ: فَدَعَا النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الثَّانِيَةَ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ كَأَنَّمَا يَضْرِبُ بِالسِّيَاطِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِفْتَحْ إِفْتَحْ»، فَدَخَلَ، فَسَمِعْتَهُ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ وَإِلَيَّ». حَتَّى أَكَلَ مَعَهُ مِنْ ذَلِكَ الطَّيْرِ؛^{٥٠٩}

محمد بن حسین به سند خود از امام باقر علیه السلام و ایشان نیز از پدر بزرگوارشان امام سجّاد علیه السلام از انس بن مالک نقل می کند که گفت: مرغ بریانی را به رسم تحفه و هدیه به پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تقدیم کردند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از این هدیه خوشحال شد و دست به دعا بلند کرد و عرضه داشت: «پروردگارا، محبوب ترین خلق خود را بفرست تا با من از این غذا بخورد». انس می گوید: عرضه داشتم: خدایا، آن مرد را از ما قرار ده تا به واسطه آن شرافتی کسب نمائیم. در این هنگام علی علیه السلام آمد و من به او حسادت کردم و او را رد نمودم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بار دیگر دست به دعا برداشت و بار دیگر علی علیه السلام آمد و آنچنان خشمگین بود که گویی او را با تازیانه می زنند! پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

فرمود: «درب را بگشای، درب را بگشای». علی علیه السلام وارد شد و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به استقبال او شتافت و شنیدم که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به علی علیه السلام فرمود: «نزد من بیا»، تا اینکه آن دو از آن مرغ خوردند.

۱۰. روایت خطیب بغدادی [م ۴۶۳]

أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عِيَاضِ الْقَاضِي بَصُورٌ، أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ جَمِيعِ الْغَسَّانِيِّ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَخْلَدٍ، حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ قَتِيْبَةَ بْنِ جَبَلَةَ الْقَطَّانِ، حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زَنْجَلَةَ، حَدَّثَنَا الصَّبَّاحُ — يَعْنِي: ابْنَ مُحَارِبٍ — عَنْ عَمْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَعْلَى بْنِ مَرْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَا: أَهْدَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ — صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — طَيْرٌ — مَا نَرَاهُ إِلَّا حَبَّارِي — فَقَالَ: «اللَّهُمَّ ابْعَثْ إِلَيَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيْكَ يُوَاكِلُنِي هَذَا الطَّيْرَ»؛^{٥١٠}

عبدالله بن علی بن عیاض به سند خود به نقل از انس بن مالک روایت می کند که گفت: مرغ بریانی — و ما ندیدیم مگر اینکه پرنده ای به نام هوبره بود — را به محضر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هدیه آوردند. پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «پروردگارا، محبوب ترین اصحاب مرا بفرست تا همراه من از این غذا تناول نمایند».

۵۰۹. همان: ۱ / ۳۳۵.

۵۱۰. تاریخ بغداد: ۱۱ / ۳۷۵ / ش ۶۲۳۲.

أخبرنا عمر بن عبدالله، حدثنا محمد بن يونس بن الحسين، حدثنا أبو جعفر الحسن بن علي بن الوليد الفسوي، حدثنا إبراهيم بن مهدي المصيصي، حدثنا علي بن مسهر، عن مسلم بن أبي عبدالله، عن أنس بن مالك ...

وأخبرنا عمر بن عبدالله، حدثنا محمد بن الحسن بن زياد، حدثنا أحمد بن روح المروزي بمرور، حدثنا العلاء بن عمران، حدثنا خالد بن عبيد قال: قال أنس بن مالك: بينا أنا ذات يوم بباب النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ بِطَبْقٍ مَغْطَى فَقَالَ: هَلْ مِنْ إِيَّانِي؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَوَضَعَ الطَّبْقَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَيْهِ طَائِرٌ مَشْوِيٌّ فَقَالَ: أَحَبُّ أَنْ تَمْلَأَ بَطْنُكَ مِنْ هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ: قَالَ: غَطَّ عَلَيْهِ، ثُمَّ شَالَ يَدَيْهِ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ ادْخُلْ عَلَيَّ أَحَبَّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَنَازِعَنِي هَذَا الطَّعَامُ»، قَالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا سَمِعْتَ ذَلِكَ قُلْتَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ هَذِهِ الدَّعْوَةَ فِي رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَخَرَجْتَ أَشْوَفَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ.

بينما أنا كذلك إذ دخل علي فقال: هل من إني؟ فقلت: لا، ولم يحمني على ذلك إلا الحسد، فانصرف! فجعلت أنظر يمينا وشمالا: هل من أنصاري؟ فلم أجد، ثم عاد علي فقال: هل من إني؟ فقلت: لا، [ف]انصرف! فنظرت يمينا وشمالا ولا أنصاري، إذ عاد علي، فقال: هل من إني؟ إذ نادى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنْ ائْذَنْ لِي. فدخل، فجعل ينازع النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فيومئذ ثبتت مودة علي عليه السلام في قلبي؛^{۵۱۱}

عمر بن عبدالله به نقل از محمد بن یونس بن حسین و همچنین همو به نقل از محمد بن حسن بن زیاد [به دو طریق] از انس بن مالک روایت می کند که گفت: روزی در محضر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بودم، مردی با ظرفی از غذا آمد و اجازه ورود بر رسول خدا را گرفت و من به او اجازه ورود دادم. آن شخص بر رسول خدا وارد شد و ظرف غذا را مقابل حضرت گذاشت، در حالی که داخل آن ظرف مرغ بریانی قرار داشت و آن گاه عرضه داشت: ای پیامبر خدا، دوست دارم شکم شما از این غذا پر شود. پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دست به دعا بلند کرد و عرضه داشت: «پروردگارا، محبوب ترین خلق خود را بفرست تا همراه من از این غذا صرف نماید». هنگامی که من این دعا را شنیدم گفتم: خدایا، دعوت رسول خدا را شامل مردی از انصار گردان. آن گاه به دنبال مردی از انصار رفتم تا اینکه علی علیه السلام سر رسید و اجازه ورود بر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را گرفت و من از سر حسادت او را رد کردم. سپس به طرف راست و چپ می نگریستم تا مردی از انصار را بیابم، اما هیچ کس را نیافتم و بار دیگر علی علیه السلام سر

رسید و او را رد کردم. بار دیگر در پی مردی از انصار بودم و باز علی آمد و رسول خدا صدا زد که اجازه ورود بده. علی علیه السلام بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وارد شد و از آن روز محبت علی در دلم جای گرفت.

۱۲. روایت ابن عساکر [م ۵۷۱]

أخبرتنا [به] أم المجتبی بنت ناصر، قالت: قرئ علی إبراهيم بن منصور، أنبأنا أبو بكر بن المقري، أنبأنا أبو يعلى، أنبأنا قطن بن نُسیر، أنبأنا جعفر بن سليمان الضبعي، أنبأنا عبدالله بن المثنى: عن عبدالله بن أنس، عن أنس بن مالك، قال: أهدى لرسول الله صلی الله عليه وآله جبل مشوي بخبزه وصنابه، فقال رسول الله صلی الله عليه وآله: «اللهم انتني بأحب خلقك إليك يأكل معي من هذا الطعام». فقالت عائشة: اللهم اجعله أبي. وقالت حفصة: اللهم اجعله أبي. قال أنس: وقلت: اللهم اجعله سعد بن عبادة. قال أنس: فسمعت حركة بالباب، فخرجت، فإذا علي بالباب، فقلت: إن رسول الله صلی الله عليه وآله علي حاجة، فانصرف. ثم سمعت حركة بالباب، فخرجت،

فإذا علي بالباب، فقلت: إن رسول الله صلی الله عليه وآله علي حاجة. فانصرف، ثم سمعت حركة بالباب، فسلمت علي فسمع رسول الله صلی الله عليه وآله صوته فقال: «انظر من هذا». فخرجت، فإذا هو علي، فجيئت إلى رسول الله صلی الله عليه وآله فأخبرته. فقال: «أذن له». فدخل علي فقال، رسول صلی الله عليه وآله: «اللهم وإلي اللهم وإلي»؛^{۵۱۲}

عبدالله بن مثنى به سند خود از انس بن مالك نقل می کند که گفت: مرغ بریانی را برای رسول خدا هدیه آوردند. حضرت دست به دعا بلند کرد و عرضه داشت: «پروردگارا، محبوب ترین خلق خودت را بفرست تا همراه من از این غذا بخورد». در این هنگام عایشه گفت: خدایا، این مرد را پدر من قرار بده. حفصه نیز گفت: خدایا، این مرد را پدر من قرار بده و من نیز گفتم: خدایا، این مرد را سعد بن عباده قرار بده. ناگهان شنیدم که درب به حرکت درآمد و علی علیه السلام پشت درب بود و من او را به بهانه ای رد کردم. دو مرتبه و سه مرتبه این ماجرا تکرار شد و من هربار او را رد نمودم تا اینکه باز درب به صدا در آمد و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله متوجه شد و صدای خود را بلند کرد و فرمود: «بین چه کسی پشت درب است؟». من به پشت درب رفتم و دیدم که علی علیه السلام است. به رسول خدا اطلاع دادم و آن حضرت فرمود: «اجازه بده تا وارد گردد» و علی وارد شد و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به استقبال او شتافت.

۱۳. حدیثی دیگر به نقل از ابن عساکر

ابن عساکر، حدیث طیر را با سند دیگری نقل کرده که به شرح ذیل است:

أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندی أخبر أبو الفتح هبة الله بن علي بن محمد بن الطيب بن النجار القرشي الكوفي ببغداد أنبأنا أبو الحسن محمد بن جعفر بن محمد التميمي

النحوي يعرف بابن النجار الكوفي أنبأنا ابو عبدالله محمد بن القاسم بن زكريا المحاربي
أنبأنا عباد بن يعقوب

ادامه سند در گاه بررسی سند خواهد آمد.

تاکنون به دوازده روایت مهم به نقل از حدیث نگاران برجسته اهل سنت اشاره شد که البته در هر کدام از روایت ها نکات ارزنده ای موجود بود و به همین دلیل مقداری بحث به درازا کشید؛ لیکن حدیث نگاران دیگری نیز حدیث طیر را روایت کرده اند که در میان آنان افراد متعصبی همچون ذهبی، ابن حجر عسقلانی و ابن حجر مکی نیز به چشم می خورند.

شمس الدین ذهبی که در قرن هشتم می زیسته، از شاگردان ابن تیمیه است و به تعبیر شاگرد نامدارش سبکی و دیگران، فرد بسیار متعصبی است،^{۵۱۳} حدیث طیر را در قالب تك نگاری نگاشته و سند صحیح برای آن ذکر کرده و در کتاب *تذكرة الحفاظ* و *سير أعلام النبلاء*، به تألیف خویش اشاره نموده است.

وی می نویسد:

وأما حدیث الطیر فله طرق كثيرة جداً، قد أفردتها بمصنف، ومجموعها هو یوجب أن یكون
الحدیث له أصل؛^{۵۱۴}

اما حدیث طیر. برای این حدیث جداً طرق و اسناد بسیاری است و من در قالب تألیفی آنها را آورده ام و از مجموع این طرق بدست می آید که برای این حدیث اصلی است و چنین حدیثی وجود دارد.

وی در جای دیگر می نویسد:

وقد جمعت طرق حدیث الطیر فی جزء؛^{۵۱۵}

به تحقیق طرق حدیث طیر را در يك جلد کتاب جمع کردم.

ابن حجر عسقلانی که نزد اهل سنت ملقب به «شیخ الاسلام» است، از دیگر روایت کنندگان این حدیث است. وی نیز در پاسخ به شبهه سراج الدین قزوینی که حدیث طیر را از جعلیات به حساب آورده، به سند ترمذی، حاکم نیشابوری و طبرانی اشاره کرده و اسناد آنان را تصحیح کرده است و به دلیل طولانی بودن سخن وی، از نقل اصل عبارت پرهیز می نمائیم.^{۵۱۶}

۵۱۳. ر.ك: طبقات الشافعية الكبرى: ۷ / ۱۶.

۵۱۴. تذكرة الحفاظ: ۳ / ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳.

۵۱۵. سير أعلام النبلاء: ۱۷ / ۱۶۹.

۵۱۶. ر.ك: مشكاة المصابيح: ۳ / ۱۷۸۸.

ابن حجر مکی نیز به انبوه اسناد این حدیث اشاره کرده و بر صحت برخی اسناد آن تأکید می‌کند. وی در کتاب المنح المکیة می‌نویسد:

تنبيه: ورد في مناقب عليّ حدث كثر كلام الحفاظ فيه، فأردت أن ألخص المعتمد فيه ... والمعتمد عند محققي الحفاظ فيه: أنه ليس بموضوع، بل له طرق كثيرة؛ قال الحاكم في المستدرک: رواه عن أنس أكثر من ثلاثين نفساً ...

وحيئنذ، فيتقوى كل من تلك الطرق بمثله، ويصير سنده حسناً لغيره. والمحققون أيضاً على أن: الحسن لغيره يحتج به كالحسن لذاته!

فالحق ما سبق: إن كثرة طرقه صيرته حسناً يحتج به، ولكثرتها جداً خرج الحافظ أبو بكر ابن مردويه فيها جزءاً؛^{٥١٧}

در مناقب علی حدیثی وارد شده که حافظان حدیث، در مورد آن سخن بسیار گفته اند و من تنها به گوشه هایی از سخنان آنان اکتفا می‌کنم ... پژوهشگران حدیث شناس می‌گویند که حدیث طیر جعلی نیست و برای این حدیث، اسناد انبوهی وجود دارد. حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک می‌نویسد: این روایت را بیش از سی نفر از انس نقل نموده اند بنابراین هر سندی سبب تقویت سند دیگر می‌شود و سند را تبدیل به سند حسن می‌نماید ... و نیز پژوهشگران بر این باورند: حدیثی که حسن بودن خویش را از غیر خود کسب کند، قابل استناد است و می‌توان حکم حدیث حسن را بر آن بار نمود.

پس حق آن است که انبوه اسناد این حدیث سبب می‌شود تا حدیث طیر را حدیث حسن تلقی نمائیم و به دلیل انبوه اسناد موجود، ابوبکر ابن مردویه تمام این اسناد را در یک مجلد گرد آورده است.

بر این اساس، اثبات می‌شود که حدیث طیر توسط حدیث نگاران و حدیث شناسان بسیاری روایت شده و اسناد زیادی برای آن ذکر گردیده که در میان انبوه این اسناد، سندهایی که به نظر آنان صحیح باشد نیز فراوان به چشم می‌خورد.

بررسی سند حدیث طیر

همان گونه که گذشت، حدیث طیر به سندهای مختلفی روایت شده تا آنجا که حدیث نگاران خبره و برجسته ای همچون حاکم نیشابوری، در مورد اسناد این حدیث کتاب نگاشته اند. حاکم نیشابوری در کتاب *مستدرک*، تصریح می کند که حدیث طیر به نقل از امیرالمؤمنین علی علیه السلام، سفینه و ابوسعید خدری صحیح می باشد و شرط شیخین «بخاری و مسلم» در مورد صحت احادیث، بر آن صدق می کند. وی می نویسد:

هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه وقد رواه عن أنس جماعة من أصحابه زیادة علی ثلاثین نفساً، ثم صحت الروایة عن علی وأبی سعید الخدری وسفینة ...^{۵۱۸}

این حدیث طبق شرط شیخین «بخاری و مسلم» صحیح است در حالی که آنان این حدیث را نقل نکرده اند و بیش از سی نفر حدیث طیر را از انس روایت کرده اند و روایت علی و ابوسعید خدری و سفینه از سند صحیحی برخوردار است ...

بنابراین، حدیث طیر بر مبنای شرط شیخین نیز حدیث صحیحی است. پیش از بیان و بررسی اسناد حدیث طیر، گفتنی است که می توان به جرأت در مورد صدور این روایت ادعای تواتر کرد و عبارت ابن حجر مکی نیز گویای همین نکته است و اگر شخص منصفی به طبقات روات و همچنین فزونی اسناد مختلف بنگردد، تواتر این روایت را تصدیق خواهد نمود.

ابن حجر مکی می نویسد:

إنّ كثرة طرقه صیرته حسناً یحتجّ به، ولکثرتها جداً خرّج الحافظ أبوبکر ابن مردویه فیها جزءاً؛

انبوه اسناد این حدیث سبب می شود تا این حدیث قابل استناد گردد و به دلیل فزونی اسناد، حافظ ابوبکر ابن مردویه کتاب مستقلی در مورد اسناد این حدیث نگاشته است.

عبارت ابن حجر مکی هر چند صریح در تواتر نیست؛ اما ادعای او مبنی بر اسناد انبوه حدیث طیر از اهمیت بسیاری برخوردار است.

البته متعصبان و غرضورزان عامه در مورد سند حدیث طیر به بیان شبهات واهی پرداخته اند که از باب نمونه به سخنان برخی از آنان اشاره می شود.

ابن تیمیه در این باره می نویسد:

إِنَّ حَدِيثَ الطَّيْرِ لَمْ يَرَوْهُ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِ الصَّحِيحِ، وَلَا صَحَّحَهُ أُمَّةُ الْحَدِيثِ. وَلَكِنْ هُوَ مِمَّا رَوَاهُ بَعْضُ النَّاسِ، كَمَا رَوَوْا أَمْثَالَهُ فِي فَضْلِ غَيْرِ عَلِيٍّ؛^{۵۱۹}

همانا حدیث طیر را هیچ کدام از ارباب صحاح روایت نکرده اند و پیشوایان حدیث نیز آن را تصحیح نکرده اند و تنها برخی از روایت کنندگان بی مقدار آن را نقل کرده اند، همان گونه که همانند آن را در فضیلت غیر علی نیز روایت کرده اند.

کابلی نیز در این باره می نویسد:

وهو باطل؛ لأنَّ الخبر موضوعٌ؛^{۵۲۰}

این حدیث باطل است؛ زیرا خبر موضوع و جعلی است.

از سوی دیگر، دهلوی در کتاب *تحفه اثنا عشریه*، با کابلی و ابن تیمیه هم صدا شده و نوشته

است:

این حدیث را اکثر محدثین موضوع گفته اند ... و از آن کسان که تصریح کرده اند به موضوع بودن این حدیث، حافظ شمس الدین جزری است و گفته است امام اهل حدیث – الخ – در تلخیص خود هر آینه من مدتی دراز گمان می کردم که حدیث طیر خوب نه کرد حاکم که نهاد آن را در مستدرک خود، پس هر گاه حاشیه نوشتم این کتاب را صحیح دیدم. این قول را از جمله موضوعاتی که در مستدرک است.^{۵۲۱}

البته دهلوی مشخص نکرده که سخن شمس الدین جزری را از کدام کتاب وی نقل کرده و دهلوی در مورد دیگری در ذیل حدیث مدینه نیز سخنی را به جزری نسبت داده بود که خلاف آن ثابت شد. بنابراین مشخص نیست که منبع سخن دهلوی کدام مصدر است؛ مگر آنکه مراد او کتاب *العلل المتناهیة* باشد و پیش از این در قسمت بررسی متن حدیث طیر و ذیل روایت ابن مردویه اشاره شد که ابن جوزی این روایت را در کتاب *العلل المتناهیة فی أحادیث الواهیة* نقل کرده و به

۵۱۹. منهاج السنة: ۷ / ۳۷۱.

۵۲۰. الصواعق: مخطوط.

۵۲۱. تحفه اثنا عشریه: ۲۱۲.

احتمال، صرف روایت نام برده در کتاب *العلل المتناهیه*، قرینه بر آن است که وی این حدیث را ضعیف و واهی تلقی کرده است.

در هر حال با اینکه تواتر حدیث طیر قابل اثبات است و با این وجود نیازی به بررسی سند نخواهد بود؛ اما از باب دفع شبهه ضعف سند، به بررسی برخی از اسناد صحیح این روایت می پردازیم تا قوت سند این حدیث بیش از پیش ثابت گردد.

۱. سند حدیث چهارم:

زکریا بن یحیی، از حسن بن حماد، از مسهر بن عبدالملک، از عیسی بن عمر، از اسماعیل سدی، از انس بن مالک. گفتنی است که این سند، همان سند نسائی در کتاب *خصائص* است که روایتش ذکر شد.

حسن بن حماد

حسن بن حماد را ابن حجر عسقلانی در کتاب *تهذیب التهذیب* توثیق کرده است. وی می نویسد:

قال ابن أبي حاتم: سألت موسى بن إسحاق عنه فقال: ثقة مأمون، وقال السراج: كوفي ثقة... قلت: وذكره ابن حبان في الثقات؛^{۵۲۲}

ابن ابی حاتم می گوید: از موسی بن اسحاق در مورد حسن بن حماد سؤال پرسیدم و او گفت که ثقة و مورد اعتماد است. و سراج نیز در مورد او گفته است که کوفی و ثقة است... و من می گویم که ابن حبان نیز او را در کتاب *ثقات* خویش آورده است.

همچنین در کتاب *تقریب التهذیب* او را از *ثقات طبقه دهم* برشمرده و می نویسد:

ثقة. من العاشرة؛^{۵۲۳}

وی ثقة و از طبقه دهم است.

ذهبی نیز به وثاقت او حکم کرده است.^{۵۲۴}

مسهر بن عبدالملک

دومین راوی مسهر بن عبدالملک است. وی از رجال نسائی است. ابن حبان وی را در *الثقات* آورده است.^{۵۲۵} ابن حجر^{۵۲۶} و ذهبی او را توثیق کرده اند.

۵۲۲. *تهذیب التهذیب*: ۲ / ۲۳۷ - ۲۳۸ / ش ۹۲.

۵۲۳. *تقریب التهذیب*: ۱ / ۲۰۳ / ش ۱۲۳۵.

۵۲۴. *ر.ک: الکاشف*: ۱ / ۱۷۵ / ش ۱۰۳۲.

ذهبی درباره وی می نویسد:

مسهر بن عبدالملك بن سلع الهمداني الكوفي، ... وثقه الحسن بن حماد الوراق، وذكره ابن حبان في الثقات؛^{۵۲۷}

مسهر بن عبدالملك بن سلع همدان كوفي ... مورد توثيق حسن بن حماد وراق است و ابن حبان او را در كتاب ثقات خویش ذكر کرده است.

ابویعلی موصلی نیز وی را توثیق کرده است. وی در هنگام نقل حدیث طیر می نویسد:

ثنا الحسن بن حماد الوراق، ثنا سهل بن عبدالملك بن سلح، ثقه؛^{۵۲۸}

حسن بن حماد وراق از مسهر بن عبدالملك بن سلع که ثقه است، روایت کرده است.

عیسی بن عمر قاری

مسهر بن عبدالملك روایت را از عیسی بن عمر قاری نقل کرده است. وی در زمره قراء کوفه شمرده شده و مورد توثیق ابن حجر، ابن حبان و ذهبی است.

ابن حجر درباره وی می نویسد:

قال الميموني عن أحمد: ليس به بأس. وقال إسحاق بن منصور عن ابن معين: ثقة. ... وقال النسائي ثقة. وقال أبو حاتم: ليس بحديثه بأس، وقال أيضاً: ثنا مقاتل بن محمد، ثنا وكيع، عن عيسى بن عمر الهمداني، وكان ثقة. قال الخطيب: كان ثقة. وذكره ابن حبان في الثقات

قلت: وقال العجلي: كوفي ثقة، رجل صالح، كان أحد قراء الكوفة، رأساً في القرآن. وقال أبو بكر البزار: ليس به بأس. وقال ابن خلفون: وثقه ابن نمير؛^{۵۲۹}

میمونی از احمد [بن حنبل] نقل کرده که در باره عیسی بن عمر اشکالی نیست. و اسحاق بن منصور از ابن معین نقل کرده که نام برده ثقه می باشد. همچنین نسائی وی را ثقه خوانده و ابن حاتم نیز گفته که در روایت او اشکالی نیست و در موردی به وثاقت او تصریح کرده است. همچنین خطیب وی را ثقه خوانده و ابن حبان او را در کتاب ثقات آورده است

من نیز می گویم که عجلی نیز او را توثیق کرده و وی را مردی صالح و از حافظان کوفه بر شمرده است. همچنین ابوبکر بزار نیز در مورد او بر این باور است که در حدیث اشکالی نیست. ابن خلفون نیز می گوید: ابن نمیر او را توثیق کرده است.

۵۲۵. الثقات: ۹ / ۱۹۷.

۵۲۶. ر.ك: تهذيب التهذيب: ۱۰ / ۱۳۵.

۵۲۷. تهذيب التهذيب: مخطوط.

۵۲۸. مسند أبي يعلى: ۷ / ۱۰۵ / ح ۴۰۵۲.

۵۲۹. تهذيب التهذيب: ۸ / ۲۰۰ / ش ۳۱۵.

سدّی

و اما سدّی کسی نیست جز اسماعیل بن عبدالرحمان که بیشتر با نام سدّی مشهور گردیده و از تابعان نامداری است که انس بن مالک و حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را درک کرده است. نام برده از ثقات عامه است و بزرگان آنان به وثاقت وی تصریح نموده اند. سبط ابن جوزی از ترمذی که یکی از صاحبان صحاح سنّه است، نقل می کند که سدّی را توثیق کرده و می نویسد:

السدّی: إسمه إسماعیل بن عبدالرحمن، سمع من أنس بن مالك، ورأى الحسين بن علي، ووثقه سفیان الثوري؛^{۵۳۰}

نام سدّی، اسماعیل بن عبدالرحمان است و از انس بن مالک حدیث شنیده و [حضرت] حسین بن علی علیه السلام را دیده است و سفیان ثوری او را توثیق نموده است.

احمد بن حنبل نیز سدّی را توثیق کرده است.^{۵۳۱}

ابن حجر عسقلانی نیز به نقل از عجلی می نویسد:

ثقة، عالم بالتفسير؛^{۵۳۲}

عجلی می گوید: سدّی ثقه و آگاه به تفسیر است.

نسائی که به تعبیر عالمان حدیث شناس، از بخاری و مسلم سخت گیرتر است، در دو مورد پیرامون سدّی می نویسد:

صالح، وقال في موضع آخر: ليس به بأس؛^{۵۳۳}

سدّی فردی صالح است و در جای دیگر می نویسد: اشکالی در او نیست.

ابن حبان، سدی را در کتاب الثقات آورده^{۵۳۴} و ابن عدی درباره او می نویسد:

هو عندي مستقيم الحديث صدوق لا بأس به؛^{۵۳۵}

سدّی از نظر من مستقیم الحدیث و راستگو می باشد و اشکالی در او نیست.

سمعانی نیز درباره او می گوید:

۵۳۰. تذكرة الخواص: ۴۴.

۵۳۱. ر.ك: الجرح والتعديل: ۲ / ۱۸۴ / ش ۶۲۵؛ الكامل (ابن عدی): ۱ / ۲۷۶ - ۲۷۷ / ش ۱۱۶؛ تهذيب التهذيب: ۱ / ۳۲۴.

۵۳۲. تهذيب التهذيب: ۱ / ۳۲۵.

۵۳۳. همان: ۳ / ۱۳۷؛ سير أعلام النبلاء: ۵ / ۲۶۴ / ش ۱۲۴.

۵۳۴. الثقات: ۴ / ۲۰.

۵۳۵. الكامل: ۱ / ۲۷۸. همچنین ر.ك: تهذيب التهذيب: ۱ / ۳۲۵.

وهو السدّي الكبير، ثقة مأمون، روى عنه: الثوري، وشعبة ... قال يحيى بن سعيد: ما سمعت أحداً يذكر السدي إلا بخير، وما تركه أحد؛^{٥٣٦}

سدّي ثقة و قابل اعتماد است و ثوری و شعبه از او روایت کرده اند ... یحیی بن سعید درباره او می گوید: از هیچ کس نشنیدم که سدّي را ذکر کند مگر آنکه در مورد او نیک بگوید و هیچ کس او را ترك نکرده [و تضعیف ننموده است].

علاوه بر توثیقات صریح بزرگان اهل سنت، سدّي در زمره پنج صحاح از صحاح شش گانه اهل سنت است و مسلم، ابن ماجه، ترمذی، نسائی و ابوداوود از او نقل کرده اند.^{٥٣٧} همچنین سدّي از مشایخ حدیث است و شعبه از او روایت نقل کرده است. در این میان، ابن تیمیه تصریح کرده است که شعبه تنها از ثقات روایت نقل می کند. وی در این باره می نویسد:

من لم يرو إلا عن ثقة ... كمالك وشعبة ...^{٥٣٨}

از کسانی که تنها از ثقة حدیث نقل می کنند مالک و شعبه است ...

و در نهایت، گروهی از بزرگان همچون ابوعوانه، ثوری، حسن بن صالح، زائدة، اسرائیل، سمّاک بن حرب، اسماعیل بن ابی خالد، سلیمان تیمی و ابوبکر بن عیاش از سدّي روایت کرده اند.

موارد ذکر شده، جای هیچ گونه شبهه ای را در مورد سدّي باقی نمی گذارد و قطعاً وثاقت او از دیدگاه اهل سنت ثابت می شود.

۲. سند حدیث عباد بن یعقوب رواجی:

سند عباد بن یعقوب را پیش از این از ابن عساکر روایت نمودیم.^{٥٣٩} عباد بن یعقوب رواجی، از عیسی، از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی، از پدرش و او نیز از پدرش از جدش علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است. این روایت را مرحوم میرحامد حسین هندی رحمه الله در *عقبات الانوار*، و به نقل از کتاب *المعرفة* عباد بن یعقوب که در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف نموده، آورده است که در این مقام، به بررسی تک تک راویان این حدیث می پردازیم.

عباد بن یعقوب رواجی

٥٣٦. الأناساب: ٣ / ٢٣٩.

٥٣٧. ر.ك: تقریب التهذیب: ١ / ٩٧ / ش ٤٦٤.

٥٣٨. الرّد علی البکری: ١ / ٧٧.

٥٣٩. ر.ك: تاریخ مدینة دمشق: ٤٢ / ٢٤٥.

نخستین راوی، عباد بن یعقوب رواجی است. وی شخصیت شناخته شده ای است که نیازی به توثیق ندارد. وی هر چند شیعه است، اما حدیث نگاران بزرگ اهل سنت به او اعتماد کرده و از او نقل روایت نموده و به وثاقتش حکم کرده اند.

در بزرگی او نزد اهل سنت همین اندازه کافی است که او از مشایخ حدیث نگار عامه، محمد بن اسماعیل بخاری می باشد و بخاری در کتاب صحیح خود از او روایت نقل کرده است. سمعانی در این باره می نویسد:

الرواجی بفتح الراء والواو وكسر الجيم وفي آخرها النون، هذه النسبة سألت عنها أستاذي أبو القاسم إسماعيل بن محمد بن الفضل الحافظ بإصبهان؟ فقال: هذا نسبة أبي سعيد عباد بن يعقوب شيخ البخاري؛^{۵۴۰}

از استادم ابوالقاسم اسماعیل بن محمد بن فضل که از حافظان حدیث و ساکن در اصفهان بود، در مورد رواجی پرسیدم: او در پاسخم گفت: رواجی همان ابوسعید عباد بن یعقوب است که از مشایخ بخاری است.

بخاری در قسمت توحید از کتاب صحیح خویش، روایتی را از عباد بن یعقوب نقل کرده که کاشف از اعتماد وی به عباد بن یعقوب است.

علاوه بر بخاری که در زمره نام آورترین حدیث نگاران عامه است، ترمذی و ابن ماجه نیز عباد بن یعقوب رواجی را از جمله مشایخ خویش ذکر کرده اند و بنابر این، رواجی از مشایخ صاحبان صحاح و مسانید شناخته می شود. همچنین بزرگان و شخصیت های برجسته عامه نیز به نقل از او همت گماشته اند. ابن حجر عسقلانی درباره وی می نویسد:

عنه: البخاري حديثاً واحداً مقروناً، والترمذي، وابن ماجة، وأبو حاتم، وأبو بكر البزار، وعلي بن سعيد بن بشر الرازي، ومحمد بن علي الحكيم الترمذي، وصالح بن محمد جزيرة، وابن خزيمة، وابن صاعد، وابن أبي داود، والقاسم بن زكريا المطرزي؛^{۵۴۱}

بخاری، ترمذی، ابن ماجه، ابوحاتم، ابوبکر بزار، علی بن بشر رازی، محمد بن حکیم

ترمذی، صالح بن جزره، ابن خزیمه، ابن صاعد، ابن ابی داوود و قاسم بن زکریا مطرز، از عباد به یعقوب رواجی روایت نقل کرده اند.

لازم به ذکر است که برخی از پژوهشگران برجسته اهل سنت، صرف نقل بزرگان از شخصی را دلیل بر توثیق آن شخص گرفته اند. شاهد بر این ادعا، استدلال ذهبی بر جلالت مقام «احمد بن

۵۴۰. الأنساب: ۳ / ۹۵.

۵۴۱. تهذيب التهذيب: ۵ / ۹۵.

عمر بن انس اندلسی» است که صرف نقل ابن عبدالبر و ابن حزم از نام برده را دلیل جلالت مقام و بزرگی او دانسته است.^{۵۴۲} و همچنین ابن حجر مکی نیز با استناد به همین روش، نقل صحابه و تابعان از معاویه را دلیل توثیق آن شخص دانسته است، هر چند که به وثاقت او تصریح نشده باشد.^{۵۴۳}

بر این اساس، نقل بزرگان و نام آورانی همچون بخاری، ترمذی، صاحبان صحاح و سنن که نزد اهل سنت مقامی بالاتر از عدالت دارند، از عباد بن یعقوب دلیل بر توثیق وی از منظر آنان است.

علاوه بر نقل بزرگان و مقام شیخوخیت یعقوب بن عباد رواجی، کسانی همچون ابوحاتم و ابن خزیمه به وثاقت او تصریح کرده اند.
ذهبی در این باره می نویسد:

عباد بن یعقوب الرواجی، أبوسعید شیعى جلد ... وثقه أبوحاتم؛^{۵۴۴}

عباد بن یعقوب رواجی همان ابوسعید می باشد که شیعه ای محکم است... و ابوحاتم او را توثیق کرده است.

ابن حجر می نویسد:

قال أبوحاتم: شیخ ثقة؛^{۵۴۵}

ابوحاتم گفت که وی استادی ثقة است.

ابن حجر نیز به نقل از ابن خزیمه می نویسد:

قال الحاکم: کان ابن خزيمة یقول: حدثنا الثقة فی روايته المتهم فی دینه عباد بن یعقوب؛^{۵۴۶}

حاکم می گوید: ابن خزیمه عباد بن یعقوب را در نقل روایت، ثقة و مورد اعتماد می داند هر چند که در دینش متهم است.

پوشیده نیست که بر طبق مبنای ذهبی که مشهور به تعصب است، اگر ابوحاتم شخصی را توثیق کند، دلیل بر وثاقت آن شخص شمرده می شود؛ زیرا به باور ذهبی، ابوحاتم هرگز شخصی را توثیق نمی کند مگر آنکه آن شخص صحیح الحدیث باشد.

۵۴۲. ر.ک: العیر فی حوادث من غیر: ۲ / ۳۳۸ / حوادث سال ۴۷۸.

۵۴۳. ر.ک: تطهیر الجنان: ۱۱.

۵۴۴. الکاشف: ۲ / ۶۰.

۵۴۵. تهذیب التهذیب: ۵ / ۹۵.

۵۴۶. مقدمه فتح الباری: ۵۷۹.

وی درباره این مبنا می نویسد:

إِذَا وَثَّقَ أَبُو حَاتِمٍ رَجُلًا فَتَمَسَّكَ بِقَوْلِهِ، فَإِنَّهُ لَا يُوَثِّقُ إِلَّا رَجُلًا صَحِيحَ الْحَدِيثِ، وَإِذَا لَيْنَ رَجُلًا، أَوْ قَالَ فِيهِ: لَا يَحْتَجِّجْ بِهِ، فَتَوَقَّفْ حَتَّى تَرَى مَا قَالَ غَيْرَهُ فِيهِ، فَإِنْ وَثَّقَهُ أَحَدٌ، فَلَا تَبْنِ عَلَى تَجْرِيحِ أَبِي حَاتِمٍ، فَإِنَّهُ مَتَعَنَّتْ فِي الرِّجَالِ، قَدْ قَالَ فِي طَائِفَةٍ مِنْ رِجَالِ الصَّحَابِ: لَيْسَ بِحُجَّةٍ، لَيْسَ بِقَوِيٍّ، أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ؛^{٥٤٧}

هنگامی که ابوحاتم مردی را توثیق کند، به سخن او اعتماد می شود؛ زیرا او تنها مردی را توثیق می کند که صحیح الحدیث باشد. اما اگر مردی را توثیق نکند یا در مورد او بگوید که قابل اعتماد نیست، نمی توان به سرعت به جرح او تمسک کرد؛ پس باید صبر نمود و دید که آیا شخص دیگری غیر از ابوحاتم نیز آن مرد را تضعیف نموده است یا خیر؟ پس اگر شخص دیگری توثیق کرد، به تضعیف ابوحاتم اعتنا نمی شود؛ زیرا ابوحاتم مرد سخت گیری است و حتی در مورد گروهی از روایت کنندگان صحاح نیز تعابیری مانند: قوی نیست، حجت نیست و قابل اعتماد نیست و مانند آن دارد.

غیر از وصف وثاقت، برخی همچون دارقطنی و ابن حجر، به صدوق بودن رواجی تصریح کرده اند و او را راست گو و احادیث وی را قابل اعتماد معرفی کرده اند. ابن حجر در تهذیب *التهذیب* در ضمن بیان نکته ای جالب می نویسد:

قال إبراهيم بن أبي بكر بن أبي شيبة: لولا رجلا من الشيعة ما صحَّ لهم حديث: عباد بن يعقوب، وإبراهيم بن محمد بن ميمون؛^{٥٤٨}

ابراهیم بن ابی شیبیه می گوید که اگر دو مرد در میان شیعیان نبودند، برای آنان حدیث صحیحی باقی نمی ماند: نخست عباد بن یعقوب و دیگری ابراهیم بن محمد بن میمون.

این سخن به نیکی کاشف از جایگاه والای عباد بن یعقوب رواجی در میان عامه است. ممکن است در این میان اشکالی مطرح گردد مبنی بر اینکه رواجی در آثار اهل سنت به رفض متهم شده و همین نکته برای عدم اعتماد آنان به وی کافی است. پاسخ به این اشکال در قالب مقدماتی که در ابتدای مجموعه ذکر شد، روشن می شود که اساساً به نظر عامه، صرف رفض و رافضی گری دلیل عدم توثیق نیست و در مواردی مانند مورد نام برده، با تصریح به رافضی بودن رواجی، با این وجود وی را ثقة دانسته اند و بر این اساس و بر طبق مبانی ایشان، رافضی بودن ملازم عدم توثیق نخواهد بود.

٥٤٧. سیر أعلام النبلاء: ١٣ / ٢٦٠.

٥٤٨. تهذیب التهذیب: ٥ / ٩٦.

عیسی بن عبدالله هاشمی

اما راوی دوم این سند، عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب هاشمی است. نام برده از کسانی است که بخاری در کتاب *التاریخ الکبیر* در باب عیسی از او حدیث روایت کرده و پوشیده نیست که عامه کسانی را که بخاری به آنان اعتماد نموده، ارج می نهند. و نیز ابن حبان نیز نام او را در کتاب *الثقات* خود ذکر نموده و می نویسد:

عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب الهاشمی، کنیه ابوبکر.

یروی عن أبيه عن جدّه، روی عنه یوسف بن راشد، فی حدیثه بعض المناکیر؛^{۵۴۹}

عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب هاشمی، کنیه اش ابوبکر است و از پدرش و او از جدش روایت

می کند و یوسف بن راشد نیز از او نقل حدیث کرده و در احادیثش بعضی از مناکیر وجود دارد.

البته نگارنده این سطور بارها تأکید نموده که اصطلاح «حدیث منکر» اگر به کسی نسبت داده شود، دلیل بر ضعف او نخواهد بود؛ چه اینکه این اصطلاح در مقابل

حدیث معروف است و به احادیثی اطلاق می شود که مخالف معروف باشد. البته معانی دیگری نیز بیان شده که هیچ کدام دال بر ضعف راوی نمی باشد. از سوی دیگر، راوی مذکور از کسانی است که بخاری از او نقل حدیث نموده و ابن حبان نیز او را در کتاب *الثقات* ذکر کرده است. بنابراین امر او سهل است و می توان به حدیثش اعتماد نمود.

عبدالله بن محمد بن عمر

راوی سوم این سند، عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب است. نام برده نیز از کسانی است که بخاری در کتاب *التاریخ الکبیر*، در باب زاء، میم و عین از او حدیث نقل کرده است. ابن حبان نیز نام وی را در کتاب *الثقات* آورده است. ابن حجر درباره او می نویسد:

أبو محمد العلوي، المدني، مقبول، من السادسة، مات في خلافة المنصور؛^{۵۵۰}

ابومحمد علوی، مدین و از سادات است و روایاتش مقبول می باشد و در زمان خلافت منصور از دنیا رفته است.

وی در جای دیگر می نویسد:

ذکره ابن حبان في الثقات؛^{۵۵۱}

۵۴۹. *الثقات*: ۸ / ۴۹۲.

۵۵۰. *تقریب التهذیب*: ۱ / ۵۳۱ / ش ۳۶۰۶.

۵۵۱. *تهذیب التهذیب*: ۶ / ۱۶ / ش ۲۲.

ابن حبان نام وی را در کتاب ثقات خود آورده است.

بنابراین همین اندازه برای اثبات وثاقت وی کافی است.

محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب

راوی چهارم این سند، محمد بن عمر بن علی می باشد که بخاری در چند موضع از کتاب *التاریخ الصغیر*^{۵۵۲} و نیز در باب «عین» از کتاب *التاریخ الکبیر*^{۵۵۳} از او حدیث نقل کرده است و البته اعتماد بخاری و نقل بالغ بر پنج مورد از یک راوی، دلیل بر اعتماد بخاری به آن شخص است. و ابن حبان نیز در چند مورد از کتاب *الثقات* نام او را ذکر کرده و به او اعتماد نموده است.^{۵۵۴} ذهبی نیز در کتاب *الکاشف* به صراحت حکم به وثاقت او کرده است.^{۵۵۵} بنابراین همین اندازه نیز برای اثبات وثاقت راوی کفایت می کند.

عمر بن علی بن ابی طالب

راوی پنجم این سند، عمر بن علی بن ابی طالب است.

عجلی در کتاب *معرفة الثقات* می نویسد:

عمر بن علی بن ابی طالب تابعی ثقة^{۵۵۶}؛

عمر بن علی تابعی و از ثقات است.

عبدالله بن محمد بن عمر

نفر دیگر سند، عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب است که در سطور گذشته به اعتبار وی پرداختیم.

۳. سند حدیث هشتم:

ابن مردویه، از فهد بن ابراهیم بصری، از محمد بن زکریا، از عباس بن بکار ضببی، از عبدالله بن منثی انصاری، از ثمامة بن عبدالله، از انس بن مالک.

عبدالله بن منثی

۵۵۲. *التاریخ الصغیر*: ۱ / ۱۰۷ و ۲ / ۲۸۵.

۵۵۳. *التاریخ الکبیر*: ۱ / ۱۷۷ و ۴ / ۴۲ و ۶ / ۱۷۹.

۵۵۴. ر.ک: *الثقات*: ۵ / ۳۵۳.

۵۵۵. *الکاشف*: ۲ / ۲۰۵ / ش ۵۰۷۳.

۵۵۶. *معرفة الثقات*: ۲ / ۱۷۱ / ش ۱۳۵۹.

گفتنی است که ابوالفرج ابن جوزی از ناحیه عباس بن بکار و عبدالله بن مثنی در این سند خدشه نموده^{۵۵۷} و آن را تضعیف کرده است؛ از این رو به بررسی اعتبار این دو راوی می پردازیم. در پاسخ باید گفت: جای تعجب است که چطور عبدالله بن مثنی تضعیف می شود، در حالی که از رجال بخاری، ترمذی و ابن ماجه است^{۵۵۸} و صاحبان صحاح و مسانید به ویژه بخاری، با تمام سخت گیری که در نقل روایت دارد، از او روایت کرده اند! آیا همین مقدار در توثیق این شخص کفایت نمی کند؟

علاوه بر این ابن حجر می نویسد:

قال ابن معین - فی روایة إسحاق بن منصور - وأبوزرعة وأبوحاتم: صالح. زاد أبوحاتم: شيخ ... وذكره ابن حبان في الثقات. وقال العجلي: ثقة. وقال الترمذي: محمد بن عبدالله أنصاري ثقة وأبوه ثقة ... وقال الدارقطني: ثقة؛^{۵۵۹}

ابن معین در روایت اسحاق بن منصور، و نیز ابوزرعه و ابوحاتم او را صالح می دانند. ابوحاتم اضافه کرده است که وی استاد است... ابن حبان وی را در الثقات خود آورده است و عجلی، ترمذی و دارقطنی وی را توثیق کرده اند.

عباس بن بکار ضبی

اما در مورد عباس بن بکار ضبی باید گفت که هیچ دلیل علمی و منطقی در مورد تضعیف وی دیده نشده و مورد استناد قرار نگرفته و تنها استدلال ابن جوزی، تمسک به سخن دارقطنی است که او را کذاب معرفی کرده است!

ابن حجر از راز این معما پرده برداشته و علت سخن دارقطنی را برملا کرده و نوشته است که دارقطنی وی را کذاب دانسته؛ اما در ادامه و در علت چنین حکمی از سوی دارقطنی می نویسد:

اتهم بحديثه عن خالد بن عبدالله، عن بيان، عن الشعبي، عن أبي جحيفة، عن علي رضي الله عنه - مرفوعاً - إذا كان يوم القيامة نادی منادياً: «أهل الجمع! غضوا أبصاركم عن فاطمة حتى تمرّ على الصراط إلى الجنة». وقال العجلي: الغالب على حديثه الوهم والمناكير؛^{۵۶۰}

[علت کذاب خوانده شدن عباس بن بکار توسط دارقطنی، چیزی نیست] جز روایتی که او از امیرالمؤمنین علی علیه السلام

نقل کرده که در روز قیامت، منادی صدا می زند: «ای کسانی که جمع شده اید، دیدگان خویش را فرو بیندید زیرا فاطمه

۵۵۷. ر.ك: العلل المتناهية: ۱ / ۳۳۵.

۵۵۸. ر.ك: تهذيب التهذيب: ۵ / ۳۳۸ / ش ۶۵۹.

۵۵۹. همان: ۵ / ۳۳۹ / ش ۶۵۹.

۵۶۰. لسان الميزان: ۳ / ۲۳۷ / ح ۱۰۵۲.

می خواهد از صراط عبور کند و وارد بهشت برین گردد». و به همین دلیل عقلی نیز می گوید: بیشتر احادیث عباس بن بکار اوهام است.

بنابر این به شهادت ابن حجر، علت تضعیف عباس بن بکار نه شهادت بزرگان اهل رجال و نه هیچ دلیل دیگر؛ بلکه تعصب دارقطنی و حساسیت متعصبانه او نسبت به روایات فضائل اهل بیت پیامبر علیهم السلام است و به راستی، آیا چنین استدلالی برای تضعیف راوی کافی است؟! مانند چنین مواردی، در روش برخی حدیث پژوهان متعصب اهل سنت مسبوق به سابقه است و در جای دیگر و نسبت به روایت دیگر نیز همین شیوه را در پیش گرفته اند، گویی نقل فضائل اهل بیت علیهم السلام از منظر آنان جرم و علت ضعف راوی است! تضعیف بدون دلیل عباس بن بکار در حالی صورت می گیرد که ابوحاتم رازی در کتاب *الجرح و التعديل* خویش، راوی نام برده را ستوده است. فرزند ابوحاتم، یعنی عبدالرحمان ابن ابی حاتم می نویسد:

عباس بن بکار الضبي أبو الوليد، بصري ... سمع منه أبي بالبصرة أيام الأنصاري، نا عبدالرحمن قال: سئل أبي عنه فقال: شيخ؛^{٥٦١}

عباس بن بکار ضبی بصری ... ابوالولید پدرش از عباس بن بکار روایت می شنیده و نقل می کرده است و از پدرش در مورد عباس بن بکار پرسیده شد و در جواب گفت: او مرد بزرگی در حدیث است.

اکنون سخن از توثیق ابوحاتم رازی به میان آمد که به گفته ذهبی، اگر شخصی را توثیق نماید دلیل وثاقت آن شخص است؛ زیرا ابوحاتم کسی را توثیق نمی کند مگر آنکه صحیح الحدیث باشد. بنابر این نه تنها دلیلی بر ضعف عباس بن بکار نیست، بلکه عالم نام داری همچون ابوحاتم رازی نیز او را ستوده و توثیق کرده است. اما باز ابن جوزی به جهت تعصب کورش، از قبول این حقیقت سرباز زده است!

بنابر این آسیب سند سوم، تنها از ناحیه عبدالله بن مثنی و عباس بن بکار بود و همانگونه که گذشت، ثابت شد که این دو شخص از دیدگاه اهل سنت تقه و قابل اعتماد هستند و وجهی برای تضعیف این سند وجود ندارد.

٤. سند حدیث دوازدهم:

ابویعلی، از قطن بن نسیر، از جعفر بن سلیمان ضبعی، از عبدالله بن مثنی، از عبدالله بن انس، از انس بن مالک.

این سند به تعبیر ذهبی، یکی از بهترین سندهای حدیث طبر است. وی می گوید:

ومن أجودها حدیث: قطن بن نسیر – شیخ مسلم – حدثنا جعفر بن سلیمان، حدثنا عبدالله بن المنثی، عن عبدالله بن أنس، عن أنس؛^{۵۶۲}

حدیث ابو یعلی از قطن بن نسیر که از مشایخ مسلم است، از جعفر بن سلیمان، از عبدالله بن منثی، از عبدالله بن انس، از انس از نیکوترین سندهای حدیث طبر است.

بنابراین با تکیه بر سخن ذهبی که یکی از بزرگترین عالمان جرح و تعدیل اهل سنت است، می توان این سند را از سندهای صحیح برشمرد. با این وجود به بررسی اعتبار **تک تک** راویان این حدیث می پردازیم.

قطن بن نسیر

قطن بن نسیر در زمره رجال صحیح مسلم، ابوداود و ترمذی است^{۵۶۳} و مسلم در کتاب صحیح، در باب «هل یؤاخذ بأعمال الجاهلیة»^{۵۶۴} از او روایت نقل کرده است. همچنین ابن حبان نام او را در کتاب **الثقات** ذکر کرده است.^{۵۶۵} بنابراین، قطن بن نسیر مورد اعتماد و روایتش قابل استناد است.

جعفر بن سلیمان

اما جعفر بن سلیمان نیز مورد وثوق ابن معین است. وی می نویسد:

سمعت یحیی یقول جعفر بن سلیمان الضبعی: ثقة؛^{۵۶۶}

از یحیی شنیدم که می گفت: جعفر بن سلیمان ثقة است.

عجلی نیز می نویسد:

جعفر بن سلیمان الضبعی ثقة، وکان یتشیع؛^{۵۶۷}

جعفر بن سلیمان ثقة است و شیعه می باشد.

همچنین ابن حبان نیز نام او را در کتاب **الثقات** آورده است.^{۵۶۸}

۵۶۲. تاریخ الإسلام: ۳ / ۶۳۳.

۵۶۳. ر.ك: تقریب التهذیب: ۲ / ۳۱ / ش ۵۵۷۳.

۵۶۴. ر.ك: صحیح مسلم: ۱ / ۷۷.

۵۶۵. ر.ك: الثقات: ۹ / ۲۲.

۵۶۶. تاریخ ابن معین: ۲ / ۱۰۶ / ش ۳۵۳۳؛ الكامل: ۲ / ۱۴۵.

۵۶۷. معرفة الثقات: ۱ / ۲۶۹ / ش ۲۲۱.

۵۶۸. ر.ك: الثقات: ۴ / ۸۳.

بنابراین جعفر بن سلیمان نیز مورد خدشه نیست و می توان به او استناد کرد.

عبدالله بن مثنی

عبدالله بن مثنی نیز از دیگر راویان این سند است و — همانطور که اشاره شد — بخاری در کتاب *التاریخ الصغیر* از او روایت نقل کرده است، وی مورد اعتماد است. بنابراین رجال این سند نیز از موثقان هستند و خدشه ای بر آنان وارد نمی آید.

۵. سند حدیث ابن ابی حاتم:

ابن کثیر دمشقی در کتاب خویش، به روایت ابن ابی حاتم اشاره کرده و می نویسد:

وقد رواه ابن ابی حاتم عن عمار بن خالد الواسطي، عن إسحاق الأزرق، عن عبدالمك بن أبي سليمان، عن أنس؛

همانا حدیث طبر را ابن ابی حاتم از عمار بن خالد واسطی، از اسحاق ازرق، از عبدالمک بن ابی سلیمان، از انس بن مالک روایت کرده است.

ابن کثیر دمشقی با وجود تعصب بسیارش، به قوت سند ابن ابی حاتم نسبت به سند حاکم نیشابوری تصریح کرده است. وی می گوید:

هذا أجود من إسناد الحاکم؛^{۵۶۹}

سند این روایت از ابن حاتم است: این سند حتی از سند مورد تأیید حاکم نیشابوری نیز بهتر است.

ابن ابی حاتم، از عمار بن خالد واسطی، از اسحاق ازرق، از عبدالمک بن ابی سلیمان، از انس بن مالک.

در ادامه، به بررسی راویان سند این روایت نیز می پردازیم.

عمار بن خالد

ابن حبان نام عمار بن خالد را در کتاب *الثقات* ذکر کرده^{۵۷۰} و ذهبی در باره او می نویسد:

عمار بن خالد الواسطي التمار، عن ابن عيينة، وطبقته، وعنه النسائي، وابن ماجه، وابن أبي حاتم... قال أبو حاتم: صدوق؛^{۵۷۱}

عمار بن خالد واسطی تمار از ابن عیینة و طبقه او روایت کرده و نسائی، ابن ماجه و ابن ابی حاتم... از او روایت کرده اند. ابو حاتم در مورد او می گوید: وی صدوق و راست گو می باشد.

۵۶۹. *البدایة والنهایة*: ۷ / ۲۷۹.

۵۷۰. *الثقات*: ۸ / ۵۱۸.

۵۷۱. *الکاشف*: ۲ / ۵۰ / ش ۳۹۸۷.

اما فرد دیگر اسحاق ازرق است. ابن حجر در باره او می نویسد:

قيل لأحمد: إسحاق الأزرق ثقة؟ فقال إي والله ثقة. وقال ابن معين والعجلي: ثقة، وقال

أبو حاتم: صحيح الحديث، صدوق لا بأس به؛^{۵۷۲}

از احمد در مورد وثاقت اسحاق ازرق پرسیدند و او در پاسخ گفت: آری، به خدا سوگند ثقة است. ابن معین و عجلای نیز

او را توثیق کرده اند ابو حاتم نیز در باره او می گوید: و صحیح الحدیث و راست گو است و باکی بر او نیست.

عبدالمک بن ابی سلیمان

فرد دیگر این سند، عبدالمک بن ابی سلیمان می باشد و ابن حبان نام او را در کتاب *الثقات*

ذکر نموده^{۵۷۳} و بخاری نیز در باب سین کتاب *التاریخ الکبیر* از وی روایت نقل کرده است.^{۵۷۴}

وی در زمره رجال صحاح سته بوده و ابن حجر او را توثیق کرده است.^{۵۷۵} بنابراین، این سند

نیز صحیح و تمام رجال آن قابل اعتماد می باشند.

گفتنی است که بحث از تمام اسانید حدیث طیر، سخن را به درازا می کشد و بیان همین مقدار

از اسناد صحیح، برای اثبات صحّت سند این روایت کافی است و اگر بنابر نقل تمام اسناد حدیث

باشد، باید مجلد ۴۲ از کتاب ابن عساکر را نگریست و انبوه اسناد روایت شده را بررسی کرد؛ در

حالی که هدف از بررسی سند نیز تنها اثبات صدور روایت می باشد که به همین مقدار حاصل

می گردد. البته علاقه مندان می توانند جهت اطلاع بیشتر از دیگر سندهای صحیح حدیث طیر، به

کتاب *نفحات الأزهار* مراجعه نمایند.^{۵۷۶}

بنابراین با بررسی سند حدیث طیر می توان این نتیجه را گرفت که در مرحله نخست، تواتر و

قطعی بودن صدور این حدیث غیر قابل انکار است و اگر چنین روایتی با این مقدار انبوه از

نقل های مختلف متواتر نباشد، پس به راستی در مورد کدامین حدیث می توان ادعای تواتر نمود؟

و در مرحله دوم و با قطع نظر از تواتر، سندهای صحیح بسیاری نیز برای این حدیث ضبط و

ثبت گردیده و مجموع این ادله و قرائن، نشان می دهد که ماجرای حدیث طیر مشوی واقع گردیده

است.

۵۷۲. تهذیب التهذیب: ۲ / ۲۲۵ / ش ۴۸۶.

۵۷۳. ر.ک: الثقات: ۷ / ۱۰۳.

۵۷۴. ر.ک: التاریخ الکبیر: ۵ / ۴۱۸ / ش ۱۳۵۶.

۵۷۵. ر.ک: تهذیب التهذیب: ۶ / ۳۵۲ / ش ۷۵۱؛ تقریب التهذیب: ۱ / ۶۱۶ - ۶۱۷ / ش ۴۱۹۸.

۵۷۶. ر.ک: نفحات الأزهار: ۱۳ و ۱۴.

دلالت حدیث طیر مشوی

پیش از این بیان شد که حدیث طیر مشوی اثبات می نماید که امیرالمؤمنین علیه السلام، محبوب ترین مردم نزد خدا و رسول او است و هنگامی که محبوبیت آن حضرت نزد خداوند و رسول اکرم صلی الله علیه وآله به اثبات رسید، خلافت و امامت منحصر در امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد شد؛ زیرا پیشوایی شخص غیر برتر به حکم عقل روا نخواهد بود و مستلزم جلو افتادن شخص نالایق بر لایق می شود. اینک این مطلب در قالب چند نکته توضیح داده خواهد شد.

نکته یکم:

با توجه به متن حدیث طیر، امیرالمؤمنین علیه السلام «أحبَّ الخلق إلى الله»؛ یعنی محبوب ترین مخلوقات نزد خداوند متعال است و محبوب ترین مخلوق پروردگار، افضل و برتر از تمام مخلوقات الهی خواهد بود و کسی که افضل مخلوقات خداوند متعال باشد، سزاوارترین شخص به منصب خلافت و امامت است و در نتیجه احببیت و محبوب تر بودن، ملازم و قرین افضلیت و برتری است.

در این مقام سزاوار است تا معنای محبوب تر بودن نزد خداوند متعال بررسی گردد. محبوب تر بودن نزد خداوند به این معناست که شخص محبوب، از تمام مخلوقات به پروردگار نزدیک تر و مقرب تر است و ذات ربوبی او را از دیگران بیشتر دوست می دارد. اما معنای محبت خداوند، آن گونه که معهود و متعارف نزد مخلوقات است، نمی باشد؛ زیرا ساحت ربوبی خدای متعال از اوصاف مخلوقات میراست. محبت در میان بندگان برآمده از اوصاف و اغراض نفسانی است در حالی که این اغراض و اوصاف در مورد خداوند تصور نمی شود. بنابر این هنگامی که گفته می شود خدای تعالی کسی را دوست می دارد و به او مهر می‌ورزد، به معنای آن است که حجاب ها و پرده های ظلمانی میان خود و بنده محبوب را زائل می کند و بنده محبوب را بیش از پیش به سعادت و توفیق رهنمون می سازد تا آنجا که اراده و تمامی رفتار و سکنات او را آن گونه

که خود می پسندد، قرار می دهد و چنین شخصی را در حصن امن خویش جای می دهد تا از تمام انحرافات ایمن باشد.

در همین راستا ابو حامد غزالی در بیان و تشریح معنای محبت خداوند متعال نسبت به بندگان می نویسد:

فَأَمَّا حُبَّ اللَّهِ لِلْعَبْدِ، فَلَا يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ بِهَذَا الْمَعْنَى أَصْلًا، بَلِ الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا إِذَا أُطْلِقَتْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَعَلَى غَيْرِ اللَّهِ لَمْ تَطْلُقْ عَلَيْهِمَا بِمَعْنَى وَاحِدٍ أَصْلًا... فَكُلُّ ذَلِكَ لَا يَشْبِهُ فِيهِ الْخَالِقُ الْخَلْقَ... وَمَا وَرَدَ مِنَ الْأَلْفَاظِ فِي حُبِّهِ لِعِبَادِهِ فَهُوَ مُؤَوَّلٌ، وَيَرْجِعُ مَعْنَاهُ إِلَى كَشْفِ الْحِجَابِ عَنِ قَلْبِهِ حَتَّى يَرَاهُ بِقَلْبِهِ، وَإِلَى تَمْكِينِهِ إِيَّاهُ مِنَ الْقُرْبِ مِنْهُ عِبْدَهُ،... وَارْتِفَاعِ الْحِجَابِ عَنِ قَلْبِهِ وَحُصُولِهِ فِي دَرَجَةِ الْقُرْبِ مِنْ رَبِّهِ. فَكُلُّ ذَلِكَ فِعْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَلَطْفُهُ بِهِ، فَهُوَ مَعْنَى حُبِّهِ;^{٥٧٧}

معنای محبت خداوند نسبت به بندگان (به معنای معهود بشری نیست); زیرا واژه ای که هم بر خداوند و هم بر بندگان استعمال می شود، نمی تواند به معنای یکسان باشد؛ چرا که در این صورت تشبیه خالق به مخلوق لازم می آید. پس معنای محبت خداوند نسبت به بندگان را باید این گونه تاویل کرد که وقتی خدای تعالی بنده ای را دوست بدارد، در حقیقت حجاب های ظلمانی را از او زائل می کند و او را به درجه قرب و نزدیکی خویش وارد می گرداند و بدین وسیله، لطف خاص خویش را شامل حال او قرار می دهد.

قاضی عیاض نیز در تشریح معنای محبت پروردگار نسبت به مخلوقات می نویسد:

وَأَصْلُ الْمَحَبَّةِ: الْمَيْلُ إِلَى مَا يُوَافِقُ الْمَحَبَّ، وَلَكِنْ هَذَا فِي حَقِّ مَنْ يَصِحُّ الْمَيْلُ مِنْهُ وَالِانْتِفَاعُ بِالْوُفْقِ، وَهِيَ دَرَجَةُ الْمَخْلُوقِ. فَأَمَّا الْخَالِقُ — جَلَّ جَلَالُهُ — فَمَنْزَرُهُ عَنِ الْأَعْرَاضِ، فَمَحَبَّتُهُ لِعِبْدِهِ تَمْكِينُهُ مِنْ سَعَادَتِهِ وَعِصْمَتِهِ وَتَوْفِيقِهِ، وَتَهْيِئَةُ أَسْبَابِ الْقُرْبِ وَإِفَاضَةُ رَحْمَتِهِ عَلَيْهِ، وَقِصْوَاهَا كَشْفُ الْحِجَابِ عَنِ قَلْبِهِ حَتَّى يَرَاهُ بِقَلْبِهِ وَيَنْظُرُ إِلَيْهِ بِبَصِيرَتِهِ;^{٥٧٨}

اصل محبت یعنی تمایل به آنچه که به او مهر می‌ورزی؛ لیکن این معنا در مورد مخلوقات صادق است. اما ساحت پروردگار پدیدآورنده، از این معنا منزّه است و اگر او کسی را دوست بدارد، بدان معناست که محبوب خویش را به سعادت و توفیق فزاینده رهنمون می سازد و اسباب قرب و نزدیکی او را فراهم می آورد و حجاب های ظلمانی را از قلب وی زائل می کند تا با چنین بصیرتی ببیند.

بنابراین روشن می شود که اگر کسی به درجه محبوب تر بودن نزد خدای تعالی برسد، در حقیقت و الاثرین سبب قرب به پروردگار را دارا شده و از همگان به خدای خویش نزدیک تر گردیده

٥٧٧. إحياء علوم الدين: ٥ / ٢٢٠ - ٢٢٢.

٥٧٨. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: ١ / ٢١٤.

و چنین شخصی لیاقت دارد تا افضل از تمام مخلوقات و ماسوی الله باشد و بدین وسیله محبوب تر بودن، معادل افضل و برتر بودن خواهد بود و شخصی که به چنین مقامی مفتخر شود، سزاوارترین افراد به مقام زعامت و پیشوایی خواهد بود.

نکته دوم:

محبوب تر بودن نزد خدا و رسول او به عنوان فضیلتی غیر قابل انکار و به عنوان یگانه ملاک برای تصدی منصب خلافت، حتی در صدر اسلام نیز مسأله ای کاملاً جا افتاده و قابل پذیرش بوده و حتی در کشمکش های قدرت در سقیفه بنو ساعده نیز تنها به چنین ملاکی استناد شده است. بخاری در کتاب صحیح خود نوشته است که عمر بن خطاب در هنگام بیعت با ابوبکر بن ابی قحافه، به این مطلب استناد کرد و گفت:

نبایعك أنت، فأنت سيدنا وخيرنا وأحبنا إلى رسول الله، فأخذ عمر بيده فبايعه؛^{۵۷۹}

با تو پیمان می بندم، زیرا تو سرور ما، بهترین ما و محبوب ترین ما نزد رسول خدا هستی. از این رو عمر دست ابوبکر را گرفت و با او بیعت کرد.

همچنین عمر بن خطاب نیز پس از ضربت خوردن و در آستانه مرگ قرار گرفتن، اقرار می کند که اگر سالم مولا ابی حذیفه در قید حیات بود، هر آینه او را به خلافت منصوب می کردم؛ زیرا از رسول خدا شنیدم که در مورد او فرمود:

إنه يحب الله حقاً من قلبه؛^{۵۸۰}

هر آینه او خداوند را از صمیم قلب دوست می دارد.

بنابراین از نگاه عمر نیز شدت «حبّ الله»، ملاک تصاحب منصب خلافت و پیشوایی بر مردم است و این مطلب نزد اهل سنت آن قدر مسلم و واضح است که قسطلانی در ضمن بیان «فرعی» می نویسد:

فإن قلت: من اعتقد في الخلفاء الأربعة الأفضلية على الترتيب المعلوم، ولكن محبته لبعضهم تكون أكثر، هل يكون أثماً أم لا؟

أجاب شيخ الإسلام الولي ابن العراقي: بأن المحبة قد تكون لأمر ديني، وقد تكون لأمر دنيوي، فالمحبة الدينية لازمة للأفضلية؛ فمن كان أفضل كانت محبتنا الدينية له أكثر. فمتى اعتقدنا في واحد منهم أنه أفضل ثم أحببنا غيره من جهة الدين أكثر كان تناقضاً، نعم إن أحببنا غير الأفضل أكثر من محبة الأفضل لأمر دنيوي كقراية أو إحسان ونحوه، فلا تناقض

۵۷۹. صحیح البخاری: ۵ / ۷۰ - ۷۱.

۵۸۰. حلیة الأولیاء: ۱ / ۱۷۷.

في ذلك ولا امتناع. فمن اعترف بأن أفضل هذه الأمة بعد نبيها أبوبكر ثم عمر ثم عثمان ثم علي، لكنه أحب علياً أكثر من أبي بكر مثلاً، فإن كانت المحبة المذكورة محبةً دينية فلا معنى لذلك، إذ المحبة الدينية لازمة للأفضلية، كما قررناه، وهذا لم يعترف بأفضلية أبي بكر إلا بلسانه، وأما بقلبه فهو مفضل لعلي، لكونه أحببه محبةً دينيةً زائدةً على محبة أبي بكر، وهذا لا يجوز. وإن كانت المحبة المذكورة دنيوية، لكونه من ذرية علي أو لغير ذلك من المعاني فلا امتناع فيه؛^{٥٨١}

اگر گفته شود که شخصی به ترتیب به خلافت ابوبکر، عمر و عثمان باور دارد و در عین حال اعتراف کند که علی بن ابی طالب علیه السلام را از آنان بیشتر دوست می دارد، آیا مرتکب خلاف شده یا خیر؟

شیخ الإسلام ولی بن عراقی در پاسخ گفته است: محبت یا برآمده و ناشی از دین است و یا برآمده از امر دنیوی.

اگر منشأ محبت امر دینی باشد و ملاک حب و دوستی دستور دین تلقی شود، در این صورت محبت لازمه افضلیت خواهد بود. بنابراین هر کس که برتر باشد، باید بیشتر مورد مهرورزی قرار گیرد و در میان خلفا، چنانچه باور به افضلیت یکی از آنان داشته باشیم اما در عین حال شخص دیگری را مورد مهرورزی قرار دهیم، تناقض لازم می آید. اما اگر منشأ محبت امر دنیوی باشد، مانند اینکه به دلیل قرابت خانوادگی یا بخشندگی شخصی، او را بیشتر دوست بداریم در این صورت مانعی نیست.

حال اگر کثرت محبت شخصی نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام برگرفته از دینش باشد، در این صورت محبت او به واسطه آن است که محبوب خود را افضل پنداشته و این حالت صحیح نیست؛ زیرا دین می گوید که باید افضل را دوست بدارید و چون ابوبکر افضل است، پس باید او را بیشتر گرامی داشت و پس از او عمر و سپس عثمان و در نهایت علی را مورد مهرورزی قرار داد و کسی که علی را بیشتر دوست بدارد، در حقیقت و از صمیم قلب به افضلیت ابوبکر اعتراف نکرده و تنها با زبان وی را مقدم دانسته و او را مفضول و پایین تر از علی علیه السلام پنداشته است.

بنابر این، از این عبارت به روشنی استفاده می شود که از منظر اهل سنت، محبت بر مدار افضلیت می گردد و شدت علاقه و محبت نیز برآمده از پندار افضلیت است، در نتیجه محبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز نشأت گرفته از افضلیت آن حضرت خواهد بود.

نکته سوم:

از عبارت حدیث طبر برمی آید که فرمایش رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله دارای اطلاق و شمول است، در نتیجه مراد آن حضرت از محبوب ترین افراد، تنها منحصر به حالت تناول غذا، یا

هر حالت دیگری نیست. بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام که تنها مصداق دعای آن حضرت قرار گرفته نیز عند الاطلاق، محبوب ترین افراد نزد خداوند متعال و رسول اکرم صلی الله علیه وآله است، چه اینکه عبارت پیامبر مقید به قید خاصی نشده و محدود به حالت ویژه ای قرار نگرفته است.

و همچنین از اطلاق محبوبيت در تعبیر پیامبر استفاده می شود که ملاک محبوبيت نیز مقید به حالت و یا موقعیت خاصی نیست؛ بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام از تمام جهات محبوب پروردگار است و از تمام جهات افضل و برتر از دیگران خواهد بود و هنگامی که افضلیت عام و شامل آن جناب به اثبات رسید، حق اولویت آن حضرت نیز در تمام امور به اثبات خواهد رسید و با این حساب، خلافت و پیشوایی نیز تنها برای ایشان برانده خواهد بود.

در نتیجه اطلاق کلام پیامبر صلی الله علیه وآله به قوت خود باقی است و هیچ کدام از عوامل انصراف که می تواند توسعه و اطلاق کلام را زائل کند، در اینجا دیده نمی شود. البته در این مقام به احادیثی اشاره می شود که همگی دلالت بر محبوبيت مطلق امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزد خداوند متعال و رسول اکرم صلی الله علیه وآله دارد و غرض از ذکر این روایات آن است که اثبات شود اطلاق کلام پیامبر صلی الله علیه وآله در حدیث طیر مشوی، حتی مؤکد به قرائن خارجی نیز هست و از این بابت قدرت اطلاق کلام آن حضرت هرگز از بین نرفته و نقض نشده است.

قرائن خارجی بر اطلاق روایت

مورد یکم: روایت ابونعیم اصفهانی و طبرانی

ابونعیم اصفهانی و طبرانی از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:

دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وآله في الحالة التي قبض فيها، فإذا فاطمة — رضي الله عنها — عند رأسه، فبكت حتى ارتفع صوتها، فرفع صلی الله علیه وآله طرفه إليها وقال: «حبيبتی فاطمة، ما الذي يبكيك؟». قالت: أخشى الضیعة من بعدك. فقال: «يا حبيبتی، أما علمت أن الله اطلع على أهل الأرض اطلاعةً فاختر منها أباك فبعثه برسالته، ثم اطلع اطلاعةً على أهل الأرض فاختر منها بعك، وأوحى إلي أن أنحكك إياها! يا فاطمة، ونحن أهل بيت قد أعطانا الله سبع خصال لم يعط أحداً قبلنا، ولا تعطي أحداً بعدنا، أنا خاتم النبيين وأكرم النبيين على الله عز وجل،

وَأَحَبَّ الْمَخْلُوقِينَ إِلَى اللَّهِ، وَأَنَا أَبُوكَ، وَوَصِييَ خَيْرِ الْأَوْصِيَاءِ وَأَحَبَّهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ

بِعَلِّكَ: ٥٨٢

امیرالمؤمنین می فرماید: در واپسین لحظات عمر پیامبر بر آن حضرت وارد شدم و فاطمه سلام الله علیها مقابل سر مبارک آن

حضرت نشسته بود و صدا به گریه بلند

کرد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سر خویش را بلند نمود و به فاطمه توجّه کرد و فرمود: «فاطمه، عزیزم چرا

می گری؟». فاطمه عرضه داشت: از آنچه پس از شما بر سرم می آید. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «عزیزم، آیا

نمی دان که خداوند تبارک و تعالی از میان اهل زمین پدر تو را برگزید و به نبوت اختیار کرد و سپس از میان اهل زمین

همسر تو را برگزید و به من وحی نمود تا او را به ازدواج تو درآورم؟

ای فاطمه، ما اهل بیته هستیم که خداوند متعال هفت خصلت را به ما ارزانی داشته است، در حالی که نه به پیشینیان ما و

نه به آنان که پس از ما بیایند، چنین خصلت هایی را نداده است.

من خاتم پیامبران، با کرامت ترین و محبوب ترین مخلوقات نزد خداوند متعال هستم در حالی که پدر تو می باشم، و وصی

من بهترین اوصیاء و محبوب ترین آنان نزد خدای متعال است که همسر تو است».

مورد دوم: روایت دارقطنی

حافظ دارقطنی روایت را به سند خود از عایشه آورده است. وی در کتاب غرائب می نویسد:

أخبرنا أبوغالب بن البنا، أنا أبو الغنائم بن المأمون، أنا أبو الحسن الدارقطني، نا أبو القاسم

الحسن بن محمد بن بشر البجلي الكوفي، نا علي بن الحسين بن عبيد بن كعب، نا

إسماعيل بن أبان، نا عبدالله بن مسلم الملائتي، عن أبيه، عن إبراهيم، عن علقمة الأسود،

عن عائشة قالت، قال: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وهو في بيتها لما حضره الموت: «أدعوا

لي حبيبي» فدعوت له أبابكر، فنظر إليه ثم وضع رأسه، ثم قال: «أدعوا لي حبيبي» فدعوا له

عمر، فلما نظر إليه وضع رأسه، ثم قال: «أدعوا لي حبيبي»

فقلت: ويلكم! ادعوا لي علي بن أبي طالب، فوالله ما يريد غيره فلما رآه أفرد الثوب الذي

كان عليه ثم أخله فيه فلم يزل يحتضنه حتى قبض ويده عليه؛^{٥٨٣}

دارقطنی به سند خود از عایشه روایت کرده است که در واپسین لحظات عمر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، آن حضرت

فرمود: «عزیز من را فرا بخوانید». من ابوبکر را فراخواندم، هنگامی که نگاه حضرت به او افتاد سر خویش را پایین افکند و

دو مرتبه فرمود: «عزیز من را فرا بخوانید». من عمر را فرا خواندم، هنگامی که نگاه آن حضرت به او افتاد سر خویش را

٥٨٢. البيان في أخبار صاحب الزمان: ٤٧٨ — ٤٧٩، به نقل از ابونعیم اصفهانی؛ المعجم الاوسط: ٦ / ٣٢٧؛ المعجم الكبير: ٣ /

پایین افکند. برای بار سوم فرمود: «عزیز من را فرا بخوانید». گفتم: وای بر شما! علی بن ابی طالب را فرا بخوانید. به خداوند سوگند پیامبر غیر علی را قصد نکرده است. علی علیه السلام حاضر شد و هنگامی که نگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله به او افتاد، از او استقبال کرد و تا زمانی که جان داد علی علیه السلام با او بود.

آنچه در این روایت در خور دقت است، آن است که عایشه در محضر پیامبر اعتراف می کند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از پدر او نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله محبوب تر است و این شأن و منزلت برای پدر او ثابت نیست، اما امروز پس از گذشت چند قرن، اهل سنت اصرار دارند تا اثبات کنند که ابوبکر محبوب ترین صحابه نزد رسول خداست!!

صحابه پیامبر خود به عدالت خویش باور نداشتند؛ اما امروز اهل سنت تمامی آنان را عادل می پندارند! همچنین زنان رسول خدا خود را مصداق آیه تطهیر نمی دانند؛ اما امروز اهل سنت اصرار دارند که آنان مصداق آیه تطهیر هستند!

مورد سوم: روایت خوارزمی

خوارزمی در کتاب خود، به نقل از معاویه بن ثعلبه می نویسد:

جاء رجل إلى أبي ذر - وهو في المسجد وعلى يصلي أمامه - فقال: يا أبا ذر، ألا تحدثني بأحب الناس إليك! فوالله لقد علمت أن أحبهم إليك أحبهم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله؟! قال: أجل والذي نفسي بيده! إن أحبهم إلى أحبهم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، وهو ذلك الشيخ. وأشار إلى علي؛^{٥٨٤}

ابوذر غفاری در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بود که مردی بر او وارد شد و گفت: ای ابوذر، آیا من را از محبوب ترین افراد نزد خودت با خبر نمی کنی؟ به خدا سوگند می دانم که محبوب ترین افراد نزد تو، محبوب ترین افراد نزد رسول خداست. ابوذر گفت: سوگند به کسی که جانم در دست او است! همانا محبوب ترین افراد نزد من که محبوب ترین افراد نزد رسول خداست آن مرد است، و آن گاه با دست خویش به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره نمود.

مورد چهارم: روایت حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک، این روایت را از بریده اسلمی روایت کرده و پس از نقل حدیث، آن را تصحیح کرده است. وی می نویسد:

حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، حدثنا العباس بن محمد الدوري، حدثنا شاذان الأسود بن عامر، حدثنا جعفر بن زياد الأحمر، عن عبدالله بن عطاء، عن عبدالله بن بريدة، عن أبيه، قال: كان أحب النساء إلى رسول الله صلى الله عليه وآله: فاطمة، ومن الرجال: علي. هذا حديث

صحیح الإسناد

ولم یخرجاه؛^{۵۸۵}

ابوالعباس محمد بن یعقوب به سند خود از بریده نقل می کند که گفت: محبوب ترین زنان نزد رسول خدا

صلی الله علیه وآله فاطمه سلام الله علیها، و محبوب ترین مردان نزد رسول خدا علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

ذهبی نیز با تصحیح حاکم موافقت کرده است.^{۵۸۶}

مورد پنجم: روایت گنجی شافعی

گنجی این روایت را به مانند دارقطنی از عایشه نقل کرده است. وی به سند خود می نویسد:

ما خلق الله خلقاً أحبّ إلی رسول الله صلّی الله علیه وآله من علي بن أبي طالب؛^{۵۸۷}

خداوند هیچ مخلوقی را محبوب تر از علی بن ابی طالب علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه وآله نیافرید.

مورد ششم: روایت ترمذی

ترمذی در سنن خود، به نقل از عایشه می نویسد:

حدثنا حسين بن يزيد الكوفي، نا عبدالسلام بن حرب، عن أبي الجحّاف، عن جميع بن

عمير التيمي، قال: دخلت مع عمّتي علي عائشة، فسئلت: أيُّ الناس كان أحبّ إلی رسول الله

صلّی الله علیه وآله؟ قالت: فاطمة. فقيل: من الرجال؟ قالت: زوجها، إن كان - ما علمت - صوّماً

قوّماً. هذا حديث

حسن غريب؛^{۵۸۸}

حسین بن یزید کوفی از عبدالسلام بن حرب، از ابوجحاف، از ابن عمیر تیمی نقل کرده که می گوید: من همراه عمه

خود بر عایشه وارد شدم و از عایشه سؤال کردم که محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله چه کسی بود؟

عایشه در پاسخ گفت: فاطمه. گفته شد که محبوب ترین مرد نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله کیست؟ عایشه گفت:

همسر او [همسر فاطمه] که کارش نماز و روزه است. و این حدیث حسن و غریب است.

ترمذی در حدیثی دیگر می نویسد:

۵۸۵. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۶۸.

۵۸۶. ر.ک: همان.

۵۸۷. کفایة الطالب فی مناقب علی بن أبي طالب: ۳۲۴.

۵۸۸. سنن الترمذی: ۵ / ۶۵۸ / ۳۸۷۴.

أم شراحيل قالت: حدتني أم عطية قالت: بعث النبي صلى الله عليه وآله جيشاً فيهم عليّ. قالت: فسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وهو رافع يديه يقول: «اللهم لا تمتني حتى تريني علياً»؛ هذا حديث غريب حسن؛^{٥٨٩}

ام شراحيل به نقل ام عطيه مي گويد: پيامبر سپاهي را فرستاد و علي نيز در آن سپاه حضور داشت. من شنيدم پيامبر در حالي که دو دست خویش را به آسمان بلند کرده بود، فرمود: «خداوندا، مرا از دنيا نبر تا بماتم و علي را ببينم». [کنایه از اینکه فراق امیرالمؤمنین این قدر برای پیامبر سخت است و کاشف از علاقه رسول خدا به امیرالمؤمنین است]. این حدیث غریب و حسن است.

از باب نمونه به شش مورد از مواردی که دلالت بر محبوبیت امیرالمؤمنین علیه السلام نزد پیامبر دارد اشاره شد و البته موارد مشابه دیگری نیز وجود دارد که علاقه مندان می توانند با مراجعه به کتاب *نفحات الأزهار* آنها را ببینند. اما آنچه که مهم است آن است که مدلول حدیث طیر توسط احادیث بسیار دیگری تأیید می شود و می توان از مجموع این احادیث استفاده کرد که اطلاق کلام پیامبر صلی الله علیه وآله در حدیث طیر به قوت خود باقی بوده و هرگز مقید به قید خاصی نشده است. در این میان، برخی از عالمان اهل سنت نیز از باب انصاف وارد شده اند و دلالت حدیث طیر را آنگونه که شیعه تقریر می کند، پذیرفته اند و سزاوار است تا به دو نمونه از اعتراف این عالمان اشاره نمائیم:

۱. نخستین کسی که به دلالت حدیث به مانند شیعه اعتراف کرده است، شمس الدین محمد بن اشرف حسینی سمرقندی است. وی در کتاب *الصحائف*، فصلی را گشوده و در آن فصل، درباره برترین مردم پس از پیامبر سخن رانده و پس از بیان استدلال اهل سنت مبنی بر برتری ابوبکر، به پاسخ های شیعه اشاره نموده و حدیث طیر را به عنوان فضیلت نقلی برای امیرالمؤمنین علیه السلام که دلالت بر افضلیت آن حضرت دارد، ذکر کرده است و هیچ مناقشه ای در سند و دلالت آن نکرده و در این موضوع، از مسیر انصاف خارج نگشته است.

وی می نویسد:

الفصل الثالث: في أفضل الناس بعد النبي. المراد بالأفضل هاهنا: أن يكون أكثر ثواباً عند الله. واختلفوا فيه، فقال أهل السنة وقدماء المعتزلة: إنه أبو بكر. وقال الشيعة وأكثر المتأخرين من المعتزلة: هو علي؛

فصل سوم در بیان برترین مردم پس از پیامبر.

مراد از «أفضل»؛ یعنی کدام شخص پس از پیامبر پاداش نیکوتری نزد خداوند دارد، در این مسأله اختلاف شده و اهل سنت و قدمای معتزله، ابوبکر و شیعه و بیشتر متأخران معتزله علی را معرفی کرده اند.

او پس از بیانی مفصل در افضلیت عقلی، در ادامه می نویسد:

وأما الفضائل النقلية، مما روي عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَكَثِيرَةٌ: الأولى: خبر الطير، وهو قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَأْكُلُ مَعِيَ هَذَا الطير. فجاء علي، فأكل معه... والحق: أن كل واحد من الخلفاء الأربعة، بل جميع الصحابة، مكرم عند الله، موصوف بالفضائل والخصال الحميدة؛^{٥٩٠}

اما فضائل نقلی که بر افضلیت علی دلالت دارد بسیار است:

نخست: حدیث طیر که پیامبر فرمود: «خداوندا، برترین خلق خود را بفرست تا همراه من از طعام تناول کند» و علی آمد و از آن غذا صرف نمود.

حق آنست که تمام خلفای چهارگانه و صحابه دارای صفات حمیده بوده اند و مورد اکرام خداوند هستند.

شمس الدین سمرقندی — همان طور که پیش تر گذشت — با بیان چنین عبارتی اعتراف می کند که با وجود فضیلت برای تمام صحابه و خلفا از نظرگاه او، اما افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام غیر قابل انکار است و مانعی ندارد که امیرالمؤمنین برتر باشد.

۲. دومین عالم، قاضی عبدالله بن عمر بیضاوی در کتاب *طوابع الأنوار* است. وی در ضمن بیان استدلال های شیعه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام، به حدیث طیر اشاره نموده و مناقشه ای در سند و دلالت این حدیث نکرده است.

بیضاوی می نویسد:

السادس — إنَّ علياً كرم الله وجهه كان أفضل الناس بعد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لأنَّه ثبت بالأخبار الصحيحة أنَّ المراد من قوله تعالى حكاية: (أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) : عليٌّ. ولا شك أنَّه ليس نفس محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بعينه، بل المراد به: أنَّه بمنزلة، أو هو أقرب الناس إليه، وكلَّ من كان كذلك، فهو أفضل الخلق بعده ... وأيضاً: فأحاديث كثيرة، كحديث الطير وحديث خيبر، وردت شاهدةً على كونه أفضل. والأفضل يجب أن يكون إماماً؛^{٥٩١}

ششم: «بیان وجوه استدلال شیعه مبنی بر افضلیت امیرالمؤمنین»: همانا علی برترین مردم پس از رسول خداست؛ زیرا به اخبار صحیح ثابت شده که مراد از آیه (أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) علی می باشد و تردیدی نیست که مراد از این آیه نفس حقیقی و

٥٩٠. الصحائف الإلهية: ٤٨٣ — ٤٩٤.

٥٩١. طوابع الأنوار: ٢٤٤ — ٢٤٥.

خارجی رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی باشد؛ بلکه مراد علی علیه السلام می باشد که یا به منزله رسول خداست و یا از این بابت است که علی علیه السلام نزدیک ترین مردم به پیامبر است و در هر حال چنین شخصی برترین مردم پس از رسول خداست ... و همچنین احادیث انبوهی مانند حدیث طبر و حدیث خیر شاهد بر افضلیت او است. بنابراین سزاوار است تا افضل امام باشد.

همانگونه که گذشت، بیضاوی نیز سخن شیعه را نقل کرده و هیچ گونه مناقشه ای در سند و دلالت آن نکرده است و هیچ گونه توجیه و تأویلی نیز برای آن ذکر ننموده است که یکی از این ادله، حدیث طبر بود که به دلالت آن اقرار کرده است و تأویلی برای آن ذکر نکرده است.

در مجموع، از حدیث طبر استفاده می شود که امیرالمؤمنین علیه السلام محبوب ترین افراد نزد خداوند متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و به همین روی، افضل و برترین مخلوقات خواهد بود؛ زیرا از این جهت که محبوب ترین مخلوقات نزد خداوند است، دارای ویژگی است که دیگران فاقد آن ویژگی می باشند و با ضمیمه شدن گزاره عقلی قبح جلو افتادن شخص نالایق بر فرد شایسته و یا همان قاعده «قبح تقدّم مفضول بر فاضل»، و بنای عاقلان بر شایسته محوری در تمام امور، می توان قاطعانه نتیجه گرفت که امیرالمؤمنین علی علیه السلام تنها فرد سزاوار برای جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواهد بود.

بررسی شبهات حدیث طیر

پیش از این و به صورت مبسوط، حدیث طیر از ناحیه سند بررسی شد و به اثبات رسید که صدور این روایت از رسول خدا صلی الله علیه وآله قطعی و غیر قابل خدشه است؛ از این رو شبهه ای از جهت صدور متوجه حدیث طیر نمی گردد و سخنان متعصبانی همچون دهلوی، ابن جوزی و ابن تیمیه در مورد جعلی بودن این روایت پذیرفتنی نیست و قدرت رقابت با تصریحات اعلام اهل سنت را ندارد.

اما نسبت به دلالت حدیث طیر، برخی اقدام به تأویل گرایایی کرده اند و مدلول این روایت را به گونه ای معنا کرده اند تا مطلوب مورد نظر از آن اثبات نشود. اینک به بیان مهمترین اشکال های مطرح شده در مورد این روایت خواهیم پرداخت.

اشکال یکم:

قاضی توربشتی، قاضی پانی پتی و کابلی — که شبیه سخن او را تکرار کرده اند — در اشکال به دلالت حدیث طیر می نویسند:

فلو ثبت عنه هذا الحديث، فالسبيل أن يأول على وجه لا ينقض عليه ما اعتقده ولا يخالف ما هو أصح منه متناً وإسناداً، وهو أن يقال: يحمل قوله «بأحبّ خلقك» على أن المراد منه: انتني بمن هو «من أحبّ خلقك إليك»، فيشاركه فيه غيره، ... وهذا مثل قولهم: فلان أعقل الناس وأفضلهم. أي: من أعقلهم وأفضلهم؛

پس اگر صدور این روایت ثابت شود، چاره ای نیست جز آنکه ظاهر حدیث را به گونه ای تأویل نمود تا بر خلاف اعتقاد او نباشد و با روایتی که از جهت متن و سند قویتر است، معارضه نکند. به همین جهت می توان گفت: مراد از عبارت «بأحبّ خلقك»، در واقع «من أحبّ خلقك» است و طبق این تأویل، دیگران نیز با علی بن ابی طالب علیه السلام در محبوب تر بودن شریک خواهند شد، همانطور که گفته می شود فلان اعقل الناس است؛ یعنی یکی از عاقل ترین مردم است.

بنابراین در تعبیر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که وارد شده است: «اللَّهُمَّ أَنْتَ بَأَحَبِّ خَلْقِكَ وَإِلَيْكَ...»، در حقیقت مقدر به محذوف است و حرف جر «من» تبعیضیه در آن به تقدیر گرفته شده، بنابر این اصل جمله به این صورت تأویل می‌رود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ مِنْ أَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ...» و بر این اساس، امیرالمؤمنین علیه السلام، یکی از محبوب‌ترین افراد نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خواهد بود و دیگر محبوبیت آن حضرت در انحصار نمی‌آید و این امکان فراهم می‌گردد که افراد محبوب دیگری نیز نزد رسول خدا تصور شود و هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام تنها محبوب رسول خدا نباشد، حق اولویت برآمده از افضلیت آن حضرت نیز نقض می‌شود و می‌توان افراد دیگری را معرفی نمود که آنان نیز دارای این ویژگی باشند و حق خلافت برایشان ثابت باشد.

پاسخ از اشکال نخست:

اصل در کلام و استعمال‌های لسانی بر آن است که عاری از تقدیر باشد و گوینده، کلام خویش را بدون تقدیر و پیچیدگی بیان کند و بر همین اساس، در شیوه عاقلان ابتدا به ظاهر آنچه تلفظ شده استناد می‌شود و ظاهر کلام در محاکم مورد قبول قرار می‌گیرد، مگر آنکه در موردی معین و با غرض از پیش تعیین شده‌ای، گوینده در کلام

خود از تقدیر بهره ببرد و اگر چنین کند، باید با ذکر قرینه‌های یا مقالی، مخاطب خویش را آگاه نماید تا در فهم او اخلال ایجاد نشود. با این حساب، در تمامی نسخی که حدیث طبر ثابت شده، در ظاهر کلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «من تبعیضیه» استفاده نشده و قرینه‌های نیز دیده نمی‌شود که به کمک آن بتوان سخن پیامبر را تأویل کرد؛ از این رو تقدیر گرفتن حرف تبعیض در مرحله نخست با مشکل ساختاری مواجه است و ادعای بدون دلیل می‌باشد.

ثانیاً اگر این ادعا پذیرفته شود و تقدیر من تبعیضیه مورد قبول واقع گردد، مشکل دیگری گریبان عبارت را می‌گیرد و باعث رخ دادن خطای استعمالی می‌شود. به این بیان که واژه «أحب» از ادات و واژه‌های تفضیلی است و قرین شدن حرف تبعیض با افعال تفضیل، منجر به خطای گویشی می‌شود.

توضیح بیشتر آنکه وقتی افعال تفضیل به صورت مفرد به کار رود، تنها بر يك فرد اطلاق می‌شود و با این وجود دیگر معنایی برای تبعیض باقی نمی‌ماند؛ زیرا تبعیض به نوعی مبتنی بر فرض بیش از يك فرد است و در غیر این صورت، تبعیض فاقد معنای صحیح خواهد بود. البته اگر افعال تفضیل به صورت جمع به کار رفته باشد، می‌توان در مورد آن حرف تبعیض را به کار برد. به عنوان نمونه اگر گفته شود که یکی از افاضل این جمع را حاضر کنید، این معنا استفاده می‌شود که در میان يك جمع چند نفری، تعدادی فاضل‌تر وجود دارند و کلام گوینده به انتخاب یکی از این

فاضل ترها تعلق گرفته است. اما اگر گوینده بگوید که از میان جمع افضل را برگزینید، در این صورت مصداق افضل نمی تواند بیش از يك فرد باشد. بنابراین اگر بنا شود که کلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با تقدیر حرف تبعیض تصور شود، گرفتار خطای گویشی خواهد شد و جدا از اینکه سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که در افق والای فصاحت است، از چنین خطاهایی مبرا است، نشان می دهد که اصل تقدیر گرفتن حرف تبعیض از اساس باطل است.

در نتیجه اساساً اصل تقدیر گرفتن حرف تبعیض «من» فاقد قرینه لازم است و اگر چنین تقدیری رخ دهد، منجر به ایراد خطا در گویش پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد شد.

اشکال دوم:

دهلوی در اشکال به دلالت حدیث طیر می نویسد که قرینه سیاق روایت نشان می دهد که احببیت تنها در خصوص تناول غذا بوده است، اما جهت این محبوبیت در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله قید شده و محبوبیت را به صورت نسبی بیان کرده است؛ زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «محبوبترین خلق نزد من آید تا هم غذای من گردد» و این قیدی که در انتهای سخن آن حضرت واقع شده، نشان می دهد که محبوبیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مربوط به غذا خوردن با آن حضرت بوده است. بنابر این امیرالمؤمنین علیه السلام نیز محبوب ترین افراد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله، تنها در هنگام غذا خوردن است و از چنین محبوبیتی نمی توان افضلیت مطلق و به تبع آن اولویت در خلافت را اثبات نمود و اساساً چنین محبوبیتی بیشتر بار عاطفی و غریزی خواهد داشت و نشان می دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به واسطه دلدادگی و وابستگی عاطفی که به امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، دوست می دارد که در هنگام غذا خوردن در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، اما این وابستگی عاطفی تنها فضیلتی احساسی را بیان می دارد و ارتباطی با حق خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ندارد.

پاسخ از اشکال دوم:

آنچه باعث مطرح شدن چنین اشکالی شده، در واقع خلط مفهوم «محبوب ترین» با یکی از مصادیق آن، یعنی هم غذا شدن است. به عبارت روشن تر، محبوب بودن نزد شخصی دارای بروز و ظهور متفاوتی است و یکی از موارد ظهور چنین موردی ممکن است در غذا خوردن باشد. اما صرف غذا خوردن هیچ گاه بیان گر علت و جهت محبوبیت نیست، بلکه تنها یکی از مصادیق ابراز آن است و شاهد بر این مدعا آن است که طبق روایت، انس بن مالک امیدوار می شود تا مردی از انصار حاضر شود و نیز عایشه و حفصه به امید آمدن پدرانشان می نشینند و اگر به راستی منظور پیامبر صلی الله علیه و آله خصوص تناول غذا بود، دیگر معنا نداشت

تا شاهدان عینی به امید آمدن عزیزانشان بنشینند! و همچنین اگر از منظر و دیدگاه شاهدان و مخاطبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین پنداری واقع گردیده بود، معنا نداشت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام استدلال به این فضیلت خویش تمسک کند و دیگران از پاسخ گویی درمانده شوند.

ابن مغزلی ماجرای احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شورا را این گونه روایت می کند. هرچند که روایت مفصل و بسیار مهم است؛ اما در اینجا تنها به مقدار نیاز بسنده می شود. وی می نویسد:

أخبرنا أبوطاهر محمد بن علي بن محمد البيهقي البغدادي، (أخبرنا أبوأحمد عبيدالله بن محمد بن أحمد بن أبي مسلم الفرضي)، حدثنا أبوالعباس أحمد بن محمد بن سعيد، المعروف بـ(ابن عقدة) الحافظ، حدثنا جعفر بن محمد بن سعيد الأحمسي، حدثنا نصر — وهو ابن مزاحم — حدثنا الحكم بن مسكين، حدثنا أبوالجارود وابن طارق، عن عامر بن واثلة.. وأبوساسان وأبوحمزة، عن أبي إسحاق السبيعي، عن عامر بن واثلة، قال: كنت مع علي في البيت يوم الشورى وسمعتة يقول لهم: لأحتجنّ عليكم بما لا يستطيع عربكم ولاعجميكم تغيير نكل، ثمّ قال: «... قال: فأنشدكم بالله! هل فيكم أحد قال له رسول الله صلی الله علیه وآله: «اللهم أنتني بأحبّ خلقك إليك وإليّ، وأشدّهم حباً لك وحباً لي، يأكل معي من هذا الطائر»،

فأتاه فأكل معه، غيري؟ قالوا: اللهم لا»...؛ ٥٩٢

ابوطاهر بغدادی به سند خود از عامر بن واثله نقل می کند که گفت: من همراه علی در روز شورا بودم و شنیدم که علی علیه السلام فرمود: هر آینه برهان برای شما اقامه می کنم که عرب و عجم شما در مقابل آن تسلیم شود؛ سپس فرمود: ... شما را به خدا سوگند می دهم که آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرموده باشد: «پروردگارا، هم اکنون محبوب ترین خلق نزد خود و نزد من و همچنین کسی که از همه بیشتر تو و من را دوست می دارد را بفرست تا همراه من از این غذا تناول نماید»؟ در این هنگام تمام حاضران پاسخ دادند: به خدا سوگند: خیر.

بنابراین دیگر صحابه و کسانی که مخاطب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده اند، هرگز چنین برداشتی از سخن رسول خدا نکرده و محبوبیت را مقید به حالت تناول غذا نکرده اند.

و باز معنا نداشت که مأمون عباسی در مناظره با اسحاق بن ابراهیم و در حضور عالمان نامداری همچون یحیی بن اکثم، به حدیث طیر تمسک کند و با استناد به آن افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر ابوبکر را به رخ اسحاق بن ابراهیم بکشد و او را از پاسخ گویی عاجز نماید.

در نتیجه این اشکال نیز گرفتار نوعی مغالطه است و از سوی دیگر با تلقی مخاطبان مستقیم این روایت هم خوانی ندارد و نمی تواند گویای مقصود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد.

اشکال سوم:

قاضی پانی پتی و کابلی در اشکال دیگری بیان کرده اند که دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام وقوع ماجرای طیر مشوی تنها در خصوص اهل مدینه بوده و امیرالمؤمنین علیه السلام از میان ساکنان حاضر در مدینه، محبوب ترین بوده و توفیق شرفیابی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله را یافته اند؛ زیرا تنها آنان می توانستند مصداق دعای پیامبر واقع شوند، اما نسبت به کسانی که خارج از مدینه بودند، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله صادق نبود؛ چرا که دیگری که از مدینه خارج بودند توان حاضر شدن در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله را نداشتند و در زمان وقوع ماجرای طیر مشوی، ابوبکر و عمر در خارج مدینه بودند و به همین روی، تخصصاً و موضوعاً از بحث خارج می شوند. بنابراین نمی توان با استناد به این حدیث، برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر ابوبکر و عمر را اثبات نمود.^{۵۹۳}

پاسخ از اشکال سوم:

در منطق اهل سنت که پیش از این بیان شد، امیرالمؤمنین علیه السلام الزاماً نسبت به سه خلیفه نخست باید مفضول قرار داده شود و لازم است که این باور موجود باشد که علی بن ابی طالب علیه السلام به ترتیب پس از ابوبکر، عمر و عثمان، برترین شخص امت و سزاوار به خلافت است، در حالی که اشکال کننده به صورت ضمنی پذیرفته که لااقل به حکم حدیث طیر، امیرالمؤمنین علیه السلام بر عثمان که در مدینه حاضر بوده برتری داده شده و همین مقدار برای نقض مبنای آنان کافی است. از سوی دیگر، چگونه ابوبکر و عمر خارج از مدینه بوده اند در حالی که دختران آنان در آرزوی ورود پدرانشان نشسته بوده اند؟! آیا عایشه و حفصه غافل از غیبت پدران خود چنین انتظاری داشتند؟ حقیقت آن است که عایشه و حفصه با اطمینان از حضور پدرانشان در مدینه انتظار می کشیدند و دعا می کردند که پدران آنان بیایند و اگر جز این می بود، انتظار و دعای آنان کار بیهوده و بی معنایی بود.

افزون بر اینکه مطابق نقل های صحیح، و روایاتی که در آنها تصریح شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر را برای صرف غذا نپذیرفت، پیش از این بیان شد و مخاطب این

سطور می تواند به روایت چهارم که در ابتدا از نسائی بیان نمودیم مراجعه نماید. و همچنین روایت مذکور که از نسائی روایت شده و ما در ابتدای این نوشتار آن را بیان نمودیم، دلالت می کند که ابوبکر و عمر در روز حدیث طیر مشوی در مدینه بوده اند و حتی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز شرفیات شده اند؛ اما رسول خدا آنان را طرد نموده است. و نیز دلیلی اقامه نشده تا اثبات نماید که ابوبکر و عمر در خارج مدینه بوده اند و صرفاً احتمالی است که اشکال کننده مطرح نموده است!

از مجموع شبهات مذکور استفاده می شود که اشکال کنندگان می کوشند تا با طرح این قبیل از اشکالات، وضوح و روشنی حدیث طیر را مخدوش کنند و گاهی با نقض اطلاق سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و گاهی با استمداد از قرائن خارجی به هدف خویش نزدیک گردند، اما — همانطور که در بررسی دلالت و پاسخ ها بیان داشته شد — این قبیل از اشکالات علیل و ناتوان از محدود کردن دایره فضیلتی است که حدیث طیر برای امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات می نماید.

بررسی موارد تعارض حدیث طبر

یکی از شیوه های برخورد مخالفان با حدیث طبر، طرح تعارض میان این حدیث با احادیث دیگر است. صاحب کتاب *تحفه اثنا عشریه* که در قرن های اخیر می زیسته و اینک کتاب او یکی از مصادر تحقیقات ضد شیعی به حساب می آید، کوشیده تا میان حدیث طبر و روایت اقتدای به شیخین تعارض ایجاد نماید و از این راه حدیث طبر را مخدوش کند.

طرح مسأله به این صورت است که می گویند از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود:

اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر؛^{۵۹۴}

پس از من به ابوبکر و عمر اقتدا نمایید و از آنان پیروی کنید.

این روایت را بخاری و مسلم نقل نکرده اند، اما احمد بن حنبل و ترمذی، حاکم نیشابوری در کتاب *مستدرک* به آن اشاره کرده و آن را تصحیح نموده و از این بابت نیز اظهار خرسندی کرده است!

روایت مذکور بر این مطلب دلالت می کند که ابوبکر و عمر افضل امت می باشند؛ زیرا پیامبر به طور مطلق به پیروی از آنان امر فرموده و اطلاق کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله دال بر آن است که در تمام امور باید از شیخین پیروی شود و آن دو نفر صلاحیت دارند تا مقتدای مطلق مسلمانان قرار بگیرند و این معنا جز با عصمت آن دو نفر معنا نمی یابد. پس در نتیجه آنان محبوب ترین افراد و برترین مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله خواهند بود و حدیث طبر نیز هر چند از نظر سند و دلالت تمام است؛ اما با مدلول این روایت در تعارض می باشد و حتی با روایات دیگری از قبیل حدیث ثقلین نیز قابل جمع نخواهد بود. بنابراین محبوب ترین افراد و برترین آنان پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله، ابوبکر و عمر خواهند بود و نمی توان با حدیث طبر، امیر المؤمنین علیه السلام را بر آنان برتری و رجحان داد.

۵۹۴. مسند احمد: ۵ / ۳۸۲؛ سنن الترمذی: ۵ / ۵۶۹؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۷۹.

دهلوی در کتابش پس از توجیهاات ناکارآمد در ردّ دلالت حدیث طیر بر آنچه شیعه به آن استدلال می کند، حدیث اقتدا به شیخین را معارض با حدیث طیر دانسته است. وی می نویسد:

(ويحتمل أن يكون المراد بمن هو من أحبّ الناس إليك) و این استعمال بسیار رایج و معروف است كما في قولهم (فلان أعدل الناس وأفضلهم) او نیز بر تقدیری که دلالت بر مدعا می کرد و مقاوم اخبار صحاح که صریح دلالت بر خلافت ابوبکر و عمر دارند نمی توانست شد مثل (اقتدوا باللذین من بعدی ابي بکر وعمر. وغير ذلك).^{۵۹۵}

همانگونه که مشاهده می شود، صاحب کتاب تحفه اثنا عشریه با طرح چنین تعارضی کوشیده تا حدیث طیر را از مدار بحث خارج کند، اما انصاف علمی حکم

می کند تا با بررسی عالمانه، کلام او را به ترازوی نقد بسپاریم و صحت استدلال او را بسنجیم. در ابتدا لازم به ذکر است که تعارض میان دو حدیث تنها در مواردی قابل تصور است که دو حدیث متعارض از تمام جهات با یکدیگر تعارض یابند و پیش از بررسی ابعاد دو حدیث متعارض، باید احراز شود که هر دو حدیث از ناحیه صدور در سطح یکسانی قرار دارند؛ یعنی هر دو مقطوع الصدور می باشند. پیش از این، به طور مفصل از سند حدیث طیر سخن به میان آمد و بررسی و اثبات شد که کوچکترین خدشه ای در صدور این حدیث راه ندارد. اینک باید بررسی گردد که آیا حدیث اقتدا به شیخین نیز از ناحیه صدور، همچون حدیث طیر قطعی الصدور است یا خیر؟ مناوی در شرح الجامع الصغیر، پس از پرداختن به حدیث اقتدا به شیخین می نویسد:

وأعله أبو حاتم، وقال البزار كابن حزم: لا يصح؛^{۵۹۶}

ابوحاتم این روایت را تضعیف کرده و بزار و ابن حزم نیز در مورد آن گفته اند: صحیح نمی باشد.

ابوعیسی ترمذی نیز پس از نقل این حدیث، بر این باور است که این روایت غریب است و یحیی بن سلمه که در سلسله اسناد آن قرار دارد، شخص ضعیفی می باشد. وی می نویسد:

هذا حدیث غریب من هذا الوجه من حدیث ابن مسعود، لا نعرفه إلا من حدیث یحیی بن سلمة بن كهیل. و یحیی بن سلمة یضعف فی الحدیث؛^{۵۹۷}

این روایت غریب است و آن را از حدیث ابن مسعود نمی شناسم، مگر از ناحیه یحیی بن سلمه بن كهیل، و یحیی بن سلمه بن كهیل نیز در حدیث تضعیف شده است.

حافظ ابوجعفر عقیلی نیز در کتاب الضعفاء خود می نویسد:

۵۹۵. تحفه اثنا عشریه: ۲۱۲.

۵۹۶. فیض القدیر: ۲ / ۷۲ - ۷۳.

۵۹۷. سنن الترمذی: ۵ / ۳۳۶ - ۳۳۷.

حدیث منکر لا أصل له من حدیث مالك؛^{۵۹۸}

حدیث اقتدا به شیخین منکر است و در اینکه این روایت را از مالك نقل کرده، هیچ اصلی ندارد.

ابوبکر نقاش از دیگر منتقدان روایت نام برده است که آن حدیث را واهی می نامد^{۵۹۹}.

و همچنین ابن عدی که صاحب یکی از معتبرترین کتب در رجال عامه است، پس از آنکه «حماد بن دلیل» را در کتاب الضعفاء ذکر کرده، اشاره می نماید که روایت اقتدا به شیخین به دو سند نقل شده که در هر دو سند حماد بن دلیل وجود دارد و او در زمره ضعفاست.

ابوالحسن دارقطنی نیز در مورد این حدیث قاطعانه سوگند یاد کرده و آن را ضعیف دانسته است. وی می نویسد:

لا یثبت، والعمری هذا ضعیف؛^{۶۰۰}

این روایت ثابت نیست و به جام سوگند که ضعیف است.

و نیز شمس الدین ذهبی که مورد اعتماد و هابیان است، در جایی این حدیث را غلط و در جای دیگر به تصحیح حاکم نیشابوری طعنه زده و سند آن را واهی معرفی نموده است. او می نویسد:

أحمد بن صلیح، عن ذی النون المصری، عن مالك، عن نافع، عن ابن عمر بحدیث: «اقتدوا بالذین من بعدی». وهذا غلط، وأحمد لا یتمد علیه؛^{۶۰۱}

احمد بن صلیح، از ذوالنون مصری، از مالك، از نافع، از ابن عمر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «پس از من به دو نفری که پس از من می آیند اقتدا نمایید». و این روایت غلط است و احمد نیز به آن اعتماد نکرده است.

وی در جای دیگری می نویسد:

فهذا لا أصل له من روایة مالك؛^{۶۰۲}

این حدیث هیچ اصلی برایش از روایت مالك وجود ندارد.

همیشگی پس از نقل این روایت از طبرانی، اعتراف می کند که در سند این روایت افرادی هستند که من آنان را نمی شناسم.^{۶۰۳}

شیخ الاسلام احمد بن یحیی تفتازانی نیز با صراحت این حدیث را باطل معرفی نموده و این حدیث را از موضوعات و جعلیات احمد جرجانی دانسته است، وی می نویسد:

۵۹۸. ضعفاء العقیلبی: ۴ / ۹۵.

۵۹۹. ر.ك: میزان الاعتدال: ۱ / ۱۴۲، به نقل از ابوبکر نقاش.

۶۰۰. لسان المیزان: ۵ / ۲۳۷، به نقل از دارقطنی.

۶۰۱. میزان الاعتدال: ۱ / ۱۰۵.

۶۰۲. همان: ۶ / ۲۱۸ - ۲۱۹.

۶۰۳. ر.ك: مجمع الزوائد: ۹ / ۵۳.

من موضوعات أحمد الجرجاني: من قال القرآن مخلوق فهو كافر ... «اقتدوا باللذين من بعدي أبي بكر وعمر» باطل؛^{٦٠٤}

از جعلیات احمد جرجانی آن است که می گوید: هر کس بگوید قرآن مخلوق است، کافر است ... و حدیث اقتدا به ابوبکر و عمر پس از پیامبر، باطل است.

ابن حجر عسقلانی نیز در موارد متعدد به بطلان این حدیث حکم کرده است.^{٦٠٥} اما در این میان، سخن ابن حزم اندلسی که از پشتیبانان بنو امیه بوده است، بسیار حیرت آور و عجیب است. وی در دو کتاب الإحكام، و الفصل في الملل والنحل خویش می نویسد:

قال أبو محمد: ولو أننا نستجيز التدليس – والأمر الذي لو ظفر به خصومنا طاروا به فرحاً، أو ألبسوا أسفاً – لاحتجنا بما روي: اقتدوا باللذين من بعدي: أبي بكر وعمر. قال أبو محمد: ولكنه لم يصح، ويعيدنا الله من الإحتجاج بما لا يصح؛^{٦٠٦}

ابو محمد می گوید: اگر روا بود تا ما در مقام استدلال علیه مخالفین خویش تدلیس و نیرنگ کنیم، هر آینه به روایت اقتدا به شیخین متمسک می شدیم؛ اما به خداوند پناه می بریم که در مقام استدلال به آنچه که صحیح نیست متمسک شویم.

وی در جای دیگر از کتاب الأحكام خود، پس از ایراد بر سند، بر دلالت حدیث نیز مناقشه می کند و می نویسد که موارد اختلاف میان ابوبکر و عمر بسیار است و اگر پیامبر امر به پیروی از هر دوی آنان کرده باشد، در موارد اختلافی تکلیف چیست!

وی می نویسد:

وقد ذكرنا أيضاً أنّ عمر وأبأبكر اختلفا، وأنّ اتباعهما فيما اختلفا فيه متعذر ممتنع لا يقدر عليه أحد؛^{٦٠٧}

موارد اختلاف میان ابوبکر و عمر بسیار است و اگر «پیامبر» امر به پیروی از هر دو آنان کرده باشد، در موارد اختلافی تکلیف چیست! بنابراین لازمه این حدیث، التزام به امر ممتنع است که کسی قادر به جمع میان آندو نیست.

با این حال مشاهده می شود که حدیث پژوهان خبره و باسابقه اهل سنت، نسبت به روایت اقتدا به شیخین روی خوش نشان نداده و به همین مقدار نیز اکتفا نکرده اند و تا مرز دروغ و جعل نیز پیش رفته و اعتبار روایت نام برده را ساقط کرده اند. بنابراین آیا سزاوار است میان حدیثی که در

٦٠٤. الدرّ النضيد من مجموعة الحفید: ٩٧.

٦٠٥. ر.ك: لسان الميزان: ١ / ١٨٨ و ٢٧٢ – ٢٧٣.

٦٠٦. الفصل في الملل والنحل: ٣ / ٢٧.

٦٠٧. الإحكام في أصول الأحكام: ٦ / ٨٠٩.

این درجه از ضعف قرار دارد و صدور آن کاملاً متزلزل است و حدیثی که به تواتر ثابت شده و همگان به صحت صدور آن اعتراف کرده اند، تعارض مطرح گردد؟!!

به نظر می رسد همین مقدار برای رفع تعارضی که صاحب تحفه اثنا عشریه ادعا کرده، کافی است و به دلیل پرهیز از اطاله کلام، به بیش از این مقدار وارد نخواهیم شد، چه اینکه حدیث اقتدا به شیخین جدای از ضعف بسیار سندی، از ناحیه دلالت نیز به شدت مضطرب است و جای بسی تعجب است که چگونه کسی که خود را دانشمند و حدیث پژوه می نامد، می تواند میان این دو روایت تعارض ایجاد کند!

جمع بندی:

در پایان می توان از نوشتاری که گذشت اینگونه نتیجه گرفت که حدیث طیر علی رغم دسیسه ها و غرضورزی های فراوان، با سندهای صحیح به ما رسیده و از دلالت روشنی نیز برخوردار است تا آنجا که انس بن مالک، عایشه و حفصه، هر کدام به سهم خود طمع آن را داشتند که دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد عزیزان آنان به وقوع بپیوندد و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در مقام استدلال، با قاطعیت به این حدیث استناد نموده و حتی دشمنانی مانند سعد بن ابیوقاص با استناد به این روایت به فضیلت بی مانند آن حضرت اعتراف کرده اند.

مهمترین جهت در حدیث طیر آن است که احببت امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خدای تعالی و پیامبر صلی الله علیه و آله را به اثبات می رساند، و قرین بودن احببت و افضلیت، حق اولویت ویژه ای را برای آن حضرت نسبت به مقام زعامت و پیشوایی رقم خواهد زد.

در نتیجه حدیث طیر را می توان از برجسته ترین و مهم ترین ادله نقلی برشمرد که حق خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را به اثبات می رساند.

حدیث خیبر (رایت)

حدیث خیبر (رایت)

حدیث خیبر (رایت)

حدیث رایت که از آن به «حدیث خیبر» نیز تعبیر می شود، در زمره مهمترین احادیثی است که در فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد شده است. این روایت نه تنها اثبات کننده فضیلت برای آن حضرت، بلکه از ادله ای است که می توان به واسطه آن امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام را اثبات نمود.

پیش از تبیین و تشریح این حدیث، سزاوار است تا مقدمه کوتاهی در تبار شناسی ادله اثبات کننده خلافت امیرالمؤمنین بیان شود تا سپس جایگاه دلالتی حدیث «رایت» واکاوی گردد.

ادله اثبات کننده خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام از جهت گستره دلالتی، به دو گروه تقسیم می شوند: **گروه نخست:** ادله ای که تنها ناظر به موضوع اثبات خلافت و حق امامت می باشند و گستره دلالتی آنها تنها شامل اثبات خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام می شود و نسبت به غیر آن حضرت، از جهت نفی و اثبات، «سکوت دلالتی» دارد و به عبارت دیگر، تنها اثبات کننده حق خلافت برای آن حضرت بوده و این حق را از غیر آن حضرت نفی نمی نماید. از باب نمونه می توان به «آیه مباهله» و «حدیث غدیر» اشاره نمود که گستره دلالتی آنها تنها شامل اثبات حق خلافت برای امیرالمؤمنین علیه السلام می شود و نسبت به غیر آن حضرت دلالتی نداشته و ساکت است. مراد از «سکوت دلالتی» آن است که از جهت نفی یا اثبات غیر، هیچ گونه دلالت و لسانی ندارد.

گروه دوم: ادله ای هستند که لسان و دلالت آن تنها ناظر به اثبات حق خلافت و پیشوایی برای شخص معین نمی باشد؛ بلکه در عین حال لسان نفی حق خلافت از غیر را نیز در خود دارند و گستره دلالتی آنها تنها به اثبات حق خلافت برای امیرالمؤمنین علیه السلام بسنده نمی شود؛ بلکه در کنار اثبات حق اولویت برای امیرالمؤمنین علیه السلام، نسبت به غیر آن حضرت موضع سلبی داشته و حق خلافت را صراحتاً از آنها نفی می کند. بنابراین چنین ادله ای نسبت به غیر، «سکوت دلالتی» نداشته و توأم با نفی غیر امیرالمؤمنین علیه السلام برای منصب خلافت است.

از باب نمونه می توان به «آیه نجوا» اشاره نمود که علاوه بر اثبات حق امامت و خلافت برای امیرالمؤمنین علیه السلام، دربردارنده نفی صلاحیت دیگر صحابه برای این منصب است.

بنابراین می توان نتیجه گرفت که ادله اثبات کننده خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام از جهت دامنه دلالت یکسان نیست و گروهی از این ادله، حداکثر میزان دلالت را دارد که از آن تعبیر می شود به «اثبات خلافت برای امیرالمؤمنین علیه السلام و نفی این منصب از غیر ایشان» و در مقابل، گروهی دیگر از ادله، از حداقل دلالت برخوردار است و تنها اثبات کننده حق خلافت برای امیرالمؤمنین علیه السلام است و نسبت به نفی خلافت از غیر، دلالتی ندارد.

پس از روشن شدن این مقدمه کوتاه، جایگاه حدیث رایت به خوبی مشخص می گردد؛ زیرا این حدیث از لحاظ نوع دلالت، در گروه دوم جای می گیرد. به این کیفیت که با اثبات حق خلافت برای امیرالمؤمنین علیه السلام، صلاحیت دیگر صحابه برای منصب خلافت را نفی می نماید و به عبارت دیگر، از میزان دلالت حداکثری برای اثبات خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برخوردار است. ماجرای رایت از حوادثی است که در اوائل سال هفتم بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و در خلال یکی از تاثیر گذارترین پیکارهای مسلمانان واقع گردیده است.

هرچند سزاوار است تا ابعاد تاریخی و خاستگاه پیکار بزرگ خیبر بررسی گردد؛ اما وفادار ماندن به موضوع بحث این اجازه را به این نوشتار نمی دهد تا ابعاد گوناگون این جنگ سرنوشت ساز را بررسی نماید و بهتر است تا پژوهش در این موضوعات را به جایگاه اصلی خود یعنی «سیره پژوهی» واگذاریم.

به صورت کوتاه می توان گفت که در سال هفتم بعثت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی منطقه خیبر که در اطراف مدینه واقع شده، حرکت کرده و عموم اصحاب در خدمت آن حضرت بودند. قلعه خیبر که از آن به حصن یا حصون تعبیر شده و احیاناً متعدد بوده، از استحکامات نظامی بالایی برخوردار بود و در زمره مهم ترین مراکز تمرکز یهودیان به حساب می آمد. یهودیان خیبر به لحاظ کمی و قوای نظامی از استعداد بالایی برخوردار بودند و همین مسأله پیکار با آنان را بسیار دشوار می ساخت.

براساس احادیث و روایات منقول فریقین، رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرحله نخست جنگ و در حمله نخست، لواء و سپه سالاری سپاه اسلام را به ابوبکر تفویض نمود و فرمان حرکت داد و سربازان مسلمان نیز تحت امر ابوبکر برای فتح خیبر به راه افتادند؛ اما مدتی نگذشت که آثار شکست در سپاه اسلام هویدا شد و ابوبکر با خالی گذاشتن میدان نبرد و سرشکستی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت.

رسول خدا در روز دوم، سپه سالاری لشکر را به عمر سپرد و عمر با انبوه سربازان اسلام رهسپار خیبر شد؛ اما باز مدتی نگذشت که دوبرتبه آثار شکست در سپاه هویدا شد و عمر نیز با خالی گذاشتن میدان پیکار و با سرشکستگی به محضر پیامبر بازگشت. دو شکست پی در پی سپاه اسلام بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گران آمد و غلبه نظامی یهود، موجی از اضطراب و وحشت را در میان مسلمانان منتشر ساخت و آن را در مضیقه نهاد و باعث تقویت بنیه یهودیان شد.

در چنین شرایط بحرانی، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سَأُعْطِي الرَّاْيَةَ غَدًا رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ كَرَارٌ غَيْرِ فَرَارٍ.

و یا نقلی دیگر:

ليس بفرار يقاتل وجبرئيل عن يمينه، وميكائيل عن يساره يفتح الله على يديه.^{٦٠٨}

فردا پرچم و سپه سالاری سپاه اسلام را به مردی می سپارم که جنگاور دلیر است و از میدان جنگ نمی گریزد و می جنگد در حالی که جبرئیل در طرف راست او و میکائیل در طرف چپ او هستند و خداوند و پیامبرش را دوست می دارد، و خداوند و پیامبر نیز او را دوست می دارند.

در آن شب حساس، صحابه در این فکر بودند که فردا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرچم سپاه را به چه کسی می سپارد؟ و هر يك از بزرگان قوم آرزو کرده و در طمع بودند تا رایت و پرچم به آنان برسد؛ به همین روی شب را تا صبح نخوابیدند تا فرجام کار را ببینند.

حساسیت شرایط بحرانی سپاه اسلام در پی دو شکست سنگین و از سویی تعبیر بسیار ارزشمند رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد فرمانده آینده، باعث شده بود تا همگان مشغول رایزنی شوند و پیش بینی کنند که چه کسی لایق این منصب خواهد بود و در این میان، مریضی و کسالت امیرالمؤمنین علیه السلام از ناحیه چشم، باعث می شد تا کسی احتمال ندهد که فرمانده آینده امیرالمؤمنین علیه السلام است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سحرگاه روز موعود، پس از اقامه نماز صبح ایستاد و فرمود: علی کجاست؟ عرضه داشتند که در بستر بیماری است. به امر پیامبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام را حاضر کردند و رسول خدا با آب دهان مبارك، کسالت را از ناحیه چشم آن حضرت زدود و پرچم سپاه را به امیرالمؤمنین علیه السلام تفویض نمود و سپاه اسلام به فرماندهی امیرالمؤمنین علیه السلام رهسپار خیبر شد و پس از گذشت مدتی، پیروزمندانه بازگشت و استحکامات یهود در هم کوبیده شد.

حدیث رایت به خوبی بیان گر اثبات حق خلافت برای امیرالمؤمنین علیه السلام است و از سوی دیگر فقدان صلاحیت و لیاقت دیگر صحابه به ویژه ابوبکر و عمر را برای خلافت هویدا می سازد. بنابراین به حکم حدیث رایت، می توان حقّ خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و نفی حق دیگران برای منصب خلافت را اثبات نمود.

روایان حدیث رایت

حدیث رایت توسط گروهی از صحابه مشهور پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت شده که به صورت مختصر به نام آنان اشاره می شود:

۱. امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام؛

۲. حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام؛

۳. سعد بن ابی وقاص؛

۴. ابوهریره؛

۵. ابولیلانصاری؛

۶. سهل بن سعد؛

۷. سلمة بن اکوع انصاری؛

۸. عمران بن حصین؛^{۶۰۹}

۹. بریده بن حصین اسلمی؛

۱۰. ابن عباس؛

۱۱. عبدالله بن عمر؛

۱۲. جابر بن عبدالله انصاری؛

۱۳. عمر بن خطاب؛

۱۴. ابوسعید خدری؛

۶۰۹. عمران بن حصین از روایت کنندگانی است که بسیار مورد تجلیل عامه قرار گرفته تا آنجا که او را «مُحَدَّث» دانسته اند (ر.ک: *معرفة الصحابة*: ۴ / ۲۱۰۸؛ *شرح بلاغ المرام*: ۴ / ۱). نام برده از کسانی است که با فتوای تحریم «متعین» عمر مخالفت کرد و به صورت پنهانی و خصوصی، بدعت عمر را بازگو می کرد و حتی در مرضی که منجر به مرگش شد، کسی را به دنبال شخصی از صحابه فرستاد و به او گفت: «اگر من از دنیا رفتم، وظیفه داری بدعت عمر در تحریم متعین را برای مردم بازگو نمایی و اگر زنده ماندم، نباید به کسی چیزی بگویی» (ر.ک: *مسند احمد*: ۴ / ۴۲۸).

از اوصافی که عامه برای عمران بن حصین ذکر کرده اند به خوبی استفاده می شود که اولاً مُحَدَّث بودن اگر برای صحابه قابل اثبات باشد، پس برای حضرت زهرا سلام الله علیها به طریق اولی اثبات می گردد. و ثانیاً تقیه از مواردی است که حتی اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله نیز به آن ملتزم بوده اند.

۱۵. ابورافع;

۱۶. حذیفه;

۱۷. حسان بن ثابت انصاری.

حافظ مزنی در کتاب *تهذیب الکمال فی أسماء الرجال*، ذیل بحث از حالات امیرالمؤمنین علیه السلام

می نویسد:

و رواه سعد بن أبیوقاص وأبوهریره وسهل بن سعد وبریده الأسلمی أبوسعید الخدری
وعبدالله بن عمر وعمران بن حصین وسلمة بن أکوع، کلهم بمعنی واحد عن النبی^{۶۱۰}؛

حدیث روایت را سعد بن ابیوقاص، ابوهریره، سهل بن سعد، بریده اسلمی، ابوسعید خدری، عبدالله بن عمر، عمران بن

حصین و سلمة بن اکوع از رسول خدا صلی الله علیه وآله به معنای واحد روایت کرده اند.

حدیث روایت از طبقه صحابه و از صدر نخست تا زمان حاضر به صورت متصل روایت شده
و از احادیثی است که علاوه بر حدیث نگاران، مورد توجه سیره نگاران، تاریخ نویسان و حتی
لغت شناسان^{۶۱۱} قرار گرفته است. بنابراین شهرت آن تنها محدود به حدیث نگاران یا تاریخ نویسان
نمی شود.

راویان حدیث در قرون مختلف

سیر تاریخی روایت کنندگان این حدیث تا قرن یازدهم به صورت مختصر به شرح ذیل است:

۱. محمد بن سعد، صاحب *الطبقات الکبری* (متوفای ۲۳۰)؛

۲. ابوبکر ابن ابی شیبیه کوفی (متوفای ۲۳۵)؛

۳. ابویعقوب، اسحاق بن راهویه (متوفای ۲۳۸)؛

۴. ابو عبدالله، احمد بن حنبل، صاحب *المسند* و پیشوای حنبله (متوفای ۲۴۱)؛

۵. محمد بن اسماعیل بخاری، صاحب کتاب پرآوازه صحیح بخاری (متوفای ۲۵۳)؛

۶. مسلم نیشابوری، صاحب کتاب مشهور صحیح مسلم (متوفای ۲۶۱)؛

۷. ابن ماجه قزوینی (متوفای ۲۷۳)؛

۸. ابو عیسی ترمذی (متوفای ۲۷۹)؛

۹. نسائی (متوفای ۳۰۳)؛

۱۰. ابویعلی موصلی (متوفای ۳۰۷)؛

۶۱۰. *تهذیب الکمال*: ۲۰ / ۴۸۴ - ۴۵۸.

۶۱۱. لغت شناسان ذیل لغت «یدوکون»، به ماجرای حدیث روایت اشاره نموده اند؛ از جمله ر.ک: *معجم مقاییس اللغة*: ۲ / ۳۴۴؛

النهاية في غريب الحديث: ۲ / ۱۴۰.

۱۱. ابوجعفر طبری (متوفای ۳۱۰)؛
۱۲. ابوالقاسم طبرانی (متوفای ۳۶۰)؛
۱۳. ابوالحسن دارقطنی (متوفای ۳۸۵)، معاصر شیخ صدوق در بغداد؛
۱۴. حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵)؛
۱۵. ابواسحاق ثعلبی (متوفای ۴۲۷)؛
۱۶. ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۳۰)؛
۱۷. ابوبکر بیهقی (متوفای ۴۵۸)؛
۱۸. ابن عبدالبر، صاحب کتاب *الإستیعاب* (متوفای ۴۶۳)؛
۱۹. ابوبکر خطیب بغدادی (متوفای ۴۶۳)؛
۲۰. ابن مغزلی (متوفای ۴۸۳)؛
۲۱. ابوعبدالله حمیدی (متوفای ۴۸۸)؛
۲۲. بغوی (متوفای ۵۱۶)؛
۲۳. موفق خوارزمی مکی (متوفای ۵۶۸)؛
۲۴. ابوالقاسم ابن عساکر دمشقی (متوفای ۵۷۱)؛
۲۵. ابن اثیر (متوفای ۶۰۶)؛
۲۶. فخر رازی (متوفای ۶۰۶)؛
۲۷. ضیاءالدین مقدسی (متوفای ۶۴۳)؛
۲۸. ابن نجار بغدادی (متوفای ۶۴۳)؛
۲۹. سبط ابن جوزی (متوفای ۶۵۴)؛
۳۰. ابوعبدالله گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸)؛
۳۱. محب الدین طبری (متوفای ۶۹۴)؛
۳۲. علاءالدین خازن (م ۷۴۱)؛
۳۳. خطیب تبریزی صاحب کتاب *مشکاة* که تاریخ وفاتش معین نیست؛
۳۴. شمس الدین ذهبی (متوفای ۷۴۸)؛
۳۵. ابن کثیر دمشقی (متوفای ۷۷۴)؛
۳۶. سعدالدین تفتازانی (متوفای ۷۹۱)؛
۳۷. ابوبکر هیثمی (متوفای ۷۹۱)؛

۳۸. ابن حجر عسقلانی (متوفای ۸۵۴):

۳۹. جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱):

۴۰. شهاب الدین قسطلانی (متوفای ۹۲۳):

۴۱. صالحی دمشقی، صاحب سیره (متوفای ۹۴۲):

۴۲. علی بن حسام متقی هندی، صاحب کنز العمال (متوفای ۹۷۵):

۴۳. علی بن سلطان هروی قاری صاحب شرح مشکاة (متوفای ۱۰۱۳):

۴۴. مناوی، صاحب فیض القدير في شرح الجامع الصغير (متوفای ۱۰۳۱):

۴۵. نورالدین حلبی، صاحب السيرة الحلبية (متوفای ۱۰۳۳).

بنابراین، حدیث رایت از صدر نخست تا قرن یازدهم به صورت متصل ذکر شده و ارباب صحاح سته و حدیث نگاران برجسته به نقل آن اهتمام ورزیده اند و در کنار آنان، سیره پژوهان و تاریخ نویسان از نقل آن غفلت نورزیده اند. علاوه بر آنان، فضائل و مناقب نویسان از این حدیث یاد کرده و متکلمان نیز در کتب کلام به تحلیل آن نشسته اند و حتی لغت شناسان به مناسبت، به شرح برخی از الفاظ حدیث رایت اشاره کرده اند.

متن حدیث رایت

هرچند حدیث رایت را گروه بسیاری روایت کرده اند، اما دیده شده که برخی تمام داستان را نقل نکرده و بعضی دیگر، قسمت های حساس دال بر امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و افضلیت آن حضرت را از قلم انداخته اند. برخی دیگر نیز الفاظ را جابجا ذکر کرده و حدیث را تحریف نموده اند. بنابراین سزاوار است تا روایت های مهم حدیث رایت را از نظر بگذرانیم تا ابهامات برطرف گردد.

۱. احمد بن حنبل

روایت نخست:

احمد بن حنبل در کتاب مسند خود می نویسد:

وكيع عن ابن أبي ليلى عن المنهال عن عبدالرحمن بن أبي ليلى قال قال كان أبي يسمر مع علي وكان علي يلبس ثياب الصيف في الشتاء و ثياب الشتاء في الصيف. فقيل له: لو سألته، فسأله، فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله بعث إلي وأنا أرمد العين يوم خيبر، فقلت: يا رسول الله، إني أرمد العين. قال: فتقل في عيني وقال: «اللهم أذهب عنه الحرّ والبرد» فما وجدت حرّاً ولا برداً منذ يومئذ، وقال: لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ليس بفرار. فتشرف لها أصحاب النبي صلى الله عليه وآله فأعطانيها؛^{٦١٢}

احمد بن حنبل به سند خود از ابن ابی لیلا^{٦١٣} روایت می کند که پدرم شبها با امیرالمؤمنین همنشین داشت و خدمت آن حضرت می رفت و امیرالمؤمنین را در حالی می دید که در سرمای کوفه، لباس تابستان به تن می کرد و در تابستان نیز لباس ضخیم به تن می نمود. از این رو از ابن ابی لیلا پرسیده شد که علت این مسأله را از حضرت سؤال نماید.

٦١٢. مسند احمد: ١ / ٩٩.

٦١٣. وی از شخصیت های بزرگ و فقیه و قاضی کوفه بوده است.

ابن ابی لیلا نیز علت این مساله را از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید و حضرت در پاسخ فرمود: در روز جنگ خیبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فرماندهی سپاه به دنبال من فرستاد و من را احضار فرمود، در حالی که مبتلا به درد چشم بودم؛ از این رو عرضه داشتم که ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، من به درد چشم مبتلا هستم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آب دهانش را بر چشم من گذاشت و سپس دعا نمود و عرضه داشت: «پروردگارا، [مشقت] سرما و گرما را از علی دور نما».

پس از دعای رسول خدا، چشم من بهبود یافت و از آن تاریخ تاکنون سختی گرما و سرما در من اثر نمی گذارد. آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به زودی پرچم را به کسی می دهم که از میدان جنگ نمی گریزد و خداوند و پیامبرش را دوست می دارد و خداوند و پیامبر نیز او را دوست می دارند. در آن لحظه هر يك از صحابه سر خویش را بالا آوردند و در انتظار بودند تا پرچم به آنان برسد؛ اما رسول خدا پرچم و سپه سالاری را به من تفویض فرمود.

روایت دوم:

این روایت نیز از احمد بن حنبل نقل شده است. وی در کتاب مسند خود می نویسد:

حدثنا ... زيد بن الحباب، حدثني الحسين بن واقد، حدثني عبدالله بن بريدة، حدثني أبي بريدة قال: حاصرنا خيبر، فأخذ اللواء أبو بكر فاتصرف ولم يفتح له، ثم أخذ من الغد فخرج فرجع ولم يفتح له وأصاب الناس يومئذ شدة وجهد فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إني دافع اللواء غداً إلى رجل يحبّه الله ورسوله ويحبّ الله ورسوله، لا يرجع حتى يفتح له، فبتنا طيبة أنفسنا إن الفتح غداً»، فلما أن أصبح رسول الله صلى الله عليه وآله صلى الغداة، ثم قام قائماً فدعا باللواء والناس على مصافهم، فدعا علياً وهو أرمداً، فتقل في عينيه ودفع إليه اللواء وفتح له قال: بريدة وأنا فيمن تطاول لها؛^{٦١٤}

احمد بن حنبل به سند خود از ابوبریده، نقل می کند که گفت: ما در جنگ خیبر حضور داشتیم و ابوبکر پرچم را به دست گرفت و بازگشت و نتوانست خیبر را فتح نماید. روز بعد عمر پرچم را به دست گرفت و بازگشت و نتوانست خیبر را فتح نماید و پس از شکست دوم، کار بر مسلمین سخت شد [و ناامیدی و قدرت یهود بر آنان مستولی گشت].

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فردا پرچم را به کسی می سپارم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند و او نمی رود، مگر اینکه خیبر را می گشاید».

ابوبریده می گوید: به جهت سخن پیامبر صلی الله علیه و آله، آرام گرفتیم و اطمینان پیدا کردیم که فردا خیبر فتح می شود. روز بعد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را اقامه نمود و به پا ایستاد و پرچم را طلب کرد، در حالی که مردم به صف ایستاده بودند. آنگاه علی علیه السلام را فراخواند، در حالی که او از ناحیه چشم کسالت داشت، پیامبر خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبَ دَهَانَ خَوِيْشَ رَا بَرِ چَشْمَانَ عَلِيٍّ كَذاشْتِ وَ اَنِّ كَاہِ پَرچَمِ رَا بَهْ اَوْ دَا دَ وَ فَتْحِ خَيْبَرَ بَهْ دَسْتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاقَعَ شَدَّ.

بریده می گوید: من نیز از کسانی بودم که امیدوار بودم تا پرچم به من برسد.

روایت سوم:

احمد بن حنبل در روایتی دیگر پیرامون این واقعه می نویسد:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبِي ثَنَا مَعْصَبُ بْنُ الْمَقْدَامِ وَحَجَّيْنُ بْنُ الْمُثَنَّى قَالَا: ثَنَا إِسْرَائِيلُ ثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَصَمَةَ الْعَجَلِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخَدْرِيَّ يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخَذَ الرَّايَةَ فَهَزَّهَا ثُمَّ قَالَ: «مَنْ يَأْخُذُهَا بِحَقِّهَا؟». فَجَاءَ فُلَانٌ فَقَالَ: أَنَا، قَالَ: امْطُ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: امْطُ. ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «وَالَّذِي كَرَّمَ وَجْهَ مُحَمَّدٍ لِأَعْطَيْنَهَا رَجُلًا لَا يَفِرُّ، هَاكَ يَا عَلِيٍّ، فَانْطَلِقْ حَتَّى تَفْتَحَ اللهُ عَلَيْكَ خَيْبَرَ وَفِدَكَ»؛^{٦١٥}

مصعب بن مقدم به سند خود و به نقل از ابوسعید خدری می نویسد که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در جنگ خيبر پرچم را گرفت و تکان داد و فرمود: «چه کسی حاضر است این پرچم را بگیرد و حق آن را ادا نماید؟»

در این هنگام فلان^{٦١٦} جلو آمد و اعلام آمادگی نمود، اما رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او را رد کرد و پس از آن فلان جلو آمد و باز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او را رد کرد و فرمود:

«سوگند به خدای که به محمد عزت داد و او را آبرودار فرمود، به زودی پرچم را به مردی می سپارم که فرار نمی کند؛ ای علی، پس برو تا خداوند خيبر و فدک را به دست تو فتح کند».

روایت چهارم:

احمد بن حنبل در روایتی دیگر، به نقل این واقعت پرداخته است. وی در مسند خود

می نویسد:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبِي، ثَنَا أَبُو النَّضْرِ قَالَ: ثَنَا عِكْرَمَةُ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِيَّاسُ بْنُ سَلْمَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي قَالَ: بَارَزَ عَمِي يَوْمَ خَيْبَرَ مَرْحَبُ الْيَهُودِيِّ ... قَالَ سَلْمَةُ: ثُمَّ إِنَّ نَبِيَّ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْسَلَنِي إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ: «لَأَعْطِيَنَّ الرَّايَةَ الْيَوْمَ رَجُلًا يُحِبُّ اللهُ وَرَسُولَهُ أَوْ يُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولَهُ». قَالَ: فَجَنَّتْ بِهِ أَقْوَدَهُ أَرْمَدُ، فَبِصَقَ نَبِيُّ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي عَيْنِهِ، ثُمَّ أَعْطَاهُ الرَّايَةَ، فَخَرَجَ مَرْحَبٌ بِخَطَرٍ بِسَيْفِهِ فَقَالَ:

٦١٥. همان: ٣ / ١٦.

٦١٦. طبق روایت ابن اثیر، این شخص زبیر بوده است؛ ر.ك: البدياية والنهاية: ٧ / ٣٧٥.

قد علمت خيبر آتي مرحب *** شاكي السلاح بطل مجرب

إذا الحروب أقبلت تلهب

فقال عليّ بن أبي طالب كرم الله وجهه:

أنا الذي سمتني أمي حيدرہ *** كليث غابات كرية المنظره

أوفيهم بالصاع كيل السندرة

ففلق رأس مرحب بالسيف وكان الفتح على يديه.^{٦١٧}

احمد بن حنبل به سند خود به نقل از سلمه می نویسد که گفت: در روز پیکار خيبر، عموم عامر به جنگ مرحب یهودی رفت... سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله من را به دنبال علی علیه السلام فرستاد و فرمود: «امروز پرچم را به کسی بخواهم داد که خداوند و پیامبرش را دوست می دارد و خداوند و پیامبر او نیز وی را دوست می دارند».

پس من علی علیه السلام را در حالی آوردم که بینی خویشت را از دست داده بود و رسول خدا صلی الله علیه وآله آب دهان خویشت را بر چشم علی گذاشت و پرچم را به او سپرد و آن حضرت به جنگ مرحب یهودی رفت و سر او را با شمشیر شکافت و سرانجام خيبر به دست آن حضرت گشوده شد.

٢. محمد بن اسماعیل بخاری

روایت یکم:

بخاری در کتاب صحیح خود، به چند روایت در این باره پرداخته است. وی می نویسد:

حدثنا قتيبة، حدثنا حاتم بن إسماعيل، عن يزيد بن أبي عبيد، عن سلمة بن الأكوع رضي الله عنه عنه قال: كان عليّ رضي الله عنه تخلف عن النبي صلى الله عليه وآله في خيبر وكان به رمد فقال: أنا أتخلف عن رسول الله صلى الله عليه وآله، فخرج عليّ فلحق بالنبي صلى الله عليه وآله، فلما كان مساء الليلة التي فتحها في صباحها، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لأعطين الراية»، أو قال: «لأأخذن غداً رجل يحبّه الله ورسوله»، أو قال يحبّ الله ورسوله، يفتح الله عليه»، فإذا نحن بعلي وما نرجوه فقالوا: هذا علي، فأعطاء رسول الله صلى الله عليه وآله ففتح الله عليه؛^{٦١٨}

قتيبة به سند خود از سلمه بن اکوع نقل می کند که گفت: علی علیه السلام در جنگ خيبر به واسطه کسالتی که از ناحیه چشم داشت، از یاری پیامبر بازماند و خود را سرزنش نمود که از یاری پیامبر بازماندم. از این رو خود را به پیامبر اکرم

٦١٧. مسند أحمد: ٤ / ٥١ - ٥٢.

٦١٨. صحیح البخاری: ٤ / ١٢.

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. در شب فتح خیبر، پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «فردا پرچم را به کسی می سپارم» — و طبق نقلی «فردا کسی پرچم را از من می ستاند» — «که خداوند و رسولش او را دوست می دارند» یا اینکه «خداوند و رسولش را دوست می دارد و فتح خیبر به دست او صورت می پذیرد».

روز بعد در حالی که گمان نمی کردم که علی علیه السلام بیاید، علی علیه السلام آمد و پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرچم را به او داد و خیبر به دست علی علیه السلام فتح شد.

روایت دوم:

بخاری به نقل روایت دیگری پیرامون حدیث رایت مبادرت کرده است. وی در صحیح خود می نویسد:

حدثنا قتيبة بن سعيد، حدثنا يعقوب بن عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله بن عبدالقاري، عن أبي حازم، قال: أخبرني سهل رضي الله عنه قال: قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يوم خيبر: «لأعطين الراية غداً رجلاً يفتح الله على يديه، يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله». فبات الناس ليلتهم أيهم يعطى، فغدوا كلهم يرجوه فقال: «أين علي؟» فقبل: يثكني عينيه، فبصق في عينيه ودعا له، فبرأ كان لم يكن به وجع، فأعطاه الراية، فقال: «أقاتلهم حتى يكونوا مثلنا. فقال: انفذ على رسلك حتى تنزل بساحتهم ثم ادعهم إلى الإسلام وأخبرهم بما يجب عليهم، فوالله لأن يهدي الله بك رجلاً خيراً لك من أن تكون لك حمر النعم»؛^{٦١٩}

قتيبة بن سعيد به سند خود از سهل بن سعد روایت می کند که در جنگ خیبر از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمود:

«به زودی پرچم را به کسی خواهم داد که خداوند و پیامبرش را دوست می دارد و خداوند و پیامبر نیز او را دوست می دارند و خداوند به دستان او، خیبر را می گشاید».

آن شب را مردم سپری کردند در حالی که می اندیشند که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرچم را به چه کسی خواهد سپرد. صبح همه به سوی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رفتند و امیدوار بودند که صاحب پرچم شوند.

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «علی کجاست». عرض شد: از ناحیه چشم کسالت دارد.

در این هنگام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آب دهان خویش را بر چشمان علی علیه السلام گذاشت و بلافاصله کسالت برطرف شد، گویی هیچ درد یا کسالتی نبوده است.

آن گاه پرچم را به علی علیه السلام سپرد. امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت: ای پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، با آنان بجنگم تا مانند ما مسلمان شوند؟

رسول خدا فرمود: در میان آنان به تدریج نفوذ کن تا بر آنان مسلط شوی، آنگاه ابتدا ایشان را به اسلام دعوت کن و آنچه بر آنان واجب است را بیان نما. به خدا سوگند اگر خداوند مردی را به دستانت هدایت نماید، برایت از تمام اموال دنیا بهتر است.»

بخاری این روایت را به سند دیگری نیز روایت کرده است.^{۶۲۰}

۳. مسلم نیشابوری

روایت نخست:

از دیگر کسانی که به نقل این روایت پرداخته است، مسلم نیشابوری است. وی در کتاب صحیح خود، این گونه می نویسد:

حدثنا عبيدالله بن معاذ، حدثنا أبي، حدثنا شعبة، حدثنا في هذا الإسناد، (حدثنا) قتيبة بن سعيد ومحمد بن عباد - وتقاربا في اللفظ - قالوا: حدثنا حاتم - وهو ابن إسماعيل - عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد بن أبيوقاص عن أبيه قال: أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً فقال: ما منعك أن تسبَّ أباالتراب؟ فقال: أمّا ما ذكرت ثلاثاً قالهنّ له رسول الله فلن أسبّه، لأن تكون لي واحدة منهنّ أحبّ إليّ من حمر النعم. سمعت رسول الله وخلفه في بعض مغازيه، فقال له علي: يا رسول الله، خلفتني مع النساء والصبيان، فقال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: «أمّا ترضى أن تكون منّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبوة بعدي». وسمعتة يقول يوم خيبر: «لأعطينّ الراية رجلاً

يحبّ الله ورسوله ويحبّ الله ورسوله». قال: فتناولنا لها فقال: «ادعوا لي عليّاً»، فأتي به أرمداً، فبصق في عينه ودفع الراية إليه، ففتح الله عليه. ولما نزلت هذه الآية: (ندعُ أبناءنا وأبناءكم)، دعا رسول الله عليّاً وفاطمة وحسناً وحسيناً فقال: «اللهم هؤلاء أهلي»؛^{۶۲۱}

عبيدالله بن معاذ به سند خود از عامر پسر سعد بن ابیوقاص نقل می کند که گفت: معاویه بن ابی سفیان به سعد امر کرد و گفت: چه عاملی باعث می شود که ابوتراب را فحش نمی دهی؟

سعد در پاسخ گفت: تا هنگامی که سه مطلب را از پیامبر در مورد علی بن ابی طالب به یاد دارم، چنین کاری نخواهم کرد و اگر يك مورد از این سه مطلب در مورد من می بود، از دنیا و آنچه در او است برای من با ارزش تر بود.

۶۲۰. همان: ۴ / ۲۰۷.

۶۲۱. صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۰ - ۱۲۱.

از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم که در برخی از جنگ‌ها علی علیه السلام را جانشین خود در مدینه قرار داد. علی علیه السلام عرضه داشت: ای پیامبر خدا، آیا من را جانشین خویش قرار می‌دهی تا همراه زنان و کودکان باشم؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: آیا راضی نمی‌شوی که نسبت تو به من همانند نسبت موسی به هارون باشد، مگر در نبوت که همانا پس از من پیامبری نخواهد بود».

همچنین از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در روز جنگ خیبر شنیدم که فرمود: «فردا پرچم را به کسی می‌سپارم که خداوند و پیامبرش را دوست می‌دارد و خداوند و پیامبر او نیز وی را دوست می‌دارد». در این هنگام هر کدام از ما قدم علم کرده بودیم تا

پرچم به ما برسد؛ اما پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ امر فرمود تا علی علیه السلام را حاضر کنند در حالی که چشمانش کسالت داشت و رسول خدا آب دهان خویش را بر چشم علی علیه السلام گذاشت و پرچم را به او داد و خداوند به دست او خیبر را گشود.

و همچنین هنگامی که آیه مباهله نازل شد، رسول خدا، علی، فاطمه و حسنین را فراخواند و فرمود: «پروردگارا، اینان اهل من هستند».

روایت دوم:

مسلم نیشابوری در همان کتاب، این واقعه را برای بار دوم و با سند دیگری نقل کرده است. وی در این باره می‌نویسد:

(حدثنا) قتيبة بن سعيد، حدثنا يعقوب (يعني ابن عبد الرحمن القاري)، عن سهيل، عن أبيه، عن أبي هريرة: أن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال يوم خيبر: «لأعطينَّ هذه الراية رجلاً يحبَّ الله ورسوله يفتح الله على يديه». قال عمر بن الخطاب: ما أحببت الإمارة إلا يومئذ. قال: فتساورت لها رجاء أن ادعى لها، قال: فدعا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عليَّ بن أبي طالب، فأعطاه إياها وقال: «امش ولا تلتفت حتى يفتح الله عليك». قال: فسار علي شيئاً ثم وقف ولم يلتفت، فصرخ يا رسول الله، على ماذا أقاتل الناس؟ قال: «قاتلهم، حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأنَّ محمداً رسول الله، فإذا فعلوا ذلك فقد منعوا منك دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله»؛^{٦٢٢}

قتيبة بن سعيد با سند خود به نقل از ابوهریره می‌نویسد: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در روز خیبر فرمود: «به زودی پرچم سپاه را به مردی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خداوند خیبر را به دست او می‌گشاید».

عمر بن خطاب گفت: هیچ وقت به اندازه آن روز دوست نداشتم که پرچم به من داده شود و خودم را آماده نمودم و سینه را سپر کردم به امید آنکه صاحب پرچم گردم.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام را فراخواند و پرچم را به او سپرد و فرمود: «حرکت کن و به اطراف و پشت سر نگاه نکن تا اینکه خداوند به دست تو گشایش نماید».

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به راه افتاد و اندکی که حرکت کرد، ایستاد و بدون اینکه به پشت سر نگاه کند، با صدای بلند عرضه داشت: ای رسول خدا، چه اندازه با آنان بجنگم؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «آن قدر بجنگ تا به وحدانیت خداوند و نبوت من شهادت دهند [و شهادتین بگویند] و هنگامی که به شهادتین اعتراف کردند، جان و مال آن را محترم شمار و حسابشان را به خداوند واگذار».

۴. نسائی

روایت یکم:

نسائی نیز یکی از صاحبان صحیح های ششگانه است که به نقل این روایت پرداخته است. وی در کتاب السنن الکبری می نویسد:

أخبرنا محمد بن بشار، قال: حدثنا محمد بن جعفر، قال: حدثنا عوف، عن ميمون أبي عبدالله: أن عبدالله بن بريده حدثه عن بريده الأسلمي قال: لما كان حيث نزل رسول الله صلى الله عليه وآله بحضرة أهل خيبر، أعطى رسول الله صلى الله عليه وآله اللواء عمر، فنهض معه من نهض من الناس، فلقوا أهل خيبر فاتكشف «فانكسر» عمر وأصحابه، فرجعوا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله،

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لأعطين اللواء رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله، فلما كان من الغد تصادر أبو بكر وعمر، فدعيا علياً وهو أرمد، فتفل في عينيه ونهض معه من الناس من نهض فلقي أهل خيبر فإذا مرحب يرتجز... فاختلف هو وعلي ضربتين، فضربه علي على هامته حتى عض السيف منها أبيض رأسه، وسمع أهل العسكر صوت ضربته فما تنام آخر الناس مع علي حتى فتح الله له ولهم؛^{٦٢٣}

بریده اسلمی گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به خیبر رسید، پرچم سپاه اسلام را به عمر داد و تمام سپاه همراه او حرکت کردند و به مصاف اهل خیبر رفتند و جنگ آغاز شد؛ اما در نتیجه عمر شکست خورد و بازگشت.

در این هنگام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «به زودی پرچم را به مردی می سپارم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست می دارند».

صبح روز بعد ابوبکر و عمر، خود را به پیامبر نشان دادند و اعلام آمادگی نمودند؛ اما پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، علی علیه السلام را فراخواند، در حالی که از ناحیه چشم کسالت داشت. پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آب دهان خویش را بر چشمان علی علیه السلام گذاشت و پرچم را به او داد و تمام سپاه همراه او به راه افتادند، تا اینکه مقابل اهل خيبر قرار گرفتند. در این هنگام مرحب خيبری به میدان آمد و رجزخوانی نمود و سپس با امیرالمؤمنین علیه السلام درگیر شد و امیرالمؤمنین علیه السلام در میان درگیری چنان ضربه ای به سر مرحب زد که سفیدی سرش هویدا شد و صدای آن ضربه را تمام سپاه شنیدند و پس از آن خيبر فتح شد.

روایت دوم:

وی بار دیگر در کتاب *السنن الکبری می نویسد:*

أخبرنا أحمد بن سليمان قال: حدثنا عبيدالله قال: أخبرنا ابن أبي ليلى، عن الحكم والمنهال، عن عبدالرحمن بن أبي ليلى، عن أبيه أنه قال لعلي وكان يسير معه: إنَّ الناس قد أنكروا منك أنك تخرج في البرد في الملاءتين وتخرج في الحرِّ في الحشو والثوب الغليظ! قال: أو لم تكن معنا بخيبر؟ قال: بلى. قال: فإنَّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بعث أبا بكر وعقد له لواء فرجع، وبعث عمر وعقد له لواء فرجع بالناس، فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لأعطينَّ الراية رجلاً يحبَّ الله ورسوله ويحبَّه الله ورسوله ليس بفرار» فأرسل إليّ، وأنا أرمد، قلت: إنِّي أرمد، فتفل في عيني وقال: «اللهم اكفه أذى الحر والبرد»، فما وجدت حراً بعد ذلك ولا برداً؛^{٦٢٤}

احمد بن سليمان به سند خود از ابولیلی روایت می کند که از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: مردم بر شما خرده می گیرند که در هوای سرد لباس ناچیز می پوشید و در گرمای سوزان، لباس ضخیم به تن می کنید؟ امیرالمؤمنین در پاسخ فرمود: مگر تو در جنگ خيبر همراه ما نبودی؟ عرضه داشت: آری.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر خدا ابوبکر را به جنگ فرستاد؛ اما او ناکام بازگشت. سپس عمر را به جنگ فرستاد و او نیز ناکام بازگشت. آنگاه پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «به زودی پرچم را به شخصی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست می دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست می دارند و او دلیر مردی است که از میدان جنگ نمی گریزد». آن گاه به دنبال من فرستاد در حالی که من از ناحیه چشم کسالت داشتم. پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آب دهان خویش را بر چشمان من گذاشت و فرمود: «پروردگارا، او را از گرما و سرما محافظت نما و از آن پس، دیگر سرما و گرما در من تأثیر نمی گذارد».

روایت سوم:

نسایبی بار دیگر در همان کتاب آورده است:

أخبرنا إسحاق بن إبراهيم قال: أخبرنا النضر بن شميل قال: حدثنا يونس، عن أبي إسحاق، عن هبيرة بن يريم قال: أخرج إلينا الحسن بن علي^{٦٢٥} وعليه عمامة سوداء فقال: لقد كان فيكم بالأمس رجل ما سبقه الأولون ولا يدرکه الآخرون، وإن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ». فقاتل جبريل عن يمينه وميكائيل عن يساره ثم لا ترد؛ يعني رايته حتى يفتح الله عليه ما ترك ديناراً ولا درهماً؛^{٦٢٦}

اسحاق بن ابراهيم به سند خود به نقل از هبیره بن مریم نقل می کند که گفت: [پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام]، حسن بن علی علیه السلام خارج شد در حالی که عمامه مشکی بر سر داشت و فرمود: مردی از میان شما رفت که دارای حاصلت هایی بود که هیچ کس از اولین تا آخرین به آنها دست نخواهد یافت. همانا پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مورد او فرمود: «به زودی پرچم را به کسی می سپارم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول او نیز وی را دوست می دارند». آن گاه پرچم را به علی علیه السلام سپرد و او به جنگ رفت در حالی که جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ او قرار داشتند و او بازنگشت تا اینکه خداوند به دست او خیر را گشود و اکنون هیچ درهم و دیناری از خود باقی نگذاشت.^{٦٢٧}

۵. ابن ابی شیبیه

ابن ابی شیبیه^{٦٢٨} که استاد بخاری است، در کتاب المصنّف خود به نقل این روایت پرداخته است. وی می نویسد:

حدثنا علي بن هاشم، عن ابن أبي ليلى، عن الحكم والمنهال وعيسى، عن عبدالرحمن بن أبي ليلى قال: كان عليّ يخرج في الشتاء في إزار ورداء ثوبين خفيفين، وفي الصيف في القباء المحشو والثوب الثقيل ... قال: وما كنت معنا يا أبا ليلى بخبير؟ قال: قلت: بلى، والله قد كنت معكم، قال: فإن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بعث أبا بكر فسار بالناس فانهزم حتى رجع

٦٢٥. گفتنی است که سخن امام مجتبی صلوات الله علیه برای عامه نافذ است؛ زیرا از سویی از صحابه شمرده می شود، و از سویی دیگر، از نظر آنان جانشین امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان خلیفه پنجم است.

٦٢٦. السنن الكبرى: ٥ / ١١٢ / ح ٨٤٠٨.

٦٢٧. مقایسه شود با آنچه در احوالات زبیر نوشته شده که در ابتدای بعثت، همسر او که دختر ابوبکر بوده است و از شدت فقر شکایت می کرده و از بی پولی زبیر شاکی بوده؛ اما هنگامی که وی در جنگ جمل کشته شد، طلا و نقره هایی از منزلش خارج کردند که آنها را با تبر می شکستند؛ برای اطلاع بیشتر از اموال زبیر ر.ک: الطبقات الكبرى ٣ / ١٠٨.

٦٢٨. نام برده از استوانه های حدیثی عامه و از مشایخ بخاری و از حدیث نگاران مکتب کوفه می باشد (ر.ک: الثقات (ابن حبان): ٨ / ٣٥٨). وی تعصیبش از بخاری کمتر است.

إليه، وبعث عمر فانهزم بالناس حتى انتهى إليه، فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يَحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولَهُ، يَفْتَحُ اللهُ لَهُ، لَيْسَ بِفِرَارٍ». فَأَرْسَلَ إِلَيَّ فِدْعَانِي، فَأَتَيْتُهُ وَأَنَا أَرْمَدُ لَا أَبْصِرُ شَيْئًا، فَتَقَلَّ فِي عَيْنِي وَقَالَ: «اللَّهُمَّ اكْفِهِ الْحَرَّ وَالْبَرْدَ»، قَالَ: فَمَا آذَانِي بَعْدَ حَرِّ وَلَا بَرْدٍ؛^{٦٢٩}

علی بن هاشم به سند خود به نقل از عبدالرحمان بن ابی لیلای انصاری آورده اند که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام در سرمای زمستان، لباس و عبای نازک به تن می کرد و در تابستان سوزان، لباس ضخیم و سنگین می پوشید امیرالمؤمنین به پدرم فرمود: ای ابولیلای، آیا تو همراه ما در جنگ خیبر شرکت نداشتی؟ پدرم عرضه داشت: به خدا سوگند حاضر بودم.

حضرت فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در جنگ خیبر، ابوبکر را با سپاه اسلام روانه میدان کرد؛ اما او از میدان فرار نمود و با سرشکستگی بازگشت. روز بعد عمر را فرستاد و او نیز فرار نمود و با سرشکستگی بازگشت.

آنگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «به زودی پرچم را به شخصی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست می دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست می دارند و او دلیر مردی است که از میدان جنگ نمی گریزد». سپس به دنبال من فرستاد در حالی که من از ناحیه چشم کسالت داشتم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آب دهان خویش را بر چشمان من گذاشت و فرمود: «پروردگارا، او را از گرما و سرما محافظت نما»؛ و پس از آن دیگر سرما و گرما در من تأثیر نمی گذارد.

گفتنی است که روایت ابن ابی شیبیه، همان داستان ابن ابی لیلای انصاری است که پیش از این نقل شد، با این تفاوت که در روایت ابن ابی شیبیه، در بیان جنگ ابوبکر و عمر از واژه «فانهزم» استفاده شده است و بقیه ماجرا طبق همان روایت می باشد. فانهزم به معنای فرار ناشی از شك است. این تعبیر با تعابیر به کار رفته در دیگر روایات از قبیل: «فرجع»، «فانکسر» و «فانصرف» تفاوت جدی دارد و در بردارنده بار تحقیرآمیز برای عمر و ابوبکر است، بر خلاف تعابیر دیگر که از عنوان محترمانه تری استفاده شده است.

٦. ابن عساکر دمشقی

این واقعه را ابن عساکر دمشقی در کتاب تاریخ مدینة دمشق نقل کرده است. وی می نویسد:
أخبرنا أبو محمد عبد الكريم بن حمزة، أنا أبو الحسين محمد بن مكي بن عثمان الأزدي المصري، أنا أبو مسلم محمد بن أحمد الكاتب، أنا أبو بكر عبد الله بن سليمان الأشعث السجستاني، نا محمد بن علي الثقفي، نا المنجاب بن الحارث، حدثني عبد الله بن حكيم بن

جبیر، عن أبیه، عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس^{۶۳۰} قال: بعث رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبَا بَكْرٍ إِلَى خَيْبَرَ، فَهَزَمَ فَرَجْعَ، فَبَعَثَ عُمَرَ فَهَزَمَ فَرَجْعَ يَجِبْنَ أَصْحَابَهُ وَيَجِبْنَ أَصْحَابَهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لَا دَفْعَ الرَّايَةَ إِلَى رَجُلٍ يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ». فَدَعَا عَلِيًّا، فَقِيلَ لَهُ إِنَّهُ أُرْمَدٌ. قَالَ: «ادْعُوهُ» فَدَعَوْهُ فَجَاءَهُ فَدَفَعَ إِلَيْهِ الرَّايَةَ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ؛^{۶۳۱}

ابومحمد عبدالکریم بن حمزه به سند خود از ابن عباس روایت می کند که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ابوبکر را به میدان جنگ فرستاد؛ اما او فرار نمود و بازگشت. سپس عمر را فرستاد و او نیز فرار کرد و بازگشت و یارانش را می ترساند و آنان نیز او را می ترسانند. در این هنگام پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «به زودی پرچم را به کسی می سپارم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول او نیز وی را دوست می دارند و خیر به دست او گشوده می شود». آن گاه علی علیه السلام را فراخواند.

عرضه داشتند که علی از ناحیه چشم کسالت دارد، اما با این حال رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او را فراخواند و علی حاضر شد و پرچم را از رسول خدا تحویل گرفت و خداوند، خیر را به دست او فتح نمود.

۷. ابن کثیر

از دیگر راویان این حدیث ابن کثیر است. وی به نقل از ابن اسحاق می نویسد:

وذكر محمد بن إسحاق، عن عبدالله بن حسن عن بعض أهله عن أبي رافع أن يهودياً ضرب علياً فطرح ترسه، فتناول باباً عند الحصن فترس به، فلم يزل في يده حتى فتح الله على يديه، ثم ألقاه من يده. قال أبو رافع: فلقد رأيتني أنا وسبعة معي نجتهد أن نقلب ذلك الباب على ظهره يوم خيبر فلم نستطع. وقال ليث عن أبي جعفر، عن جابر: أن علياً حمل الباب على ظهره يوم خيبر حتى صعد المسلمون عليه ففتحوها، فلم يحملوه إلا أربعون رجلاً؛^{۶۳۲}

محمد بن اسحاق به سند خود از ابورافع روایت می کند که در پیکار خيبر، مردی یهودی ضربه ای به علی علیه السلام زد و علی آن را با سپر دفع نمود. سپس به سمت درب خيبر رفت و درب آن را کند و به عنوان سپر قرار داد و تا هنگام فتح خيبر آن سپر را در اختیار داشت و پس از فتح خيبر آن را به زمین افکند.

ابورافع می گوید من و هفت نفر دیگر کوشیدیم تا آن درب را به جای نخستش بازگردانیم، اما موفق نشدیم.

همچنین جابر می گوید در روز خيبر، علی علیه السلام درب خيبر را کند و آن را وسیله عبور مسلمانان قرار داد، در حالی که آن درب را چهل نفر حمل می کردند.

۶۳۰. شبیه این روایت را حاکم نیشابوری از جابر نقل کرده و آن را طبق شرط شیخین تصحیح کرده است.

۶۳۱. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۹۶ - ۹۷.

۶۳۲. البدایة والنهایة: ۷ / ۲۵۱.

۸. شمس الدین صالحی دمشقی

وی پس از اشاره به نقل های مختلف حدیث رایت و در پایان نقل روایتی از حاکم، می نویسد:
فخرجوا، فخرج بها والله يابح يهرول هرولة. حتى ركزها تحت الحصن فاطلع يهودي من رأس الحصن فقال: من أنت؟ قال علي، فقال اليهودي: غلبتهم والذي أنزل التوراة على موسى، فما رجع حتى فتح الله تعالى على يديه.
قال أبو نعيم: فيه دلالة على أن فتح علي لحصنهم مقدم في كتبهم بتوجيه من الله وجهه إليهم، ويكون فتح الله - تعالى - على يديه؛^{۶۳۳}

پس از آنکه رسول خدا پرچم را به امیرالمؤمنین داد، آن حضرت با سپاه اسلام به راه افتاد و هروله کنان^{۶۳۴} به سوی خیبر رفت تا اینکه پشت قلعه خیبر مستقر شد. در این هنگام مردی از یهود سر خود را از قلعه بیرون کرد و صدا زد تو کیستی؟ حضرت پاسخ داد: علی بن ابی طالب.

یهودی گفت: به خدایی که تورات را بر موسی نازل فرمود، شما پیروز شدید.

ابونعیم می گوید: از سخن مرد یهودی استفاده می شود که فتح خیبر در کتب یهود به ثبت رسیده و خداوند آنان را از این واقعه آگاه نموده بود.

۹. حلبی

روایت یکم:

حلبی پس از نقل ماجرای خیبر در سیره خود، در انتها به نکته ای اشاره کرده، می نویسد:
فتناول علي كرم الله وجهه باباً كان عند الحصن فتترس به عن نفسه، فلم يزل في يده وهو يقاتل حتى فتح الله عليه الحصن، ثم ألقاه من يده أي وراء ظهره ثمانين شبراً. قال الراوي: فجهدت أنا وسبعة نفر على أن نقلب ذلك الباب فلم نقدر؛^{۶۳۵}

علی علیه السلام درب خیبر را کند و آن را سپر خویش قرار داد و تا هنگامی که خیبر فتح شد، به عنوان سپر نگاه داشت و هنگامی که خیبر را خداوند به دست او گشود، درب را کنده و آن را تا هشتاد و پنج پرتاب کرد. راوی می گوید من و هفت نفر دیگر کوشش نمودیم تا درب را به جای نخستش بگذاریم، اما نتوانستیم آن را تکان دهیم.

روایت دوم:

حلبی در روایتی دیگر در سیره خود آورده است:

۶۳۳. سبیل الهدی والرشاد: ۵ / ۱۲۵.

۶۳۴. حرکت بین راه رفتن و دویدن.

۶۳۵. السيرة الحلبية: ۲ / ۷۳۷.

وفي رواية أنه صلى الله عليه وآله كان يعطي الراية كل يوم واحداً من أصحابه وبيعه، فبعث
أبا بكر رضي الله عنه فقاتل ورجع ولم يكن فتح وقد جهد، ثم بعث عمر بن الخطاب رضي الله عنه
من الغد؛ أي برايته، فقاتل ورجع ولم يكن فتح وقد جهد، ثم بعث رجلاً من الأنصار فقاتل
ورجع ولم يكن فتح. فقال عليه الصلاة والسلام «لأعطين الراية...»؛^{٦٣٦}

در روایتی وارد شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پرچم را هر روز به یکی از اصحاب می داد. در همین راستا پرچم را
به ابوبکر داد و او به جنگ رفت و جنگید و تلاش خود را نمود، سپس بازگشت و نتوانست خیبر را بگشاید. پس از او
عمر پرچم را گرفت و به جنگ رفت و تلاش خود را کرد، اما نتوانست خیبر را بگشاید. سپس مردی از انصار پرچم را به
دست گرفت و جنگید و بازگشت و نتوانست خیبر را بگشاید. در این هنگام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «به
زودی پرچم را به مردی می سپارم...» تا آخر روایت.

تاکنون به هفده روایت از منابع عامه اشاره شد که هر کدام دربردارنده نکته قابل توجهی بود.
روایت منقول، از بزرگترین و برجسته ترین صحابه پیامبر نقل شده و در تمام آنها به افضلیت
امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح گردیده است. هرچند که نقل های دیگری نیز موجود است، اما همین
مقدار برای اثبات مدّعا کفایت می کند و علاقه مندان می توانند برای اطلاع بیشتر، به منابع مبسوط
مراجعه نمایند.

بررسی اختلاف روایت های حدیث رایت

پس از بیان روایت های مختلف حدیث رایت، لازم است تا اختلاف متن روایت ها بررسی
گردد؛ زیرا به یقین ماجرای خیبر يك بار بیشتر اتفاق نیافتاده؛ از این رو باید به گونه ای میان
متن های مختلف جمع نمود تا اصل ماجرا مشخص شود.

مسأله مهم آن است که آیا منشأ اختلاف در نقل، به جهت انبوه روایت ها عادی است و زائیده
بیانات مختلف صحابه است؟ یا اینکه اساساً از غرضورزی و تغییر دادن واژه های حدیث نشأت
گرفته است؟

به هر روی ضرورت بحث علمی اقتضا می نماید تا اختلاف در نقل ها بررسی گردد، چه
اینکه این اختلافات باعث می شود تا قوت استدلال تحت الشعاع قرار گیرد یا خیر. هر چند که اصل
استدلال، یعنی اثبات افضلیت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام، طبق تمام نقل ها ثابت و غیرقابل
انکار است و طبق آن، خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت می شود.

در ابتدا سزاوار است تا در این میان، عبارت دو شرح ابن حجر عسقلانی و عینی – از معتبرترین شروح بخاری – را بیان نماییم، به این جهت که در این دو شرح، به موارد اختلاف روایت ها اشاره شده و می تواند راه گشای بحث باشد.

ابن حجر عسقلانی در شرح عبارت «لأعطينَ غداً»، به اختلاف های در روایت اشاره کرده و

می نویسد:

وقع في هذه الرواية اختصار، وهو عند أحمد والنسائي وابن حبان والحاكم من حديث بريدة بن الخصيب قال: لما كان يوم خيبر أخذ أبو بكر اللواء فرجع ولم يفتح له، فلما كان الغد أخذه عمر فرجع ولم يفتح له، وقتل محمود بن مسلمة. فقال النبي صلى الله عليه وآله: «لأدفعنَّ لوائي غداً إلى رجل» الحديث. وعند ابن إسحاق نحوه من وجه آخر وفي الباب عن أكثر من عشرة من الصحابة سردهم الحاكم في الإكليل وأبونعيم والبيهقي في الدلائل ... (قوله يحبه الله ورسوله) زاد في حديث سهل بن سعد «ويحب الله ورسوله»، وفي رواية ابن إسحاق «ليس بفرار» وفي حديث بريدة «لا يرجع حتى يفتح الله له» (قوله فنحن نرجوها) في حديث سهل «فبات الناس يدوكون ليلتهم أيهم يعطاها» وقوله: يدوكون بمهملة مضمومة أي باتوا في اختلاط واختلاف، والدوكة بالكاف الإختلاط، وعند مسلم من حديث أبي هريرة أن عمر قال: ما أحببت الإمارة إلا يومئذ.

(قوله فقيل هذا عليّ) كذا وقع مختصراً وبيانه في رواية إياس بن سلمة عند مسلم، وفي حديث سهل بن سعد الذي بعده، فلما أصبح الناس غدوا على رسول الله صلى الله عليه وآله كلهم يرجو أن يعطاها، فقال: «أين عليّ بن أبي طالب؟» قالوا: يشتكي عينيه، قال: «فأرسلوا إليه فأتوا به...».

(قوله فبرأ) بفتح الراء والهمزة بوزن ضرب ويجوز كسر الراء بوزن علم.

وعند الحاكم من حديث علي نفسه قال: فوضع رأسي في حجره ثم بزق في الية راحته فذلك بها عيني. وعند بريدة في الدلائل للبيهقي فما وجعها علي حتى مضى لسبيله أي مات. وعند الطبراني من حديث علي: فما رمدت ولا صدعت مذ دفع النبي صلى الله عليه وآله إلى الراية يوم خيبر. وله من وجه آخر فما اشتكيتها حتى الساعة قال: ودعا لي فقال: «اللهم أذهب عنه الحرّ والقر». قال: فما اشتكيتها حتى يومي هذا

وذكر ابن إسحاق من حديث أبي رافع قال: خرجنا مع عليّ حين بعثه رسول الله صلى الله عليه وآله برأيته، فضربه رجل من يهود فطرح ترسه، فتناول علي باباً كان عند الحصن فترس به عن نفسه حتى فتح الله عليه. فلقد رأيتني أنا في سبعة أنا ثامنهم نجهد على أن

نقلب ذلك الباب فما نقله. وللحاکم من حدیث جابر أن علیاً حمل الباب یوم خیبر وأنه جرب بعد ذلك فلم یحمله أربعون رجلاً؛^{۶۳۷}

در این روایت، اختصار صورت گرفته و برخی آن را به صورت کوتاه نقل کرده اند که طبق نقل احمد بن حنبل، نسائی، ابن حبان و حاکم نیشابوری از طریق بریده بن خصیب این گونه است:

در روز خیبر، ابوبکر پرچم را به دست گرفت و به میدان رفت؛ آن گاه بازگشت و گشایش خیبر به دست او حاصل نشد. پس از او عمر پرچم را به دست گرفت و به میدان رفت؛ آن گاه بازگشت و گشایش خیبر به دست او حاصل نشد و در این میان، محمود بن مسلمه نیز به دست یهودیان کشته شد. در این هنگام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «به زودی پرچم را به مردی می سپارم...» تا آخر حدیث.

ابن اسحاق نیز این روایت را همین گونه نقل کرده و بیش از ده نفر از صحابه به نقل این روایت همت گماشته اند و حاکم نیشابوری در کتاب *الإکلیل*^{۶۳۸} و بیهقی در کتاب *الدلائل* آن را روایت کرده اند...

[ابن حجر در ادامه می نویسد: بخاری روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «پرچم را به مردی می سپارم که خدا و پیامبر او، وی را دوست می دارند».

اما بخاری به دیگر روایت ها اشاره نکرده است، در حالی که طبق روایت سهل بن سعد، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «پرچم را به کسی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست می دارد و خدا و پیامبر او نیز وی را دوست می دارند». و ابن اسحاق اضافه کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «او دلیر مردی است که از میدان جنگ فرار نمی کند». و بریده اضافه کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در ادامه فرمود: «این مرد باز نمی گردد مگر آنکه خیبر را فتح نماید». [بنابراین طبق نظر ابن حجر، بخاری بسیار مختصر روایت را نقل کرده و راویان دیگر از قبیل ابن اسحاق، بریده و سهل بن سعد اضافاتی بر این نقل داشته اند.]

بخاری روایت کرده که راوی می گوید: — پس از اینکه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که پرچم را به کسی خواهم داد فاتح خیبر خواهد بود — هر يك از ما آرزو داشت که پرچم به او سپرده شود.

[ابن حجر در توضیح عبارت بخاری می نویسد: باز روایت بخاری، کوتاهترین نقل است؛ زیرا طبق روایت سهل بن سعد، آن شب مردم خوابیدند در حالی که با یکدیگر گفتگو و رایزی می کردند که چه کسی فردا صاحب پرچم می گردد. و طبق نقل مسلم از ابوهریره، عمر گفت: هیچ گاه سپه سالاری را به اندازه آن روز دوست نمی داشتم... . بخاری روایت کرده که روز بعد علی علیه السلام را حاضر کردند و گفته شد که این علی است.

[ابن حجر توضیح می دهد: بخاری بسیار کوتاه روایت کرده و توضیح بیشتر در روایت ایاس بن سلمة و سهل بن سعد وارد شده که صبح روز بعد همه به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند و آرزو داشتند که صاحب پرچم گردند. اما

۶۳۷. فتح الباری: ۷ / ۳۶۵ — ۳۶۷.

۶۳۸. کتاب «الإکلیل» حاکم به دست ما نرسیده و تنها نامی از آن باقی مانده است.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «علی کجاست؟» عرضه داشتند: از ناحیه چشم کسالت دارد؛ اما رسول خدا به دنبال علی علیه السلام فرستاد تا او را حاضر کنند.

[بخاری در ادامه روایت، هیچ اشاره ای به ماجرای شفای چشم علی به دست پیامبر نکرده است؛ از این رو این حجر در توضیح می نویسد:]

نقل حاکم اضافه ای دارد که علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سر من را در دامن نهاد و با دستان خود از آب دهان خویش برداشت و بر چشم من مالید و کسالت چشمم برطرف شد. و بریده در روایت خود اضافه کرده که علی علیه السلام فرمود: پس از آن دیگر تا آخر عمر به درد چشم مبتلا نشدم. و طبق نقل طبرانی، علی علیه السلام فرمود: دیگر به درد چشم و درد سر مبتلا نشدم ...

[ابن حجر می نویسد:] ابن اسحاق — علاوه بر روایت بخاری اضافه کرده — از ابورافع که من هنگامی که علی علیه السلام به فرمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رایت^{۶۳۹} را به دست گرفت و حرکت کرد، حاضر بودم تا اینکه علی علیه السلام به دربی رسید و آن را از جایش کند و تا هنگامی که خداوند خیر را به دست او گشود، آن درب را به عنوان سپر خویش قرار داد و پس از اتمام ماجرا، من و هفت نفر دیگر خواستیم تا درب را به مکان نخستش برگردانیم، اما نتوانستیم آن را تکان دهیم.

[ابن حجر ادامه می دهد که] طبق روایت حاکم از جابر، علی علیه السلام درب خیر را کند و آن را حمل نمود. پس از اتمام ماجرا، عده ای رفتند تا وزن این درب را بسنجند، ابتدا هشت نفر و سپس چهل نفر اقدام به حمل درب کردند، اما موفق نشدند.

ابن حجر میان این دو روایت وجه جمعی بیان می نماید و بر این باور است که میان این دو نقل تنافی وجود ندارد.

عینی نیز در شرح خود بر بخاری تصریح می کند که در ماجرای خیر، فضیلت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به آخرین درجه خود رسیده و همچنین معجزه ای از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در اخبار از غیب سرزده است. وی می نویسد:

وفيه فضيلة علي رضي الله تعالى عنه، على غاية ما يكون، ومعجزة للنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي إخباره بالغيب؛^{۶۴۰}

در ماجرای خیر، فضیلت علی علیه السلام به بالاترین حد خود رسید و معجزه ای نیز مبین بر اخبار از غیب از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صادر گشت.

سپس در بخش دیگری از کتاب خود می نویسد:

۶۳۹. از روایات استفاده می شود، رایتی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به علی داد غیر از پرچی بوده که به ابوبکر و عمر داده است؛ زیرا به تعبیر روایت، رسول خدا به ابوبکر و عمر لواء دادند و به علی رایت را تفویض فرمودند.

وفي لفظ، دعا له بست دعوات: «اللهم أعنه واستعن به وارحمه وارحم به وانصره وانصر به اللهم وال من والاه وعاد من عاداه...». وفي حديث جابر بن سمرة قالوا: يا رسول الله، من يحمل رايته يوم القيامة؟ قال: «من عسى أن يحملها يوم القيامة إلا من كان يحملها في الدنيا علي بن أبي طالب»؛^{٦٤١}

در برخی نقل ها وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله هفت دعا در حق امیرالمؤمنین علیه السلام نمود و فرمود: «پروردگارا، علی را کمک نما و او را وسیله کمک قرار ده. پروردگارا، علی را رحمت نما و علی را وسیله رحمت قرار ده. پروردگارا، علی را یاری نما و او را وسیله نصرت قرار ده. پروردگارا، دوستان او را دوست بدار و دشمنانش را دشمن شمار...».

و در حدیث جابر بن سمرة وارد شده که از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدند که پرچم شما را در روز قیامت چه کسی حمل می نماید؟

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کسی که در دنیا حامل رایت من بوده، در آخرت نیز رایت و پرچم من را حمل می کند و آن شخص علی بن ابی طالب علیه السلام است.»

و سپس اشعاری از حسان بن ثابت انصاری نقل کرده که فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام را این گونه به شعر درآورده است:

وكان علي أرمدا العين يبتغي

چشمان علی در آن روز سو نداشت و او در پی دوا می گشت.

دواء فلما لم يحسن مداويا

و هنگامی که دواي مناسب نیافت

حياه رسوله الله منه بتفلة ...

رسول خدا از آب دهان خویش به او داد ...

وقال سأعطي الراية اليوم صارماً

و رسول خدا فرمود: به زودی پرچم را به کسی می سپارم

فذاك محب للرسول مواتيا

که آن شخص رسول خدا را دوست می دارد

يحب النبي والإله يحبه

پیامبر او را دوست داشته و خداوند نیز او را دوست می دارد.

فیفتح هاتیک الحصون التوالیا

او دو دژ بی در پی را گشود

فأفضی بها دون البریة کلها

او در میان مردم بهترین حکم کننده است

علیاً وسماه الوزير المواخیا^{۶۴۲}

علی است که پیامبر او را وزیر و برادر نامیده است.

در نتیجه به اعتراف ابن حجر، عینی و بخاری در نقل بسیاری از جزئیات ماجرای خیبر شیوه مختصرگویی را در پیش گرفته و روایت های دیگران را نادیده انگاشته اند، در حالی که دیگران جزئیات مهمی از ماجرای خیبر را روایت کرده اند.

سند حدیث رایت

بدون تردید حدیث رایت در زمره احادیثی است که هیچ خدشه ای در اصل سند او صورت نگرفته و عام و خاص به صحت آن اعتراف نموده اند. حدیث رایت به لحاظ ارزش سندی، به حد توانر رسیده و هیچ کس نتوانسته اصل آن را زیر سؤال ببرد. بنابر این اصل حدیث رایت و فضیلتی که به واسطه این حدیث برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت می گردد، از مسلمات است و همگان به آن اعتراف نموده اند.

ابن عبدالبر در کتاب *الإستیعاب*، پس از نقل انبوه روایات خبیر می نویسد:

وروی سعد بن أبیوقاص، وسهل بن سعد، وأبوهريرة، وبريدة الأسلمي، وأبوسعید الخدری،
وعبدالله بن عمر، وعمران بن الحصین، وسلمة ابن الأكوع، کلهم بمعنی واحد، عن النبي
صلی الله علیه وآله أنه قال یوم خبیر: «لأعطين الراية غدا ... وهذه کلها آثار ثابتة»؛^{۶۴۳}

حدیث رایت از سعد بن ابیوقاص، سهل بن سعد، ابوهریره، بریده اسلمی، ابوسعید خدری، عبدالله بن عمران بن
حصین و سلمة ابن اکوع به يك معنا روایت کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روز خبیر فرمود: «فردا پرچم را
به دست کسی می دهم ...» تمام این روایات ثابت و غیرقابل خدشه است.

حافظ مزنی نیز در این مورد، هم صدا با ابن عبدالبر می نویسد:

وهی کلها آثار ثابتة؛^{۶۴۴}

«حدیث رایت» ثابت شده و در زمره مسلمات است.

حتی ابن تیمیه نیز که سعی در تضعیف فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، در مورد حدیث

رایت سر تسلیم فرو آورده و نوشته است:

وهذا الحدیث أصح ما روی لعلي من الفضائل؛^{۶۴۵}

حدیث رایت صحیح ترین حدیثی است که در فضیلت علی علیه السلام وارد گردیده است.

۶۴۳. *الإستیعاب*: ۳ / ۱۰۹۹ - ۱۱۰۰.

۶۴۴. *تهذیب الکمال*: ۲۰ / ۴۸۵.

۶۴۵. *منهاج السنة*: ۵ / ۴۴.

همچنین حدیث رایت را به ویژه بخاری، مسلم و بقیه نویسندگان صحاح و مسانید ذکر کرده اند و این حدیث با وجود سخت گیری کسانی همچون بخاری، مسلم، نسائی و دیگران ذکر گردیده است. علاوه بر آن، حاکم نیشابوری برخی نقل های این حدیث را ذکر کرده و آن را به شرط شیخین تصحیح کرده است که اصل عبارت او در بیان این حجر در شرح بخاری بیان شد. و نیز علاوه بر موارد مذکور، خطیب تبریزی می نویسد:

هذا حدیث صحیح بل هو متواتر، وفي هذا الباب عن أمير المؤمنين كرم الله وجهه وابن عباس وجابر بن عبدالله وأبي سعيد الخدري وابن أبي ليلى وعمران بن الحصين وأبي هريرة وابن عمر بن الخطاب وسعد بن أبيوقاص وسلمة بن الأكوع وجماعة. وبالجملة، فالحديث متفق عليه؛^{٦٤٦}

حدیث رایت صحیح و بلکه متواتر است و از امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ابن عباس، جابر، ابوسعید خدری، ابن ابی لیلی، عمران بن حصین، ابوهریره، عبدالله عمر، سعد بن ابیوقاص، سلمه بن اکوع و گروه دیگری روایت گردیده و در مجموع مورد اتفاق همگان است.

در نتیجه کسی نتوانسته در سند اصل حدیث خدشه کند؛ اما برخی در جزئیات این حدیث مطالبی بیان نموده اند؛ از این رو نیاز به بررسی اصل سند حدیث رایت نمی باشد و تنها مواردی که مورد مناقشه قرار گرفته را واکاوی می نمائیم.

پیش از بیان موارد اختلاف، لازم به تذکر است که موارد اختلافی هیچ ارتباطی به اصل فضیلت و بزرگی که برای امیرالمؤمنین علیه السلام به اثبات رسیده ندارد و تنها برخی جزئیات را به چالش کشیده است.

مقریزی در کتاب *إمتاع الأسماع*، به اشکال برخی اشاره و سپس خود پاسخ داده، می نویسد:

وزعم بعضهم: أنّ حمل علي باب خيبر لا أصل له، وإنما يروى عن رعا ع الناس، وليس كذلك. فقد أخرج ابن إسحاق في سيرته عن أبي رافع، وأنّ سبعة لم يقلبوه. وأخرجه الحاكم من طرق منها: عن أبي علي الحافظ: حدثنا الهيثم بن خلف الدوري، حدثنا إسماعيل بن موسى الفزاري (نسيب) السدي، حدثنا المطلب بن زياد، حدثنا الليث بن أبي سليم، حدثنا أبو جعفر محمد بن علي بن حسين، عن جابر: أنّ علياً حمل الباب يوم خيبر، وأنه جرب بعد ذلك فلم يحمه أربعون رجلاً؛^{٦٤٧}

٦٤٦. *الإكمال في أسماء الرجال*: ٨٧.

٦٤٧. *إمتاع الأسماع*: ١ / ٣١٠.

گروهی پنداشته اند که ماجرای کندن درب خیبر از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام اساسی ندارد و تنها گروهی از عوام مردم آن را نقل کرده اند، در حالی که این اشکال به جا نیست؛ زیرا این ماجرا را ابن اسحاق از ابورافع روایت کرده که من و هفت نفر دیگر سعی نمودم تا درب را حرکت دهیم، اما نتوانستیم «و آنان از عوام نیستند و در زمره صحابه بزرگ پیامبرند». همچنین حاکم نیز این قضیه را به چند سند روایت کرده که یکی از اسناد او از طریق ابوعلی حافظ، از هیثم بن حلف دوری، از اسماعیل بن موسی فزاری، از سدی، از مطلب بن زیاد، از لیث بن ابی سلیم، از ابوجعفر محمد بن علی بن حسین، از جابر است که علی علیه السلام در روز خیبر درب را کند، در حالی که آن درب را چهل نفر حمل می کردند «و پرواضح است که جابر از عوام مردم نیست و منزلت او محفوظ است».

ابن کثیر نیز در ذیل نقل حدیث رایت می نویسد:

وقد روی الحافظ البزار: عن عباد بن يعقوب، عن عبدالله بن بكر، عن حكيم بن جبیر عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس قصة بعث أبي بكر ثم عمر يوم خيبر ثم بعث علي فکان الفتح علی يديه. وفي سياقه غرابة ونكارة، وفي إسناده من هو متهم بالتشيع. والله أعلم؛^{٦٤٨}

حافظ بزار به سند خود از سعید بن جبیر، از ابن عباس ماجرای فرستاده شدن ابوبکر و عمر در روز خیبر و پس از آنان فرستاده شدن علی علیه السلام و گشایش خیبر به دست ایشان را نقل کرده است و در سیاق این روایت، مواردی غریبی به چشم می خورد و در اسناد آن نیز کسانی هستند که متهم به تشیع می باشند و خداوند دانایتر به امور است.

ابن کثیر از فرط تعصبش نتوانسته طعنه ای به حدیث رایت نزند؛ از این رو با حالت تردید اشکالی مطرح کرده که غیر قابل قبول است، زیرا اولاً مراد او از امور غریب چیست؟ ثانیاً صرف اتهام راوی، به تشیع دلیل بر عدم وثاقت نیست و بارها گفته شده که به تشیع لطمه ای به وثاقت نمی زند.

ثالثاً این روایت به اسناد صحیح دیگر نیز روایت شده که حاکم به شرط شیخین آنها را تصحیح کرده است. همچنین استاد ابن کثیر، یعنی ابن تیمیه نیز در این مورد تسلیم شده است. اما باز ابن کثیر نمی تواند در برابر حق تسلیم شود و با بیان اشکالی هرچند مبهم و غیر علمی، از طعنه به حدیث کوتاهی نمی ورزد!

در نتیجه بحث از سند حدیث رایت مورد نیاز نیست و البته کسی نیز در این زمینه اشکال جدی مطرح نکرده، بنابراین پرداختن به بحث سندی وجهی ندارد و بهتر است تا بیشتر از دلالت حدیث بحث به میان آید.

دلالت حدیث رایت

تردیدی نیست که حدیث رایت در زمره مهمترین و بهترین فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام است که حتی بزرگان عامه نیز به این فضیلت اعتراف نموده اند.

شوکانی در *نیل الأوطار* می نویسد:

قوله: فبصق في عينيه فبرأ مكانه. فيه معجزة ظاهرة للنبي صلى الله عليه وآله، وفيه منقبة لعلی

علیه سلام الله ورحمته وبرکاته؛^{۶۴۹}

در عمل پیامبر صلی الله علیه وآله که از آب دهان خویش بر چشم امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت، معجزه آشکاری به وقوع پیوسته و نیز در این حدیث منقبتی برای علی علیه السلام به اثبات رسیده است.

همچنین ابن تیمیه نیز — همانطور که پیش از این گذشت — تصریح کرده که حدیث رایت از صحیح ترین فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

این فضیلت آنقدر مهم و تعیین کننده است که عمر بن خطاب می گوید:

ما أحببت الإمارة إلا يومئذ؛^{۶۵۰}

هیچ گاه سبیه سالاری را دوست نمی داشتم مگر در آن روز.

و اگر تعابیر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مدح امیرالمؤمنین علی علیه السلام کاشف از اثبات افضلیت امیرالمؤمنین نبود، هیچ گاه عمر آرزوی آن جایگاه را نمی نمود.

و اگر تعابیر رسول خدا صلی الله علیه وآله در بردارنده بار مهمی نبود، ابوبکر و عمر خود را برای تصاحب آن جایگاه مطرح نمی کردند. همچنین نیز اصحاب در يك شب تا به صبح، در آرزوی مفتخر شدن به آن مقام بی تابی نمی نمودند.

اصل عبارت حدیث رایت مبنی بر اینکه ابوبکر و عمر خود را پیش انداختند تا شاید پیامبر خدا به آنان توجه نماید و اصحاب نیز در طمع این جایگاه با یکدیگر رایزنی می کردند. به صورت

۶۴۹. نیل الأوطار: ۸ / ۵۵.

۶۵۰. صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۱؛ السنن الکبری (نسائی): ۵ / ۱۱۱؛ خصائص امیرالمؤمنین (نسائی): ۵۷؛ ریاض الصالحین (نووی):

۱۰۸؛ البدایة والنهاية: ۷ / ۳۷۲.

مفصل در قسمت متون روایت گذشت و نیاز به تکرار نیست؛ اما اثبات کننده این نکته مهم است که مخاطبان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله همگی از تعابیر رسول خدا، اوج فضیلت و نهایت عظمت را تلقی کرده اند و اگر افتخار فضیلت را از سخن پیامبر استشمام نمی کردند، این قدر ولع و حرص برای تصاحب این جایگاه نمی داشتند. شاهد بر این ادعا سخن سعد بن ابیوقاص با معاویه است. پیش از این یادآوری شد و سعد با استناد به حدیث روایت به خود اجازه نمی دهد تا امیرالمؤمنین علیه السلام را سب نماید و آرزو می کند حاضر است در ازای داشتن چنین فضیلتی، دنیا را بدهد!

آیا مرد سیاست مداری همچون سعد، حاضر است دنیا را در حضور معاویه با متاع ناچیزی معامله کند؟!

شاهد دیگری که این ادعا را تأیید می نماید، روایتی است که سیوطی از ابویعلی موصلی نقل کرده مبنی بر اینکه عمر بن خطاب به این فضیلت بزرگ اعتراف کرده است. سیوطی می نویسد:

وأخرج أبويعلى عن عمر بن الخطاب قال: لقد أعطي عليّ ثلاث خصال لأن تكون لي خصلة منها أحبّ إليّ من أن أعطي حمر النعم: تزويجه فاطمة وسكناه المسجد مع رسول الله صلی الله علیه وآله لا يحلّ لي فيه ما يحلّ له والرأية يوم خيبر؛^{٦٥١}

سه خصلت به علی بن ابی طالب علیه السلام داده شده که اگر یکی از آنها به من داده می شد، برام از نعمت های دنیا بهتر بود. نخست آنکه فاطمه سلام الله علیها به ازدواج او در آمد و همچنین این افتخار نصیب او شد که در مسجد همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله باشد، در حالی که افتخار سکونت در مسجد از ما سلب گردید، و در نهایت اینکه در روز خیبر پرچم پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به او داده شد.

اگر عمر بن خطاب از ماجرای روایت در روز خیبر، فضیلت را استشمام نکرده بود، معنا داشت که در آرزوی این فضیلت بماند و آن را با دنیا معاوضه نماید؟

و از تمام موارد فوق صریح تر و روشن تر، استدلال امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شورا است که پیش از این ذکر گردید و حضرت در مقام محاجّه، به فضیلت اختصاصی و انحصاری جریان روایت اشاره نمود و اصحاب شورا؛ یعنی طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابیوقاص و عثمان بن عفان که همگی از صحابه پیامبر بودند، به این مقام بزرگ اعتراف کردند و آن را در حق امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت دانستند.

در طلّیحه بحث اشاره شد که حدیث روایت از سویی به خوبی نمایان گر اثبات فضیلت برای امیرالمؤمنین علیه السلام است، و از سوی دیگر اثبات کننده نقص و ضعف برای مدعیان خلافت، چه

اینکه آنان با فرار از میدان جنگ، متصف به صفت زبونی و بی لیاقتی شدند، در حالی که همگان اعتراف دارند که خلیفه رسول خدا باید همچون شخص رسول خدا بالاترین درجه شجاعت را دارا باشد و پیش از این، در قالب پژوهشی در اختلاف نسخ حدیث رایت، به خوبی استنباط نمودیم از قرائن حدیث استفاده می شود که شیخین از میدان جنگ گریخته اند و عده ای از حدیث نگاران برای سرپوش نهادن به این افتضاح بزرگ، از واژه هایی همچون «فرجع» و «فانصرف» استفاده کرده اند، حال آنکه طبق نقل مورد اتفاق همه، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با تعبیر «غیر فرار»، به گریختن شیخین طعنه زده است.

بنابراین حتی اگر مسلم بپنداریم که حدیث رایت هیچ فضیلتی را برای امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات نمی کند، اما نفس همین تنقیص و عیبی که از حدیث رایت برای شیخین به اثبات می رسد، برای بطلان خلافت آنان کافی است و آن دو نفر را یکی از مصادیق مفضول معرفی می نماید و طبق قاعده «قبیح تقدم مفضول بر فاضل»، دیگر فضیلت و حق اولویتی برای آنان باقی نمی ماند تا به واسطه آن، خلیفه بر حق معرفی گردند.

ابن تیمیه بسیار کوشیده تا مشکل تنقیص بر شیخین در حدیث رایت را توجیه نماید و پس از بیان سخنان مضطرب و پریشان، در نهایت اعتراف می نماید که:

إنّه لو قدر ثبوت أفضليته في ذلك الوقت، فلا يدلّ ذلك على أنّ غيره لم يكن أفضل منه بعد ذلك؛^{٦٥٢}

اگر بپذیریم که امیرالمؤمنین علیه السلام در خیر افضل مردم معرفی گردیده، باید بگوییم که این افضلیت اختصاص به همان زمان داشته و پس از گذشت آن زمان، آن افضلیت نیز سپری شده است.

در لا به لای سخنانی که پیش از این بیان شد، بطلان استدلال ابن تیمیه به روشنی آشکار می گردد: اما نکته جالب آن است که او با تمام تلاشی که کرده، باز نتوانسته سرپوش بگذارد و مفضول بودن ابوبکر و عمر را انکار کند.

در هر حال مطلب روشن است و همگان مسلم پنداشته اند که اعضای منصوب از سوی عمر در شورای شش نفره، افضل صحابه بوده اند و حتی استدلال عمر بر خلافت ابوبکر در سقیفه بنی ساعده نیز مبتنی بر این نکته بود که ابوبکر افضل صحابه است و ما در خلال مباحث حدیث طیر به این عبارات استناد کردیم. پس مسلم است که افضلیت علت تام برای حق خلافت می باشد و

برخی بزرگان همچون سید مرتضی نیز با استناد به حدیث رایت، افضلیت را اثبات کرده اند که مستلزم اثبات اصل خلافت می باشد.

سید مرتضی در همین باره می نویسد

والذي قاله النبي في علي حين سلّم الراية إليه، يقضي ظاهره التقدير والتعظيم في الصفات التي وصفه بها علي من تقدمه ممن سلّم الراية إليهم أولاً؛

وظاهر آنچه رسول خدا صلی الله علیه وآله هنگام تقدیم رایت به علی علیه السلام فرمود، اقتضا می کند که علی مقدم است و همچنین عظمت علی را نسبت به کسانی که پیش از او صاحب رایت شدند را می رساند.

تحریفات صورت گرفته در حدیث رایث

حدیث رایث با توجه به اهمیتی که دارد، از سوی برخی به گونه متفاوتی روایت شده و در مواردی منجر به تصرف در واژه های حدیث گردیده است.

ثعلبی در تفسیر خویش حدیث رایث را روایت کرده و پس از نقل شکست عمر و فرار او از میدان جنگ، به جای عبارت «یجبن أصحابه ویجبه أصحابه» می نویسد:

یحینه أصحابه ویحینههم؛^{۶۵۳}

او آنها را کنار می زد و آنها او را کنار می زدند!

احتمالاً معنای عبارت ثعلبی همان است که بیان شد، اما اشاره نشده که ممکن است این عبارت از اغلاط نسخه ای باشد و معلوم نیست که چرا نویسنده از چنین واژه ای استفاده کرده است. بغوی نیز که از مفسران نام دار عامه است، به سند خود حدیث رایث را روایت کرده و در بیان ماجرای جنگ ابوبکر و عمر می نویسد:

فاخذ أبو بكر راية رسول الله فقاتل قتالاً شديداً ثم رجع فاخذها فقاتل قتالاً شديداً هو أشد من قتال الأول ثم رجع؛^{۶۵۴}

پس ابوبکر پرچم رسول خدا را به دست گرفت و جنگ شدیدی نمود، سپس بازگشت و عمر پرچم را به دست گرفت و جنگ شدیدی نمود و شدت بیشتری نسبت به ابوبکر روا داشت و سپس بازگشت.

روایت بغوی بدون تردید تحریف شده است؛ زیرا اگر واقعا ابوبکر و عمر به وظیفه خود عمل کرده و جنگ شدیدی نموده بودند، آنان نیز مصداق «یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله» می بودند و دیگر معنا نداشت که رسول خدا صلی الله علیه وآله تنها این عبارت را در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام به کار ببرد.

بنابراین، روایت بغوی مستلزم تناقض در متن حدیث است و علاوه بر این اشکال، با روایت های دیگر که آن دو نفر را گریزان از میدان جنگ معرفی نموده در تنافی خواهد بود که

۶۵۳. تفسیر الثعلبی: ۹ / ۵۰.

۶۵۴. تفسیر البغوی: ۴ / ۱۹۵.

پیش از این ذیل روایت دهم از نسائی در کتاب سنن کبرا نقل نمودیم که تصریح شده ابوبکر و عمر از میدان جنگ گریختند و فرار کردند و شکست خوردند.

حافظ ذهبی در کتاب *تاریخ الاسلام*، ماجرای حدیث رایت و جنگ خیبر و نبرد ابوبکر و عمر را این گونه روایت کرده است:

وإنَّ أبابكر أخذ راية رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ نَهَضَ فَمَاتِلًا شَدِيدًا، ثُمَّ رَجَعَ فَأَخَذَهَا
عمر فماتِلًا قتالًا هو أشد قتالًا من القتال الأول، ثُمَّ رَجَعَ فَأَخْبَرَ بِذَلِكَ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
فقال: «لأعطينها غداً رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله»؛^{٦٥٥}

ابوبکر پرچم را از رسول خدا گرفت و جنگ شدیدی نمود؛ آن گاه بازگشت و عمر پرچم را گرفت و او نیز جنگ شدیدی نمود که از جنگ ابوبکر شدیدتر بود و سپس

بازگشت و پس از این ماجرا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «به زودی پرچم را به مردی می سپارم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او نیز وی را دوست می دارند».

اما ذهبی در مجلد نخست کتاب *تاریخ الاسلام* اضافه کرده است:

فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عند ذلك: «لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله ويحب الله
ورسوله، يفتح الله عليه، غير فرار»؛^{٦٥٦}

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «به زودی پرچم را به مردی می سپارم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول او نیز وی را دوست می دارند و فتح خیبر به دست او واقع می شود و او فرارکننده از جنگ نیست».

با توجه به این قرینه که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «فرارکننده نمی باشد»، می توان استفاده نمود که ابوبکر و عمر در روز قبل فرار کرده بوده اند و الاً معنا نداشت که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با این تعبیر، آن دو را سرزنش نماید.

ابن کثیر نیز در روایت خویش اضافه کرده است:

بعث النبي أبابكر إلى بعض حصون الخيبر فقاتل ثم رجع ولم يكن فتح وقد جهد، ثم بعث عمر
فقاتل ثم رجع ولم يكن فتح. ثم قال رسول الله: «لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله
ويحبه الله ورسوله، يفتح الله على يديه وليس بفرار»؛^{٦٥٧}

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ابوبکر را به قلعه های خیبر فرستاد و او جنگید و تلاش خود را کرد، اما نتوانست خیبر را بگشاید. پس از او عمر به میدان جنگ رفت و او نیز

٦٥٥. *تاریخ الإسلام*: ٢ / ٤١٠.

٦٥٦. *تاریخ الإسلام*: ٢ / ٤١٢.

٦٥٧. *البدایة والنهایة*: ٤ / ٢١٢.

نتوانست خیبر را بگشاید. آنگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «به زودی پرچم را به مردی می سپارم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول او نیز وی را دوست می دارند و فتح خیبر به دست او فتح می شود و او فرارکننده از جنگ نیست».

حال اگر واقعا ابوبکر و عمر زحمت کشیده و به وظیفه خویش عمل نموده اند، چرا پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با تعبیر سرزنش آمیز «غیر فرّار» آن دو را مذمت نمود و این صفت را برای امیرالمؤمنین برگزیده اند؟

بررسی اشکالات وارد شده بر حدیث طبر

فخر رازی در تفسیر خود، در ذیل آیات ۵۴ تا ۵۶ از سوره مبارک مائده که خداوند فرموده:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)؛^{۶۵۸}

ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان او را دوست می دارند. با مؤمنان فروتن، بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی ترسند. این فضل خداست و آن را به هر که بخواهد می دهد، و خدا گشایش گر داناست. ولی شما، تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده اند. همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

به نظر یکی از مفسران عامه اشاره می نماید که اینگونه گفته است:

وقال قوم: إنها نزلت في علي عليه السلام، ويدل عليه وجهان: الأول: أنه عليه السلام لما دفع الراية إلى علي عليه السلام يوم خيبر قال: «لأدفعن الراية غداً إلى رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله»، وهذا هو الصفة المذكورة في الآية. والوجه الثاني: أنه تعالى ذكر بعد هذه الآية قوله * (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) ... وهذه الآية في حق علي، فكان الأولى جعل ما قبلها أيضاً في حقه. فهذه جملة الأقوال في هذه الآية.

ولنا في هذه الآية مقامات ... أما قول الروافض لعنهم الله: إن هذه الآية في حق علي رضي الله عنه بدليل أنه صلى الله عليه وآله قال يوم خيبر: «لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله» وكان ذلك هو علي عليه السلام، فنقول: هذا الخبر من باب الآحاد، وعندهم لا يجوز التمسك به في العمل، فكيف يجوز التمسك به في العلم. وأيضاً: إن إثبات هذه الصفة لعلي لا يوجب انتفاءها عن أبي بكر ... ولأن ما ذكرناه تمسك بظاهر القرآن، وما

ذکره تمسک بالخبر المذكور المنقول بالآحاد، ولأنه معارض بالأحاديث الدالة على كون أبي بكر محباً لله ولرسوله، وكون الله محباً له وراضياً عنه، قال تعالى في حق أبي بكر (وَلَسَوْفَ يَرْضَى) ^{٦٥٩} وقال عليه الصلاة والسلام: «إن الله يتجلى للناس عامة ويتجلى لأبي بكر خاصة» وقال: «ما صبَّ الله شيئاً في صدري إلاَّ وصبَّه في صدر أبي بكر». وكل ذلك يدل على أنه كان يحب الله

ورسوله ويحبَّه الله ورسوله. وأما الوجه الثاني: وهو قولهم: الآية التي بعد هذه الآية دالة على إمامة عليّ، فوجب أن تكون هذه الآية نازلة في عليّ. فجوابنا: أنا لا نسلم دلالة الآية التي بعد هذه الآية على إمامة عليّ. وسنذكر الكلام فيه إن شاء الله تعالى؛ ^{٦٦٠}

گروهی گفته اند که این آیه در شأن علیّ بن ابی طالب نازل شده است؛ زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در جنگ خیبر، پرچم را به علی علیه السلام سپرد و فرمود: «به زودی پرچم را به کسی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست می دارد و خدا و پیامبر او نیز وی را دوست می دارند»، و این خصیلت در آیه شریف بیان شده و بر علی علیه السلام منطبق است. وجه دوم آن است که آیه بعد یعنی (انما وليكم الله...) نیز در شأن علی علیه السلام نازل گردیده؛ از این رو سزاوار است تا به حکم وحدت سیاق، آیه پیشین نیز در شأن علی علیه السلام باشد.

اما ما در این موضوع از چند مقام بحث می کنیم... اما سخن رافضیان که لعنت خداوند بر آنان باد! مبنی بر اینکه حدیث روایت را دلیل بر انطباق این آیه بر علی می دانند، از باب تمسک به خبر واحد است و رافضیان تمسک به خبر واحد را جایز نمی شمارند و در آیه مورد بحث، علم داریم که مراد ابوبکر است! پس چگونه رافضیان علم را کنار گذاشته و به خبر ظنی تمسک می جویند؟ و علاوه بر این نکته، اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند [یعنی اثبات حدیث روایت برای امیرالمؤمنین علیه السلام، باعث نمی شود تا آیه مذکور از ابوبکر نفی گردد] و همچنین ما برای اثبات ادعای خود به ظاهر آیه قرآن تمسک کردیم، در حالی که آنان ادعای خود را با

خبر واحد ظنی اثبات می نمایند و همین خبر آنان نیز با احادیثی از قبیل: «ابوبکر دوستدار خدا و رسول او می باشد و خدا نیز دوستدار ابوبکر و راضی از او می باشد»، و روایت «خداوند برای مردم تجلی کرده و برای ابوبکر به خصوص تجلی نموده»، و روایت «خداوند هیچ چیزی را در سینه من ننهاد مگر آنکه برای ابوبکر نیز نهاد» تعارض دارد و تمام این روایات بیانگر آن است که ابوبکر نیز خداوند و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول او نیز او را دوست می دارند.

٦٥٩. سوره لیل، آیه ٢١.

٦٦٠. تفسیر الرازی: ١٢ / ٢٠ - ٢٣.

و پاسخ از استدلال دوم که گفته شد وحدت سیاق نشان می دهد که چون آیه بعد در شأن علی علیه السلام نازل گردیده، پس آیه قبل نیز باید در شأن او باشد، به این صورت است که ما دلالت آیه بعد بر امامت علی را قبول نداریم و به زودی در این زمینه سخن خواهیم گفت.

پیش از آنکه به پاسخ اشکال فخر رازی بپردازیم، لازم به ذکر است که مقام و شهرت فخر رازی در میان عالمان اهل سنت غیر قابل انکار است و او را حتی از ابوبکر و عمر! دانایتر می دانیم، اما سزاوار است تا در پاسخ او به چند نکته اشاره نمائیم:

نکته یکم: فخر رازی اشاره نمود که از منظر شیعیان، خبر واحد حجت نیست.

در پاسخ باید گفت: که مراد فخر رازی از عدم حجیت خبر واحد چیست؟ مشهور فقیهان شیعه پس از شیخ طوسی، در مورد مسائل غیر اعتقادی به حجیت خبر واحد باور دارند و مراجعه به آثار آنان به خوبی گویای این مطلب است. آنان با ارائه نظریه متمم کشف، ظنی بودن خبر واحد را توجیه و آن را به منزله دلیل علمی قرار داده اند.

اما در مورد مسائل اعتقادی، مشهور فقیهان خبر واحد را کافی نمی دانند، زیرا به باور آنان در مسائل اعتقادی تحصیل علم ملاک است و خبر واحد مفید علم نیست؛ بنابراین این سخن فخر رازی مبنی بر اینکه شیعیان خبر واحد را حجت نمی دانند، به صورت مجبه کلی صحیح نیست.

و جای بسی تعجب است که فخر رازی چگونه حدیث را در زمره اخبار آحاد به حساب آورده و به راستی اگر حدیث را با انبوه اسناد منقول، از اخبار آحاد باشد، دیگر کدام حدیث را می توان متواتر تلقی نمود؟!

آیا نقل صحاح و مسانید به ویژه بخاری و مسلم، و اعتراف برخی به تواتر کافی نیست؟ به نظر می رسد از مطالبی که پیش از این بیان داشتیم، بطلان سخن فخر رازی آشکار می گردد و شأن علمی او نیست که او را به بی اطلاعی و عدم آگاهی از تواتر حدیث متهم نماییم و گویا غلبه تعصب، بیشترین علت سخن پردازی فخر رازی است.

اشکال فخر رازی سبب تحیر است، گویا مستشکل در این مقام با آن عالم نام دار فرسنگ ها فاصله دارد.

وی در ادامه اشکال می گوید که اثبات حدیث را برای امیرالمؤمنین علیه السلام، باعث نفی فضیلت از ابوبکر نیست.

اگر فخر رازی کمی نقل های حدیث رایت را مطالعه کرده و دیده بود که ابوبکر و عمر در دو روز نخست پیکار، از میدان گریخته و سرشکسته بازگشته اند و حتی سبب وحشت سپاه اسلام را نیز فراهم کرده اند، باز بر سخن خویش پای می فشرد؟

عمر اعتراف می کند که تنها در آن روز، آرزوی پرچم داری سپاه را کردم و امیرالمؤمنین علیه السلام در شورای شش نفره، این فضیلت را به عنوان یگانه و بهترین فضیلت خویش معرفی نمود و تمام این موارد به صراحت بیانگر این نکته است که ابوبکر در روز خیبر خوار و زبون گردید و کجا می توانست همتای امیرالمؤمنین علیه السلام در فضیلت یاد شده باشد؟

فخر رازی استدلال خود را مستند به ظاهر قرآن کرده و استدلال شیعیان را مستند به خبر ظنی دانسته است.

آیا در منظر او ظاهر قرآن ظنی الدلاله نیست؟ همگان و حتی عالمان عامه نیز اعتراف دارند که ظاهر قرآن ظنی است. پس چه مزیتی در استدلال او وجود دارد که به خبر واحد طعنه می زند؟ و اساساً در ظاهر قرآن نامی از ابوبکر دیده نمی شود؛ پس چگونه او آیه (فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) ^{۶۱} را بر ابوبکر تطبیق می دهد؟! او نیز در نهایت به روایت تمسک کرده و آیه را بر ابوبکر تطبیق داده؛ پس او نیز دست آخر به روایت استدلال کرده و گرفتار تناقض شده است؛ زیرا نتوانسته مدعای خود را از ظاهر قرآن به اثبات رساند.

فخر رازی حدیث رایت را با روایاتی که در فضیلت ابوبکر وارد شده متعارض دانسته است. اولاً روایات دال بر فضیلت ابوبکر مورد قبول شیعیان نیست و او نمی تواند شیعه را به روایات منقول از عامه ملزم نماید، در حالی که شیعیان، عامه را در حدیث رایت و دیگر احادیث به روایات منقول از ناحیه خودشان ملزم می کنند و الا هرگز صحیح بخاری و مسلم در اندیشه شیعه منبع معتبری به حساب نیامده و ارزش علمی نداشته و نخواهد داشت.

فخر رازی بر چه اساسی آیه (وَكَسَوْفَ يَرْضَى) را بر ابوبکر تطبیق داده است، در حالی که او ادعا کرده که تنها به ظاهر قرآن تمسک کرده است؟ تناقض نخست در اصل ادعای او است، زیرا هرگز نمی تواند از ظاهر قرآن دلیلی بر اثبات کلام خود ذکر نماید؛ پس به ناچار باید از روایات بهره برده باشد که در این صورت او نیز به خبر تمسک کرده است.

در تفسیر الدرّ المنثور، روایاتی ذکر شده که مراد از آیه مذکور، اشاره به ماجرای اختلاف مردی عرب با همسایه خویش در باره درخت نخلی بوده است. سیوطی می نویسد:

عن ابن عباس أنّ رجلاً كانت له نخلة فرعها في دار رجل فقير ذي عيال ... فأنزل الله (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى) إلى آخر السورة؛^{٦٦٢}

ابن عباس می گوید: مردی دارای درخت نخلی بود که شاخه های آن در منزل مرد فقیر عیال واری قرار داشت ... در این هنگام خداوند متعال آیه (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى) تا آخر سوره را نازل فرمود.

پس طبق سخن ابن عباس، اساساً این سوره و آیه مورد نظر در مورد ابوبکر نبوده و اشاره به ماجرای دیگری دارد.

سیوطی در ادامه به برخی اقوال اشاره می نماید که در آن تصریح شده که آیه مذکور اشاره به شخص خاصی ندارد. وی می نویسد:

وأخرج ابن مردويه عن ابن عباس قال: إني لأقول هذه السورة نزلت في السماحة والبخل (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى)؛^{٦٦٣}

ابن عباس می گوید: من می گویم که سوره لیل در مورد سخاوتمندی و بخل نازل گردیده است.

پس طبق این قول نیز اساساً آیات سوره لیل، منصرف به شخص معینی نیست.

آن گاه سیوطی در انتها به اقوال برخی مفسران مانند ابن عباس، عروه و عبدالله بن زبیر اشاره می نماید که آیه مورد نظر را بر ابوبکر تطبیق داده اند. وی می گوید:

وأخرج ابن أبي حاتم عن عروة أنّ أبابكر الصديق أعتق سبعة كلهم يعذب في الله بلال وعامر بن فهيرة والنهدية وابنتها وزنيرة وام عيسى وأمة بني المؤمل، وفيه نزلت (وَسَيَجْزِيهَا الْأَثَقَى) إلى آخر السورة ... وأخرج البزار وابن جرير وابن المنذر والطبراني وابن عدي وابن مردويه وابن عساكر من وجه آخر عن عامر بن عبدالله بن الزبير عن أبيه قال: نزلت هذه الآية (وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْرَى * إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى * وَكَسُوفَ يَرْضَى) في أبي بكر الصديق ... وأخرج ابن جرير عن سعيد قال: نزلت (وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ

٦٦٢. الدرّ المنثور: ٦ / ٣٥٧.

٦٦٣. همان: ٦ / ٣٥٧ - ٣٥٨.

نِعْمَةٌ تُجْزَى) فِي أَبِي بَكْرٍ ... وَأَخْرَجَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ: (وَسَيَجْنِبُهَا
الْأَتَقَى) قَالَ: هُوَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقِ؛^{٦٦٤}

ابن ابی حاتم از عروه روایت کرده که می گوید: ابوبکر هفت نفر که در راه خدا عذاب می شدند را نجات داد و آن هفت نفر عبارتند از: بلال، عامر بن فهیره، مهدیه

و دخترش، زبیره، ام عیسی و مادر بنی مؤمل؛ در نتیجه آیه (وَسَيَجْنِبُهَا الْاَتَقَى) تا آخر سوره در شأن او نازل گردید ... نیز بزّار، ابن جریر، ابن منذر، طبرانی، ابن عدی، ابن مردویه و ابن عساکر از طریق دیگری از عامر بن عبدالله بن زبیر از پدرش روایت کرده اند که گفت: آیه (وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى) در شأن ابوبکر نازل شده است. همچنین ابن جریر از سعید روایت کرده که گفت: آیه (وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى) در شأن ابوبکر نازل گردیده است ... و باز ابن مردویه از ابن عباس در مورد آیه (وَسَيَجْنِبُهَا الْاَتَقَى) نقل کرده که گفت: مراد ابوبکر است.

جای تعجب است که تطبیق آیه بر ابوبکر از اقوال مفسرانی همچون عروه و ... نقل گردیده و هیچکدام مآثور و از ناحیه پیامبر نیست! و همچنین در نقل اقوال نیز تهافت به چشم می خورد و از ابن عباس چند قول متعارض نقل گردیده؛ زیرا پیش از این از ابن عباس روایت شده بود که سوره لیل اساساً مربوط به ماجرای نخل است و در نقل دیگری از ابن عباس روایت شده بود که سوره لیل در مورد سخاوت و بخل نازل گردیده است. آیا فخر رازی نظریه مفسران را به منزله حدیث تلقی کرده و به استناد آن، آیه را بر ابوبکر منطبق ساخته است؟

هیثمی در مجمع الزوائد اعتراف کرده و می نویسد:

وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزَّبِيرِ قَالَ نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ: (وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى * إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى * وَكَسُوفَ يَرُضِي).^{٦٦٥} رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ. وَفِيهِ مَصْعَبُ بْنُ ثَابِتٍ وَثَقَهُ
ابن حبان وغيره وفيه ضعف، وبقية رجاله ثقات؛^{٦٦٦}

از عبدالله بن زبیر روایت شده که آیه (وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى * إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى * وَكَسُوفَ يَرُضِي) در مورد ابوبکر نازل گردیده است و این روایت را طبرانی نقل کرده است، در حالی که در روات آن مصعب بن ثابت قرار دارد که ضعیف است و بقیه رجال آن ثقه می باشند.

در نتیجه به اعتراف هیثمی، حتی همین نقل نیز ضعیف است و فخر رازی کوشیده تا این نقل ضعیف را دست آویز قرار دهد تا اثبات نماید که ابوبکر نیز مصداق «يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ

٦٦٤. همان: ٦ / ٣٥٩ - ٣٦٠.

٦٦٥. سوره لیل، آیه ١٩ - ٢١.

٦٦٦. مجمع الزوائد: ٩ / ٥٠.

ورسوله» می باشد، در حالی که در آن سو، روایات قطعی و معتبر منقول در صحاح وجود دارد که به صراحت مصداق این عبارت را امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی می نماید، حال او چگونه توانسته میان يك نقل ضعیف که آن هم صریحاً ابوبکر را مصداق «يحبُّ الله ورسوله ويحبّه الله ورسوله» معرفی نکرده و حدیث رایت با آن قوتی که در سند و دلالت دارد، تعارض ایجاد کند؟ آیا دو روایت متعارض نباید از تمام جهات یکسان باشند و آیا حدیث ضعیف می تواند با حدیث قوی تعارض کند؟ و اساساً در این مورد تعارضی رخ نداده است. گویا فخر رازی در تفسیر این آیه، تمام دقت های علمی خویش را به فراموشی سپرده است؟

فخر رازی که قاطعانه ادعا می کند به ظاهر قرآن تمسک کرده، در نهایت تعدادی روایت در فضیلت ابوبکر ذکر می کند و می کوشد تا آنها را معارض حدیث رایت جلوه دهد و یکی از این روایات، حدیث «إِنَّ اللَّهَ يَتَجَلَّى لِلنَّاسِ عَامَةً وَيَتَجَلَّى لِأَبِي بَكْرٍ خَاصَةً»^{۶۶۷}

و حدیث «مَا صَبَّ اللَّهُ فِي صَدْرِي شَيْئًا إِلَّا صَبَبْتَهُ فِي صَدْرِ أَبِي بَكْرٍ»^{۶۶۸} است.

ملا علی قاری در کتاب *الموضوعات الكبرى* به صراحت می نویسد:

ومما وضعه جهلة المنتسبين إلى السنة في فضل الصديق حديث «إِنَّ اللَّهَ يَتَجَلَّى لِلنَّاسِ عَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِأَبِي بَكْرٍ خَاصَةً» و حدیث «مَا صَبَّ اللَّهُ فِي صَدْرِي شَيْئًا إِلَّا صَبَبْتَهُ فِي صَدْرِ أَبِي بَكْرٍ»^{۶۶۹};

و از مواردی که جاهلان منسوب به اهل سنت در فضیلت ابوبکر جعل کرده اند، حدیث «إِنَّ اللَّهَ يَتَجَلَّى لِلنَّاسِ عَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و حدیث «لِأَبِي بَكْرٍ خَاصَةً» و حدیث «مَا صَبَّ اللَّهُ فِي صَدْرِي شَيْئًا إِلَّا صَبَبْتَهُ فِي صَدْرِ أَبِي بَكْرٍ» می باشد.

و مانند عبارت مذکور از ابن قیم جوزیه نیز نقل شده است.

مجدالدین فیروزآبادی نیز می نویسد:

۶۶۷. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۷۸؛ تذکرة الموضوعات: ۹۳؛ المجروحین: ۲ / ۱۱۵.

۶۶۸. الموضوعات الكبرى: ۱ / ۳۱۹؛ كشف الخفاء: ۲ / ۴۱۹؛ الفتوى الحديثية: ۱ / ۱۲۴.

۶۶۹. الموضوعات الكبرى: ۴۵۴.

ومن أشهر الموضوعات في باب فضائل أبي بكر رضي الله عنه حديث: «إن الله يتجلى يوم القيامة للناس عامة ولأبي بكر خاصة»، وحديث: «ما صبَّ الله في صدري شيئاً إلاَّ وصبته في صدر أبي بكر»؛^{٦٧٠}

و از مشهورترین احادیثی که در فضیلت ابوبکر جعل گردیده است، حدیث: «إنَّ الله يتجلى يوم القيامة للناس عامة ولأبي بكر خاصة»، و حدیث: «ما صبَّ الله في صدري شيئاً إلاَّ وصبته في صدر أبي بكر» می باشد.

قاضی شوکانی نیز حدیث «ما صبَّ الله في صدري شيئاً إلاَّ وصبته في صدر أبي بكر» را در کتاب موضوعات خویش ذکر کرده و آن را جعلی تلقی نموده و می نویسد:

حدیث: ما صبَّ الله في صدري شيئاً إلاَّ وصبته في صدر أبي بكر، ذكره صاحب الخلاصة وقال: موضوع؛^{٦٧١}

حدیث «ما صبَّ الله في صدري شيئاً إلاَّ وصبته في صدر أبي بكر» از موضوعات است و صاحب کتاب الخلاصة آن را جعلی دانسته است و می گوید که این روایت جعلی است.

ای کاش فخر رازی برای ایجاد تعارض، به روایاتی اشاره می نمود که لااقل به تصریح بزرگان عامه جعلی تلقی نمی شد! نتیجه آنکه اشکالات فخر رازی مایه وهن او است و آن قدر ناچیز و متعصبانه است که به چیزی نمی ارزد و به بیش از این مقدار پاسخ نیاز ندارد.

جمع بندی

کوتاه سخن این که حدیث رایت در زمره احادیثی است که از سند و دلالت روشن و فوق العاده ای برخوردار است و هیچ کس نتوانسته در سند آن تشکیک نماید. در مرحله دلالت نیز بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت می کند و این مهم صغرا می شود برای کبرای قاعده «قبیح تقدم مفضول بر فاضل» و نتیجه آن اثبات خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام می باشد.

همچنین از سوی دیگر، حدیث رایت بی لیاقتی و عدم صلاحیت شیخین را نیز به اثبات می رساند و بیان می دارد که آنان نه تنها شجاع نبوده، بلکه باعث خفت مسلمانان گردیده اند و این نقص بزرگ مانع اساسی برای صلاحیت خلافت آنان است.

٦٧٠. سفر السعادة: ١٤٣.

٦٧١. الفوائد المجموعة: ١ / ٣٣٥.

در نتیجه حدیث رایت هم بیان گر افضلیت و لیاقت امیرالمؤمنین علیه السلام برای منصب خلافت است و هم نفی کننده لیاقت شیخین برای منصب مذکور می باشد.

فهرست منابع

(الف)

١. إمتاع الأسماع: تقى الدين احمد بن على مقريزى، تحقيق: محمد عبدالحميد نميسى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٠.
٢. أسماء رجال المشكاة: عبدالحق دهلوى، مخطوط، [بى نا - بى تا].
٣. أسنى المطالب في مناقب سيدنا علي بن أبي طالب: شمس الدين محمد بن جزرى شافعى، تحقيق: محمدهادى امينى، مكتبة الامام اميرالمؤمنين العامة، سال ١٤٠٢ - ١٣٦١ ش.
٤. أحكام القرآن: ابوبكر احمد بن على رازى جصاص، تحقيق: عبدالسلام محمدعلى شاهين، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٥.
٥. الإحكام في أصول الأحكام: ابو محمد على بن حزم اندلسى، مطبعة العاصمة، قاهره، [بى تا].
٦. إحياء علوم الدين: ابو حامد غزالى، دار المعرفه، بيروت، چاپ يكم، [بى تا].
٧. الإختصاص: محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق على اكبر غفارى، سيد محمود زرندى، دارالمفيد، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٤.
٨. إرشاد الساري في شرح صحيح البخاري: شهاب الدين قسطلانى، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
٩. إرشاد الفحول إلى تحقيق الحق من علم الأصول: محمد بن على بن محمد شوكانى، مطبعة المصطفى البابى الحلبي واولاده بمصر، چاپ يكم، سال ١٣٥٦ - ١٩٣٧ م.
١٠. أسد الغابة: عز الدين ابن اثير جزرى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠٩.

۱۱ . الإستيعاب في معرفة الاصحاب: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبرّ)، تحقيق: على محمد بجاوى، دار الجليل، بيروت، چاپ يكّم، سال ۱۴۱۲.

۱۲ . إسعاف الراغبين في سيرة المصطفى وفضائل أهل بيته الطاهرين: محمد صبّان، چاپ شده در حاشيه كتاب نورالأبصار، [بى تا]، سال ۱۳۵۶.

۱۳ . إعلام الموقعين عن ربّ العالمين: شمس الدين محمد بن ابى بكر ابن قيم جوزيه، دارالكتب العلميه، بيروت — لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴ — ۱۹۹۳ م.

۱۴ . الإكمال في أسماء الرجال: ولى الدين محمّد بن عبدالله خطيب تبريزى، تحقيق: ابواسدالله بن حافظ محمّد عبدالله انصارى، مؤسسة اهل البيت عليهم السلام، [بى تا].

۱۵ . الإمامة والسياسة: عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى، تحقيق: محمّد زينى، مؤسسة الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع، چاپ يكّم، سال ۱۴۱۳.

۱۶ . الإمتاع في أحكام السماع: جعفر بن ثعلب ادقوى، مخطوط، [بى تا — بى تا].

۱۷ . الأساب: عبدالكريم بن محمّد تميمى سمعانى، تحقيق: عبدالله عمر بارودى، دار الجنان، بيروت، چاپ يكّم، سال ۱۴۰۸.

(ب)

۱۸ . بحار الأنوار: محمّد باقر مجلسى، مؤسسه وفا، بيروت، چاپ دوم، سال ۱۴۰۳.

۱۹ . الباعث الحثيث شرح اختصار علوم الحديث: احمد محمد شاکر، دار الكتب العلميه، بيروت — لبنان، چاپ يكّم، [بى تا].

۲۰ . البداية والنهاية: اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكّم، سال ۱۴۰۸.

۲۱ . البذور السافرة في أمور الآخرة: جلال الدين عبدالرحمان سيوطى، مكتبة القرآن بولاق قاهرة، قاهره، [بى تا].

۲۲ . البيان في أخبار صاحب الزمان: محمد بن يوسف گنجى شافعى، دار احياء التراث اهل البيت عليهم السلام، تهران، سال ۱۴۰۴ — ۱۳۶۲ ش.

(ت)

۲۳ . تاريخ الإسلام: شمس الدين محمّد بن احمد بن عثمان ذهبي، دار الكتاب العربى، چاپ يكّم، سال ۱۴۰۷.

٢٤. *تاريخ الخلفاء*: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، انتشارات شريف رضى، چاپ يكم، سال ١٤١١.
٢٥. *تاريخ الطبري*: محمد بن جرير بن يزيد طبرى، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣.
٢٦. *تاريخ بغداد*: احمد بن على ابوبكر خطيب بغدادى، دار الكتب العلميه، بيروت، سال ١٤١٧.
٢٧. *التاريخ الكبير*: محمد بن اسماعيل بخارى، مكتبة الاسلاميه، دياربكر، تركيه، [بى تا].
٢٨. *تاريخ مدينة دمشق*: على بن حسين بن عساكر (ابن عساكر)، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.
٢٩. *تحف العقول*: حسن بن على بن حسين بن شعبه حرانى، تحقيق: على اكبر غفارى، مؤسسة نشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين، قم، چاپ دوم، سال ١٤٠٤.
٣٠. *تحفه اثنا عشرية*: شاه عبدالعزيز دهلوى، كتابخانه، پيشاور، پاكستان، [بى تا].
٣١. *تحفة الأحوذى*: ابو العلاء محمد مباركفورى، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٠.
٣٢. *تخريج الأحاديث والآثار*: عبدالله بن يوسف زيعلى، تحقيق: عبدالله بن عبدالرحمان سعد، دار ابن خزيمة، رياض، چاپ يكم، سال ١٤١٤.
٣٣. *تدريب الراوى في شرح تقريب النواوى*: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، المكتبة الرياض الحديثة، رياض، [بى تا].
٣٤. *تذكرة الحفاظ*: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
٣٥. *تذكرة الموضوعات*: محمد طاهر بن على هندى فتنى، [بى نا - بى تا].
٣٦. *تذكرة خواص الأمة*: ابو الفرج عبدالرحمان ابن جوزى، مكتبة نينوى الحديث، تهران، [بى تا].
٣٧. *تشديد المطاعن لكشف الضغائن*: سيد محمدقلى موسى نيشابورى كنتورى لكهنوى، تحقيق: برات على سخى داد، مير احمد غزنوى و غلام نبى باميانى، [بى نا - بى تا].
٣٨. *تفريح الأحابى في مناقب الآل والأصحاب*: جمال الدين محمد عبدالعلى قرشى، دهلى، [بى نا - بى تا].
٣٩. *تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)*: اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار المعرفة، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
٤٠. *تفسير الألوسى (روح المعانى في تفسير القرآن العظيم)*: شهاب الدين محمود آلوسى بغدادى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ چهاردهم، سال ١٤٠٥.

- ٤١ . تفسير البحر المحيط: ابوحيان اندلسي، تحقيق: جمعي از محققين، دار الكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
- ٤٢ . تفسير البغوي (معالم التنزيل في تفسير القرآن): حسين بن مسعود بغوي، تحقيق: خالد عبدالرحمان عك، بيروت، دار المعرفة، [بي تا].
- ٤٣ . تفسير الثعلبي (الكشف والبيان): احمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبي نيشابوري، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
- ٤٤ . تفسير الرازي (مفاتيح الغيب): محمد بن عمر (فخر رازي)، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٢٠.
- ٤٥ . تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن): ابو عبدالله احمد بن محمد انصاري قرطبي، تحقيق و تصحيح: احمد عبدالعليم بردوني، دار احياء التراث العربي، بيروت، [بي تا].
- ٤٦ . تفسير المظهرى: محمد ثناء الله مظهرى، تحقيق: غلام نبى تونسى، مكتبة الرشدية، باكستان، سال ١٤١٢.
- ٤٧ . تفسير النسفى (مدارك التنزيل وحقائق التأويل): ابو البركات عبدالله بن احمد نسفى، [بي نا - بي تا].
- ٤٨ . تفسير النيسابوري (غرائب القرآن و رغائب الفرقان): نظام الدين حسن بن محمد قمى نيشابوري، [بي نا - بي تا].
- ٤٩ . تقريب التهذيب: ابن حجر عسقلانى، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٥.
- ٥٠ . التقريب والتيسير لمعرفة سنن البشير النذير في أصول الحديث: يحيى بن شرف نووى، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، مكتبة الرياض الحديثه، رياض، [بي تا].
- ٥١ . التقرير والتحبير في شرح التحرير: ابن امير الحاج حلبى، تصحيح: عبدالله محمود محمد عمر، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٩ - ١٩٩٩ م.
- ٥٢ . تلخيص المتشابه في الرسم: ابوبكر احمد بن على خطيب بغدادى، تحقيق: سكينه شهابى، طلاس للدراسات والترجمة والنشر، دمشق، چاپ يكم، سال ١٩٨٥ م.
- ٥٣ . تنزيه الشريعة المرفوعة عن الأخبار الشيعية الموضوعة: على بن محمد كنانى، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف و عبدالله بن محمد عمازى، دار الكتب العلمية، [بي تا].
- ٥٤ . توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل: شهاب الدين احمد، مخطوط، [بي نا - بي تا].

٥٥ . تهذيب الآثار: ابوجعفر محمد بن جرير طبري، تحقيق: محمود محمد شاكر، مكتبة الخانجي، قاهره، [بى تا].

٥٦ . تهذيب الأسماء واللغات: يحيى بن شرف نووي، تخريج: مصطفى عبدالقادر عطا، دارالكتب العلمية، بيروت، [بى تا].

٥٧ . تهذيب التهذيب: احمد بن على بن حجر عسقلاني، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.

٥٨ . تيسير التحرير على كتاب التحرير: محمد امين امير پادشاه حنفي، دارالفكر، [بى تا].

٥٩ . تيسير المطالب السنوية بكشف أسرار المواهب اللدنية: نورالدين على بن على شبرا ملسي، مخطوط، [بى تا] — بى تا].

٦٠ . التيسير بشرح الجامع الصغير: محمد بن عبدالرؤف مناوي، مكتبة الامام الشافعي، رياض، چاپ سوم، سال ١٤٠٨ — ١٩٨٨ م.

(ث)

٦١ . الثقات: محمد بن حبان تميمي بستي (ابن حبان)، مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ يكم، سال ١٣٩٣.

(ج)

٦٢ . جامع الأحاديث: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطي، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٤.

٦٣ . جامع الأصول: ابوالسعادات مبارك بن محمد شيباني (ابن اثير جزري)، تحقيق: عبدالقادر ارنؤوط، مكتبة الحلواني، چاپ يكم، [بى تا].

٦٤ . جامع الأصول: مبارك بن محمد جزري (ابن اثير)، تحقيق: بشير عيون، دارالفكر، چاپ يكم، [بى تا].

٦٥ . جامع بيان العلم وفضله: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٣٩٨.

٦٦ . الجامع الصغير: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطي، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠١.

٦٧ . الجرح والتعديل: ابومحمد عبدالرحمان بن ابى حاتم، داراحياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٧١ — ١٩٥٢ م.

٦٨ . جمع الجوامع (الجامع الكبير في الحديث والجامع الصغير وزوائد): جلال الدين عبدالرحمان سيوطي، تحقيق: خالد عبدالفتاح شبل، دارالكتب العلمية، بيروت — لبنان، سال ١٤٢١ — ٢٠٠٠ م.

٦٩. *جواهر العقدين في فضل الشرفين*: على بن عبدالله سمهودي، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يك، سال ١٤١٥ - ١٩٩٥ م.

٧٠. *جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام*: سيد على حسيني ميلاني، الحقائق، چاپ يك، سال ١٣٩٠ ش.

(ج)

٧١. *حاشية الجامع الصغير*: محمد بن سالم بن احمد حنفي، دار الفكر، بيروت، [بى تا].

٧٢. *حلية الأولياء وطبقات الأصفياء*: ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، دارالكتاب العربي، چاپ پنجم، سال ١٤٠٧.

(خ)

٧٣. *خصائص أمير المؤمنين*: احمد بن شعيب نسائي، مكتبه نينوى الحديثة، تهران، [بى تا].

٧٤. *خلاصة تذهيب تهنيت الكمال*: احمد بن عبدالله خزرجي انصاري عيني، تحقيق: عبدالفتاح ابوغدة، دار البشائر الاسلامية، حلب، چاپ چهارم، سال ١٤١١.

٧٥. *الخلاصة في أصول الحديث*: حسين بن عبدالله طيبي، تحقيق: صبحى سامرائي، عالم الكتب، چاپ يك، سال ١٤٠٥ - ١٩٨٥ م.

(د)

٧٦. *الدرّ اللقيط من البحر المحيط*: ابوحيان احمد بن عبدالقادر، چاپ شده در ذيل تفسير بحرالمحيط، النصر الحديثه، سال ١٣٢٩.

٧٧. *الدرّ المنثور في التفسير بالمأثور*: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطي، دار المعرفة، بيروت، [بى تا].

٧٨. *الدرّ النضيد من مجموعة الحفيد*: احمد بن يحيى بن سعدالدين تفتازاني، تقدم، چاپ يك، سال ١٣٢٢.

٧٩. *الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة*: احمد بن على بن حجر عسقلاني، تحقيق: محمد بن عبدالمعيد ضان، حيدرآباد هند، سال ١٣٩٢.

٨٠. *الدرر المنتثرة في الأحاديث المشتهرة*: جلال الدين عبدالرحمان سيوطي، تحقيق: محمد بن لطفى صباغ، عمادة شؤون المكتبات، مملكة العربية السعودية، [بى تا].

٨١. *دلائل الصديق لنهج الحق*: محمد حسن مظفر، مؤسسه آل البيت، چاپ يك، سال ١٤٢٢.

٨٢. *دلائل النبوة*: بيهقي اصفهاني، ابوبكر احمد بن حسين، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ يك، سال ١٤٠٥.

(د)

٨٣. *نخائر العقبي في مناقب نوي القربي*: احمد بن عبدالله محبّ الدين طبرى، مكتبة القدسي، سال ١٣٥٦.

٨٤. *نخيرة المال في شرح عقد جواهر اللال*: احمد بن عبدالقادر شافعي، مخطوط، [بى نا - بى تا].

(ر)

٨٥. *رياض الصالحين*: يحيى بن شرف نووى، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١١.

٨٦. *الروضة الندية شرح التحفة العلوية*: محمد امير يمانى، تحقيق: مرتضى بن زيد محطورى حسنى،

[بى نا]، چاپ دوم، سال ١٤٣٢ - ٢٠١١ م.

٨٧. *الرياض النضرة في مناقب العشرة*: احمد بن عبدالله محبّ الدين طبرى، دارالكتب العلمية، چاپ دوم،

[بى تا].

(ز)

٨٨. *زين الفتى في تفسير سورة هل أتى*: احمد بن محمد بن على عاصمى، مخطوط، [بى نا - بى تا].

(س)

٨٩. *سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد*: محمد بن يوسف صالحى شامى، تحقيق: شيخ عادل احمد وعلى

محمد معوض، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يك، سال ١٤١٤.

٩٠. *سفر السعادة*: محمد بن يعقوب فيروز آبادى، تحقيق: خليل الميس، دارالقلم، [بى تا].

٩١. *سنن ابن ماجه*: محمد بن يزيد قزوينى (ابن ماجه)، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر، بيروت،

[بى تا].

٩٢. *سنن الترمذى*: محمد بن عيسى ترمذى، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

٩٣. *سنن أبي داود*: سليمان بن اشعث سجستاني، تحقيق: سيد محمد لحام، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع،

چاپ يك، سال ١٤١٠ - ١٩٩٠ م.

٩٤. *السنن الكبرى*: احمد بن حسين بن على بن موسى ابوبكر بيهقى، دار الفكر، [بى تا].

٩٥. *السنن الكبرى*: احمد بن شعيب نسائى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يك، سال ١٤١١.

٩٦. *سير أعلام النبلاء*: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ نهم،

سال ١٤١٣.

٩٧. *السيرة الحطية*: على بن برهان الدين حلبى، دار المعرفة، بيروت، سال ١٤٠٠.

٩٨. *السيرة النبوية: عبد الملك بن هشام بن ايوب حميرى معافرى (ابن هشام)، تحقيق: محمد عبدالحميد، مكتبة محمد على صبيح واولاده، مصر، سال ١٣٨٣.*

(ش)

٩٩. *شذرات الذهب في أخبار من ذهب: عبدالحى ابن عماد حنبلى، تحقيق: عبدالقادر الأرئوط، دار ابن كثير، دمشق، سال ١٤٠٦.*

١٠٠. *شرح السنّة: حسين بن مسعود بغوى، تحقيق: شعيب ارناؤوط و محمد زهير شاويش، المكتب الاسلامى، دمشق، چاپ يكم، سال ١٩٨٣ م — ١٤٠٣.*

١٠١. *شرح المواهب اللدنيّة: محمد بن عبدالباقي زرقانى، دارالكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤١٧ — ١٩٩٦ م.*

١٠٢. *شرح نهج البلاغه: ابن ابى الحديد معتزلى، دار احياء الكتب العربية، چاپ يكم، سال ١٣٧٨.*

١٠٣. *الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: قاضى عياض، دارالفكر، بيروت، سال ١٤٠٩.*

(ص)

١٠٤. *الصحائف الإلهية: محمد بن اشرف حسيني سمرقندى، تحقيق: احمد عبدالرحمان شريف، [بى نا — بى تا].*

١٠٥. *صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان: محمد بن حبان تميمى بستى (ابن حبان)، مؤسسة الرسالة، بيروت، سال ١٤١٤.*

١٠٦. *صحيح ابن خزيمة: ابن خزيمة، تحقيق: محمد مصطفى اعظمى، المكتب الاسلامى، چاپ دوم، سال ١٤١٢.*

١٠٧. *صحيح البخارى: محمد بن اسماعيل بخارى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١.*

١٠٨. *صحيح مسلم (الجامع الصحيح): مسلم بن حجاج قشيرى نيشابورى، دار الفكر، بيروت، [بى تا].*

١٠٩. *صحيفة الإمام الرضا عليه السلام: تحقيق: محمدمهدى نجف، اللجنة الثقافية للمؤتمر العالمى للإمام الرضا عليه السلام، چاپ يكم، سال ١٤١٣.*

١١٠. *الصراط السوى في مناقب آل النبى: محمود بن محمد بن على شيخانى قادرى، [بى نا — بى تا].*

١١١. *الصواعق المحرقة: احمد بن حجر هيثمى مكى، تحقيق: عبدالرحمان بن عبدالله تركى وكامل محمد خراط، مؤسسة الرسالة، چاپ يكم، سال ١٤١٧.*

١١٢. *الصوابع*: نصر الله كابلبي، مخطوط، [بى نا - بى تا].

(ض)

١١٣. *ضعفاء العقيلي*: ابو جعفر محمد بن عمرو عقيلي مكي، تحقيق: عبدالمعطي امين قلجى، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٨.

(ط)

١١٤. *طبقات الحفاظ*: جلال الدين عبدالرحمان سيوطي، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٣.
١١٥. *طبقات الحنابلة*: محمد بن محمد ابن أبي يعلى، تحقيق: محمد حامد الفقي، دار المعرفة، بيروت.
١١٦. *طبقات الشافعية الكبرى*: عبدالوهاب بن على سبكي، تحقيق: محمود محمد طنافي و عبدالفتاح محمد حلو، دار احياء الكتب العربية، [بى تا].
١١٧. *الطبقات الكبرى*: محمد بن سعد هاشمي (ابن سعد)، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.
١١٨. *طبقات المحدثين بأصبهان*: ابوالشيخ الاصفهاني، تحقيق: عبدالغفور عبدالحق حسين بلوشي، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ دوم، [بى تا].
١١٩. *طوابع الأنوار*: ناصر الدين عبدالله بن عمر بيبضاوى، تحقيق: عباس سليمان، دارالجيل، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١١ - ١٩٩١ م.

(ع)

١٢٠. *العقد الفريد*: احمد بن محمد ابن عبدربه اندلسي، دارالكتب العلمية، بيروت، سال ١٤٠٤.
١٢١. *العقد النبوي والسر المصطفوي*: ابن عيروس، مخطوط، [بى نا - بى تا].
١٢٢. *العلل المتناهية في الأحاديث الواهية*: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزي)، تحقيق: خليل ميس، دارالكتب العلمية، بيروت، سال ١٤٠٣.
١٢٣. *عمدة القارى بشرح صحيح البخاري*: بدرالدين محمود بن احمد عيني، دار احياء التراث العربي، بيروت، [بى تا].
١٢٤. *العواصم من القواصم*: قاضى ابوبكر بن عربي، مكتبه علميه، بيروت، [بى تا].

(ف)

١٢٥. *فتح الباري (شرح صحيح البخاري)*: احمد بن على بن حجر عسقلاني، دار المعرفة، بيروت، چاپ دوم، [بى تا].

١٢٦. *الفتوح*: احمد بن اعثم كوفى، تحقيق: على شيرى، دار الأضواء، بيروت، سال ١٤١١.

١٢٧. *فتوح الشام*: محمد بن عبدالله ازدي بصرى، تصحيح: وليم ناسوليس، بتست مشن، كلكته، سال ١٨٥٤

٠م

١٢٨. *فتوح الشام*: محمد بن عمر واقدى، دار الجبل، بيروت، [بى تا].

١٢٩. *فردوس الاخبار*: شيرويه بن شهردار ابوشجاع ديلمى، تحقيق: سعيد بن بسيونى زغلول، دار الكتب العلمية، بيروت.

١٣٠. *الفصل في الملل والنحل*: على بن احمد بن سعيد ابن حزم، مكتبة الخانجى، قاهره، [بى تا].

١٣١. *فضائل الصحابة*: ابو عبدالله احمد بن حنبل شيبانى، تحقيق: وصى الله محمد عباس، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م.

١٣٢. *فضائل علي بن أبي طالب* عليه السلام: احمد بن محمد بن حنبل، تحقيق: سيد عبدالعزيز طباطبايى، دارالتفسير، قم، چاپ يكم، سال ١٤٣٣ - ١٣٩٠ ش.

١٣٣. *الفوائد المجموعه في الأحاديث الضعيفه والموضوعه*: محمد بن على شوكانى، تحقيق: رضوان جامع رضوان، مكتبة نزار مصطفى الباز، مكة مكرمه، [بى تا].

١٣٤. *فيض القدير شرح الجامع الصغير من أحاديث البشير النذير*: محمد بن عبدالرؤوف مناوى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

(ق)

١٣٥. *قوت المغتذي على جامع الترمذي*: جلال الدين عبدالرحمان سيوطى، جامعة أم القرى، مكه، سال ١٤٢٤.

١٣٦. *القول الجلي في فضائل علي*: جلال الدين عبدالرحمان سيوطى، مخطوط، [بى نا - بى تا].

١٣٧. *القول المستحسن في فخر الحسن*: حسن زمان، [بى نا]، دكن، چاپ دوم، سال ١٣١٢.

(ك)

١٣٨. *الكاشف (شرح المشكاة)*: حسن بن محمد بن عبدالله طيبى، مخطوط، [بى نا - بى تا].

١٣٩. *الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة*: شمس الدين ذهبى، تحقيق: محمد عواقه، دار القبله للثقافة الاسلاميه، جدّه، چاپ يكم، ١٤١٣ - ١٩٩٢ م.

١٤٠. *الكافي الشاف في تخريج أحاديث الكشاف*: احمد بن على ابن حجر عسقلانى، چاپ شده در ذيل كتاب الكشاف زمخشرى، دار الكتاب العربى، بيروت، [بى تا].

١٤١. *الكامل في التاريخ*: عز الدين على بن ابي الكرم ابن اثير، دار صادر، بيروت، سال ١٣٨٦.
١٤٢. *الكامل في ضعفاء الرجال*: عبدالله بن عدى بن عبدالله محمد ابواحمد الجرجاني، تحقيق: يحيى مختار غزّاوى، دار الفكر، بيروت، سال ١٠٤٩.
١٤٣. *كشف الأسرار*: علاء الدين عبدالعزيز بن احمد بخارى، تعليق و تخريج: محمد معتصم بالله بغدادى، دار الكتاب العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١١.
١٤٤. *كشف الخفاء ومزيل الإلباس على اشتهر من الأحاديث على ألسنة الناس*: اسماعيل بن محمد عجلونى جراحى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٨ — ١٩٨٨ م.
١٤٥. *كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب*: گنجى شافعى، تحقيق: محمد هادى امينى، المطبعة الحيدريه، نجف، چاپ دوم، سال ١٣٩٠.
١٤٦. *الكمال في أسماء الرجال*: ابو محمد عبدالغنى بن عبدالواحد مقدسى، مخطوط، [بى نا — بى تا].
١٤٧. *كنز العمال*: على بن حسام الدين متقى هندى، مؤسسة الرسالة، سال ١٤٠٩.

(ل)

١٤٨. *اللآلي المصنوعة في الأحاديث الموضوعة*: جلال الدين عبدالرحمان سيوطى، دار الكتب العلمية، [بى تا].
١٤٩. *لسان الميزان*: احمد بن على بن حجر عسقلانى، تحقيق: دائرة المعارف النظاميه — هند، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٦.
١٥٠. *اللمعات في شرح المشكاة*: عبدالحق دهلوى، [بى نا — بى تا].

(م)

١٥١. *المجروحين*: محمد بن حبان تميمى بستى (ابن حبان)، تحقيق: محمود ابراهيم زايد، دار الباز و عباس احمد الباز، مکه مكرمه، [بى تا].
١٥٢. *مجمع الزوائد*: على بن ابي بكر هيثمى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤٠٨.
١٥٣. *مجموع الفتاوى*: احمد بن عبدالحليم بن تيمية حرانى، تحقيق: انور باز، عامر جزار، دار الوفاء، چاپ سوم، سال ١٤٢٦ — ٢٠٠٥ م.
١٥٤. *المحلى*: ابن حزم اندلسى، تحقيق: احمد محمد شاکر، دار الفكر، بيروت، [بى تا].
١٥٥. *المختصر في أصول الحديث*: على بن محمد بن على شريف جرجانى، تحقيق: على زوين، مكتبة الرشد، رياض، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.

١٥٦. *مرآة المؤمنين في مناقب آل سيد المرسلين*: ولي الله لهنوي، مخطوط، [بى نا - بى تا].
١٥٧. *مرفأة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح*: ملاعلى هروى قارى، دار الفكر، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٢٢ - ٢٠٠٢ م.
١٥٨. *المستدرک على الصحيحين*: محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، دار المعرفة، بيروت، [بى تا].
١٥٩. *مسند أبي يعلى*: احمد بن على ابويعلى موصلى تميمى، تحقيق حسين سالم اسد، دار المأمون للتراث، دمشق، سال ١٤٠٤.
١٦٠. *مسند أحمد*: احمد بن حنبل شيبانى، دار صادر، بيروت، [بى تا].
١٦١. *مسند البزار*: احمد بن عمرو بن عبد الخالق بزار (چهارده جلدی) [بى نا - بى تا].
١٦٢. *مشكاة المصابيح*: محمد بن عبدالله خطيب تبريزى، المكتب الاسلامى، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٥.
١٦٣. *مصابيح السنة*: حسين بن مسعود بن محمد فراء بغوى، تحقيق: يوسف عبدالرحمان مرعشلى، محمد سليم ابراهيم سمارة و جمال حمدى ذهبى، دارالمعرفة، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٠٧ - ١٩٨٧ م.
١٦٤. *المصنّف*: عبدالرزاق صنعانى، منشورات المجلس العلمى، [بى تا].
١٦٥. *المصنّف*: عبدالله بن محمد بن ابى شبيهه، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.
١٦٦. *مطالب السؤل في مناقب آل الرسول عليهم السلام*: محمد بن طلحة شافعى، تحقيق: ماجد بن احمد العطية، [بى نا، بى تا].
١٦٧. *معارج العلى في مناقب المرتضى*: محمد صدر العالم، مخطوط، [بى نا - بى تا].
١٦٨. *معاني الأخبار*: محمد بن على بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق على اكبر غفارى، مؤسسة نشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين، سال ١٣٧٩ ش.
١٦٩. *معاني الأخبار*: محمود بن احمد عيني حنفى، تحقيق: محمد حسن شافعى، مصرى، [بى نا، بى تا].
١٧٠. *المعجم الأوسط*: ابوالقاسم سليمان بن احمد الطبرانى، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد و عبدالمحسن بن ابراهيم الحسينى، دار الحرمين، قاهره، سال ١٤١٥.
١٧١. *المعجم الكبير*: سليمان بن احمد طبرانى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ دوم، [بى تا].
١٧٢. *معجم مقاييس اللغة*: ابو حسين احمد بن فارس زكريا، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، مكتبة الاعلام الاسلامى، سال ١٤٠٤.

- ١٧٣ . *معرفة الصحابة: ابونعيم احمد بن عبدالله (ابونعيم اصفهاني)*، تحقيق: عادل عزازي، دار الوطن، رياض، سال ١٤١٩.
- ١٧٤ . *معرفة علوم الحديث: محمد بن عبدالله حاكم نيشابوري*، تحقيق: سيد معظم حسين، دار الآفاق الحديث، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٠.
- ١٧٥ . *المغني في الضعفاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي*، تحقيق: ابوزهراء، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
- ١٧٦ . *المفاتيح في شرح المصابيح: شمس الدين محمد بن مظفر خلخالي*، مخطوط، [بي نا - بي تا].
- ١٧٧ . *مفتاح النجا في مناقب آل العبا: ميرزا محمد بن معتمدخان بدخشاني*، مخطوط، [بي نا - بي تا].
- ١٧٨ . *المقاصد الحسنة في بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على السنة: شمس الدين محمد سخاوي*، تحقيق: محمد عثمان خشت، دار الكتب العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥ - ١٩٨٥ م.
- ١٧٩ . *مقتل الحسين: موفق بن احمد اخطب خوارزم*، مطبعة الزهراء، ١٣٦٧.
- ١٨٠ . *مقدمة فتح الباري: احمد بن علي بن حجر عسقلاني*، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.
- ١٨١ . *الملل والنحل: محمد بن عبدالكريم بن ابي بكر شهرستاني*، تحقيق: محمد سيد گيلاني، دار المعرفة، بيروت، سال ١٤٠٤.
- ١٨٢ . *المناقب: علي بن محمد ابن مغازلي*، سبط النبي صلى الله عليه وآله، سال ١٤٢٦ - ١٣٨٤ ش.
- ١٨٣ . *المناقب: موفق بن احمد خوارزمي*، جامعه مدرسين، قم، سال ١٤١١.
- ١٨٤ . *مناقب الإمام أحمد: أبو الفرج عبدالرحمن بن علي الجوزي*، تحقيق: عبدالله بن عبدالمحسن التركي، دار هجر، الطبعة الثانية، سنة ١٤٠٩ هـ .
- ١٨٥ . *مناقب آل أبي طالب عليهم السلام: محمد علي بن شهر آشوب مازندراني*، المكتبة الحيدرية، نجف، سال ١٣٧٦.
- ١٨٦ . *مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام: احمد بن موسى ابن مردويه*، اصفهاني، دار الحديث، سال ١٤٢٤.
- ١٨٧ . *المنح المكية شرح القصيدة الهزمية: احمد بن محمد بن علي بن حجر هيثمي*، دارالرشاد الحديثية، [بي تا].

١٨٨. *منهاج السنة*: احمد بن عبدالحليم بن تيميه حرّانى (ابن تيميه)، دار احد، [بى تا].
١٨٩. *المنهل الروي في مختصر علوم الحديث النبوي*: محمد بن ابراهيم بن جماعة، تحقيق: محى الدين عبدالرحمان رمضان، دار الفكر، دمشق، چاپ دوم، سال ١٤٠٦.
١٩٠. *المواهب اللدنية بالمنح المحمدية*: احمد قسطلانى، مكتبة التوفيقية، قاهره، [بى تا].
١٩١. *الموضوعات*: ابو الفرج عبدالرحمان بن على ابن جوزى، مكتبه سلفيه، مدينه منوره، چاپ يكم، سال ١٣٨٦.
١٩٢. *ميزان الاعتدال في نقد الرجال*: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٨٢.
١٩٣. *الميسر في شرح مصابيح السنة*: فضل الله حسن توربشتى، تحقيق: عبدالحميد هنداوى، مكتبه نزار مصطفى الباز، رياض، چاپ دوم، سال ١٤٢٩ — ٢٠٠٨ م.
- (ن)
١٩٤. *النبراس لكشف الإلتباس الواقع في الأساس*: ابراهيم بن حسن كردى كورانى، مخطوط، [بى نا — بى تا].
١٩٥. *نثر الدر*: ابوسعد منصور بن حسين أبى، تحقيق: خالد عبدالغنى محفوظ، دارالكتب العلمية، بيروت — لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٢٤ — ٢٠٠٤ م.
١٩٦. *نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار*: سيد على حسيني ميلانى، چاپ يكم، قم، سال ١٤١٨.
١٩٧. *نوادير الأصول في أحاديث الرسول*: ابو عبدالله محمد بن على (حكيم ترمذى)، تحقيق: عبدالرحمان عميرة، دار الجيل، بيروت، سال ١٩٩٢ م.
١٩٨. *النكت البديعات على الموضوعات*: جلال الدين عبدالرحمان سيوطى، تحقيق: عبدالله شعبان، دار مكة المكرمة، چاپ يكم، سال ١٤٢٥ — ٢٠٠٤ م.
١٩٩. *النواقض لظهور الروافض*: معين الدين محمد بن مير عبدالباقي (ميرزا محذوم)، مخطوط، [بى نا — بى تا].
٢٠٠. *النهاية في غريب الحديث والآثر*: مبارك بن محمد بن اثير جزرى، تحقيق: طاهر احمد زاوى و محمود محمد طنجانى، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ چهارم، سال ١٣٦٤ ش.
٢٠١. *نيل الأوطار*: محمد بن على بن محمد شوكانى، دار الجيل، بيروت، سال ١٩٧٣ م.

(و)

٢٠٢. الوافي بالوفيات: صلاح الدين صفدى، دار احياء التراث، بيروت، سال ١٤٢٠.

٢٠٣. وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان: شمس الدين احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلّكان (ابن خلّكان)، تحقيق احسان عباس، دار الثقافة، لبنان، [بى تا].

(ى)

٢٠٤. ينابيع المودة لنوى القريبى: سليمان بن ابراهيم قندوزى، تحقيق: سيد على جمال اشرف حسينى، دار الأسوه، چاپ يكم، سال ١٤١٦.

٢٠٥. اليواقيت والدرر في شرح نخبة الفكر: محمد عبدالرؤوف بن تاج العارفين مناوى، تحقيق: مرتضى زين احمد، مكتبة الرشد، رياض، سال ١٩٩٩ م.

Jawahir al-Kalam

fi Ma'rifat al-Imamah wel-Imam

"Gems of Speech in being acquainted with Imamate and Imam"

The Kharij lectures on Imamate

Volume Nine

Hadiths of the City knowledge, the Bird, and Banner

Ayatollah Sayyid Ali Husayni Milani